[illegible]
الشهیر بمیرخواند



کتابفروشی خیام

٦

تاریخ روضة الصفا

جلد ششم

تاریخ روضة الصفا

تصنیف

میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه

الشهیر بمیرخواند

شیوهٔ نثر و نگارش کم نظیر در ادبیات فارسی

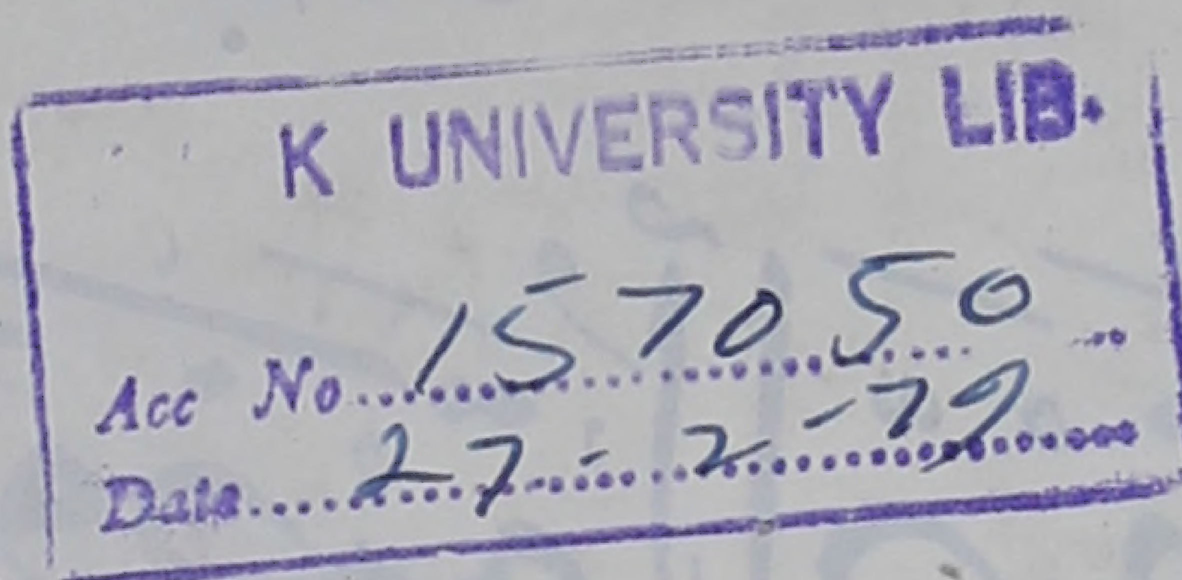
در سدهٔ نهم هجری

از روی نسخ متعدده مقابله گردید و فهرست اسامی و اعلام
و قبایل و کتب با چاپهای دیگر متمایز میباشد

از انتشارات : کتابفروشیهای

مرکزی　　خیام　　پیروز

مردادماه ۱۳۳۹　　چاپ پیروز　　تهران



بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد وسپاس و لآلی شکر بیقیاس نثار بارگاه پادشاهی که سراپردهٔ عظمت او برتر از کون و مکان است و شادروان عزّت او خارج از زمین و آسمان

شعر

کل ما یرتقی الیه بوهم　　من جلال و رفعته و ثنا
فالذی ابدع البرایا اعلی　　منه سبحان مبدع الاشیا

نیابی تو بی حمد وشکر خدای　　درون سرا پردهٔ غیب جای

مالک الملکی که اساطین سلاطین تا سر رقیّت وعبودیّت درحضرت ذوالجلالیش برزمین مسکنت ننهند منشور اختیار و اقتدارشان بنشان عنوان **انی آتیکم بسلطان مبین** موشح نگردد واهب المواهبی که خواقین حشمت آئین تا پیشانی خضوع و خشوع برساحت عزّت لایزالیش نمالند در زمرهٔ متمکنّان مکان **و لقد مکناکم فی الارض** منتظم نشوند.

قطعه

پادشاهی که پادشاهان را　　پادشاهی زفیض نعمت اوست
سرفرازان و تاجداران را　　گردن جان بطوق خدمت اوست

و صلوات وسلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی دین اسلام که لواء دولت او بر طراز قامت آدم و **من دونه تحت لوائی** مطرز است و رایت نصرت آیت

فتح مسرت معلم و الا منصب **کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین متمکن مسند لتکون من المنذرین** بلسان عربی مبین نص نبوتش مهر از فص **و لکن رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم** و رایت رسالتش را طراز آئینه **و ما ارسلناک الارحمة للعالمین** ماه مجلس احترام آفتاب سپهر احتشام پیشوای زمرهٔ انبیاء مقتدای فرقهٔ اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم حبیب الله محمد صلی الله علیه و آله وسلم

قطعه

ای صدر نشین هر دو عالم — محراب زمین و آسمان هم
ای کنیت و نام تو مؤبد — بوالقاسم و احمد و محمد

وشرایف روح وریحان ولطایف رحمت ورضوان برروان آل اطهار وامجاد واصحاب اخیار اوتاد او باد که میادین دین را شیر عرین وشهرستان ملت راحصن حصین بودند

اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوند گاری مملکت پناهی مظهر لطف رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالك ازمّه ریاست انسیه مشیّد قواعد رأفت واحسان مؤکد مبانی رحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن بلطف اوامیدوار و از عنف او هراسان هر بد ونیك نظام الشریعت والدولة والدین امیر علیشیر نبك الله تعالی علومناصبه و سمّو مناقبه مقتضی آن شد که بندهٔ کمترین بی تشبیب شایبهٔ تکلّفات بخلاف شیوهٔ مترسلان بیملاحظهٔ سعادت ونحوست ساعت وزمان مجدّدا بعد از اتمام دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتملست بر قضایای ایام دولت حضرت صاحبقرانی و اکثر اولاد نامدارش **انار الله براهینهم** شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمر اطاعت برمیان بسته و در آن امر جلیل الشأن خوض کرده نخست علی سبیل الاستعجال میان بزرگوارش بطریق اجمال اقبال نماید .

گفتار در نسب همایون حضرت صاحبقران گیتی ستان

افاض الله علیه شابیب الغفران

هر چند صاحبقران کامکار که قدوهٔ سلاطین گردون اقتدار بود بنا بر

گوهر نفس وطینت پاك علوحسب وسمو و نسب و شرح آثار مناقب آبا واجداد عظام
خویش که هریك از ایشان برسپهر رفعت وکامکاری بدر تابان و برآسمان حشمت
و بختیاری خورشیدی درخشان بودنداستغنای دارد بماهتاب چه حاجت شب مجلی
را اما چون عادت اشراف و اعیان ترك و مغول آنست که نسب خود محفوظ داشته
فرزندان را از آن آگاه سازند وهریك برقبیله وانساب خویش مطلع باشندمنشیان
بلاغت شعار در بطون صحایف و متون دفاتر سلسله نسبت حضرت صاحبقرانی
را برین نهج ثبت نموده اند سلطان کامیاب و کامران قطب الدین امیر تیمور گورکان
بن امیر تراغای نویان بن امیر توکل نویان بن امیر ایلنگیر نویان بن امیر ایجل
نویان بن امیر قراچار نویان امیر سوغان جیحن بن امیر قاجولی نویان بن تومنای
خان بن بایسنقر خان بن قیدوخان دوتومنس بن بوقاخان بن بوز نجرخان بن
آلانقوا بعضی از حالات آلانقوا در دفتر خامس گذشت و شعبهٔ حضرت صاحبقران
کامکار از اجداد چنگیزخان در فرزندان تومنای خان بن بایسنقر خان جدامیشود
و از جملهٔ اولادش قبل خان چهارم پدر چنگیزخان و قاجولی نویان برادرش هشتم
پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قاجولی اصل قبیلهٔ برلاس است و در آن زمان
که چنگیزخان بعضی از ممالك محروسه را به پسر خود جغتای خان ارزانی داشت
طایفهٔ از امرای معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرائی جغتای خان را
بر امیر قراچار مقرر داشت و قراچار نویان پدر پنجم حضرت صاحبقرانست وخدمتش
بدارائی مملکت و استمالت لشگری و رعیت پروری بنوعی قیام نمود که خاص و
عام زبان باستحسان او بگشادند و در قواعد جهانگیری ولوازم کشور گشائی بر
نهجی قیام و اقدام فرمود که مزیدی برآن متصور نبود آثار جرأت و جلادت و
انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان برعالمیان روشن گشت وبعد از وفات جغتای
خان امیر قراچار همچنان در الوس او صاحب اختیار بود و درایام قراهلاجو شهرستان
حیات را از والی روح بپرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید
روزگار غدار وسپهر ناسازگار آنچه مقتضای طبیعتش بود بظهور رسانیدوحوادث
ایام و لیالی در قلمرو جغتای خان مترادف و متوالی گشت و دردیار ماوراء النهر

و ترکستان از اشعهٔ سیف و سنان چشمها خیره و دلها هراسان شد و میان اولاد جغتای بمثابهٔ مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آنقاصر آمد و بواسطهٔ کثرت فتنه و آشوب فرزندان قراچارنویان بحوالی قبةالخضراء کش که آنرا شهر سبز نیز گویند آمده رحل اقامت انداختند و اولاد و احفاد امیرقراچار نویان نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن متصدی امرحکومت آندیار میشدند و هر پادشاهی که در ولایت ماوراءالنهر رایت شوکت وحشمت برمی‌افراشت حکومت آنسرزمین برآنخاندان ستوده آئین مسلم و مقرر میداشت.

ذکر ولادت باسعادت حضرت صاحبقران بتوران در سالی که دولت سلاطین چنگیزخانی منقرض شدند

در شهور سنهٔ ۷۳۶ سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست وپنجم شعبان سال مذکور موافق سیچقان ئیل که مبدأ دورسالهای مغولست.

بیت

طلوع کرد بتائید حق زبرج جلال بر آسمان نهم اختری مبارك فال

یعنی پادشاه تاج بخش گردون رخش خسرو کشور گشای عالم گیر خداوند افسر و شمشیر قطب‌الحق و الدین امیر تیمور گورکان **انارالله برهانه** در ظاهر قبةالخضراء دلکش کش بطالعی که‌مشتری استفاده‌سعادت از آن کندوزهره نوای خنیا گری برآن سازد جهان را بنور حضور خویش مزین و منور گردانید از ناصیهٔ میمونش علامات جهانگیری ظاهر واز جبههٔ همایونش امارات عالمستانی باهر

بیت

آنوعده که اقبال همیداد وفا شد وآن کام که‌ایام همی‌خواست برآمد

چمن دولت و روضهٔ مملکت باین نهال بیهمال و غنچهٔ گلشن جاه و جلال آراسته شد و ریاحین ریاض آمال‌دین را بری پدیدآمد و چون اوان رضاع گذرانید سن اشرف او بمبادی رشد و تمیز رسید خاطر خطیرش بمداومت سواری و شکار ومباشرت‌رسوم رزم‌وپیکارمایل گشت‌وازارتکاب لهو ولعب‌اجتناب واجب‌و لازم‌شمرد

و از بدایت ده سالگی بصید و طریدو تاختن و تیر انداختن اشتغال مینمود تاآنزمان که بر اکثر معمورهٔ ربع مسکون مالك شد چنانچه کیفیت آن علی السبیل التفصیل در این اوراق مرقوم رقم بیان خواهد گشت انشاءالله و چون سخن و نظم کتاب اقتضای آن میکرد که بعضی از قضایای ماورالنهر که پیش از ولادت آنحضرت باندك زمانی و بعد از آن تا آن وقت که بر مسندجهانبانی تمکن یافته در میان آیدلاجرم عنان کمیت خوشخرام قلم بایراد حالات غزان سلطان وامیرقرغن منعطف گشت

ذکر سلطنت غزان سلطان خان بن میسور اغلان و

مخالفت امیر قرغن باو و آنچه در میان ایشان واقع شد

در شهور سنهٔ ۷۳۳ غزان سلطان درالوس جغتای خان که از اولاد او بودبر سریر سلطنت متمکن گشت و جمیع بلاد ماوراءالنهر را در تحت تصرف آورده بیمنازع و معارضی حاکم و فرمان روا شد و اوپادشاهی بود بغایت متکبرومتجبر و سفاك و بیباك براستیصال خاندانهای قدیم و استهلاك امراء واجب التعظیم شرهٔ تمام داشت بگناه اندك عقوبت بسیار فرمودی وزود خشم گرفته دیر بسر رضا آمدی از کمال سیاست وفرط مهابتش هیچکس راپیش او مجال سخن گفتن نبود وهردونفر که در پای تخت او زانو میزدند اکثر آن بود کهیکی را گردن زدی و گاهی هردو را معروض تیغ قهر گردانیدی از امراءِ الوس هر کسی را که بقریلتای طلبیدی در خانه رسم وصیت بجای آورده متوجه اردوی او شدی واز آنطبقه بسیاران رفتند که یکی پس نیامدند بقیه ارکان دولت زوال آفتاب سلطنت او را بدعای شب ونماز سحر گاه از بارگاه حضرت احدیت مسئلت مینمودند و چون نوبت سیاست بامیر قرغن که بوفور عقل و کیاست و کمال جلادت و شجاعت از امثال واقران امتیاز داشت رسید او را بخدمت طلب فرمود وخدمتش برمکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که اگر ما پیش دستی نکنیم این ظالم ستمکارهمه را از پای برآورده یکتن ازما زنده نگذارد واکثر امراءِ را در مخالفت غزان سلطان باخود متفق ساخته در سالیسرای سپاهی متکاثر آراسته گردانید ودانشمنداغلان را از نسل اوکتای قاآن بخانی برداشته عزیمت محاربه تصمیم داد و غزان سلطان خان بر حادثهٔ که متوقع ومتصور او نبود اطلاع یافته با لشگر فراوان درحرکت

آمد واز مهلقه گذشته بدشت قریهٔ دره زنگی در شهور سنهٔ ۷۶۶ هر دو فریق با یکدیگر ملاقات فرمودند و در اثناءِ جدال و قتال از اصابت عین‌الکمال تیری بچشم امیر قرغن رسید و از قوت بینش بنور آفرینش عاطل مانده عنان برتافت وغزان سلطان خان بطرف قرشی رفت و در آنزمستان از فرط سرما اکثر چهار پایان او درعرصهٔ تلف آمد و امیر قرغن از ضعف دشمن آگاه شده باردیگر باعید فتح وظفر سپاهی قیامت اثر جمع آورد و رایات نصرت آیات برافراشته روی همت‌بدفع اعدا نهاد و غزان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین و کشش‌و کوشش جانبین پادشاه‌در معرکه کشته شد امیر قرغن فرمود که چون غزان از میان برخاست لشگریان ازعقب گریختگان نروند و نیز دست ازغارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان غزان سلطانرا ایمن گردانند و حلیلهٔ او را که ترمیش خاتون میگفتند در حبالهٔ نکاح آورد وبعضی از مورخان گفته‌اند که بعد از فتح مبین امیر قرغن دانشمند اغلان را برسریر خانی بنشاند وعلی ای‌التقدیرین چون دو سال از خانیت دانشمند بگذشت امیر قرغن او را شربت فنا چشانیده بیان‌قلی ابن سوخدبن دوار از احفاد جغتای خان را اسم پادشاهی داد .

ذکر شمهٔ از مآثر امیر قرغن و نهایت کار و انجام روزگار او

چون زمام اختیار ماوراءالنهر و ترکستان بدست اقتدار امیر قرغن آمد مجموع آن بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست وباحسان بیکران مطایای آمال صغیرو کبیر وغنی و فقیر را گرانبار گردانید و در تعظیم سادات عظام و اشراف انام از ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی مبالغهٔ تمام فرمود و در زمان دولت اوجز باد درخانه‌ها باز نکردی و در ایام حکومت او پریشانی جزدر زلف بتان کس ندیدی و خاص و عام مشمول عاطفت و احسان او گشتند احرار و عبید بندهٔ لطف وامتنان او شدند از معظم وقایع اویکی آنکه خدمتش بدفع‌ملك مظفرالدین کرت لشگر کشید و مدت چهل روز هرات را محاصره فرمود و آخر

میان ایشان مصالحه واقع شده امیر قرغن بجانب ماوراءالنهر معاودت نمودچنانچه تفصیل این حکایت در مجلد رابع ذکر یافت دیگر آنکه پسر امیر قرغن لشگر به جانب خوارزم برده آنولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده و امیر قرغن زمستان در سالی سرای بسر بردی و دربهار مرغزار قراقور را بوجود خویش زیب و زینت دادی و تابستان و فصل بهار در شهر موتك توطن نمودی و اکثر اوقات بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای این حالات قتلق تیمور نامی که خواهر خاتون امیر قرغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او رابحکومت ایل بورلدای سر افراز وامیر قرغن جهت ملاحظهٔ مصلحتی اینصورت را موقوف ساخته آن ناپاك زاده کینهٔ اورا در دل گرفته منتظر فرصت میبود روزی که امیر قرغن بامعدودی چنداز سالی سرای سوار شده و از جیحون گذشته آهنك جانور انداختن کرد آنحرامزدهٔ بداصل با طائفهٔ غدار بیرون تاخته برسر آن امیر عادل راند و سرای وجود او را از کدخدای روح بپرداخت خواص ومقربان امیرقرغن قتلق تیمور را تکامیشی کرده در قندزباد رسیده اعضایش را بتیغ انتقام از یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثه امیرقرغن ولد او امیر زاده عبدالله از سمرقند آمده بجای پدر بنشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت او آورده برمسند حکومت متمکن گشت و چون امیرزاده عبدالله بسمرقند فردوس مانند خو کرده بود خواست که بآنطرف رود و بیانقلی را بدستور معهود که اورا خان انگاشته بود با خود همراه برد امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی گذاشتن ازحزم و تیقظ دور مینمایدامیرزاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و درآنجا هم درآنسال بنابرطمعی که بحرم بیانقلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمورخان اغلان پسر میسو تیمورخان را بخانی بر گرفت و نعش بیان قلی را ببخارا برده درجوار مزار فایض الانوار شیخ سیف‌الدین باخرزی روح‌الله روحه دفن فرمودند و امرا ازاین قضیه متوهم‌شده آغاز مخالفت باامیرزاده عبدالله کردند .

ذکر محاربهٔ امرا با امیر زاده عبدالله و مغلوب شدن او و هرج و مرج مملکت و آمدن توغلق تیمور به ولایت ماوراءالنهر

بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از ملازمت و متابعت امیر زاده عبدالله متنفر شد و دل بر مخالفت قرار داده و لشگری جمع آورده متوجه اوشد و چون بنواحی کش رسید امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن نموله بن میسوکا منکا بن قراچارنویان باالوس خود باو ملحق شده و باتفاق روی بامیرزاده عبدالله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیر زاده عبدالله افتاد و بروایتی خدمتش در آن معرکه بقتل آمد وقولی آنکه وی گریخته و از جیحون گذشته باندر اب رفت و در آنجا بسر میبرد تا فوت‌شد و علی‌ای‌التقدیرین امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمورخان وبرادر و متعلقان امیرزاده عبدالله را از میان برداشته و هر که از منتسبان امیر قرغن بدست ایشان افتاد از پای درآوردند و امیر بیان بر دیار ماوراءالنهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت وبا وجود [illegible] سلیم‌النفس کم آزار بود و مهابت و سیاستی نداشت پیوسته بشرب مدام ومجالست سروقدان گل اندام اشتغال مینمود و مانند نرگس ولاله بی‌قدح و پیاله روز بشب و شب به روز نمیرسانید و ازیاسامیشی‌ملك غافل و ذاهل مانده نوایر فتنه‌وآشوب در مملکت توران و بدخشان واندخود و شبرغان اشتعال یافت از امرا و نوئینان هر که در هرمقامی رایت استبداد و استقلال برافراشت وبخامهٔ پندار برلوح ضمیر رقم سروری و سرداری برنگاشت و امیرحاجی برلاس بدستور زمان سابق پرتو التفات برضبط تومانات دیار کش انداخته و امیر بایزید جلایر در خجند نیز علم انا ولاغیری برافراخت و امیر حسین بن امیر سلا ابن امیر قرغن بر بعضی ولایات استیلا یافته تلاش منصب جد خویش را وجههٔ همت ساخت واولجاهق بن بوقاسلدوز در قبة‌الاسلام بلخ هوس‌سروری‌در دماغ‌خود جای داد و محمد خواجه اپردی‌شبرغان و کیخسرو والجایتو در ارمنك و ختلان همین طریق‌سلوك داشته هیچکس پای

دردایرۀمتابعت‌دیگری‌نمی‌نهاد وامیرخضر میسوری نیزدر طرفی مجموع‌میسوریان را جمع آورده غیریرا در نظر نمی‌آورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال‌خویش کمر بخدمت هم نمیبستند و بسنان منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگر می‌جستند و اینصورت موجب آن شد که میان طوایف مختلفه مذکور بکرات مقاتله و مقابله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا‌اند پایمال دست برد حوادث دوران گشتند و چون تو غلقتمور خان از نژاد جغتای خان که بحسب و نسب سلطنت ماوراءالنهر باو میرسید از مخالفت امراء و پریشانی مملکت خبریافته خیل‌وحشم خودرا جمع آورده باسپاه فراوان درشهور سنه احدی‌وستین وسبعمائه بجانب ماوراءِالنهرنهضت فرمود و بواسطه بی‌اتفاقی امراء پادشاه جته بی‌تحاشی میراندند و تاخان بالغ که قریب بآب خجند است درهیچ مکان توقف‌ننمودند ودر آنجا خان باخواص از مقربان مشورت کرده مقرر چنان شد که‌الغ‌توقتمور از قوم کرایت و حاجی بیك ارکنوقی وبیکحك برسم منقلای عنان عزیمت حرکت دهند و امراءِ ثلاث بر حسب فرمان روانشده‌چون‌از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده باتبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس متجنده قرشی‌و کش را فراهم آورده بعزم مقاتله و مدافعه لشگر بیگانه سوار شد وچون سپاه وهم وهراس برشهرستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش ازآنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران بارای پیروبخت جوان همراه امیر حاجی برلاس تاکنار آب آمده درآنجاباو گفت که‌چون شماعازم خراسانید اگررخصت فرمائید من مراجعت نموده باامراء جته‌ملاقات کنم و بعد ازآن پیش پادشاه روم اگر تدبیر موافق تقدیر افتد آفتی‌بخاندان قدیم نرسد وایل‌والوس‌ازاین بلای‌عظیم رهائی یابند چون این کلمات الهامات جاودانی بود در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیر آمده آنحضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده بخوز رسید دید که حاجی محمود شاه میسوری لشگر

جته را برداشته بتعجیل میآیند تا آتش نهب و تاراج در مملکت زنند امیر صاحبقران باحاجی محمود شاه‌وسپاه جتة گفت که‌شماچندان توقف‌نمائید که‌من با امراء ملاقات نمایم وبصواب دید ایشان آنچه مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت را که‌نشان فضای‌مبرم‌داشت بحسن قبول‌تلقی کردند وامیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امراء تافته باآنجماعت ملاقات فرمود ایشان آثار تائید یزدانی وانوار توفیق سبحانی در ناصیهٔ همایونش دیده مقدم اورا گرامی داشتند و ازفحوای کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش‌را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهادند و بیمن رای عقده گشای امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین و خلایق ازغارت و اسرخلاص شده‌زبان بدعا وثنای آنحضرت گشادند وامیر صاحبقران کامیاب وکامران‌مراجعت کرده پرتو التفات برمحافظت و استمالت ایل‌والوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبزو توابع ومضافات آن‌فرمان دادودر اندك زمانی درظل‌رایت آن مؤیدکامیاب‌سپاه بسیارجمع آمدندوحضرت صاحبقرانی باامیرخضر میسوری پیوست و در این اثناء مخالفتی‌میان امراء جتة پدید آمده‌باردوی پادشاه‌باز گشتندودرآن‌اوان‌توغلقتمور خان‌نیزعازم تختگاه‌خویش‌شده‌بود

گفتاردربیان وقایعی که بعد ازمراجعت خان‌درولایت ماوراءالنهر وتوابع آن‌دست‌داد

در اوانیکه توغلقتمورخان بولایت خود باز گشت امیر حسین نبیرهٔ امیر قرغن لشگری جمع آورده ازکابل بیرون آمد تاانتقام عم‌خویش امیر زاده عبدالله را از خصم بکشد وآهنك جنك امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران وامیر بایزید وامیر خضر میسوری استمداد نموده بعداز تقدیم مشورت قرار برآن گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضرملتمس امیر حسین را مبذول داشته وامیر بایزید باردوی توغلقتمورخان رود تا امراء جته‌را مجال بد گوئی نماند امیربایزید بامضای آن‌عزم روانشده چون بخجند رسید شنید که توغلقیمور

خان بامجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب جوباره بآغروق خود ملحق گشته است واواز آن اندیشه ودغدغه فراغت یافته درهمانموضع رحل اقامت انداخت وامیر صاحبقران وامیر خضر باسپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین درحرکت آمدند واز قلعهٔ که به دربند آهنین اشتهاردارد گذشته باو پیوستند و باتفاق روی توجه بامیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده وآیت الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت وایشان از عقب روانشدند وامیر بیان وشاه بهاءِالدین والی بدخشان بقلال دوردست تحصن نموده امیر حسین بر آنولایت استیلا یافت وبعد ازضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو وختلانی رابیاسارسانیدو امیر صاحبقران وامیر خضر راعذر خواهی نموده رخصت انصراف دادو ایشان درضمان سعادت وسلامت روی بولایت خویش آوردند وچون گذارامیر خضر بردیار امیر صاحبقران بود طبیعت گرم سلطنت پناهی اقتضای آن کرد که ترتیب طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد لاجرم ازموضع کش بدخشان پیشتر از امیر خضر نهضت فرموده پانزده روز راه را بچهارشب وروز قطع کرده بکش رسید واصحاب جشن و سور مرتب داشته چون آوازهٔ وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه ازشرایط اکرام و اجلال تواند بود بتقدیم رسانید و چندروز بعیش و عشرت مشغول وامیر خضر بعداز طوی بولایت خویش توجه نمود وحضرت صاحبقران کامکار در مقرعز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت واحسان بر ساکنان آن خطه بگسترد درخلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت وسپر بی آزرمی درروی کشید امیرحسین معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه رادر میان نهاد وامیر خضر وامیر بایزید را نیزاز آنواقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت وفتوت که ذات همایونش مجبول برآن بود برفور بجمع لشکر فرمان دادو باسپاهی جرارروی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین آوردو درموضع قلعه امیرخضر میسوری باحشم وخدم خویش بآن پادشاه فرخنده مقدم پیوست وباتفاق درحرکت آمدند وبتعجیل رانده درحصار امیر حسین را ملاقات نمودند وخدمتش ازوصول ایشان مسرور وشادمان گشته شرایط

تفقد و دلجوئی بجای آورد ودشمن بمجرد آوازه گردان صف‌شکن گـریختـه و روزگار خاک‌ادبار برسراو بیخته وامیر حسین بعدازطوی و اظهار منت و سپاس هر یك ازایشانرا بمستقرشرف ودولت خویش روانه ساخت وامیر صاحبقران چون از دربند آهنین بگذشت بمسامع علیه‌او رسید که‌امیر حاجی‌برلاس که‌هنگام توجه سپاه جته خوف‌و هراس بخود راه داده متوجه خراسان شده بازآمده‌است و باامیر بایزید عهد وپیمان در میان آورده قرار داده‌اند که‌بعد ازجمع لشکرها بسرامیر خضرمیسوری روند وا کنون امیرحاجی درخطه کش به‌جمع آوردن‌سپاه مشغولست امیر صاحبقران چون برحقیقت حال اطلاع یافت‌باآن مقدار سپاه که همراه‌داشت از پایان گذشته بامیر خضرپیوسته و باتفاق متوجه شهرسبز شدند و امیر حاجـی برلاس‌باه‌لاوران کار آزمای که‌خود را کم ازرستم دستان وسام‌نریمان نمی‌پنداشتند عنان سبك کرده ورکاب گران باستقبال ایشان مبادرت نموده هردو سپاه کینـه خواه درموضع اقباد بهم‌پیوستند وصفوف بیاراسته جنگی‌واقع شد که‌در هیچ زمان مثل‌آن نشان نمیدادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم‌و از بسیاری خـون افکندگان بسیط ارض تامر کز نم گرفت و ازمتعینان اردوان بخشـی کشتـه و آخرالامر نسیم‌ظفر واقبال برپرچم رایت خسرو بیهمال‌وزیده‌و امیرحاجی گریخته بسمرقند رفت وپناه بامیر بایزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر بهیـات اجتماعی روی توجه بآن خطهٔ‌فردوس مانند نهادند ودر اثناءِ طریق لشکر کش که داغ طلعت حضرت صاحبقرانی برجبین داشتند راه‌خلاف سپرده روی از مطـاوعت آنحضرت گردانیدند و گریز بیهنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و امیر خضـر نسبت بحضرت صاحبقران بد گمـان شده غبار کدورت بر حاشیهٔ ضمیرش بنشست چنانچه ازفحاوی کلماتش بظهور پیوست و امیرباحشمت صافی ضمیر ازاین تهمت بغایت آزرده خاطرشد وطریق ثواب منحصر دران دید که راه سمرقند پیش گرفته بامیر بایزید و امیرحاجی‌برلاس ملحق شود وبـامضاءاین عزیمت باامیرجاکوس مبارك بن‌طوغان بن‌غازان بن شرعةبن قراچار نویان که ازاعیان امراء و غیر او پیش شهریار گیتی‌ستان کس نمانده بود روانشد و چون پیش امیر بایزید رسید

خدمتش ازوصول آنحضرت اظهارارتیاح ومسرت نموده از وظایف تعظیم وتبجیل و مابعدمن هذالقبیل دقیقهٔ فرو نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار بقبهٔ جوزا بر-افراشت ودر آنحال امیربایزید و امیر حاجی آهنك جنك امیرخضر داشتند وچون حضرت صاحبقران بایشان پیوست این‌معنی سمت تضاعف پذیرفت و باتفاق سپاه سنگینی مرتب‌داشتند و باامیر صاحبقران تیمور گورکان برسم منقلای روانشدند ودر موضع سروش گردان هردو لشکر و مبارزان هر دو کشور بهمرسیده آتش حرب و پیکار افروخته و دیده ها بسوزن پیکان وسنان یکدیگر دوخته گشت عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیربایزید بیمن معاضدت امیر صاحبقران بظفر و نصرت مخصوص وهمعنان آمد وامیر حاجی کامران وکامیاب پرتوالتفات برضبطایل والوس خود انداخت‌ودر این‌اثناء امیر بایزیدخواست که‌نسبت بحضرت‌صاحبقران غدری اندیشد آنحضرت بنورفراست ورای‌روشن بتیره گی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافت وبیهانه رعاف دست پیش‌بینی گرفته ازمجلس بیرون آمد وفی‌الحال سوارشد وتر کش برمیان بسته ودل برعون و عنایت ملك‌دیان نهاده روی به‌بیابان آورد وچون امیر حاجی برلاس ازاین قضیه‌آ گاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور فرستاد که‌باید ازآب بگذرد که عبدالله تابجو لشکری فراهم آورده اندیشهٔ مخالفت دارد وظیفه آنکه سپاه جول راجمع کند که من جوغان برلاس راباطایفهٔ ازپردلان بمدد اوخواهم فرستاد تابتیغ آبدار غبار آنفتنه را که بالا گرفته فرو بنشاند امیر صاحبقرانی چون از کماهی حالات آ گاهی یافت بی آنکه جورغان بن‌ایلادوادبن اوجاربن لالای بن‌قراچار نویان بدوملحق شود بـاسپاه‌حول روانشده دفع انحادثه راوجهه همت ساخت در این‌اثناء امیر بایزید از جلکای کش بجانب خجند شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمد رسید شیخ علی جرجری بعزم رزم با سپاه پیش آمد و بیك حملهٔ سپاه ظفر پناه مانند پشه از تند باد روی بگریز نهادند وحضرت صاحبقرانی چون از امر محاربه پرداخت ترمد کهنه را مخیم‌اقبال ساخت

ذکر توجه توغلقتمور خان بجانب ماوراءالنهر نوبت ثانی در سنه ثلات وستین بآرزوی جهانگیری

چون باردیگر خیال حکومت ماوراءالنهر در دماغ توغلقتمورخان استیلا یافت سپاه بیقیاس جمع آورده متوجه آنصوب گشت وبخجندرسیده وامیر بایزید کمر انقیاد برمیان بستو امیر بیان سلدوز نیز در دایرهٔ متابعت قدم نهاده برسم استقبال تاسمرقند رفت و امیرحاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس گریخته متوجه ولایت کش شده بابعضی از ایلوالوس خود از آب جیحون عبور نموده خان کشمیر باغلبه تمام بتکامیشی امیر حاجی فرستاده باو رسیدند ومحاربه روی نموده چونعام برلاس درآن معرکه کشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان بموضعی که قریه‌ایست از ولایت جوین رسید اشرار سبزوار بیخبر او رابدرجهٔ شهادت رسانیدند و بعد ازفرصتی که خراسان مسخر حضرت صاحبقران گشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شده آنولایت برسم سیورغال بپرورثهٔ او قرار گرفت بالجمله درخلال این احوال امیر صاحبقران بارشاد وملهم توفیق عزیمت اردوی خان نمود و بسعی امیرحمید که بفرط عقل وکیاست متفرد بود و پیش پادشاه تقرب تمامداشت منظور نظر اهتمام و التفات شده ولایت کشمیر بدستور سابق برآنحضرت مقرر شد وپادشاه در قلب زمستان بنفس خویش روی توجه بامیر حسین نهاد و چنانچه درظفر نامه و کتب دیگر مذکور است لشکری بحرب او فرستادوعلی ای‌التقدیرین چون هر دو لشکر در کنار آب وحش بیکدیگر رسیدند و صفها بیاراستند کیخسرو وختلانی از امیر حسین روی گردان شده وصفرا ویران ساخته بمخالفان پیوست و امیر حسین بضرورت هزیمت راغنیمت دانسته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان‌نواحی قندزو بقلانرا باعقبه هندو کش غارت کردند وبعدازاین فتح امیر بیانرا بمقتضی فرمان بیاسارسانیدند

گفتار در مراجعت توغلقتمور خان بتختگاه خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بطلب امیر حسین

چون تابستان بپایان رسید و فصل پائیز درآمده توغلقتمو خانرا هوس یورت اصلی دامن گیر شده جمعی‌را خمیر مایه‌فتنه و فساد‌میدانست ازمیان بـر داشت و زمرهٔ را که محل وثوق‌و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داده پسر خود الیاس خواجه رابحکومت دیار ماوراءالنهر نصب فرموده غلبه تمام از امراءِ و سپاه جته پیش او گذاشت وایکجك رامقدم‌او گردانیده دربارهٔ صاحبقران‌صنوف‌تربیت ونواخت ارزانی فرمود که از اردوی الیاس خواجه تخلف جایز نداره و چـون از فحاوی گفتار و کردار پادشاه کامکار یعنی‌امیر‌تیمور گورکان آثـاررشد و اقبـال و علامت ترفع‌و جلال مشاهده فرمود رتق‌وفتق و مهام آن مملکت را برای زرین و فکر دوربین اومفوض گردانیده خود در عین عظمت و حشمت بمستقـر سریـر سلطنت مراجعت نمود بعداز رفتن خان‌امیرایکجك دست ظلم و بیداد گشاده و ممر منافع دیگر امراءِ را فرو بسته در مقام لجاج و عناد ایستاده و چـون امیـر صاحبقران ملاحظه نمود که‌معاش ایکجك برخلاف رضای خانست مفارقت او را عین مصلحت دیده و مهاجرت او را محض ثوات دانسته درقفاروصحاری روی بـامیر حسین نهاد ودر بیابان جیوف بر سر چاه ساعج باو رسید وبعد از تقدیـم مشورت هردو امیر پیش تکل حاکم جیوف رفتند و آنغدار جفا پیشه در اندیشـهٔ آنشـد که ایشانرا بگیرد و امراءِ از مـکر و کیداو آگاهی یافته با شصت سوار عنان عزیمت بجانب پاریاب منعطف گردانیدند وتکل‌باهزار مرد مسلح در عقب ایشان روان گشت ودر حین طلوع خورشید جهانگیربان شصت‌مرد رسید واز اول بامداد جوانان جانبین‌وبهادران طرفین جنك درپیوستند وآتش فتنه‌زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و کوشش بجائی رسید که از هزار کس تکل خان پنجاه نفـر و از شصت نفر امراءِ هفت نفر باقی ماندند و دیگران کشته گشتنـد و برخـی مجروح شده گریختند گویند که‌در آنمعرکه‌ازاتباع‌صاحبقران امیر‌رستم‌طغایبوقا

برلاس و امیر سیف‌الدین را اسبان از حرکت باز مانده بودو ایشان همچنان پیاده با ترکان بجنك مشغول بودند واسب ایلچی بهادر مانند اسب شطرنج بایستاد واوپیاده باتیرو کمان آهنك جنك دشمنان کرد وحضرت صاحبقران زه کمان او را پاره ساخت تا دست‌ازمحاربه بازداشته رشتهٔ حیات‌او بمقراض قصد دشمنان گسیخته نگردد بالجمله امیرحسین باهفت کس که باقی مانده بودند برتکل تاخته وتیغ جلادت آخته

بیت

درفش تکل را بدونیم کرد　　　دل رزم جویان پر از بیم کرد

ومردم تکل را متفرق نموده باز جمع شدند و قصد امیر حسین کردند و حضرت صاحبقران بزخم تیغ آتش فشان آن خاکسارانرا پراکنده ساخت وامیر حسین را ازآن معرکه بیرون آورد وباتفاق روانشده مخالفان از عقب راندند بار دیگر نیران محاربه اشتعال یافته اسب امیرحسین ازپا درافتاد و خواتونش دلشاد آغابارگیر خودرا بدوداد وامیرصاحبقران اعدارا بنوك پیکان جان‌ستان برجای بازداشت تا امیرحسین سوارشده و ازآنجا روان گشته بپایان درآمدند و ازآن هفت کس چهارنفر که ازماوراء النهر بودند درظلمت الیل اسبان ایشانرا گرفته گریختند وامیرصاحبقران توکل بعنایت یزدان نموده باحرم محترم خودالجای ترکان آغا که خواهر امیرحسین بود از پایان بیرون آمد وترکان سرراه را گرفته صاحبقران حرم محترم را درجائی پنهان ساخت و تیغ جلادت ازنیام برکشیده عازم جنك گردید دراین اثنا حاجی محمدنامی درمیان آن طبقه که دوست قدیم امیرتیمور بود آنحضرت را شناخته تراکمه را ازجنك مانع آمد واسب کشیده‌امیر را سوار کرد وحضرت صاحبقران بالضرورت آنشب را درمیان تراکمه بسربرده چون خست‌طبیعت ودنائت‌همت ایشانرا معلوم‌داشت روزدیگردوه‌غاویك‌قطعه لعل بایشان بخشید وحاجی محمد سه‌سراسب ومایحتاج مرتب داشته عجزچی که نامش قلانچی بود ملازم کرد تا آنحضرت را بامیرحسین رسانید وآنحضرت امیرحسین را سوار کرده باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده چاهی کندند و

دوازده روزتوقف کردند دراین اثنا علی‌بیك جونی قربانی ازاینحال خبردار گشته نوشته بداورنیران ارسال داشت که شصت نفرازدلیران سپاه را بدانجانب فرستاده امیرحسین وصاحبقرانرا گرفته بماخان بردند ودرموضع موحش ومقامی ناخوش بازداشتند ومحمدبیك برادر بزرك علی بیك ازجرأت و جسارت او آگاه شده از حدود طوس جهت امیرحسین وامیرتیمور بیلاکات وتحف فرستاد وزبان بتوبیخ و سرزنش برادر نادان گشاده پیغام داد که برفور بتدارك مافات قیام نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رساندعلی‌بیك ازفرط شقاوت و کمال دنائت هدایاو بیلاکات‌محمد بیك‌راخودتصرف نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانید واسبی پرلاغر که گوئیا درشأن او گفته‌اند :

بیت

میخ دستان سام بر دستش   داغ بهرام گور بر رانش

وشطر دیگرمثل آنکه مصدوقه حالش آمده

بیت

شب مولود اوان دعوت نوح   روز پیری زمان طوفانش

بایشان داد وبگذشت وپاداش آنحرکت ناپسندیده عنقریب شامل روزگار آنغدار آمد چنانچه مرقوم کلك بیان خواهد شد انشاءالله تعالی ودوست قدیم صاحبقران مجموع اسبانرا پیشکش امیرحسین کرد وبواسطهٔ این نیکوبندگی مبارکشاه درزمان سلطنت صاحبقران بمراتب بلند ومناصب ارجمند رسید

گفتار دربیان بعضی حالات که بعداز رهائی ازحبس علی بیك دست داد

چون حضرت صاحبقران و امیرحسین ازحبس علی بیك جونی قربانی خلاص شدند با یکدیگرمشورت نموده رأی ایشان برآن قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمند روان شود وآنحضرت بایل والوس خود پیوندند و بامضای این عزیمت‌درحرکت‌آمده صاحبقران‌کامکارچون بدیارخودنزول نمودملك‌معزالدین حسین کرت گرای خواجه اختاجی را بطلب اوفرستاد و گرای خواجه ایمان مغلظه برزبان آورد که ازجانب‌ملك امری که موجب ملال خاطرشریف باشدبظهور

نخواهد پیوست امیرصاحبقران برآن‌سخن اعتماد نموده عازم هرات شد ودرزمانی که ملك متوجه نیشابور گشته بود رسیده ملك در اعزاز و اکرام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورد واسب خاصهٔ خود پیش وی کشیده مبلغ ده هزاردینار کپکی و مقدار دویست خروارغله برمال سرخس حواله‌داشت نمود وصاحبقران مقضی‌المرام باز گشت وچون امیرحسین شنید که امیر تیمور باملك معزالدین حسین ملاقات فرموده بجانب ولایت خود مراجعت نموده است اورا نیزداعیهٔ اختلاط ملك‌پیداشده روی بآنصوب نهاد وروزی چند درهرات رحل اقامت انداختی توغلقتمورخان‌یکی از امراء خودرا برسالت پیش ملك فرستاد و مضمون سفارش آنکه چنین استماع افتاد که امیرحسین بملك پیوسته باید که اورا گرفته پیش مافرستدملك‌بالضروره امیررا درقلعه کرد تا خدمتش درآنجا طوعاً و کرهاً درزاویه ناکامی بنشست‌ویکی ازنوکران خود راکه ببرهانشاه موسوم بود باتنسوقات پادشاهانه مصحوب تموکا گردانیده باردوی توغلقتمورخان فرستاد و برهانشاه بمقصد رسیده بوسیله امراء عز بساط بوس دریافت وبعرض اورسانید که ملك معزالدین امیرحسین را گرفته بقلعهٔ کرتو فرستاده‌است واودرآنقلعه وفات کرده ایکجك گفت که منهیان بسمع ما رسانیده‌اند که اودرقیدحیات‌هنوز انتظام دارد پادشاه روی‌بایکجك کرده‌فرمود که چون برادرما معزالدین اورا مرده گفته است مناسب چنان مینماید که ما نیز مرده تصور نمائیم واگرقراجوررا ناگاه دولتی روی نماید پایدارنماند وعاقبت از مملکت آواره گردد ودرغربت بهمان تمنا بمیرد واززیستن ومردن ووجود وعدم‌او چسود وزیان وما خاطردوستی عزیزمثل ملك ازخود نرنجانیم بواسطهٔ او وبعد از نه روز توغلقتمورخان‌ایلچی ملك معزالدین رابخلعت وتشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت اما امیرحسین اگرچه درقلعه محبوس بود اماقیدی درپای نداشت دراین اثنا شخصی ازملازمان خودرا بیرون فرستاد و بنوکران خود که انتظارمقدم اومیکشیدند پیغام داد که اسلحه وجبه واسب اورا درفلان موضع معین حاضرسازند وچون امیرحسین را خاطر ازآن معنی جمعشد در ظلمت لیل ازقلعه فرود آمد وبراسب جهان نورد سوارشده با معدودی چندعازم قندهار گشت

ذکر قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان

بعداز مراجعت ازخراسان وپیوستن او بامیرحسین وازدیاد محبت جانبین وبیان بعضی از وقایع

چون ملك معزالدین حسین حضرت صاحبقرانرا رخصت مراجعت ارزانی داشت وآنحضرت بصوب دیار کش روان‌شده فرمود تا ازآب عبور نمودند و چون بهنجار زندان که ازاقصی‌بخارا است رسید مهد علیا اولجای ترکان آغا را آنجا گذاشته بطریق اختفا بمیان ایل والوس درآمد و تمو که قوچین با پانزده کس بسعادت پای‌بوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آن مقدار مردم متوجه خرار شد وازآن موضع گله اسب رانده ازجیحون گذشت وبحول ریگستان درآمد وبنا برشدت حرارت هوا در کنارآب وسایهٔ جنگل مدت‌یکماه با الجای ترکان آغابسر برد درآن حین ارغوان شاه دالیغی با پانزده کس دیگر در زمرهٔ ملازمان انخراط یافت وچون یکماه ازتوقف ایشان گذشت ناگاه ازدور سپاهی دیدند بنابر حزم اسبان درآب رانده خودرا بساحل‌نجات رسانیدند واولجای‌ترکان‌آغا موافقت‌نموده بسلامت بگذشت ویکماه دیگر درییلاق کنارآب‌بسر برده بعدازآن متوجه‌سمرقند شد وچون حضرت صاحبقران و سایرملازمان سمرقند را وداع نموده بجلکاء کش درآمدند ومدت چهل وهشت روزدرقریه اجیفی ازقرای شهرسبز متوقف گشته و بعدازانقضای مدت مذکور پادشاه مؤید منصور با طایفه وفاداران شب درمیان‌بکنار آب آمویه آمدند ودرآنجا بخواجه اغلان و بهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیگرمسرور وشادمان گشتند وباتفاق‌ازآن‌موضع سوارشده روی بتندهارنهادند وتدبیر موافق تقدیرآمده درهیرمن پیش تومن‌نکوداری که وعده گاه تلاقی امیر حسین وصاحبقرانی بودبدوپیوستند وازآنجا بهیأت اجتماعی روی بسیستان‌نهادند ودرآنوقت والی سیستان را دشمنی پدید آمده بود که طاقت مقاومت او درحیز مکنت خویش نمیدید چون شوکت و عظمت امیر حسین وحضرت صاحبقران را مشاهده نمود توسل جسته گفت اگربیمن مساعدت شما شر این دشمن زبردست

ازمن مندفع شود چندین نقدوجنس تسلیم نمایم و انواع خدمات پسندیده بتقدیم رسانم وجواهر آبدار و کرایم اموال ایثار کنم وایشان رعایت او برذمت خودواجب دانسته بمعاونت ومظاهرت اوبا هزارسوار بردشمنان تاخته وبزخم شمشیر آبدار مخالفان اورا برخاك بوار انداختند و والی سیستان بوعدهٔ خود وفا کرده امراء از آنموضع پروحشت بیرون آمدند و جمعی کثیر ازآن سك طبیعتان سرراه برایشان گرفته قتال فاحش دست داد و امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب قبضه بود بهر تیری سك دنیی را برخاك هلاك میخوابانید و لشکرسیستان را بازپس نشانده وامیرحسین وصاحبقران بگرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران کامکارجهت معالجهٔ جراحات پیش تومن توقف نموده امیرحسین با نود کس بجانب بقلان شتافت وچون بآنحدود رسید ایکجك وسپاه سرراه برایشان گرفته بحرب مشغول شدند واز کثرت مخالفان لشکر امیرحسین متفرق گشتند و خدمتش با دوازده کس هشت سوار وچهارپیاده جان ازمعرکه بیرون برده بموضع شرتو رفت وچون جراحات امیرصاحبقران براحت وسقم اوبصحت تبدیل یافت باتمور خواجه اغلان وبیست وچهارنفراز ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و به کهمره نزول فرمودو کیفیتاحوال واوضاع امیرحسین مسموع آنحضرت گشت وسونج نام نوکری را برسانیدن مژدهٔ سلامت نفس نفیس وذات همایونش پیش او فرستاده پیغام داد که موقع ملاقات ارصف است دراثناء این اوقات صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دستبوس حاصل نموده حضرتصاحبقران اورا نیزبسدمتامیر حسین روان کرد که میباید بتعجیل آمد وخود متعاقب او درسرعت سیر مسارعت نموده ناگاه از طرف ارصف سیاهی سوار نمودار گشت حضرت صاحبقران پیادهٔ چست تعیین کرد تا پیش رفته احوال بازداند وچون خبر گیرشناخت که قرانجی پسرحسن است که آوازهٔ توجه امیرحسین بجانب بقلان شنیده با صد سوار برسم استقبال میآید بنابراشارت حضرت صاحبقران که اگرموافق باشد چرخ زندببالای پشته رفته آن عمل بجای آورد وازطرفین بتعجیل رانده بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده بارصف رسیدند ونزول فرمودند و امیرتیمور گورکان جمعی را

بقراولی تعیین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سیاهی سواران از دور مینماید صاحبقران کامکار سوارشده ازعقب ایشان گذشت و از طرف راست درآمده پرسید که شما چه کسانید گفتند طائفهٔ از نوکران امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران پیشتر رانده معلوم کرد که بقلقحوجه برلاس وامیرسیف وایشه و توتك وجمعی دیگر از مطیعانند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می‌آیند و چون امیرصاحبقران باملازمان بمنزل همایون نزول سعادت فرمودند روز دیگر شیر بهرام که ازملازمت آن حضرت تخلف کرده درمخیم اقبال تومن مانده پشیمان شده بخدمت پیوست واین معنی مزید قوت وشوکت شد وچون صدیق وسونج خبر صحت وحرکت امیرصاحبقران بامیر حسین رسانیدند غنچهٔ آمالش شکفته برفور سوارشد و باصد وسی سوار وپانصدوپنجاه پیاده روی بارصف نهاد و در آن موضع بحضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط الفت واستیناس گسترده از آینده و گذشته سخنان درمیان آوردند ودرمملکت داری مشورت نموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند ازرنج راه ومحنت ایام برآسوده درمقامی قرار گرفتند و درخلال این احوال بسمع امیرحسین و صاحبقران رسانیدند که منکلی بوقاء بیلدوز در قلعه لاجورد دروازهٔ موافقت بسته وراه مخالفت گشوده وسر گردن کشی و عناد دارد امراءبقصد قلع وقمع صاحب قلعه خواستند که درحرکت آیند شیر بهرام بنا بر صداقتی که بااو داشت تقبل نموده که بقلعه رفته منکلی بوقارا بخدمت رساند و منکلی بر کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرار پیش گرفت ودر اثناء این اوقات سیصد کس ازقوم ولاوران جاون ازهزارهٔ خلم که اززمان قدیم درسلك ملازمان امیرصاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیدند ومواد اعتضاد سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفته متوجه دره موصوف گردیدند و درآن محل انیس پسر تومن که با دویست سوار بتاخت گله های بلخ آمده بود ازاحوال امراء خبر یافت وبایشان پیوست وحضرت صاحبقران تموکه را باسه کس بجانب قلعه فرستاد تا خبرها تحقیق کرده مراجعت نمایند و تموکه از گذرترمد گذشته چون بقلعه رسید دید که سپاه جته بغارت ولایت مشغولند و بحسب اتفاق با خویشان ومتعلقان خود دوچارشد وبعد ازتقدیم مراسم پرسش باو گفتند که اهل

وعیال تو دراین نزدیکی منزل اختیار کرده‌اند اگر لحظهٔ بدیدن ایشان بروی میشاید آن صادق صافی نیت جوابداد که چون مخدوم و ولی نعمت من از آستان خود دوراست خدمتکار راچه حد آن باشد که بخانهٔ خود درآید و هر چند در آن باب مبالغه کردند مفید نیفتاد وامیرحسین وصاحبقران ازدره صفوف کوچ کرده بدر گزدرمیدان الجای بوقا درآمدند ودرآن موضع بسمع امیرحسین و امیر تیمور رسید که امیرسلیمان برلاس وامیرصاحبقران دست در کشتیها زده عنان عزیمت بجانب قلم که ازتوابع بلخ است تافته‌اند ودرآن موضع ایل بورلداریرا جمع آورده نیت تسخیر بدخشان دارند ودرآن توخان جادهٔ جسته قریب صدهزار کس که اکثر ایشان ازاسلام بهرهٔ نداشتند باودید روان شدند وچون بطالقان رسیده قریب باب سور نزول نمودند ودرآن موضع بچرب زبانی وشیرین سخنی منوسلطان میان امراء وشاهان بدخشان صلح شدوامراءازآنجا آهنك ارهنك کرده درآن مکان ازممرآب بسالیسرای رفتند وازآنجا متوجه ختلان گشته ازجول گذشتند وموضع دشت تولك را معسکرساختند ودراین اثنا شبی صاحبقران موزه از پا کنده پهلوی راحت بر بستراستراحت نهاده بود که شخصی از نزد امیرحسین آمده گفت قدم رنجه باید فرمود که امیررا بآمدن شما احتیاج است آنحضرت روانه گشته چون بمجلس امیر حسین رسیده بولاد بوقا و شیربهرام را دید که آنجا نشسته‌اند امیرحسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت دروقت چنین که بمخالفان نزدیك رسیده‌ایم خدمتش طریق بیوفائی مسلوك داشته ازما جدائی میجوید وبپای مروت ومصادقت وموافقت نمیپوید وچهرهٔ مرافقت بناخن مخالفت میخراشد وخاك بی آزرمی در دیدهٔ مردمی میپاشد امیر صاحبقران چند نوبت زبان بسرزنش و نصیحت شیر بهرام گشاد و او هرنوبت ازسخن آنحضرت اعراض نموده پنبهٔ غفلت در گوش مینهاد اگرچه ساعت بساعت از لجاج وعناد شیربهرام آتش خشم وغضب امیر حسین افروخته ترمیگشت اما چون وقت مقتضی بازخواست نبود صبرو تحمل راشعار خود ساخت وعاقبت شیر بهرام ازامیر حسین تخلف نموده بجانب بلخوان روان شد ودران اوان نزد امراء محقق شده بود که توغلق سلدوز و کیخسرو سپاه جته راجمع کرده بابعضی امراء

پای جسارت درپیش نهاده اند وجمعی از سرداران ومتعلقان جته با بیست هزارمرد
ازسر جالا تا پل سنگین نشسته جدال وقتال را کمر بسته اند حضرت صاحبقرانی
اعتماد برعون وعنایت یزدانی کرده ازششهزار کس که در لشکرگاه ظفر پناه
بودند دوهزار کس اختیار فرموده واز کثرت دشمن نیندیشیده در حرکت آمد و
درپل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراشتند واز چاشتگاه تاارواح
قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت ودلاوران جانبین بعد ازسعی و اجتهاد در
مراسم رزم وپیکار بمرافقت خورشید خنجر گذار پای ازمیدان بیرون نهادند وچون
عدد دشمن دران معرکه بمرتبهٔ بود که محاسب وهم ازشمار آن عاجز میامد صاحبقران
مؤید بتاییدات ربانی اندیشه بردفع وحل آن واقعه گماشته و درآئینهٔ ضمیر منیر
پادشاهانه که مطرح اشعهٔ انوار آلهی بود صورت تدبیری که موافق تقدیر بود
روی نمود وبیان این آنست که خسرو موفق روشن رای یعنی حضرت صاحبقران
گیتی گشای امیر موسی وامیر مؤید ارلات واوچ قرابها در را باپانصد مرد که در
آئین نبرد و طریق رزم و پیکار رستم و اسفندیار بزعم ایشان کمتر از زالی
بودند درپل سنگین درمقابل مخالفان بازداشت وخود بنفس همایون باهزار وپانصد
نفر که شیر مرغزار آسمان ازنهیب رمحشان درخطر بود درجانب بالای آب توجه
نموده درجوف لیل مجموع آنخیل بشنا ازآب گذشته بقلال جبال بالا رفتند روز
دیگر قراولان مخالفان ازپی اسبان معلوم کردند که جمعی ازآب گذشته اند
سپاه جته را ازاینمعنی دغدغه برخاطر استیلا یافت چون شب در آمد صاحبقران دشمن
سوز فرمانداد تابر کوه‌های بلندآتش بسیار افروختند امراء جته ازاستماع خبر
روز ومشاهدهٔ آتش شب متحیر و مضطرب شده پای ثبات ووقارشان متزلزل شده مانند
حروف تهجی ازهم فروریخته وروی. ادبار بصوب فرار نهاده بگریختند. خاقان
مؤید گیتی ستان لشگر ظفرقرین نصرت نشان فرمانداد تا از فراز جبال برمثال
سیل درانحدار آمدند و تا میدان گجراتی تکامیشی مخالفان کرده بزخم پیکان
وضرب سنان دمار ازنهاد بداندیشان برآوردند ودران منزل حضرت صاحبقران با
قوافل مسرت وشادمانی نزول فرموده امیر حسین نیز با پانصد سوار رسید وازنسیم

این فتح مبین شجرهٔ اقبال بثمرهٔ آمال بارور گشت‌ونهال آرزو وامنیت برجویبار رفعت بالا کشیده چون تقدم امیر صاحبقران در ازل برا کفاواقران مقرر شده بود باز آنحضرت رابادو هزار کس که هر یك از ایشان باهزار مبارز نامدار برابری میکرد ازپیش روان کرده ودر دربند آهنین نزول فرمودند واهالی کش فوج‌فوج روی توجه بآستان فرخنده آشیان آورده و در سلك سایر ملازمان منتظم گشته وامیرصاحبقران ازجمله‌دوهزارمرد که‌همراه داشت سیصد کس بر گزیدودیگرانرا بتوقف در آنجا امر فرموده روی توکل براه آورد ودر اثنای طریق‌فرمانداد که برلاس وامیر موسی وامیر جاکو وامیر جلال‌الدین برلاس و امیر هند وکه‌برلاس باطایفهٔ دیگر از متعینان که‌در میان سپاه جته‌بودند خبر مراشنیده با لشگر جته مخالفت کردند ومفارقت ایشانرااختیار کرده بترمد کهنه‌رسیده اند امراءتوران بوقاء را نامزدفرمودند که ازجیحون گذشته از کیفیت حال اعلام کنند وامیر حسین وامیر تیمور بعد از فرستادن توران بوقاء ازان منزل کوچ کرده بجلکاه بلخ درآمدند درظفر نامه گفته‌بعد ازآنکه امراء بجلکاه بلخ درآمدند امیر ابو سعید پسر تابغو ومنکلی بوقاء سلدوز که‌از قلعهٔلاجورد گریخته بودند وپیش ابوسعید که داماد اوبودرفته وحیدراند خودی هرسه باشش‌هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته ودست جلادت گشاده وصبحگاهی بمعسکر ظفرپناه رسیدند و برلب آب سیاه که‌درمیان فاصل بود خروشان وجوشان فرودآمدند واز طرفین گذارآب راگرفته کمین نمودند و صاحبقران ظفر تیغ برحسب **اشارت‌الحرب‌خدعة** بنفس مبارك رفته ازهر گونه سخنان هوشمندانه وحکایات فریبنده آب تسکین بر آتش صولت وحدت ایشان ریخت وهر آینه‌کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر ولطف تقریر آنمقدار مصالح دولت رارعایت کند که از دست اقتدار هزار شمشیر زن نیزه گذار نیاید وعاقل‌کامل بسخن کارهاراست‌نماید که‌بصدلشگر جرار میسر نشود وسپاه آنطرف آب دره گز را گرفته میرفتند ولشکر نصرت شعار بکنار جوی میراندند وازجانبین محل گذار می جستند و مجال‌جنك رامترصدمیبودند تابرابر بلخ‌رسیدند تمام شدسخن‌مؤلف‌ظفرنامه **روح الله روحه**

دراین مقام و کلام حافظ ابرو وتقریر مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق رحمهم‌الله در ایراد این حکایات با آنچه درظفر نامه تحریریافته موافقت دارد وراقم حروف‌را بر گفتار این سه بزرگوار اعتراض‌روی نموده نمیداند که دران مخطی است یامصیب وآن اینست که باوجود اعتراف تسکین مخالفان چون توان گفتن که ازجانبین طلب محل‌عبور نموده منتظر فرصت میبودند وعاقبت‌حرب‌عظیم واقع‌شد وبالجمله چون سپاه کینه خواه دربرابر بلخ رسیدند عبدالله رادرمیان گرفتند برانغارو جوانغار وقول لشگر آراسته صفها راست کردند واز امارات اقبال امیرحسین و صاحبقران بیهمال آنکه درآنروز امیر سلیمان برلاس وسایر امراء که در ترمد بودند تشریف قدوم ارزانی داشته‌بحضرت صاحبقران پیوستند وتمو که‌نیزرسیده آنچه معلوم اوشده بود ازقضایای دیار ماوراءالنهر بعرض رسانیدو آنروز از وقت زوال‌تاانتقال‌آن‌بولایت غربی نایرهٔقتال وجدال التهاب داشت ومبارزان طرفین‌دست بتیرو کمان گشاده راه‌نفس بسیاری اززخم‌پیکان جان‌ستان بسته گشت ودرآنروز تمو که ازرسیدن تیری مجروح گشت وچون * سرروز روشن درآمد بخواب * دلاوران هردو سپاه دست ازجنك بازداشته وپای ازمیدان کین بیرون نهاده‌در منازل‌خود قرار گرفتند وروز دیگر که خسرو فیروز جنك آفتاب سر در پی مواکب کواکب نهاد جوانان هردو لشگر دست باَلات حرب وضرب زده مهم قتال از سر گرفتند وحضرت صاحبقران کامران حمله آورده ازپل بگذشت وتیغ قهرو کین دران لشگر جلادت شعار نبرد آئین نهاده و مخالفان هر چند در عدد بسیاروجمله تیرانداز بودند چارهٔکارخودجزفرارندیدند وازضرب شمشیرصاحبقران گردون شکوه خلقی انبوه بستوه آمدند وروی ادبار بمغار وقفار نهادند وامراء بعد این‌فتح مبین پرتوالتفات برعرض‌لشگر ظفر قرین‌انداخته ده‌هزار سوارجرار درشمار آمدند وحضرت صاحبقران باطایفهٔ ازایشان پیشتر ازدیگران روان شده بکنار جیحون رسیده در کشتی نشسته ازمعبر ترمدعبور نمود وقراول‌بطرف‌قهلقه فرستاد تاحقیقت احوال معلوم کرده بمسامع‌علیه رسانند وبنفس خویش در کنار آب لنگر اقامت انداخت تاازپردهٔغیب چه‌روی‌نماید وقراولان‌سپاه منصور بخواب

رفته ازشرایط احتیاط غافل و ذاهل ماندند ومقدمه لشگر آجونی برادر کوچك ایکجك‌ازایشان گذشتهٔ بیخبر بکنار آب بمعسکر همایون رسیدندوچون‌محل‌یاسامیشی لشکر ومدافعهٔ خصم نبود بالضروره متجنده خودرا بکشتیها انداخته عزم عبور کردند وصاحبقران دریانوال بافوجی از ابطال رجال درجزیره پای‌ثبات ووقار چندان بیفشرد ودر مقام ممانعت آنقدر بایستاد که مجموع سپاه از آب گذشته آنگاه حضرت‌صاحبقران عبور نمود وهردولشگر درطرفین آب مدت یکماه خیمهٔ اقامت زده مقابل یکدیگر نشستند وچون‌این مدت منقضی گشت صاحبقران مقرر فرمود که امیر برلاس وامیر سلیمان برلاس وامیر جاکوی برلاس وامیرسیف‌الدین با دویست نفرازان مبارزان بطرف کش ایلغار توجه فرمایند وچهار قوشون شوند وهر کس از لشگریان که مصحوب باشد باید که دوبند شاخ بسیار برك ازدوجانب مرکب‌خویش درآویزد تاازکثرت گرد و غبار داروغـه کش شهـررا گـذاشته بگریزد وامراء ولشگریان برحسب فرموده عمل نموده متوجه شهر سبز گشتند داروغه کش بعد ازمشاهده این‌کار و گرد وغبار مضمون‌این‌بیت رابرخاطر گذرانیده

بیت

خاکساران جهانرا بحقارت منگر　　توچه دانی که دراین گرد سواری باشد

وکلمهٔ **الفرارفی وقته ظفر** برخوانده روی‌بگریز نهاد زهـی صـاحب اقتداری که گاهی بشعلهٔ ناری شررشر مخالفانرا خاك‌و خاکستـر سازد و گاهی بمجردغباری خرمن جمعیت معاندانرا بباد فنا دهد بالجمله امراء درشهر سبزنزول کردند وآندیار را درتحت تصرف آوردند و دران اوان الیاس خواجه خـان موضع تاش ارلیغی را که در چهار فرسنگی کش واقع است لشگر گاه ساخته بود و سپاه فراوان ولشکر بی‌پایان درظل رایت اومجتمع گشتند وامراء نامدار ونوئینان رفیع مقدار بهر یاسامیشی ایشان پـرتو التفات انداختـه‌وقریب بـآن اوقـات وازمنـه توغلقتمور خان درتختگاه خویش وفات یافته الغ‌توقیمور وامیرحمید آمده‌بودند که الیاس خواجه خان را ببرند تابضبط الوس ومملکت پدرقیام نماید دراین اثناء حضرت صاحبقران‌کامکار باصد سوار شبگیر کرده بحرازآمد وخلق آندیار ازمقدم

سعادت آثار اوخبریافته درحراز بسعادت پایبوس سرافراز گشتند وبعد ازجمعیت لشکر آن‌نواحی معاودت نموده بحیلد الیك رفت ودر آنجا شیخ‌محمد پسر بیان سلدوز باهفت‌هزارقوشون وسوار بآنحضرت پیوست‌وامیر حسین بابقیهٔ لشکرنصرت مآل که‌در اطراف بودند رسیدند وشیر بهرام که‌دردشت تولك ازامیر حسین جدا شده بایل‌رفته‌بعد ازچهل وهفت روز ازغیبت‌بالشکر ختلان بموکب همایون‌ملحق گشت وبهیات اجتماعی متوجه جانب حراز گشتند و درآنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه شمس فایز گشته ازروح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهدوپیمان بایمان مؤکد گردانیدند.

گفتار درمنام آن‌ملاذ انام ومحاربهٔ آنحضرت باالیاس

خواجه وغالب شدن سپاه نصرت پناه

نزد ارباب تحقیق این‌قضیه متیقن ومبرهن است که‌مزاج سعادتمندی که باعتدال حقیقی ازروی معنی بمبدء فیاض نزدیکتر است چون حواس اواز شواغل حسی فراغت یابد نفس‌نفیس وی بعالم بالا پیوندد و ایصال روحانی آنچه ازنفوس خزینهٔ فلك وحوادث ایام مرتسم شده باشد بنابر مناسبت تمام‌برنفس وی پرتو اندازد ونفس ناطقه چون‌قوی باشد وقوت متخیله ضعیف فرا گرفته‌نفس متخیله بی‌تصرف بقوت حافظه سپارد وبعداز یقظه وانتباه آنصورت بدون تغییر بی‌اشتباه روی نمایدچنانچه ازاینمعنی درمجلد ثانی بتقریب سمت گذارش یافت و ازمؤیدات این‌مقال خواب حضرت صاحب قران است چه‌دران اوان که امری خطیر وشغلی عظیم پیش آمده‌بود که‌بدستیاری سپاه اندك بسیار درمیدان مقاتله میبایست روی نهاد روزی در بیرون شدن این مهم تاملی میفرمود که‌ناگاه خوابش درربود به‌بیان صریح وزبان فصیح آوازی‌شنید که‌شادباش وغم‌مخور که‌خدای عزوعلاشما رانصرت وفیروزی‌ارزانی داشت وچون‌بیدار شدازحضارپرسید که‌هیچکس دراینجا حدیثی برزبان آورد گفتند نه ازاین‌سخن آنحضرت رابیقین معلوم شد که آن‌ندا ازعالم غیب‌مسموع آنحضرت شده‌بود بیقین‌نفس بازنمود وازاین استبشارمواد اعتضاد

شادو سپاه استعداد متضاعف شد درظفرنامه دراین‌مقام مذکور است که‌امیرحسین وامیر صاحبقران بعداز اقامت وظایف‌شکر وسپاس پادشاه بیقیاس عزوعلا بسعادت سوار شدودر تربیت وتعبیهٔ لشگر شرایط حزم نمودند امیرحسین دست‌راست را آراسته بیرق‌ظفر پیکر برافراخت وحضرت صاحبقران که‌هنگام نبرد همه‌دل‌بود جانب چپ‌را مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و بآئین صفها راست کرده روان شدندلشکر دشمن که‌در تاش‌ارلیغی بود‌بهمین منوال در قول تعیین فرموده میسره ازفر الیاس خواجه وامیرحمید زینت یافت ومیمنه را بشکوه امیر توقیمور وامیرایکجك آئین بست راقم حروف گوید که درحین عبور دراین‌سخن‌دغدغه‌پیدا شدوآن اینست که‌میمنه ومیسره که‌ترکان اورا برانغار و جوانغار گویند وقتی مرتب شود که قلب معین باشدوسپاه‌منقسم بسه‌قسم گردد وامیرحسین وامیرتیمور بلکه الیاس خواجه خان نیز هرکدام لشگر خود رادوبخش کرده بودند اطلاق دست راست ودست چپ‌بر این‌دو گروه چندان مناسب نمینماید بالجمله بعدازتسویهٔ صفوف درموضع قبچامتن افواج فتن متلاطم شد ازغریو کورکه و کوس نعره دلیران گوش گردون کر گشت وازصهیل اسبان صدا در گنبد نیلگون افتاد قراولان سپاه جته‌بخار پنداری که‌دردماغ داشتند نخست بحضرت صاحبقران رو آوردند وآنحضرت پای ثبات ووقار درموضع خویش فشرده وبهادران سپاه نصرت آئین دست بتیرو کمان زده اززخم پیکان جانستان رخنه درقصر حیات بسیاری‌افتاد وازمعارف لشگر دونفر کشته شدو ازافتادگان خسوق وقتمور خان بهادر ونیکی برادر ایکجك وغیرهم که‌هریك ازایشان شیرعرین ودردریای کارزار نهنك مردم خوار بودند و گردان هردولشگر ومبارزان هردو کشور بر سر یکدیگر تاختند ورایت مقاتله ومقابله باوج ثریا برافراختند آخر الامر دلاوران سپاه نصرت شعار دمار ازروزگار اعدابرآوردند وجمعی کثیررا برخاك هلاك انداختند الیاس‌خواجه خان واسکندر اغلان وامیر ایکجك وامیر حمید وامیر یوسف خواجه درپنجه تقدیر اسیرو دستگیر شدند اماطایفهٔ که‌الیاس خواجه خانرا گرفته بودند برحسن اعتقادی که اتراك بدودمان چنگیز خان دارند پیش از آنکه سرداران سپاه‌خبر

یابند اورا با ایکجک سوار ساخته راه گریز بازدادند و دیگر اسیرانرا پیش امیر حسین آوردندودر همانشب حضرت صاحبقران شبگیر کرده از عقب گریختگان شتافت وتا کنار آب‌بام رانده سرراه بردشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتشبار خاك وجود جمعی ازآنطایفه خاکسار راباباد فنا داد و امیر جاکوی و امیر سیف الدین را بالشکری بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین وسبعمائه اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بمشورت امیر حسین از عقب گریختگان راندهوشیر بهرامرا مصحوب خویش گردانیده وازآب خجند گذشته تا شکنت رامضرب خیام اقبال ساخت وامیر حسین وصاحبقران هریك رادرموضعی که‌بودند عارضه برمزاج طاری شده بچند روزشفا یافتند وبعد ازصحت امیرتیمور گورکان بعزم‌معاودت ازآب خجند عبور فرموده بقصدشکار جرکه انداخت وامیر حسین دردرق بهمین امر اشتغال نموده ازهردو جانب امراء ولشکریان درحرکت آمدند ودرموضع اقاد جرکها بهمرسیده قاقمشی کردند واز آنجا بسمرقند رفته جناح مرحمت واحسان برسراهالی آندیار مبسوط ساختند و چون دست تعرض سپاه جته‌از مملکت‌ماوراءالنهروترکستان کوتاه شدامیرحسین‌وحضرت‌صاحبقران قریلتای کرده‌امراء ونوئینان‌مجتمع گشته بنابرمصلحت کابلشاه اغلانرا که‌از نسل جغتای‌خان‌بود‌بپادشاهی‌برداشتندومراسم‌جشن‌وسورولهووسرور بتقدیم‌رسانیدندوامیر حیدراندخودی‌را گرفته‌مقیدمیداشتندوبزنده‌حشم‌سپرده‌واودرشب‌خدمتش‌رامعروض تیغ‌یاسا گردانیدوحضرت‌صاحبقران طوی‌شاهانه‌ترتیب‌داده‌تنسوقات‌خسروانه‌بنظر امیرحسین کشید ودرآن‌طوی بمشورت امیراولجایتو اپردی در استخلاص امیر حمید که میان پدر وپدر حضرت صاحبقران مبانی مودت سالهای مستحکم بود سخن گفت وهمچنین درباب استخلاص اسکندر اغلان شفیع شد هرچند این معنی موافق مزاج امیرحسین نبود اما بنابر رعایت خاطرصاحبقران از سرخون ایشان درگذشت ورخصت فرمود که آن دوخون گرفته را رها کنند وبمقتضای **اذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لا یستقد مون** این معنی‌مفید نیفتاد وچون امیر حسین عنان عزیمت بجانب سالیسرای که یورت قدیم او بود منعطف گردانید آن

منظورنظر عنایت ملك ودود امیر سیف الدین وامیر داود را روان کرد تا امیر حمیدواسکندر اغلانرا مطلق العنان گردانیده باحترام تمام بیاورندبایزبدوایمن که امیرحمیدرانگاه میداشتند چون آن دوامیر ازدور آنها را دیدندتصور کردند که بکشتن آنها میروند پیش‌دستی کرده یکی گرزی و دیگری شمشیری بر آن دو زده شهید شدند وچون امیرحسین ازدغدغه آگاه شد گفت کار تو کرد کهتر از مهتر بهتر و برفورمسرعی فرستادوامیرحمید واسکندر اغلانراطلب داشته بیاسا رسانید و درآن زمستان امیرحسین در سالیسرای و حضرت صاحبقرانی در شهر دلکش کش بفراغت وکامرانی وعشرت وشادمانی بگذرانیدند

گفتار دربیان جنك لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان پرخاشجوی ورزم آزمای

چون فصل شتا بآخر رسید وخسرو انجم سپاه درزمستان ازخانه حوت کوچ کرده خیمه برمرغزار حمل زد منهیان بعرض صاحبقران کامکاررسانیدند که‌الیاس خواجه خان با لشگرجته متوجه جانب‌ماوراءِ النهر است آنحضرت ایلچی‌فرستاده امیرحسین را از وقوع اینحادثه آگاهی داد امیرحسین فرمود تابولا وبوغا وزنده حشم وپسرمحمد خواجه اپردی وملك بهادر با مبارزان آتش آهنك روان شده بسرعت‌تمام بامیر تیمور گورکان‌ملحق‌شدند وچون‌ایشان‌درحرکت‌آمده‌بآن‌حضرت پیوستندصاحبقران‌یارنهضت‌فرمود درموضع اقاروزی‌چندقرار گرفت تا اسبان فربه شوندواز آنجا کوچ کرده‌ومنازل‌ومراحل‌قطع کرده‌از آب‌خجند‌بگذشتندوچون‌قراول دشمن‌نزدیك‌بود امیرصاحبقران‌درمیان‌چناش‌وتاشکنت کنار آب‌را معسکرهمایون ساخت وامیرحسین‌بالشگری فزون‌ازچندوچون‌درجنبش‌آمده واز آب‌سیحون‌عبور نموده طبقات حشم بمورچل خودنزول‌نمودندواز آن‌طرف سپاه جته نیزرسیدند ودر لب‌آب‌خیام‌اقامت‌نصب کردند امیرحسین‌وامیرتیمور گورکان‌طبل‌الرحیل‌فرو کوفته از منزل خویش سوار شده پیشتر رفتند وچون قراولان یکدیگرا دیده سران سپاه ازاین معنی خبردار گشته بتعبیهٔ لشگروتسویهٔ صفوف اشتغال نمودند امیرحسین فرمود تا امیر جا کوامیرسیف الدین وامیر مراد برلاس وعباس بهادر با دیگر

شیران پیل افکن لشکرشکن درقول قرار گرفتند وبنفس خویش با طایفهٔ که غبارمعرکه را توتیای دیدهٔ آرزو میدانستندبردست راست بایستاد وقبلش وتلانجی ارلات بود وهراول اولجایتواپردی وپولاد بوغاء ودیگردلاوران وشیربیشهٔ هیجا حضرت صاحبقران کامکار درجوانغار که اورا دست چپ گویند رایت جلادت براوج مهروماه برافراشت ودر قبل او امیر سار بوغاء با قوم قبچاق معین شده در هراول تیمور خواجه اغلان مقرر گشت وچون هردولشگرمانند دو کوه پولاد دربرابر هم صف کشیدند وبسان دودریای دمان از باد صرصر درتموج آمدند

شعر

زدو رویه تنك اندر آمد سپاه یکی ابر گفتی بر آمد سیاه
که باران اوبود شمشیر و تیر جهانشد بکردار دریای قیر
زپیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب

فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش آهنین وهوای معرکه ازبرق تیغ وصاعقه خنجر آتشین شد وچون سپاه امیرحسین وحضرت صاحبقران بعدد از مخالفان افزون بودند خوف ورعب برضمایرایشان استیلا یافته بنیاد کار برحیله نهاده بسنگ یده که خاصیت آن ازبدایع وصنایع قادر بیچون وصانع کن فیکون است توسل جستند وباآنکه مرکزخورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام درعرصهٔ هوا ظاهر گشت وازآواز رعد وبرق ساکنان عالم بالا وقاطنان خطه غبراصیحهٔ روز محشرمشاهد نمودند وچندان آب ازدیدهٔ سحاب روان گشت که اگرقایل **ساوی الی جبل یعصمنی من الماء** یعنی پسرنوح درآن ایام‌بودی التجا بجز به عنایت فیاض‌علی الاطلاق نکردی تیراز کثرت نم خم گرفت و کمان پی سست کرده علت استرخاء پذیرفت پای لشگریان درموزه بسان پای بط دربحر محیط شناور شد ملبوسات ازقطرات امطار چنان گران گشت که پیاده وسوار از حرکت بازماندند وبا وجود اینحال سپاه اینجانب پای جلادت از فرط حمیت و عصبیت بمشقت بسیار بر گرفته پیشترمیراندند ودشمنان نمدها درسر کشیده بقدر میسور درمحافظت جامه وسلاح خویش میکوشیدند وچون مردم اینطرف بایشان

میرسیدند نمدها از سر انداخته باستظهار تمام حرب مینمودند باآنکه طوفان و باران بدین مثابه روی نموده بود

بیت

چنان تف خنجر جهان برفروخت | که برچرخ از او گاوماهی بسوخت

دراین اثناءِ حضرت صاحبقران دل برعون وعنایت یزدان نهاده دست راست مخالفانرا بسرپنجهٔ قدرت درهم شکست و الیاس خواجه خان ازمشاهدهٔ اینحال روی بفرار نهاد اما میمنهٔ لشگر خصم برمیسرهٔ امیرحسین غلبه کرده شیراول و حاجی که درقبل بودند بتلانجی وزنده‌حشم را رانده بامیرحسین رسانیدند و سپاه اینجانب پراکنده ومتفرق گردیدند وشیربهرام ولوغا وبوقا ایستاده کوششهائی مردانه نمودند وازآنجانب مخالفان. وامیرشمس الدین درمقام انتقام آمده آثار شجاعت ومردانگی کما یجب وینبغی بظهوررسانیدند واز تهور دشمنان آتش حمیت حضرت صاحبقران زبانه زده با هفده قوشون بر مخالفان حمله آوردند و امیرشمس الدین تاب مقاومت لشگرسعادت آئین درحیز قدرت ومکنت خویش ندیده از معرکه عنان برتافت و امیرحسین بظفر و نصرت مستوثق گشته و دل قوی کرده حشم پراکنده خود را جمع کرده برجائیکه مقرر شده بود بایستادامیر صاحبقران نوکرخویش تابان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت درآنست که امیر پای تجلد درپیش نهد تا باتفاق برسردشمنان رفته ایشانرا چنان مقهور و مستاصل سازیم که دیگر درتخلیهٔ آنجماعت خیال مقاتلت ومقاومت راه نیابد وچون درآن اوان سیر درجهٔ امیرحسین بحدود نحوس رسیده و کوکب شرفش ببرج هبوط نزول نموده بود کریم اخلاق او برذایل صفات مبدل گشته افعال ناشایسته و اقوال نابایسته ازاو بظهور رسید وطبیعت او تغییریافته ازجادهٔ صواب انحراف نمود چون تابان بهادر پیش اورسیده پیغام صاحبقران بگذارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد وبدین اکتفا نکرده تابان بهادر را چنان زد که بیتاب شده از پای در افتاد وحضرت صاحبقران باره ممدی و ملك را نزد اوفرستاد که البته در حرکت تعجیل میباید کرد که فرصت فوت میشود امیرحسین چون این سخن بشنید زبان

بشتم ایشان بگشاه و آغاز لاف و گزاف کرده گفت‌مگرمن گریخته ام که مراپیش میخواند اگر شما غالب شوید وا گرمغلوب که از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند ملك و ممدی متنفر وآزرده خاطر باز گشتند و بخدمت حضرت صاحبقران سعادتمند آمدند و دست در عنان همایونش زده در خواست نمودند که مهم جنگ درتوقف داردو بپای‌طریق آنمرحله را نه پیمایدحضرت صاحبقران سخن‌دولتخواهان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف برصفحهٔ روزگارمحاربه کشید و هردو گروه بعد از ستوه کوشش فرود آمدند ودرآن شب چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیرصاحبقران فرستاد وچون خاطرخطیر آنحضرت از سخنان درشت امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و التماس او مبذول نفرمود روز دیگر که این ترك نامور ازافق خاور برآمد وهردو فریق صفها راست کرده میمنه و میسره وقلب بیاراستند وتیغ انتقام ازنیام بیرون آورده برسریکدیگرریختند سپاه جته پشت داده روی بگریز آوردند ولشگراینجانب لجام ریز درعقب گریختگان روان شدند دراین‌اثنا طوق‌امیرشمس‌الدین که ازاوجدا مانده بود بافوجی‌ازسر گشتگان لشگردرمعر که پدیدآمد ومنهزمان عطف عنان کرده پیش آنطوق مجتمع گشتند وبهیات اجتماعی متوجه مردم این طرف گردیدند واز صدمات حمله رزم آزمایان ولوله در زمین و زمان افتاد از مقتضی چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری قراری و استمراری‌ندارد دریکلحظه غالب‌مغلوب‌شدوقوام‌باد پایان درآب و گل‌فرورفته‌قریب دو هزار کس در معرض‌تلف آمدند و **ذلك من تقدير العزيز العليم** امراءواعیان سپاه بهزار مشقت خود را ازآن بحرخونخوار بساحل نجات رسانیدند و هر کس قصد آن کرد که ایل والوس خود را از جیحون بگذراند و امیر حسین حضرت صاحبقرانرا بر گذرانیدن اتباع ترغیب وتحریص نمود آنحضرت در جواب فرمود که ایشان خود باین عزیمت رفته اند اما من نمیخواهم که ولایت بالکل پایمال حوادث ونوائب گردد داعیه‌آنست که یکبار دیگرلشگر را جمع آورده در برابر خصم رویم واگر درعبور تأخیری واقع شود یقین است که معاف ومعذور خواهم بود وامیرحسین متوجه سالیسرای شده ایل والوس خودرا ازجیحون گذرانید ودر

موضع بشر تو رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که هر گاه خبرتوجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار هند گردد وامیرصاحبقران همگی همت بر جمع لشگرمصروف داشته بسعی بسیار دوازده قوشون مرتب گردانید و تیمور خواجه خان وجاورجی وعباس بهادر را با هفت قوشون فرمود تا برسم منقلای عزیمت جانب سمرقند نمایند وایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورجی در آن یورش بشرب خمرمشغولشد ودرغلیان سکربا داود خواجه وهندو شاه گفت که عنقریب امیرتیمور شما را گرفته پیش امیرحسین خواهد فرستاد و رسیدن شما بآنجا همانست و رفتن بعقبی همان این سخن را راست پنداشته و هم وهراس بخود راه داده بگریخت وحقوق پیش رافراموش کرده بدشمن پیوستند وازلشگر جته کپك تیمورپسرالغ توقتیمور وشیراولوانگوجان پسرحاجی بیك، راکه برسم منقلای پیش آمده بودند عجزچی شده پسرتیمور خواجد و بابران آوردندوایشان منهزم شده سلسله آن جمعیت گسیخته گشت وحضرت صاحبقران چون برآنقضیه اطلاع یافت دانست که آن نیزازامارت نکبت امیرحسین است ودردفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم ازآب آمویه گذشته دربلخ نزول واقع شد و ایل والوس خود را جمع کرده بعضی تومات دیگر را فراهم آورده و طایفهٔ را بضبط کنارآب مقرر فرموده تا مراسم یقظه و انتباه مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند وتمور خواجه اغلانرا بواسطهٔ تقصیری که از وی صدور یافت بیاسا رسانیدند و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال میبود

ذکرمحاصرهٔ سپاه جته سمرقند را و اتفاق نمودن مولا زادهٔ سمرقندی ومولانا خردك بخاری درکوچهٔ سربدار

چون امیرحسین وحضرت صاحبقران ازآب آمویه بگذشتند لشگرجتهمتوجه سمرقند شدند ودرآنوقت بلده مذکوره خندق وشهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این بلیه متحیر گشتند مولا زادهٔ سمرقندی که بجرأت و جلادتاز ابنای

روزگار امتیاز داشت ومولانا خردك بخاری که مردی تیرانداز دلیر بود از بزرگ
زادگان وکلوی نداف که باوصاف سربداری اتصاف داشت مردم شهررا بـر صیانت
مال ومحافظت شهر واهل وعیال وضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص نمودند
ارباب سمرقند متابعت ایشانرا نموده درمقام ممانعت آمدند وطریق آمد وشد مسدود
گردانیدند واسباب مقابله ومقاتله ساز داده و سپاه جته مدتها بر گرد سمرقند
خیمه اقامت مطنب گردانیده درتسخیر مراسم جد واهتمام بجای آوردند و چون
ایام محاصره امتداد یافت و نزدیك بآنشد که شهر مسخر گردد و اموال و دماء
مسلمانان در معرض تلف آید نسیم ازلی ازمهب **و لاتیأسوا من رحمة الله** وزیده
وبادرمیان اسبان جته افتاده ازهرچهار اسب یکی زنده نماند وازاین جهت خوف ورعب
تمام برضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز وسراسیمه گشتند وبعدازتقدیم مشورت مصلحت
چنان دیدند که رجوع نمایند وبامضای این عزیمت اکثر آنجماعت ترکشها بر پشت بسته
پیاده ومبتذل روی بدیارخود نهادند وچون رعایای سمرقند کاری چنان عظیم ازپیش بردند
وبا لشکرمخالف چنان مقاومت کرده بمنتهای همت خود رسیدند طائفهٔ از ایشان
که بقوت ومکنت ممتاز بودند وبفتنه انگیزی و شرارت متصف پای جسارت از
حد خود بیرون نهاده دست تغلب وتعدی برآوردند ودرآن حین که ضعف و فتور
بحال سپاه جته راه یافته بود و عزم مراجعت نمودند امیرصاحبقران عباس بهادررا
جهت استکشاف اوضاع ایشان بقلعه فرستاد اواحوال آنها برنهجی کـه مسطور
گشت معروض داشت وامیرصاحبقران چون بر کماهی حالات ایشان اطلاع یـافت
مسرعی همعنان صبا به بشرتوفرستاد پیش امیرحسین که ازآن نعمت غیر مترقب
اورا آگاهی داده بگوید بتعجیل تمام متوجه باید شد تا درانتظام مملکت سعی و
اهتمام نموده آید وچون فرستاده آن خبر را بامیرحسین رسانید خدمتش مراسم
شکرحضرت آفریدگار بجای آورده و کوچ کرده متوجه سالیسرای شود و حضرت
صاحبقرانی ایل والوس خودرا جمع آورده فرمود تا ازجیحون گذشته بیورت قدیم
منزل اصلی روند و خود بنفس همایون باستقبال امیرحسین روان شد دربقلان

اتفاق ملاقات دست داد وبدیدن یکدیگر مسرور وخوشدل شدند ودر تنظیم امور مملکت وملت سخنان گفتند واز تهور سربداران سمرقند حکایات در میان آورده بنابر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت نامها جهت ایشان ارسال نمودند بعد از آن امیرحسین و امیرتیمور گورکان یکدیگر راطوی نموده مقرر چنان شد که امیر صاحبقران آنزمستانرا در کش ونخشب قشلاق فرماید وامیرحسین در سالیسرای بسر برده در فصل بهار باتفاق روی توجه ببلدهٔ سمرقند نهند وهم را وداع فرموده امیر حسین بسالیسرای رفت وامیرتیمور عزم نخشب فرمود و درآن زمستان حضرت صاحبقران پرتوالتفات بر عمارت قرشی افکنده با تمام رسانید و چون ایلچی امیرحسین با تحف و بیلاکات بسمرقند رسید مولا زاده سمرقندی و مولانا خردك بخاری وسایر سربداران اظهارخرمی واستبشار نمودند و برسم مغول زانو زده ایلچیانرا با تبرکات پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند و سبب اشتهار نسف و نخشب بقرشی آنست که کپک خان در دو فرسنگی آنموضع قصری بنا نهاده و مغولان آن قصر را قرشی خوانند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بجانب

سمرقند واقبال نمودن امیرحسین بعد از تمکن برحرکات نا پسند

چون فراش ربیع خیام زمرد فام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند بر افراشتند و آنخطهٔ فردوس مانند را مضرب سراپردهٔ شرف و تمکین ساختند و درآن مدت از سربداران انواع حرکات شنیع صادر شده قمع و استیصال ایشانرا ازجمله واجبات شمردند بنابرآنکه امیرحسین پیش ازوصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بود که تا رایات عالم پناه بکان گل نرسد شما استقبال ننمائید آنجماعت بافسانه و فسون او مغرور شده در آنموضع با تبرکات و تنسوقات رسیدند و امیر حسین بقتل مجموع آنطبقه امر فرمود عرق شفقت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولازادهٔ سمرقندیرا از آن مهلکه خلاصی داد و باقی سرداران

سر بداررا بتیغ قهرو سیاست کشتند وچون امیرحسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد بر گشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبهٔ رسید که بر مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر جاکو و امیرصیف الـدین وآق بوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده محصلان بر گماشت تا وجهیکه بنام هـریك رقمزده بود گرفته بیاورند و چون درآن اوان جنگی واقع‌شده‌بود و اموال امراء و لشکریان در عرضه تلف آمده بود ایشان در ادای آن عاجز آمدند و حضرت صاحبقران دریا نوال درمقـام مساعدت خواص و عوام خود آمده سیم‌وزر وحلی فراوان بایشان داد از آنجمله پاره گوشواره حرم خاص خویش الجای ترکان آغا که خواهر امیرحسین بود مسامحت نمود و چون امیر حسین آنچه بخـواهر تعلق میداشت بدید همه را بشناخت‌امابواسطهٔ شره وخستی که در جبلت‌اومستولی‌شده بودازسر آن‌درنتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از مبلغ وجه باقی مانده بود و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران در عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیرحسین‌فرستاد و خدمتش چون بر حقیقت حال اطلاع یافته اسبانرا قبول نکرد و بانحضرت گفت که من بسالیسرای میروم داعیه آنست که مبلغی‌سنگین بجهت خواستگاری‌دختر حسین صوفی پیش او فرستم اگر برسم مساعدت مبلغ مذکور را ازعقب من‌ارسال نمائی‌دور نباشدوچون‌امیرحسین بسالیسرای‌رفت حضرت‌صاحبقران‌درکش که‌مستقر شرف او بود اقامت کرد و آن مبلغرا نقد کرده از عقب او فرستاد وازلوازم دنائت امیر حسین خاطرها ازوی متنفر شد چه خساست‌و بخل و طمع از همه کس‌مذموم است خصوصاً ازپادشاهان

ذکر مخالفت و نزاع میان امیرحسین و حضرت صاحبقران گردون‌توان سپهر ارتفاع

چون امیرحسین بسالیسرای رفت حضرت صاحبقران آزرده خاطر ازوی‌در کش بازماند جهت تسکین خاطر بنشاط شکار میل‌فرموده بغلبهٔ تمام سوار شد.

این اثنا جمعی که از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیر حسین متنفر و آزرده خاطر بودند ومیدانستند که تامیان امیرحسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوك باشد هیچکس نتواند که مسامحت ومخالفت اورا بقدوم جرأت وجلادت پیماید مکروحیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت بیان این سخن آنست که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید بیمشورت ارده خواتون مکتوبی سراسر بر کذب وبهتان بامیرحسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمورنسبت بخواتون و بتو که امیر حسینی اندیشه مخالفت دارد دلیل برصدق این قول آنکه‌در اینجا بتهیهٔ اسباب محاربه مشغولست و باخواص و مقربان خود پیوسته اظهار رنجش ازتو مینماید امیر حسین چون بر مضمون مکتوب که تسطیر آن محض تمویه و تزویر بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را بعرض خواتون رسانیده و یرلیغ فرستاد که امیر تیمور باجمعی که این سخن گفته‌اند باید که در سمرقند بدرگاه ارده خواتون حاضر شوند تا اومراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال بازنمایدوچون ضمیر حضرت‌صاحبقران مانند آسمان ازخس و خاشاك پاك بود بسان بادبجانب سمرقند روان شد تاپیش ارده خواتون ابراء ذمت نموده غمازانرا خجل و شرمسار سازد و این ارده خواتون‌از مخلفات ترمشیرین خواتون بود و دخترش در سلك خواتین امیر حسین انتظام داشت و چون اهل غمز وسعایت دانستند که پرسش غیر از نکال و فضیحت امری مترتب‌نخواهد شد روی ازمعر که برتافته بطرف خجند رفتند و آنقضیه ناپرسیده بماند و در اثناء اینحال برخاطر امیر صاحب تدبیر گذشت که بحکم کلمهٔ **من یسمع بخل**از استماع این خبر هر آئینه غبار تغییری برحاشیهٔ ضمیر امیرحسین نشسته باشد و در اساس‌محبتی که با او داشتند فتور پذیرفته اندیشه تدبیر این قضیه گماشته صورت حال باشیر بهرام و بهرام جلایر که ازباس سطوت امیرحسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان جوابدادند مدتیست میدانیم که دل امیر با هیچیك ازما راست نیست اماازخوف آنکه‌ملایم مزاج‌حضرت تونباشدنمیتوانستیم که این راز برزبان آریم اکنون چارهٔ جزآن نیست که بر خلاف او اتفاق‌نمائیم

و لشکرها جمع آورده روی همت بردفع اونهیم و در این باب مبالغه نموده‌غدغه برخاطر همایون حضرت صاحبقران سمت تضاعف پذیرفت و با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شده‌عهد وپیمان‌بستندومقرر چنان شد که شیر بهرام‌بیورت قدیم خود که ختلان بود رفته لشکر جمع نماید و امیر تیمور نیزدر ولایت‌خویش بترتیب سپاه قیام نماید وشیر بهرام درحین توجه بختلان نوکرحضرت‌صاحبقران عادل نام را مصحوب خود گردانید و نوکر خود تا خواجه رادرخدمت آنحضرت گذاشت مشروط آنکه هر گاه عادل‌بیاید تاخواجه برودومردم جانبین برحال‌یك دیگر اطلاع یابند و شیر بهرام بختلان رفته لشکر فراهم آورده در موضع‌حصین تحصین جست و باعلان‌کلمهٔ عصیان مبادرت نموده‌رایت خلاف‌امیرحسین بر افراشت وخدمتش رسل ورسایل نزد او متواترداشته دام‌فریب در راه نهاد شیربهرام بکلمات نافرجام امیر حسین فریفته شده رام گشت وازآن بالا بزیرآمده بار دیگراطاعت و انقیاد نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست که‌شیر بهرام‌بامیر حسین پیوست مکتوب باو فرستاد مضمون آنکه منشاءِ خلاف و نـزاع تـوشدی و اکنون بامیر حسین ملحق گشته دعوی نیکمردی مینمائی زود باشد که هم او جزای تودر کنار تونهد و عاقبت آنچه‌برزبان خجسته بیان حضرت‌صاحبقران جاری گشت‌باوپیوست بعد ازآن امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام و امیر جاکو و بـهرام جلایر و عباس‌بهادر را باسپاهی بطرف خجند فرستاده تا ایل جلایررا ضبط‌نموده امیر موسی وعلی درویش که خمیر مایه فتنه‌وفساد بودند بگیرند و امیر موسی‌و علی درویش از توجه امراءِ آگاه شده بگـریختند و بهرام لشکـر جلایررا جمع کرده اندیشهٔ عدم مقاومت امیر حسین او را برآن داشت کـه بیمشورت حضرت صاحبقران بامشفقان خویش طبل کوچ فرو کـوفته ایل علی درویش را غـارتیده بجانب جته روانه شود و آنحضرت بسمرقندروانه شدتالشکر آندیار را جمع کند و در اثنای این‌اوقات‌امیرسلیمان‌و چادرچی که‌طریق مخالفت‌امیر حسین میپیمودند از آنحضرت روی گردان شده باوپیوستند اما امیر علی برادر امیر خضر میسوری و الیاس و حاجی محمودشاه باتمام میسوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت‌صاحب

قرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت برمیان بستند و آنحضرت قرا که هندو که برلاس را بمحافظت سمرقند نصب فرموده معاودت فرمود و هندو که خاك بیوفائی در دیدهٔ مردمی‌پاشیده و گریخته پیش امیر حسین رفت و قرا که چون از عهدهٔ ضبط آندیار تفصی نمیتوانست نمود سر بدیوانگی برآورد و در خلال این احوال بواسطهٔ وفات الجایتوترکان آغا که خواهر امیر حسین وحرم محترم امیرصاحبقران بود غبار ملال برصفحات روزگار امیر حسین نشسته و علاقهٔ خویشی که میانه ایشان بود مرتفع گشت و در پائیز سنهٔ سبع وستین و سبعمائه صاحبقران سعادتمند باسپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر سیف‌الدین را با گروه انبوه درمقدمه‌روان ساخت و در اینولاامیر حسین بتصور آنکه حضرت صاحبقران سعادت قرین را بعشوه و فریب مانند شیر بهرام در دام تواند آورد ملك بهادر وعبدالله پسر اورا باعهد نامه که چون‌اساس‌دولت خویش است پیش آنحضرت فرستاده‌پیغام داد که ماو تو دراین مدت برسبیل‌اتفاق بر تنسیق امور ملك و ملت قیام‌نموده‌ایم و بچوگان قدرت گوی دولت از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد از اینحال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهدنامه کرده بیدغدغه بایـن جانب قیام نماید و چون سپاه نصرت شعار از مهلفه گذشته‌در ایسون نزول نمودند ملك وعبدالله بشرف دستبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار که آئینهٔ ضمیرش بمصقل توفیق و تائید انجلا یافته بود میدانست که آن سخنان مشتمل بر مکر وفریب است لاجرم بان عهد نامه‌التفات نفرمود و آنکلمات‌فریبنده رابسمع رضا اصغا ننمود اما میسوریان باندیشهٔ آنکه شاید که مهم مصالحه تمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش پیوندند مقارن اینحال امیرجاکو و عباس بهادر که‌بمرافقت بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند وامراءِ باتفاق صلاح‌در آن دیدند که روساءِ میسوریانرا از آنکه اندیشهٔ خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران دانشور که رای انورش‌همیشه مقتضی نظام وانتظام احوال بلاد وعباد بود بدان رضا نداده برزبان فصاحت بیان گذرانید که‌اگر مادر فاتحه دولت خویش اقدام برچنین‌امور

نمائیم دیگران التجا بدین آستانه نکنند و اعتماد برما ننمایند واگر مقر دولت مؤسس برلطف و احسان باشد شرفات آن ازایوان کیوان بگذرد واگر کاخ سلطنت مبنی برغدر و عدوان بود دراندك زمانی باخاك یکسان شود و مولانا کمال الدین عبدالرزاق در این مقام تتبع حافظ ابرو کرده میگوید که امراءِ خواستند که ملك بهادر وعبدالله پسر اورا گرفته مقید سازند اما حضرت صاحبقران بآن راضی نشده بامثال این سخنان بندگان دولت را ارشاد نمود راقم حروف گوید که قول اول اصح است چه تعرض ایلچیان که جهت مهم مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید مینماید بالجمله حضرت صاحبقران کلانترقوم میسور را نوازش فرموده و از آنجا معاودت فرموده عرصه قرشی را بفرقدوم خود تزئین داد و امیر حسین و شیر بهرام باسپاهی افزون از احاصله اوهام متوجه آنجانب شدند و امیرحسین بطریق مکروحیله خضر خزانه دار را بامصحفی که باو سوگند خورده بود نزدامیر تیمور فرستاد که نزاع ووحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و بیقین پیوست که همت آنجناب مقصود برترفیه حال عباد وتنظیم بلاد وامصار است اکنون بصلاح آن نزدیك تراست که لشکر این طرف درخفا توقف نمایند و سپاه آنجانب در حراز و هریك از ما با پانصد سوار درحرکت آمده بیشایبه نفاق چنانکه مؤکد و مشید گردانیم که بعد از این مفسدان وغمازانرا میان ما مجال نمیمه و افساد نماند تا یکدیگر را نه‌بینیم ملك وولایت ایمن و فتنها ساکن و خواطرها مطمئن نخواهد شد و هرچند بر ضمیر آفتابِ اشراق خسرو آفاق اینمعنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدابود که قواعد عهدو میثاق امیرحسین **اهون من البیت العنکبوت** است لیکن چون امراءِ باتفاق معروض داشتند که صلاح درصلح است حضرت شهریار عالیمقدار بر مقتضی رای امراء نامدار بمصالحه راضی شده جمهور لشکررا در حراز گذاشته با سیصد کس سوار جرار روان شد به نیت آنکه دویست سوار بنابر حزم و احتیاط دردیه نو توقف نمایند و باصد کس بجانب تنك چکچك که وعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید مقارن اینحال امیر حسین شیر بهرام را در توتك بورطهٔ هلاك افکنده دفین خاك گردانید و فرمانداد تاسه هزار سوار بجانب

صاحبقران گردد و یکی از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود گریخته و بتعجیل تمام رانده در زمانیکه آنحضرت بده نو فرود آمده بود شب هنگام برسید و بهرام نامی که از نوکران خاصه آنحضرت بود بردروثاق همایون حاضر بود اورا از آنحادثه آگاهی داد بنابرعدم عقل و قلت تجربه آن سخن را مهمل انگاشت و چنان پنداشت که چون امراء سعی در اصلاح مینمایند افشاء این‌خبر موجب تفرق جمعیت و مستلزم فساد گشته اورا بافساد منسوب خواهند داشت و مخبر راست گوی را ازدرگاه رانده‌لب ازهم نگشاد وسحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آنکه‌آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتائیدات ربانی پیش ازوصول مخالفان در ضمان عون و عنایت یزدانی سوار شده بود و متوجه وعدگاه گشته و چون بروصول سپاه اطلاع یافت در سیرمسارعت‌فرموده به‌تنك حرم رسید و ملازمان خودرا ازآن تنگناه گذرانیده سر راه‌بر دشمنان گرفته جنك در پیوست و ببازوی اقتدار آن سپاه جوشن درنیزه گذار را باز داشت وازآن موضع‌حضرت‌صاحبقران‌عنان مراجعت منعطف گردانید دشمنان نیز روان شدند و هردو فریق جنك کنان میرفتند تا بقامش رسیدند واز محض عنایت الهی دیگر مخالفانرا یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهندلاجرم خائب و خاسر در آنجا توقف نمودند وچون خبر اینواقعه‌بحرازرسید لشکریانی که حضرت صاحبقران‌در آنجا بازداشته‌بود پراکنده گشتند وآنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب‌همایون مانده بودند از راه حراز بجانب‌قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها برآن قرار گرفت که کوچها را بماخان نقل کرده‌درمجورسنجریان که‌ازدیر باز حقوق‌دولتخواهی بر ذمت همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی‌چند بسر برندآنگاه باخاطر جمع قلع و قمع مخالفانرا وجهه همت سازند و بامضای این عزیمت هرکسی جزئیات خود را سرانجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ماخان‌پیش گرفت روز دیگر لشکر امیرحسین درقرشی نزول کرده امیر موسی و امیر روشاه برتق وفتق آندیار اشتغال نمودند حضرت صاحبقران چون قطع مسافت فرمود بچاه اسحق رسیدچندان توقف فرمود که‌افراد

خدم و حشم باو پیوستند آنگاه باتفاق عـزیمت مقصد تصمیم داده از آب امـویه بگذشتند و بجول درآمده‌سرچاه‌شوراب‌منزل ساختند وحضرت صاحبقرانی‌ایلچیان پیش ملك معزالدین حسین و محمد بیك جونی فرستاد تا استخـراج نمایند کـه ایشان نسبت بآن حضرت در چه مقامند در مقام خلافند یاوفاق زمان غیبت رسولان دوماه ونیم امتداد یافته هرکار وانیکه از خراسان متوجه ماوراءالنهر شده بسرچاه شور میرسید شهریارکامیاب ایشانرا در آنموضع باز میداشت و چـون ایلچیـان معاودت نموده تقبل بساط بوس حاصل کردند امیر صاحبقران‌کار و آن را رخصت رفتن داده‌آوازه درانداخت که ملك هرات استدعاء حضور ما کرده وهنوزکاروانیان ازمقام خود روان نشده بودند که آن حضرت با ملازمان ومتعلقان سوار شده روی توجه بهرات‌نهادندبازر گانان‌چون‌بصوب‌قرشی رسیدندامراء ووجوه سپاه‌امیرحسین خبر حضرت صاحبقران و ملازمان او پرسیدند تجار گفتند که اینجماعت کـه شما از احوال ایشان استفسار مینمائید بجانب هرات پیش ملك رفتند امیرحسین‌سخن مردم بیغرض را مصدق داشته ازقلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع‌آورده باهفت هـزار سوار بیمراغ را منزل ساخت و در خـاطـر داشت که بـدر کند رود ملـك بهـادر با پنجهزار سوار از قراوناس که امیر حسین ایشان را بدانجانب فرستاده بود در غرقاشون توبه‌و گنبدقرار گرفتند

گفتار درتوجه حضرت‌صاحبقران بجانب‌نخشب

و استیلای او برمعاندان و حسرت و تاسف دشمنان

از جملهٔ غرایب و عجایب واقعات و حالات صاحبقران گیتی‌ستان رفتن‌آن حضرت است باعدت‌اندك بجانب قرشی ومنهزم‌شدن‌اعدای‌دولت‌قاهره‌باوجود کثرت و این قضیه در کتب معتبره براین نهج تسطیر یافته که چون امیر تیمور گورکان کاروانیانرا رخصت فرمود تا بجانب ماوراءالنهر روند بنفس همایون برسمت‌هرات درحرکت آمده وبعداز رحلت قافله باز گشته در منزل مبارك نزول کرده موازی مدتی که قافله بقرشی تواند رفت درآنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن همگی

همت بردفع دشمنان مقصور گردانیده بنوعی درآن شروع فرمود که عقل خرده‌دان انگشت تعجب بدندان گرفت و درآن اوان زیاده از دویست و چهل و سه کس از ملازمان آنحضرت نبودند و ازجمله اعیان و دلیران وخواص صاحب اختصاص سیور غتمش اغلان و حضرت صاحبقران و امیرداود و امیر ساربوغاءِ جلایر وحسین بهادر و امیر سیف‌الدین و عباس بهادر از قبیلهٔ قبچاق واقیوقاءِ بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری باعددی قلیل‌عزیمت صوب، قرشی تصمیم داد باآنکه درآنحوالی و نواحی امراءِ نامدار امیر حسین بادوازده هزار سوار جلادت‌آئین کمر کین بسته درکمین رزم و پیکار نشسته بودند برارباب‌بصیرت پوشیده نماند که ارتکاب امثال‌این امورازحیز مکنت افراد بشری‌بیرون‌است بلکه بسرحد متمنعات‌مقرون بالجمله حضرت‌صاحبقران روشن ضمیر درتاریکی شب روان شده بکنارآب آمویه رسید و درهمانشب‌باچهل وسه کس درآب‌رانده مجموع‌ایشان‌بشناعبور نمودندوقریه خستاررا احاطه نموده بملاحظهٔ آنکه کسی‌خبر بجائی‌نرساندو کشتیهارا بکنارآب فرستادند تا بقایای سپاه ازآب بگذشتند و شب دیگر در سور مالیغی فرودآمده ایلچیان امیر موسی را گرفته بران جادایره‌آسا محیط شدند و شب توقف نموده روزدیگر روی توجه براه‌آوردند وشب هنگام در فرود گفت نزول نموده هر که آمد که‌آب بر گیرد رخصت مراجعت نیافت و بعد از غروب آفتاب بسر گفت‌رفتند و درآنمحل امیرجاکو معروض داشت که اعتماد باید برملك بیچون کرده برسر امیر موسی شبیخون‌بریم اگر او دردست افتد پای مراد بر سر گردون‌نهیم‌حضرت صاحبقران که‌موفق‌و مخصوص‌بتاییدات‌ربانی‌بودفرمود که‌سپاه‌ما اندك‌اندا گر عیاذاً بالله چشم‌زخمی‌رسدوتفرقه روی نمایدآسان‌آسان‌جمع نشودوظیفه آنکه‌شما درهمین‌مکان توقف نمائید تامن بقرشی‌بروم ودربرج وباره ومحل دخول‌در نظرآرم و به بصیرت تمام‌مراجعت نمایم این‌سخن گفت و عبدالله رام‌لازم‌خویش ساخته برجناح استعجال روان شد وبکنارخندق‌رسیده‌نزول‌فرمودوچون‌آب‌خندق‌فراوان بود اسبانرا بمیسره سپرده ازممر ترتاوی که‌بربالای خندق انداخته بودند وآب از آنجا بحصارمیرفت بذات همایون تا بزانو درآمد و پای مبارك بیرون نهاده بخاك ریز برآمد وعبدالله

درعقب آنحضرت قدم مینهادتا بدروازهٔ که بجانب حراز است رسیدند حضرت صاحبقران دست بردر نهاده دانست که از آنجا بخاك انباشته‌اند ازآنجا باز گشت و نظر احتیاط برباره انداخته جائی که دیوارش پست‌بود نموده که محل نردبان نهادن و درآمدن بقلعه اینست و ازآن ممر که برخاك ریز بالا رفته بود معاودت نموده بتعجیل تمام‌بملازمان پیوست و باردیگر باایشان متوجه قرشی شده وچهل وسه کس راپیش اسبان بازداشته وصد کس بانردبانها که از بوره‌الیغ آورده بود بخاك ریز فرستاد تا از دیواری که بعبدالله نموده بود بقلعه درآمدند و خود باصد کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای بحصار نهادنددست بقوائم شمشیر برده از نیام انتقام بیرون کشیدند و روی بدروازه‌نهاده چون بانجا رسیدند محافظانرا مست ولایعقل یافتند و بتیغ بیدریغ دمار ازروزگار ایشان‌برآورده بلکه بتبرقفل دروازه بشکستند وحضرت حاحبقران بآن صد کس در آمدازآواز غلغلهٔ دلیران قلعه گشای‌زلزله و ولوله درحصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر بر آورده افتان و خیزان بهرطرف روان شدند و باهم میگفتند که مگر صور قیامت است که میدمند لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان امیر موسی را بدست آوردند محمد بیك بن امیر موسی راکه در صغرسن بود بفرمودهٔحضرت صاحبقران راه گریز باز دادندبتصور آنکه مخالفان ازبیم وهراس متفرق و پراکنده شوند و در همانشب محمد بیك بپدر پیوست وصورت واقعه باز نموده خدمتش را دل از جای نبرده پای ثبات ووقار استوار داشته کس پیش ملك بهادر فرستاده اورا از انواقعه اعلام داده طلب داشت روز دیگر از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار ازمواضع‌خویش‌در حرکت آمدند و بقرشی رسیده‌اطراف حصاررا فرو گرفتند حضرت صاحبقران ذوالاقتدار بنفس همایون متصدی ضبط یکدروازه گشت و امیر سیف‌الدین را بمحافظت دروازهٔ دیگر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان و امیر عباس اقبوقاء را فرمانداد تا بربروج عروج‌نموده بزخم پیکان جان ستان نگذارند که دشمنان خاکسار پیرامون فصیل و خاك ریز گردند و درآنروزامیرمؤیدارلات باسی‌هزار کس بیرون‌آمده خود را بان سپاه کینه خواه

زده داستان رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب از مخالفان گرفته بقلعه در آمد در این اثنا در که بهادر چون دولت از اعدا مفارقت جسته در سلك سایر ملازمان حضرت صاحبقران منتظم شد حضرت صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول روز قیامت ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولی است و فردا تعرض انسب و این سخن مقبول افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف مانده آنشب از جانب مخالفان میز یکلچی بهادر بادویست کس که هریك بادرع و سپر بودند نزدیك دروازه آمده بسر بردند روز دیگر که خورشید عالم گذار بر بام این نیلی حصار علم گیرو دار بر افراخت ایلچی بوقاء و آقتیمور بهادر خود در پل دروازه انداخته با پنجاه مرد از قلعه بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی شاه درویشك برفوجی برحسب فرمان واجب الاذعان برسم مدد با بیست کس در عقب آن بهادر شتافتند و ازصف اعدا طغا تیمور بهادر باشمشیر کشیده متوجه شیران بیشهٔ هیجا گشت و بیکضرب تیغ آقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی اوزبکی بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از زخم گرز گران سنگش رعشه در بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آتش آهنگش که در چنك داشت اجزای جبل البرز برباد رفتی بادغرور بهادری در سرو دماغ قدم در میدان نهاد وغزان بوقا بپای مبارزت پیش رفته هردو دست او چنان بگرفت که مجال نماندش که قدم ازجای بر گیرد و تاینکی رسیده مهم او باتمام رسانید امیر ساربوقا و ایلچی بهادر از بالای بارو تیرباران آغاز نهادند وطایفه از مخالفان که درها وتورها بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کپنکها درسر کشیده بگریختند و بخندقی که جهت روزگار نا امنی کنده بودند پناه بردند سپاه جلادت شعار نیز ایشانرا رانده از خیمهایشان گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل باصد هزار مرد حمله آورده وپیادگان دشمن نیز دست بتیر باران گشاده لشگر ظفرمآن سعادت قرین را بر گردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار ازحصار رایت جلادت برافراخته بیرون تاخت ازفر دولت قاهره لشگریان

را قوتی وشوکتی تازه و بی‌اندازه حاصل شد ایلچی بوغا و بهرام توکل روی بگریز آورده دراین اثنا از بهادران لشگر نصرت انتما جوانی نا دانسته تیغی بر بهرام فرودآورد و روزدیگر حیات آن نامور بشام اجل منتهی شده کارش باتمام رسیده **لامرد لقضائه‌ولا معقب لحکمه** و عاقبت امیر موسی باهفت هزار سوار که نیران محاربه برافروخته بودو رایت مقاتله برافراشته خاك بینا موسی و ادبار برفرق‌خود بیخت و آبروی‌شجاعت و مردانگی‌ریخت در مقابله اندك نفری‌مقرون بخوف بسیار بگریخت و مردم او درصحرا و بیابان متفرق و پراکنده گشتند لیکن ملك بهادر باسپاه قراوناس که بعدد پنجهزار بودند بهر طرف دروازه حراز هنوز پای ثبات ووقار برجای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملك چون دید که از نفس خویش متوجه جانب اوست درحوصلهٔ خویش تاب مقاومت ندید و در جبلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم پای استبصارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز وانکسار مایل گشته قدم فرار در راه ادبار نهان و عنان مراجعت بقیتول خود منعطف گردانیده بجانب گنبد تولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروزجنك که از برای حفظ ناموس وننك‌دست در پنجهٔ شیرو و کام نهنك نهادی مانند ببر دمان‌از عقب ایشان روان شد مخالفان سیاهی سپاه ظفر پناه دیده درآنجا نیزتوقف نتوانستند نمود ازبارقه شمشیر صاعقه کردار پادشاه دولت‌یارانش در خرمن تمکن ووقاردشمنان افتاده بیکبار پشت داده تشتت و تفرق‌بحال‌ایشان راه یافت وحضرت صاحبقران‌ظفر قرین فرمان داد که امیر سیف‌الدین وامیر جاکو تاتنك جکجك درعقب گریختگان رفته بقدر میسور در امرغارت واسیرتقصیر ننمایند و ایشان از لشگر بسیار امیر حسین وسپاه اندك خویش فی‌الجمله اهمال و امهال ورزیدند وآن حضرت‌بمضمون‌اینحدیث که ❊چون شیر بخود سپه شکن باش❊ عمل‌نموده در ارتکاب آن امر خطرناك اقدام فرموده عنان را سبك ورکاب گران گردانیده بر جناح استعجال درحرکت آمدند امیرداود رایت تجلد برافراخته بمقتضی فرمان در مقدمه‌روان شد واز مخالفان صدسوارنامور که بر ساقه لشگر بودند ازوصول

ایشان آگاه گشته منقسم بدوقشون شدند فی الجمله فوجی برمی تیروضربت تیغ و تبر ایلچی بوغارا باز گردانیدند وفوجی دیگر برحضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت ببازوی دولت و سر پنجهٔ قدرت ایشانرا چنان بر تافت که از سطوت و صولت او فوجی که ایلچی بوغا را رانده بودند عورتهای خود را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند وآرزو ملك اغادختر هیر بایزید جلایر و خواتون امیر موسی درمرافقت ملك بهادر گریخته میرفتند وصاحبقران گردون لوا از پی ایشان روان شد وبآواز بلند بملك بهادرخطاب کرد که از سرخون تو اگرچه ریختنی است در گذشتم مشروط بانکه دست ازاین مشت عورات برداشته فرغت نمائی ملك بجان منت دار شده کلمهٔ **السلامة فی الوحدة** بر زبان راند و از عورات جدا گشته سر خویش گرفت و ایشان همچنان میتاختند و حضرت صاحبقرانی تنها از پی ایشان میشتافت وباعورات نوکری بود عاشق یار نام تیرو کمان در دست داشت اگرچه در رمی سهام دستی نداشت هرگاه که آن حضرت نزدیك میرسید عاشق یار تیری در کمان نهاده میکشیدو نمی انداخت وحضرت صاحبقران بگمان آن که او در این کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر آسیبی رسد هدف تیر ملامت کنندگان نگردد و نگویند که جهت طمع در مال وعیال مردم زخمی خورده ودراین اثنا بارگیرش را که با بادصبا هم عنانی میکرد جو گرفته ازحرکت بازماند ودولتشاه رسیده از پی عورات در تاختن آمد وعاشق یار بضرورت تیری بجانب او انداخت وعیبش را در آن فن ظاهر ساخت و کمانرا نیز بیفکندو باعورات راه تك وتاز پیش گرفت ودولت شاه هرچند جهد کرد بوی نرسید وخسرو آفاق ازنزدیکی قرملاق مراجعت نموده روی بقرشی نهاد وایوان امیر جاکو وامیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون ورزیده ازعقب دشمنان نرفته بودند اینجا بالمره تا تنگ جکجك تاختند و ایل جلایر وطایفهٔ دیگر که گریخته میرفتند گرفته بپایهٔ سریر اعلا آوردند و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن زمستان را درقرشی پرتو التفات انداخت و در تنظیم احوال رعایا پرداخته ایشانرا بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را

بحکومت بخارا تعیین نموده وینگی شاه که در خراسان بود هر روز بمنزلی وهر شب بجایی بسر میبرد طلب داشته امویه را با توابع که پیشتر متعلق بخدمتش بود باو ارزانی داشت و علی میسوری که باقومش در اطراف سر گردان میگشت در بخارا بمحمودشاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چندنوبت ایشان را طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانید

ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت صاحبقران
و رفتن امراء بجنك آن

چون امیر موسی از صولت سپاه امیر صاحبقران گریخته بامیر حسین پیوست و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهدهٔ اوشده بود باز نمود امیر حسین از استماع اینواقعه متعجب و متحیر گشته باحضار لشگریان فرمانداد واز سالیسرای بیرون آمده برجناح استعجال بجانب صاحبقران روان شد و امیر موسی با ده هزار مرد قراوناس وجمعی از امراء مثل الجایتو اپردی و جهانشاه پسر بایقو و فولاد بوغا را از پیش فرستاد وایشان مانند برق و باد درحرکت آمده وازقهاقه گذشته قریب بتنك جکجك فرودآمدند و بترتیب اسباب نبرد مشغولشده حزم و تیقظ شعارخودساختند و چون حضرت صاحبقران بیهمال بر کیفیت حال اطلاع یافت برسم شبیخون از مقرخویش حرکت فرموده و از راه یلغدرماغ در زمانیکه دشت و راغ در زیر برف نهان شده روانشد و جمعی را بزبان گیری فرستاد تا حالات مخالفانرا از راه تحقیق بمسامع علیه رسانند و آنجماعت پنج‌شش کس را از دشمنان گرفته بیاوردند گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر امیرحسین در شب از تنك جکجك گذشته در جکدالیك نزول نموده‌اند و باز کسان بخبر گیری فرستاده بسمع اشرف رسانیدند که امیر موسی بالشگر مسلح ببالای انقیاصف کشیده‌چشم انتظار در راه دارند و آنحضرت بادویست کس ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل‌المتین توکل زده پای در راه نهادند و هردو سپاه چون سیاهی لشگر دیدند سورن انداخته آواز ایشان بگوش حمله عرش رسید صاحبقران سعادت

قرین چون بدیدهٔ دوربین دید که مخالفان مترسد غلبه اندو فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی دانسته از راه کوردنك عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانیدو لشگر امیر حسین با آنکه بچشم یقین قلت ملازمان حضرت صاحبقران مشاهدهٔ ایشان گشت هیچکس را از آن ده هزار سوار یارای آن نشد که یکقدم پیش نهاده از قفای لشگر ظفر قرین رود و آنحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف ساخته از آنجا به بخارا رفت وعلی میسوری ومحمود شاه وظایف خدمتگاری بجای آورده کمر عبودیت بر میان جان بستند و چون امیرجاکو پیش از این محمود شاه را بردم اسب بسته چوب بسرو روی او زده بود در اینولا که حکومت بخارا تعلق باو میداشت متوهم شده ازروی دولتخواهی چندنوبت بعرض رسانید که یورش خراسان عین مصلحت است حضرت صاحبقران سخن امیرجاکو راوقعی ننهادو خدمتش باامیر سیف الدین وعباس بهادر اتفاق نموده بیرخصت آنحضرت بدان سرزمین رفتندو بعداز چندروز خبر رسیدن منقلای امیر حسین که باتفاق ایشان امیرموسی و امیرالحایتو اپردی بودند ببخارا متواتر شد حضرت صاحبقران شجاعت دثار سعادت آثار با علی میسوری و محمود شاه گفت که مقتضی مردانگی آنست که با سپاه از شهر بیرون رفته فرصت شبیخون نگاه داریم و چون این معنی درحوصله ایشان نمیگنجید عرضه داشتند که اسبانرا آسوده داشته در اینمقام توقف کنیم اگر دشمنان توقف کنند خوب و الا قصد ما که کنند جواب ایشان گوئیم حضرت صاحبقران کامکار آثار ضعف و انکسار برصفحات روزگار علی ومحمود شاه مشاهده فرموده از آنجا بیرون آمده عازم خراسان شده و بلب آب رسیده ده کشتی را که ازبالای می آمد بگرفت و از آب گذشته بجول درآمد و بمرو عبور نموده در ماخان بآغرق همایون پیوست وامیر حسین بعد از رفتن امیرتیمور برظاهر بخارا نزول کرده علی ومحمود شاه باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده وسپر ممانعت در روی کشیده لشگریان امیر حسین روی همت بتسخیر بخارا آوردند وجنك درپیوستند وبخارائیان پای جلادت پیش نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم سیف الدین باخرزی عنان باز نکشیدند مردم بخارا بتصور آنکه ترکان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن

نیست از عقب ایشان شتافتند وچون میان مردم بخارا و او دیوار بس مسافت بود اتراك مراجعت کرده تیغ در تاجیکان‌نهادند وجمعی کثیراز آنطبقه بقتل‌رسانیده و بقیةالسیف بزشت‌ترین صورتی بشهر باز گشتند ودر کاه‌دانهـا خزیـدند و دم درکشیدند و دیگر گرد فضولی نگردیدند وعلی میسوری و محمود شاه هرچنـد سعی نمودند که ارباب بخارا بار دیگر بربروج عروج نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد وهیچکس از کنج محنت‌خانهٔ خویش قدم بیرون ننهاد وایشان بالضروره دل ازحکومت‌بر گرفته شب‌هنگام عازم خراسان شدند وبموکب‌خجسته پیوسته در سلك سایر ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند وبه‌خجلت وندامت سردرپیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم صاحبقرانی‌شامل حامل علی میسوری ومحمود شاه شده بخلعت گرانمایه و اسبان راهوار سرافراز گشتند و روز بروز عنایات پادشاهانه دربارهٔ ایشان سمت تضـاعف می‌پذیرفت تـا بکلی ایمن خاطر گشتند وحضرت صاحبقران نشاط فرموده چون از آن کار سامت روی نموده باز گشت فرمانداد تا نیستانها را آتش زده تا سبزشد و اسبان بدان فربه ساختند در این اثنا منهیان خبر رسانیدند که ینکی شاه بیمن دولت صاحبقران از کربت‌غربت خلاص شده درمسندحکومت و ریاست تمکن‌یافته سراز گریبان عصیان برآورده‌هر کرا میدیدند که ملازمت‌آنحضرت میکنند گرفته محبوس میکردند و نمیگذارد که بموکب همایون ملحق شود نایرهٔ غضب حضرت صاحبقران بیهمال از استماع این سخن اشتعال یافته با ششصد مرد از ابطال‌رجال شبگیر کرده ایلغار نمود و از راه مرترت کول بآمویه رسیده از پایان بـوروالیـغ محل گذار اختیار فرمودهٔ و امراء با چهار صد کس بجانب نشیب آب فرستادخود بادویست سوار چاشتگاه در آب رانده تا هنگام نماز پیشین بسلامت بگذشتند واز کنار آب باز شبگیر کرده‌سحر گاه‌منزل‌ینکی شاه رادر میان گرفتند واوپهلوانی بود که درروز معر که ازشیرو پیل روی نگردانیدی و تیراندازی بود بغایت‌سخت گمان که پیکان او در وقت رمی سهم درصحن نهم آسمان جای گرفتی درآن‌سحر چون احساس وصول لشگر کرده دست بتیر و کمان برده واول تیری که بینداخت

زه کمان گسسته شد ودرگه وختای بهادر رسیده خدمتش را دستگیر کردند وبحسب فرمان کشتیها بآنطرف آب بردند تا امراء که چهار صد نفر باشارت حضرت صاحبقران بدانجا رفته بودند عبور نمودند ودرخلال این احوال بمسامع علیه حضرت صاحبقران دریا نوال رسید که سپاه بخارا در حوالی قراوناس با ضمایر خالی از وهم و هراس نشسته‌اند همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که بعطف عنان وتحریك سنان تفرقه در میان ایشان اندازد و بامضای این عزیمت در جوف لیل سوار شده برسر آن خیل راندند و در موضع هرمس بآن قوم رسیدند امیر خلیل را که رأس و رئیس ایشان بود بگریزانیدند و از آنجا مظفر و منصور معاودت فرموده ازآب گذشت ومدت یکماه سرخانها قراول توبه را مضرب خیام اقبال ساخت آنگاه متوجه ماخان گشته بآغروق همایون پیوست و امیرجاکو را برسالت پیش ملك حسین کرت فرستاد ملك شرایط تعظیم بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرده در باب مظاهرت و معاونت مبالغه نموده گفت بسرخس میروم اگر امیرتیمور گورکان ازآنطرف قدم رنجه فرماید مبانی محبت و مودت استحکام یابد و ارکان‌او بعهد وپیمان تاکید و تشیید پذیرد وامیر جاکو بمقتضی حب‌الوطن مراجعت نموده آن‌کلمات را بعرض دارای‌هفت کشور رسانیده و در اینولا آنچه از ملوك غور نسبت بامیر نوروز و دانشمند بهادر و امیر چوپان در زمان سابق صدور یافته بود در نظر و ضمیر امیر تیمور گورکان پرتو افکند چنانچه شمهٔ از این حکایت در مجلد خامس سمت گذارش یافت و بدیدهٔ امعان در احوال خودنگریسته‌برخاطر خطیرش خطورنموده که آنطبقه مجبول بر بیوفائیست بنابر این میلی که بملاقات ملك داشت فتور پذیرفت ونیز میخواست که بنای مصادقتی که بتجدید توتید یافت بواسطهٔ خویش داری منعدم و منهدم گردد و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود راکه شکوفهٔ باغ سلطنت و ثمرهٔ شجرهٔ خلافت بود پیش ملك فرستاد و مبارکشاه سنجریرا باتابکی او موسوم گردانیده بملك پیغام داد که‌چون برحسن اعتقاد وپاکی سریرت و نیکوکرداری آنجناب وثوق تمام حاصل است قرةالعین خود را پیش او فرستاد و در خاطر چنانست که

آغروق و متعلقان خود را دراین دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی ویورت قدیم منعطف گردد توقع از ملکات ملکانه آنکه تلطف وتفقد دربارهٔ ایشان مبذول افتد چه بزرگی بزرگان رسمی قدیم وعادتی معهود است .

ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراءالنهر و منهزم شدن لشگر امیر حسین

بعد ازرفتن امیر زاده جهانگیر نزد ملك هرات همت عالی منزلت امیر صاحبقران مقتضی آن شد که لشگر بجانب ماوراءالنهر کشیده سپاه امیر حسین را که درآنجا بفراغ بال نشسته‌اند گوشمال دهد لاجرم با سیصد کس که درآن وقت ملازم رکاب فلك فرسای بودند روی‌توجه و توکل براه آورده از جیحون‌عبور نمودند وشبگیر کرده چون روز شد درچهار باغی درآمده دم در کشیدند و ازتعب راه برآسوده از آنجا روان شدند و ازآنطرف حرازوقرشی را در میان گرفتند و طایفهٔ ازنوکران امیرموسی که در آنجا بودند اسیر ودستگیرشده و جمعی‌ازرؤسا مخالفان با اتباع خود بگریختند و درکه و شیخ علی بهادر و فوجی ازبهادران‌را یاغی پنداشته با ایشان جنك کردند و چندین کمخارا آن جماعت پیش‌صاحبقران والاگهر آوردند وآنحضرت فرمانداد تا کمخارابی تصرف بصاحبش تسلیم نمودند و بهیچگونه دست خیانتی بآن نرسید و درآنولا پنجهزار کس ازلشگر قراوناس درموضع‌قرری میدان خیمهٔ اقامت‌زده بودند امیر سلیمان‌شاه میسوری وبرانخواجه وهندوشاه با اتباع خویش بایشان پیوسته و اما محك و کوره نیز درحین توجه حضرت صاحبقران از قرشی بگریخته‌و بآن جماعت ملحق گشت و درآنجاجمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت از اینجماعت آگاهی نداشت ناگاه قریب بوقت غروب آفتاب ازقرشی سوار شده ونیم شب بیوقت رسید و درآنموضع خبر کثرت مخالفان مسموع‌او گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده وبرفورسوار شده ازدیوار بست بیرون آمده تا روز درظاهر شهر توقف نموده بامداد از آنجا روان شد ودر اثنای طریق امیر جاکواز اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که مزاجش

از حد اعتدال انتقال یافت و امیر صاحبقران سی‌سوار ملازم خدمتش گردانید تا او را بماخان پیش امیرزاده جهانگیر بردند وبعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه اشکر قراوناس مصمم ساخت و مجموع امراء و بهادران در آن باب باحضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند مگر علی میسوری که محاربه بآن قوم را مصلحت نمیدانست و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نافذ گشت تا او بتکلف را سوارسازند وشیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار برسم منقلای درحرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه باسیصد سواردر مقدمهٔ لشگر بود قراولان جانبین بیکدیگر رسیده شورحرب در گرفت و از فر دولت صاحبقران منقلای لشکر دشمن مکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند وآن حضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر پناه فرود آمده اسبان را آسایش داد و وقت نمازپیشین همان‌روز باعتماد دولت‌روز افزون‌سوارشده وآن ششصد مردراهفت قوشون ساخت و هریك از امراء و بهادران را در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که بقلت کار متصف بودند و بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجوئی نموده و برجنك دلیر گردانید و چون‌تلاقی فریقین دست داد علی میسوری بادو نوکر روی بفرار آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سواران اندك و امید بسیار پای جلادت و پیکار در میدان رزم نهاد و از نهیب تیغ آتشبارش دشمنان با آنهمه عدد در مقام مقاومت نه ایستادند و خاك بددلی برفرق خود پاشیدند و در حملهٔ نخستین گریختند و لشگر نصرت انتساب کامران و کامیاب تا جلد الیك در عقب منهزمان تاختند و رؤساء ایشان را بدست آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و الجایتو طانجای پولاد که در سوابق زمان‌نسبت‌بحضرت‌صاحبقران قواعد اخلاص‌و مبانی‌اختصاص مشید میداشتنددر اینولا از باب اخلاص پای‌جسارت پیش نهاده بجنك آمدند و سپاه جلادت آئین سرهای ایشان را بتیغ کین وشمشیر انتقام از بدن‌جدانموده پیش حضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت از این‌صورت متأثر و غمگین گشت وحکم فرمود تا کالبد ایشانرا بشهر کش رسانند و ارباب عمایم نماز برآن دوقتیل گزارند تا حق عز وعلا ببرکت علماء وصلحاء جریدهٔ

جریمهٔ هر دو از باب مغفرت محو فرماید غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت آنکه برای ارباب عهد ووفا پوشیده وپنهان نماند که عالمیانرا معلوم شود که حضرت صاحبقران رعایت حقوق سابق جمعی که آخرالامر شمشیر در برابر او کشیدند بدین‌طریق ملاحظه میفرمود وبعد از این‌فتح نامدار شهریار عالی همت کامکار اندیشید که دشمنانرا تا ولایت حصباه سپاه نصرت شعار تکامیشی کنند و لشگرهای آندیار جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند و امراء این معنی را بیرون‌ازمکنت‌خویش دیده‌وباتفاق‌زانو زده معروض داشتند که‌درخواست ما بندگان صادق‌الاخلاص آنست که این عزیمت فسخ گردد و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردد و حضرت صاحبقرانی ملتمس دولتخواهان مبذول داشته و ترماجوق الغو طغانشاه را جهت استخراج اموال رعیت‌بسویت دردیار کش گذاشته بطرف سمرقند نهضت فرمودوچون نزدیك‌آن شهرفردوس مانندرسیداوچ قرابهادر با لشگر امیر موسی‌از شهر بیرون آمده در کنار آب‌رحمت سرراه بگرفت‌حضرت صاحبقرانی میمنه و میسره و قلب آراسته بردشمنان حمله آورد وبمجرد توجه مبارزان آهن گسل پای ثبات ووقار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند اقتیمور بهادر از عقب اوچ قرابهادر نزدیك وی رسیده‌شمشیری انداخت که تمام تیرهایش قلم شد و اوچ‌قرابهادر هزار وپانصد مرد مکمل نموده باری دیگر بعزم رزم بیرون‌آمدبهادران‌جلادت‌نشان چون شیرژیان وپیل دمان روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه خون ریخته شود خائف و گریزان متوجه جانب شهر گشتند و پیش از بیرون آمدن لشگر سمرقند مردم شهر سر کوچه ها را گرفته مجال آمد و شد سواران مسدود شد و چون گریختگان بمحلات رسیدند ازغایت و هم وهراس که برایشان استیلایافته‌بوداسبها راچنان میکشیدند که‌زینها میشکست ٭وهم ازاین بسیار کرده است و کند٭ وبعد ازانهزام دشمنان حضرت صاحبقران گردون توان در سقد سمرقند که نمونه‌ایست از روضه رضوان چند روزی توقف نموده در آنجا شنید که الجایتو و بولا وبوغا با سپاهی از قراوناس

متوجه سهندانه شد و متعاقب این خبر طغانشاه از کش گریخته بموکب همایون پیوست بولاد بوغا با سپاه قراوناس معروض گردانید که طایفهٔ از لشگریان امیرحسین بی‌خبر برسر تاجوق رانده اورا گرفته کشتند وارغونشاه بوروالیغی که حضرت صاحبقران او رابخبر گیری فرستاده بود بعد از این اخبار شرف‌تقبیل بساط جلالت مناط یافت وشخصی را بهمراه خویش همراه آورد و آن شخص تقریر کرد که الجایتو وبولاد بر کنار آب ترم قرار گرفته‌اند و امیرحسین با لشگر سنگین درقرشی قرار گرفته‌برضمیر منیر حضرت‌صاحبقران که مطرح اشعهٔانوار غیب بود گذشت که چند روز مهم جنك در توقف دارد و بحکم **الاموره‌رهونه به‌اوقاتها** چون‌وقت آن‌فراز آمد دمار از روزگار مفسدان برآورد لاجرم سپاهی که بعد از عبور ازجیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت ارزانی داشته با ششصد نوکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقندنهضت فرمود و مراحل‌طی میکرد تابتا شکنت رسید .

ذکر اختلاط حضرت صاحبقران گیتی ستان با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و لشگر فرستادن امیر حسین بجنك آن‌حضرت

کیخسرووبهرام جلایر در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیرحسین پیش خان جته رفته خان کوجه تیمور و شیراول را در مرافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراءالنهر فرستاد وچون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل والوس پیش‌بهرام جمع شوند اوبحکم یرلیغ بربعضی ولایات‌مستولی شده درتاشکنت‌باکیخسروولشگرجته قرار گرفت وچون سابقا با امیرصاحبقران دم از موافقت و مصادقت میزد در مخالفت امیرحسین با آنحضرت یکجهت گشته طریق مساوات‌وموالات می‌سپرد تابیمن معاضدت او بر معارج سروری ترقی‌نموده بود آخر در اینولا حضرت صاحبقران چشم آن میداشت که حقوق خدمت سابق بجای آورده دردفع امیرحسین مراسم اهتمام بجای آورده یا آن که بالکل

ازپیش بر گیرد و اوخود اصلاً درپیرامون اینمعنی‌نگشت وهیچگونه خدمتی که لایق آن‌حضرت باشد بتقدیم نرسانید امیرصاحبقران زبان بطعن و سرزنش گشاده بهرام کوده بر تغافل و تجاهل و عدم ابقاء عهد و پیمان او ملامت‌ها کرد و گفت امید می‌دارم که باردیگر تورا بر در خانهٔ خویش محتاج و بیمقدار بینم وعاقبت آنچه بر زبان همایون آن حضرت جاری گشت بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و آنچه از مراسم مروت و فتوت باشد به ظهور رسانیده و وعدهٔ ازدواج دخترخویش که از تومان قتلق آغا عم زادهٔ توغلتمور خان متولد شده بود با امیر زاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده گردانیده و مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخرمی گذرانیدند در این اثناء امیر حسین رخصت انصراف داد تا امیر موسی و امیر محمد پسر امیر بیان سلدوز و الجایتو ولد ایتوری با بیست هزارمرد ازساریلاق که معسگراوبود بیرون آمدند وبعزم رزم ونیت مصاف باحضرت صاحبقران روان‌شدند و ایشان از سمرقند گذشته درکنار آب بیلغو فرود آمدند وامیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر باسه‌هزار کس بموضع وزق رودوسرهای راه محافظت نمایدو این سه فوج لشگر بموجب فرموده عمل‌نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون شیری که ازکثرت آهو نیندیشد بیدغدغه وتحاشی بادوهزار سوار جته که امیر کیخسرو تعیین نموده بود همت‌بر استیصال اعدامقصور گردانیده درحرکت آمده‌وبنفس همایون باپانصد سوار برسایر سپاه پیشی گرفت وازآب خجند گذشت وشبگیر کرده خودرا برسپاه جهانشاه زده آنها را منهزم گردانید و چون رومی روزبرلشگر زنك غالب‌شد بجانب وزق رفت وبرسر خرمن تاخت ونگذاشت که دانهٔ مراد اودر کشت زارامیدسرسبز گرددوچون خرمن رانده‌و کوفته روی‌بهزیمت نهاد وآنحضرت ساعتی دروزق توقف فرمود تااسبان برآسودند وسیصد کس‌را با غنایم همانجا گذاشته ودویست مرد راملازم رکاب گردانیده بدفع ملك‌بهادر رایت جلادت برافراخت وسی‌مرد نامدار درمقدمه روان کرده ودو کس‌را بطرف دست راست ودومرد دیگر بطرف دست چپ بقراولی فرستاده خود با صدو شصت کس در

عقب اوشتافت ومخالفان دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول ازپی است وهم وهراس بخودراه داده روی بگریز نهادند ولشگر نصرت قرین تیغ انتقام ازنیام کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فرود آوردند و گریختگان چون بامراءرسیدند باآنکه بیست هزار مرد مسلح داشتند از مهابت حضرت صاحبقران که بکرات در ضمایر ایشان جای گیر شده بود هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی گریز بمعسکر امیر حسین آوردند مقارن اینحال قاصدی از نزد امیر حسین آمده خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشانرا درموضع وزق گذاشتید مسلمانان را غارت واسیر کرده متوجه دیار خود گشته وچشم انتظار درراه است تادر این باب فکری بصواب نموده آید از استماع این خبر گرد ملال برحاشیهٔ ضمیر انور صاحبقران بیهمال نشسته باز گشت وبامیر کیخسرو پیوست ودر باب استخلاص اسیران اهل اسلام تاملی فرمود ومصلحت چنان دید که شصت کس ازسپاه جته سپاه خود را از آنجانب کوه بلشگر جته نماید که آنجماعت متوهم شده دست ازاسیران بازداشته سرخویش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر آمده چون آنجماعت برحسب فرموده سیاهی خودرا ازدور بلشکر جته نموده خوف و رعب برضمایر ایشان استیلایافت اسیران مسلمانان وآنچه ازدیار اسلام که غارت شده گذاشتند وهزیمت راغنیمت دانستند وسپاه فیروز نشان باز گشت مسلمانان از ذل اسر کافران بدین تدبیرشایسته خلاص یافتند وچون ازان دغدغه فراغت حاصل شدصاحبقران کامکار ازجیحون عبور نموده درموضع خمرک نزول نمود.

گفتار در توجه وانهزام مخالفان نوبت دیگر ووقوع
مصالحهٔ امیر حسین باحضرت صاحبقران

چون امراءولشکریان امیر حسین پریشان خاطر وشکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم وغضب اومشتعل گردید وایشانرا سرزنشها کرده وملامتها نموده ومجموع را بتقصیر موسوم گردانیده گناه کار ساخت وبنفس خویش با لشکر گران درحرکت آمده بآن کومل رسیدواز تمامت سپاه دوهزارسپاه کینه خواه بر گزیده فرماندادتا از آب خجند گذشته

چون باد آتش پیکار برافروزند وایشان برحسب فرمان روان شدند وچون پرتواین خبر برپیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت باتفاق امیر خسرو پانصدمرد اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند ونیم شب بگذار پارسین رسیدند حکم شدتا یرغو کشیدند مخالفان که هریك خیال آن داشتند که بارستم واسفندیار پنجه در پنجه اندازند بمجرد آن آواز از کنار آب همان لحظـه باز گشتند و با خجالت و شرمندگی که مردن بهتر از آن زندگی است بامیرحسین پیوستند ومقارن اینحال بهرام جلایر بیمشورت امیر تیمور وامیر کیخسرو با لشگر جته ازراه تا شکنت راه مغولستان پیش گرفت وبسیرام رسید ودرآنجا توقـف ننموده پیشتر رفت وچون آغروق حضرت صاحبقران وامیر کیخسرو دران نواحی بود ایشان هم متوجه آنصوب شده درحدود سیرام بآغروق خودرسیدند و ازآنجا امیر تیمور گورکان سار بوغاء واقبوقاء بهادررا بطلب لشکرپیش امیرشمس الدین وحاجی بیك که از امراء صاحب اختیار جته بودند فرستاد وباتفاق امیر کیخسرو رقم قشلاق بر انزار کشیده متوجه آن صوب شدو آنحضرت باششصد کس مانند عرض که لازم جوهر باشد ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده درتاشکنت رحل اقامت انداخت وتمـام زمستان در آنجا بخرمی وشادکامی شب بروز وروز بشب رسانید وچون زمستان تمام شده و فصل بهارروی نمود ساربوقاء واقبوقاء بهادر که باشارت امیر تیمور گورکان جهت آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند آوازهٔ لشگر مغول شایع شد وامـیر حسین درسالیسرای ازاستماع این خبر اندیشناك شدوبا خود گفت که اگرازجانب جته لشکری بامیرتیمور پیونده زمام حکومت مملکت بیکبار از قبضه اقتدار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز درمعرض تلف باشد .

بیت

آنکه بی خیل وحشم جمله جهان برهم زد چون سپاه جته آرد که تواند دم زد

لاجرم همـت خودرا مصـروف تسکیـن ایـن آشوب گردانیـده بعلمـاء ومشایخ خجندوتاشکنت توسل جسته ازایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده درختم ماده مخالفت ونزاع کوشند وغباری که بـر صفحـهٔ

خاطر همایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه وارباب عمایم بمقتضی کریمه **و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما** امیر حسین را ملتمس قبول شده ایشان ازسر وفور رغبت قدم در عرصهٔ مصالحه نهادند وباتفاق بمجلس جنت آئین حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا ووظایف ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی را کمال نصفت وعدالت ودین پروری ومرحمت گستری معلوم ومحقق است چند کلمه که متضمن صلاح حال عباد وبلاد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشان اعتماد نموده نتایج آن درعاجل وآجل شامل حال امیر نیکو اعتقاد عادل گردد و حال آنکه منازعت و مخالفت شما وامیر حسین مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه رادراین راه یابند خونهای بناحق ریخته شود واموال مسلمانان درعرضه تلف آید واهل شرك و کفر بر ارباب توحیدوعرفان استیلا یابند واوضاع شریعت غرا اختلال پذیرد ومبانی ملت بیضا انهدام گیردو عاقبت نیزبا شما بیوفائی کنند وآنزمان پشیمانی سود ندارد واگر بفحوای کلمهٔ **الصلح خیر طریق** موافقت مسلوك شود عندالخالق و الخلایق مستحسن وپسندیده باشد که آشتی درهمه حال بهتر ازجنك است وچون امثال حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت خوابی که پیش از این حضرت صاحبقرانی دیده بود بیاد آمد زنك وحشت ازآئینه ضمیرزدوده باستیناس والفت رضا داد و کیفیت اینواقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارك او از مشاهدهٔ محسوسات بازماند وصفحهٔ ضمیرمنیرش ازعالم غیب چنان نقش پذیر گشت که بآب خجند سیل بسیار منضم گشته خودرا برسر چوب پارهٔ نشسته بسجده در افتاده وازفریاد رسی عاجزان ودرمانده گان ازآن بلیه خلاص ونجات مسئلت نمودی واز کمال حسرت ودهشت که ازخویشتن غایب شده بود خودرا در کنار آب یافتی وازجانب سمرقنددرعقب نظر افکندی دریای خجندهمچنان جوشان وخروشان بچشم همایون اودر آمدی وچون بعدازاین مشاهدات حضرت صاحبقران از حال تیقظ انتباه یافت رای دور بینش سیل رابر لشکر تعبیر کردوازاینکه خود رادر جانب سمرقند بسلامت دیدی بخواطرش رسید که سر مطلوب که دردل اوست هم از آن

صوب باصواب بحصول موصول خواهد شد لاجرم رشته امیدی که بسپاه جته داشت بمقراض همت منقطع ساخته درآنولا که اعیان واشراف التماس صلح نمودند عن صمیم القلب قبول فرموده وچون ضمیر آفتاب تاثیرش بمصالحه قرار یافت اندیشید که اگر مصلحان درمیان تردد نموده آغاز قیل وقال کنند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که بوسیلهٔ دیگری پیش امیرحسین روم وآنچه گفتنی باشد بمشافهه بگوید وبراین عزم جازم شده پنجشنبه نام نوکر خودرا باعلام عزیمتی که در خاطرداشت پیش امیرحسین فرستاد وازعقب اودست در **عروة الوثقی** توکل زده بی اندیشه چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بوددل برعون وعنایت ربانی نهاده و باباد صبا همعنانی کرده ازآب جیحون گذشته روی بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر درآیدخبری خلاف واقع بسمع شریفش رسید که امیرحسین رخت بشهرستان عدم بربسته است وامیر صاحب تائید بعد از استماع این حدیث درآمدن بشهرمصلحت ندید وهم ازآنجا عنان عزیمت بجانب شادمان معطوف گردانید وچون بخرمی بشادمان رسیدباطایفهٔ ازسپاه امیرحسین دچارشده لشگریان مخالف که چند قشون بودند درمقام محاربه آمدند حضرت صاحبقران همه رابیك حمله متفرق گردانید وچون از آب بوم گذشته بموضع عیازی رسید امیر موسی باغلبه تمام پیش آمده سر راه بگرفت وبعضی ازملازمان حضرت صاحبقران اورا ازنیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تاسرچشمهٔ مودت را ازخاروخاشاك کدورت پاك سازد وامیر موسی بکثرت سپاه خود مغرور شده آن سخن را مسموع نداشت باآنکه بارها خودرا آزمایش و امتحان نموده صف جنك بیاراست واز مضمون **من جرب المجرب حلت به الندامه** غافل وذاهل ماندند وحضرت صاحبقرانی که درمیدان جنك ازشیر وپلنك روی نمیگردانید فرماندادتا امیر سیف الدین وختاء بهادر باپنجاه سوار ازعقب مخالفان در آمده حمله های مردانه کردند وخود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ از نیام بر کشیده پیشتر رفت وسپاه امیرموسی چون دیدند که از پس وپیش ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز آوردند ولشکر جلادت شعار گریختگانرا تعاقب کردند و جمعی کثیر

رابقتل رسانیدند و بعضی ازاسب فرود آمده بجان امان طلبیدند و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که متجنده امیرحسین نزدیك رسیدند حضرت صاحبقرانی با همان ششصد نفر بجانب پشته بر آمده بایستاد و درهمیان لحظه سی قوشون لشکر قراوناس میمنه ومیسره وقلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها راست کردند وحضرت صاحبقران برفراز همان پشته دوروز توقف فرموده تا غرض بهادران ازقدم رنجه نمودن معلوم گرداند هیچکس دست بآلت طعن وضرب نبردوپای پیش ننهاد وآنحضرت ایشانراهمانجا گذاشته بامردم خویش باز گشت وشب درمیان قمیاذ تنفشار رسیده فرودآمد ودر آنموضع بانتظار پنجشنبه که پیش از این نزد امیرحسین فرستاده بود متوقف گشته چون پنجشنبه خبر توجه امیرتیمور بسمع امیرحسین رسانید اظهار بهجت ومسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعداز این شرایط موافقت بجای آورده پیرامون مخالفت نگردد وتورانشاه را درمرافقت پنجشنبه بفرستاد تا ازاینجانب قواعد پیمان بایمان مؤکد یافت وحضرت صاحبقران عیاس بهادررا باپنجشنبه پیش امیرحسین فرستاد تا مبانی میثاق رامشید گرداند وامیر حسین با عیاس بهادر عهدتازه کرده درمقام الفت واستیناس آمده امیرموسی وامیر اولجایتو راباده هزارمرد بفرستاد وبایشان گفت که دراستمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشیده سعی نمائید که میان ما و او ملاقات واقع شود امیران امیر حسین منازل و مراحل طی نموده دربیابان سمرقند در قریه کمس کنده فرود آمدند و حضرت صاحبقرانی در علی آباد سقد نزول فرموده و امیر موسی واولجایتو بالتماس امراء ومصالحهٔ کسیرا نزد صاحبقران عالیشان فرستادند وبشرف دستبوس فایز گشته التماس امراء معروض داشت وقرار برآن شد که حضرت صاحبقران باصد کس وامیر موسی و اولجایتو باصد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه باتمام رسانند وچون این امر مسموع امراء گشت برفور باصد سوار روان شدند وامیر تیمور گورکان بادویست مرد درحرکت آمده چون بهم رسیدند مقربان حضرت صاحبقران باهم گفتند که امراء امیر حسین اینانند که بپای خویش بدام آمده اند اگر با آنها دست بردی نموده بر گرفتن این جماعت اقدام نمائیم دیگر

مجال این نمانده که با ما مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت شمارند واهل تجربه گفته‌اند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون باد دولت دشمن وزان نبینند در مقام تواضع آیند وچون رایت بخت اوبکسور یابند فرصت ازدست ندهند هیچ خیر نباشد در آن دولتی که دو چیز دران مجتمع نبود نخست در استیفای لذات جسمانی مبالغه نمودن دوم فرصت ازدست دادن در سخنان اهل دانش مزبور است که بزرگی پادشاهان برغیر ایشان بفضیلت گوهر بلندایشانست واورا به پنج چیز توان دانست اول رحمت برحال رعیت دویم عدل سیوم هیبتی که جور ظالم ازمظلوم بازدارد چهارم دانشی که بدان واسطه بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند.

بیت

مکن وقت ضایع بافسوس وحیف — که فرصت عزیز است الوقت سیف

بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار برقصد امراء اطلاع یافت انکار بلیغ فرموده فرمود که وفای عهدو میثاق رکنی از ارکان دین است هرپادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید او متزلزل ومضطرب باشد وهر ملک که دراستحکام بنیان پیمان کوشیده ملک اومعمور گردد وخزانهٔ اوآبادان شود.

بیت

با دل خصمان تو گیرد قرار — عهد و پیمانی که باشد استوار

القصه چون امراء امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدید زبان باعتذار او گشاندند وازجانبین رسم محبت ومودت وعهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت وحضرت صاحبقران دولت یار بوثاق امیر موسی نزول فرموده وبقرارسابق ودستور معهود بساط انبساط افراشتند وامراء بعد ازآن لشکرها را رخصت داده خود نیز بمنازل خود رفتند وحضرت صاحبقران همان لحظه بدلکش کش رفته اهالی آندیار را ازاحسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید.

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون در آن زمان شاهان بدخشان باخان و امیرحسین اظهار یاغی گری میکردند امیرحسین بالشکری گران متوجه ایشان شدوشاهان نیز سپاه ولایت خودجمع آورده باستقبال روان شدند ولشکر هر دو کشور چندروز در برابر یکدیگر بایستادند وچون ملك معزالدین کرت والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از مبارزان غور وغیر هم را جهت غارت احشام والوس بلخ و توابع آن بدانجانب فرستاده و حضرت صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاده بالشکر کش وغیر هم بدفع فتنهٔ آنجماعت روان شد غوریان بنا برتوجه حضرت صاحبقران شیرغان بلخ را غارت کرده بتعجیل هرچه تمام تر مراجعت نمودند وحضرت صاحبقران از گذار ترمد گذشته ازغوریان نشان نیافت عزم دیدن خان کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبر دار شده باشاهان بدخشان در مقام صلح آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفته اظهار استبشار نمودند و آنچه مکنون ضمیرداشتند برطبق اخلاص نهاده از گذشته و آینده سخنان گفتند و در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی مانده را چند نوبت یکدیگر را طوی داده بعیش و عشرت بسر بردند و حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی بردند و از آنجا در حرکت آمده بر ییلاق اشکمش رفتند و از آنموضع حضرت صاحبقران قاصدی بماخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با آغروق بجانب قبة الخضرای کش توجه نماید و چون در آنولا پولاد بوغا واقبوقاء بهادر بحصانت کابل و کثرت اعوان وانصارمغرور گشته دم ازمخالفت وعصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باالشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشتند و چون از عقبه هندو کش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولادبوغا و اقبوقاء اسباب حصارداری مرتب داشته بقلعه تحصن جستندوسپاه ظفر نشان حصار

را مرکزواردرمیان گرفتند و بجنك مشغول گردیدند و حضرت صاحبقران درباب محاصره آثار جدو اجتهاد بظهوررسانیده مخالفان‌عاجز ومضطر گشتند و دلاوران لشکر نصرت انتسابش چون ختای بهادر و شیخ علی بهادر و غیر هما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متصدی کارزار شده ملازمان رکاب فرسایش قهراً قسراً قلعه را مسخر ساختند و پولاد آقبوقاء را دستگیر و خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین وحضرت صاحبقران مظفر و منصور وکامران باز گشتند و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که داعیه آنست که خطهٔ بلخ را دارالملك سازم و قلعهٔ هندوانرا که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته بحال عمارت آرم تورا هرچه بخواطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران که مؤیدمن عندالله بود بحکم قضیه‌المستشار مؤتمن امیر حسین را از عمارت‌آنموضع منع فرمود و گفت عم شما امیر زاده عبدالله که بعد ازواقعهٔ پدر امیر قرغن‌متصدی امرحکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شودامراء ونواب ازروی نصیحت‌عرضه‌داشتند که مرکز دولت وشهر وولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه‌معمور داشتن‌از طریق‌حزم بعیدمینماید امیر زاده عبدالله سخن دولتخواهان نیك اندیش نشنید و بجانب سمرقند رفته رایت توطن برافراشت و عاقبت رسید باوآنچه رسید پشیمانی سودی نداشت اکنون من همان میگویم که مشفقان ونیك خواهان با امیر زاده عبدالله گفتند امیرحسین جوابداد که هرچند میدانم که این کلمات ازمحض اشفاق برزبان توجریان مییابد اما این معنی چنان در باطن‌رسوخ یافته که ازسرآن گذشتن ازجمله محالات مینماید بعد ازآن مرتکب اسباب‌تحصیل نکبت وادبار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بجانب بلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون ازکابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید که بمستقر عز خویش رود بسخن خود عمل‌ننمود و آنحضرت را همراه خویش به بلخ برد و چون بمقصد رسید عمارت قلعه هندوانرا آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعهٔ فرستاده شهربایرو خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان بروی

مبارك نیامد چنانچه عنقریب ذکر آن بموضع خود گفته آید انشاءالله تعالی ومقارن اینحال خبر رسید که لشکر جته متوجه ماوراءالنهر شده‌اند امیر حسین ازحضرت صاحبقران التماس نمود که همت عالی بردفع آن حادثه گماشته عنان جلادت بآنصوب تحریك دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گرداند و چون خبر توجه هجوم سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقران و امیر موسی عزیمت ماوراءالنهر کردند و از جیحون عبور نمودند و سپاه جته بتاشکنت رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از عقب در حرکت آمده جلگاء کش را معسکر ساختند و در این اثنامیان امراء جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود بیان این آنست که قمرالدین و کپك تیمور و شیراول باطائفهٔ از لشکریان بقصد حاجی بیك که از امراء جته بود اتفاق نمودند وحاجی بیك از قصد ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تاخت و آن جماعت نیزپای در رکاب آورده روان شدند و هردو گروه نزدیك یکدیگر رسیدند و از نیك و بدو سود وزیان حکایات گفتند و بی استعمال سیف وسنان و اعمال تیرو کمان باز گشتند و قمرالدین و کپك تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند وحاجی بیك شیراول‌را گرفته بقتل رسانیدند و باین سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ماوراءالنهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند بعد از آن حضرت صاحبقران وامیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب لشکر جته بشتابند و چون در آن زمستان شاهان بدخشان برنقض عهد وپیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند و امیر حسین دفع دشمن خانگی را اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد که

بیت

چه داریم در ملك خود دشمنان	توجه بجای دگر چون توان

ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان ووقایع آن

چون از جانب سپاه‌جته فراغت حاصل آمد امیرحسین و صاحبقران گردون توان بتجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده موضع کشم از جمله دیار بدخشان مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین صاحبقران گردون غلام و پسرخود جهان ملك را ازپیش روان فرمود و خویشتن با اخوان در کشم توقف فرموده منتظر آوازهٔ فتح بدخشان‌میبود و از آنجا بجانب بدخشانیان برسرعقبه کرکس فرودآمده‌سر راه بگرفتندبتصور آنکه مرغ از آنجا پرواز نتواند کرد و چون سپاه نصرت پناه را از دور دیدندپای ثبات ووقارشان متزلزل‌شده روی بگریز آوردند و بمجرد رویت رایت ظفرپیکر وهم بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب عبور کرده پل‌راویران ساختند و گذرهای آب را گرفته بقدم ممانعت بایستادند و حضرت صاحبقران جای دیگر گذار پیداساخته‌فوجی ازلشکر ظفر قرین راپوشیده‌وپنهان از آن معبر بگذرانید و شاهان‌چون ازعبورسپاه‌آگاه شدندبار دیگرفراراختیار کرده‌بجانب لای‌بدخشان روان شدند و در درهٔ اربنج که محلی بغایت تنك است و دوآب بزرك از آنجا بهم متصل میشود جسرها و تورها بهم پیوسته مجموع بایستادند ولشکر فیروز اثر باردیگر روی بایشان آورده بگریختند ومتوجه طرف کنعرالنك شدند و از سراب جیحون بادلی پرخون گذشته و گذارهاء آبرا محافظت کرده و پای وقار استوار داشته و منقلای سپاه نصرت شعاربایشان‌رسیده‌آن‌سر گشتگان کرة بعداخری‌روی بفرار آورده ولشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده و گوسفندبسیار گرفتند و در این اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفهٔ ازمردم بدخشان گریخته در درهٔ مجتمع شده‌اند لاجرم آن حضرت جهان ملك‌را با گروهی انبوه‌برسرایشان فرستاد و سپاه اینجانب ببدخشانیان رسیده دست بغارت و تاراج بر آوردند اما در حین مراجعت در تنگنائی سر راه بر ترکمانان گرفتند و چون تنور حرب گرم

گشت جهان ملك بگریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند گرفتند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب‌وجبهٔ ایشانرا تصرف نمودند وبعضی اتراك رانیز بقتل آوردند وچون این خبر موحش بسمع‌صاحبقران رسید آتش خشم جهانسوز صاحبقرانی اشتعال یافته‌بیتوقف سوار شده ببالای کوه بر آمده از نهیب آنحادثه و صعوبت مسلك اکثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند و آن حضرت بر سر راهی تنك باسیزده کس که ممر دشمنان بودبـآهنك جنك بایستاده چنك به تیرو کمان زده حربی آغاز نهاد که بهرام خون اشام بـر طارم پنجم از این‌معضی بتنك آمده بعد از سعی و کوشش بسیار لشکریـانرا از آسیب متغلبان خلاصی داد و از زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقـران منقولست که فرمود مدت العمر بصعوبت آن جنگی ندیدمو معرکه بهیبت تراز آن‌مشاهده ننمودم و از آنجانب بازپنجاه مردسپرها در سر کشیده نزدیك صاحبقران‌رسیدند و جنك آغاز کردند و دویست مرد دیگر ازعقب ایشان بمدد آمدند و از جملـه عنایات ربانی که شامل روزگار صاحبقرانی آمد یکی‌آنست که‌در آنموقف‌هولناك ایلچی بوغا آنمقدار قوت وتوان در نفس خود دید که بیدغدغه و تحاشی در میان مخالفان دویده چند تاجیك راسیلی‌زده بتقریرخوش کلمات دلکش اشارت‌بحضرت صاحبقران کرده با ایشان گفت که‌آنشخص که می‌بینید امیر تیمور گورکان‌است اسیران شمارا خلاص کرده بشما میدهد این جنك بیهوده چرا میکنید پیادگـان که نام شهسوار مردانگی راشنیدند دست جلادت از محاربـه‌کشیده داشتند و از همانجا که ایستاده بودند سرمسکنت فرود آوردند و دو کس از آن جماعت بپای استکانت‌پیش‌آمده‌پیشانی ضراعت برزمین‌نهادند حضرت صاحبقرانی باایشان گفت که آن‌چه از اسب وجبه که‌ازلشکریان ما گرفته‌اید فردا صبح بیاورید وبسپارید تا ما اسیران شمـا را تسلیم نمائیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنـا بجای آوردندوباز گشتند وحضرت صاحبقران در کنف‌سعادت واقبال معاودت‌نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی که ازلشکریان اینجـانب گرفته بودند جمع گردانیدند و تحف و هدایا از رأسهای اسب و قطارهـای شتر

بآن منظم گردانیده روز دیگر مجموع آنهارا بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقرانی رسانیدند ومراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمانداد و بعد از آن منصور ومظفر در حفظ ملك دادگر مراجعت نموده و چون در وسط بدخشان نزول کرد در مقام تنبیه بعضی سپاه که از جنك گاه گریخته بودند آمدند امراءِ التماس نموده عرضه داشتی کردند که اگر باز خواست ایشان بعد ازمراجعت بظهور آید میشایدغیرت پادشاهانه تجویز این معنی نکرد وباحضار آن جماعت فرمانداده در موقف یرغو بازداشت و بعد ازثبوت گناه مجموع را بچوب یاسا بنواخت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان

بسب عصیان کیخسرو وشیخ محمد بیان و مخالفت آنحضرت بامیر حسین نوبت ثانی

در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده ببدخشان نزول فرموده فرستادهٔ امیر حسین آنجا آمدهٔ خبر رسانیده که شیخ محمد بیان سلدوزختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف وعناد بر افراشته‌اند امید آن که جناب امارت مآب بزودی متوجه گردد تا بتیغ آبدار آتشبار این فتنه را فرونشاند صاحبقران کامکار رایجاً بالحکمه برمسندباد رفتار بعزم مراجعت سوار شده در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر کیخسرو و مکتوبی بجانب حضرت صاحبقران فرستادند و التماس امداد و معاونت نمودند وآن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود و امیر تیمور از این قضیه واقف شده وچون صاحبقران بارمنك رسیده بامیر حسین ملاقات نمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورد وازدقایق تعظیم‌وتبجیل **و ما یعد من هذالقبیل** نکتهٔ فرونگذاشت و در خاطر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و موالات تاکید و تشیید یافته باید که امیر حسین آن‌مکتوب را بنماید و آن راز سربسته بگشاید و امیر حسین اصلاخود حکایتی برزبان نیاورد و طریق بیگانگی مسلوك داشت و از جادهٔ دوستی که مبنی بر افشاء اسرار است بـا یکدیگر

انحراف جست و از این صورت اندك غبار ملالی برصفحه ضمیر انورصاحبقران داه گستر نشست و چون باز گشته در وثاق خجسته قرار گرفت سه‌شخص بخدمت مبادرت نموده‌معروض‌داشتند که امیرحسین درخاطرغدری‌دارد ومیخواهد که‌شمارا بگیرد هرچند از این‌خبرموحش‌موجب زیادتی‌دل‌ماندگی‌شد اماحضرت‌صاحبقران کامکار از کمال تمکین ووقار هیچ گونه تغییر بخودراه نداد وبآن‌سخن‌اعتبارننمود متعاقب‌این‌خبردیگری آمدومکتوب‌خان‌بآن‌حضرت‌رسانیدمضمون آن که‌امیرحسین باامیرموسی گفت که‌انتهازفرصت‌نموده تورا بگیرد و بعضی‌ازمورخان گفته‌اند که حضرت صاحبقرانی چون ازمجلس‌امیرحسین‌بیرون آمده‌بوثاق‌خود تشریف‌آورد صورت‌قصدامیرحسین رانسبت بآن‌حضرت‌بازنمودندوازعقب‌آن‌سه کس‌شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیرحسین از زبان خان‌باامیرموسی‌نوشته بودمشتمل برآن که فرصت نگاهداشته امیر تیمور را بگیرد وبدست او دهد نمود و برهرتقدیرحضرت صاحبقرانی ازقوت نفس بحکایت ثانی نیز اعتبار ننمودو باخود گفت که این‌سخن غالباً آنست که دروغ باشدچه‌اگرامیر حسین رااندیشه در خاطر بودی‌میتوانست که در مجلس نخست بظهور رساند وامیرموسی‌راکجا یارای آن باشد که این‌امور نسبت بمن در ضمیر بگذراند و بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران دولت یار بنفس همایون‌برسمند گردون‌خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده‌بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و حجاب گمان‌ازمیان برداشته آن دغدغه‌ازخاطرمرتفع گرداند چون بکنارآب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید پیش ازآنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی بتعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته باامیر حسین گفت که یاغی رسید لشکر مرتب باید داشت و امیر حسین دفع دشمنان را درالتفات و انتماءِ حضرت صاحبقران گردون غلام دانسته و رو بحضرت صاحبقران آورده گفت که باید بی تا خیر از آب بگذری و بگرز گران سنك وصولت شمشیر آتش‌آهنك دشمنان خاکساررا زره وارپراکنده گردانی که‌زنده حشم بعضی ازدلاوران که ازپیش رفته‌اند ازعهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد حضرت صاحبقران باسپاه خود ازجیحون عبور نموده بزنده حشم و

سایر سرداران که در منقلای بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون ازتوجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند فرار اختیار نمودند وشیخ محمد سلدوز بجانب خجندرفت وحضرت صاحبقران درعقب اوشتافت وخدمتش ازجیحون گذشته تاانزار درمحلی قرار نگرفت وآنحضرت مظفر ومنصور باز گشته درخطه کش نزول فرمود وامیرحسین بیمن مساعدت و اهتمام آن بر گزیدهٔ رحیم ورحمن ازنکایت دشمنان امان یافته ازارسنك بجانب بلخ توجه نمود ودرقلعهٔ هندوان رایت تمکن واستقرار برافراخته بفرق فرقدان رسانید و چون استاد ازل در کارخانه **نحن قسمنا** بسوزن تقدیر خلعت سلطنت برقامت قابلیت امیر بیعدیل ونظیر تیمور مؤیدجهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بران داشت که شایبهٔ وجود طالبان ملك‌ازمیان برخیزد لاجرم دراین ایام چند صفات‌نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی شد که امراء واعیان ولایت روی از موالات و مصافات او گردانیدند ازآنجمله حرص مال‌وامساك بر کمال مزاج اواستیلا یافت و باآنکه حضرت صاحبقران نیکوعهدپاك اعتقاد ازلوازم وداد ووظایف اتحاد نکتهٔ نا مرعی نگذاشت امیرحسین پیرامن مکروغدرمیگشت‌وبافساد خویش‌پولادبوقاوامیرخلیل سرچشمهٔ‌محبت‌ووداد‌رابخاروخاشاك‌بیوفائی‌وبدعهدی‌تیره‌ومکدر گردانیدندتاصفحهٔ عهدوپیمان‌بر طاق‌نسیان‌نهاده مکروحیله‌آغاز کردوتواچیان فرستاد که‌از متعلقان ومنتسبان حضرت صاحبقران هر کرا اسمی‌ورسمی داشته باشد مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده ازخطه کش ببلخ آوردند و شیرین بیك آغا را کـه خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید پسر چاورچی رادر سر شراب کشته و گریخته بود هم ببلخ آوردند وامیر موسی را که درآنطرف آب مصاحب آنحضرت بود باکوچ طلب‌داشت واین حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات قصد امیر حسین شد که سابقاً نسبت باحضرت صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر باتمکین ملتفت بآن‌نشده ودر اینولا که‌بدیدهٔ دوربین درصفحات حالات امیر حسین ازروی امعان نگریست دانست که خدمتش را عهدو میثاق یکسو نهاده مترصد آنست که دستبردی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آنحادثه

گماشته بمقتضی **وشاورهم فی الامر** عمل فرمودو با امیر موسی وارکان دولت مثل امیرداود وامیر ساربوغاء وامیر جاکو وامیر سیف الدین وغیرهم درمقام مشورت آمده از مکر وغدر امیرحسین سخنان در میان آوردندوامراء متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان اووثوق اعتماد نیست * تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد * و جمعی نیکخواهانرا معلوم شده که وی داعیهٔ مکر وغدر درخاطر دارد اگربزودی دراین فکری کرده نشود شاید که امری روی نماید که دست اقتدار ازدامن تدارك آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل ویک جهت شده لشگرها جمع آورده همت بردفع او مقصور گردانیم واگر در این باب امهال واهمال ورزیم عرض ومال همگنان درمعرض تلف آید وآنزمان ندامت سودی ندارد وحضرت صاحبقران گیتی ستان اینسخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین باایشان همداستان شد ودر اثنای مشورت علی برادر خضر میسوری بیرخصت درآن خلوت درآمد وامرارا ازمخالفت امیرحسین تحذیر نمود وازوخامت عاقبت آن بترسانید وامراء از کلمات اومتاثرو متغیر گشته ازخلاف وی اندیشه‌مند گردیدند وازروی اتفاق آنخون گرفته را که عقل معاش نداشت بیاسا رسانیدندو وبتهیهٔ اسباب محاربه اشتغال نمودند .

گفتار درنهضت صاحبقران بجانب بلخ بادلیران صف شکن

وانقراض دولت امیرحسین بن صلای بن امیر قرغن

چون امراء ونوئینان از افعال نا پسند امیر حسین ملول ومتنفر گشته ازباس سطوت اوهراسان شدند وامیر صاحبقران را نیز مکروغدر او ازحد گمان بمرتبهٔ یقین رسید، امیر آمر ومأمور درمخالفت اوهمداستان شده بایکدیگر عهدوپیمان بستندو چون جبلت حضرت صاحبقران عدوبند قلعه گشای ازسمت نفاق و فریب مبراومعرا بود آوازهٔ خلاف امیرحسین شایع گردانیده باحضارلشکر ها فرمانداد وهندو قرقره رابطلب شیخ محمد سلدوز که ازمهابت امیر حسین گریخته بانزار رفته‌بود فرستاد وچون سپاه نصرت انتساب بدرگاه خسروکامیاب روی آورده مجتمع

گشتند برانغار وجوانغار وقول ومنقلای را ترتیب داده بطالع سعد وبخت فرخنده از خطهٔ کش بیرون آمد ویاسامیشی قول بعهدهٔ امیر موسی کرده خود باطایفه از شیران بیشهٔ هیجا ونهنگان دریای دغادر مقدمه روان شد وچون طی مسافت نموده براز رسیدند امیر موسی چنانچه عادت قدیم اوبود بگریخت وحضرت صاحبقران گردون اقتدار اصلا ملتفت بگریختن وفرارامیر موسی نشد وسیور غتمش اغلانرا با امیر مؤید وحسین برلاس وجمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم منقلای ازپیش روان ساخت وقول را بفر طلعت خویش زیب وزینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت وافواج لشکر چون امواج بحر اخضر درحرکت آمدند وچون سیور غتمش اغلان با بهادران ظفر نشان بترمد کهنه رسیدند هندوشاه و خلیل که از منقلای لشکر امیرحسین بودند قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سیاهی سپاه پشت داده زرد روی وخشك لب از آب آمویه گذشته ببلخ رفته دست ازنام وناموس شستند ودر آنولا عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب شبل ائمة المعصومین افتخار آل طه ویسن امیر سید برکه از عظمای سادات مکه بودوبحسن خلق وصفای سریر وطهارت ذیل وصدق گفتار امتیاز تمام داشت جهت اوقات حرمین الشرفین پیش امیرحسین آمده وامیرحسین با آنکه از محصولات وقف چیزی بآنجناب نداد تعظمی لایق هم بتقدیم نرسانید روزگار با هزار زبان بآن خطاب میکرد .

بیت

تو را گیرم که نان گندمی نیست زبان مردمیئی هم نداری

ومرتضی ممالك اسلام ملول و متنفر و رنجیده خاطر ازبلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراءالنهر نهاد ودرموضع بیا که سه فرسخی ترمد است بحضرت صاحبقرانی پیوسته طبل وعلم پیشکش کرده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانك منصور وحضرت صاحبقران که منظورنظر الهی بود ازوصول جناب سیادت پناهی در آن نهضت بغایت مبتهج وشادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین رابآنجناب مسلم داشته ازوظایف اعزاز وشرایط احترام دقیقه مهمل

نگذاشت ومیان ایشان الفت و استیناس ازحیز تخمین و قیاس بیرون شد القصه حضرت صاحبقرانی باالملی فسیح‌ونیت درست از بیا در حرکت آمده بجفانا نزول فرمود وامیر جاکورا بجمع لشکر اطراف نامزد فرمود واو بموجب فرمان عمل نمود وایل سلدوز وغیرهم رافراهم آورده باره‌وی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافت تالشکر آنموضع رانیز درسلك ملازمان گردون اساس منتظم گرداند ودر آنطرف آب بموضع اوباج شیخ محمد بیان سلدوز باهندو قرقره که بطلب‌او رفته بودبموکب همایون پیوستند وچون موضع حلم معسکر سپاه ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان وامیر اولجایتو که‌از قبل امیرحسین حاکم قندز بود بالشکرها باردو رسیده بانواع‌نوازش سرافراز گردیدند وهمچنین امیر کیخسرو که‌دست ازحکومت ولایت ختلان بازداشته ازبیم امیر حسین روی ببالا نهاده بود بعز بساط بوسی فایز گشت وامیر جاکو نیز باسپاه ختلان برسید وتمام امراء واعیان والوس جغتای که از کردار ناصواب وتند خوئی امیر حسین متنفر وکوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه فلك‌اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده کمر خدمت برمیان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر رابا طایفهٔ از بهادران در مقدمه روان گردانید وامیر حسین نیز جمعی از بهادران راپیش فرستاده بین الفریقین جنگی صعب‌دست‌داد وسپاه نصرت شعارمخالفانرا منهزم ساختند وشیخ علی بهادر جویان سربداررا دستگیر نموده کشان کشان بدرگاه فرخنده نشان آوردند و حضرت صاحبقران دراین اثناءِ سیور غتمش اغلانرا برسریر خانی نشانده چند روز بعیش وشادمانی بسر بردند وبعد ازآن‌لشکر مرتب داشته رایت‌استعلا برافراشت ومتوجه بلخ شدند ومقارن اینحال امیرزنده حشم با سپاه شیرغان بارده‌ی اعلی ملحق گشت‌وباتفاق قلعه هندوانرا مرکزواردر میان گرفتند و کور که زده‌سورن انداختند و از حصار سوار وپیاده بسیار فزون از حد شمار بیرون آمدند وجنك بنیاد کردند ودر آنروز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادربن امیر تیمور گورکان که‌در سن‌شانزده سالگی بودبقدم جرأت پیش‌رانده داد مردی و مردانگی داد واز شصت قضا تیری گشاد یافته برپشت پایش رسید که از جانب

دیگر سر بدر کرد جراحان سیخی گرم کرده ممر تیغ راچنان داغ کردند که سیخ اززیر قدم او بیرون آمد وشاهزاده باوجود خورد سالگی دست دردامن صبرو تحمل زده هیچگونه اضطرار نکرد وروز دیگر که خسرو ثابت وسیار بعزم تسخیر این قلعه فیروزه فام بیرق ظفر نگار بر افراخت جوانان جانبین روی بمیدان نهاده دست بتیرو تیغ گشادند و بعد از ستیزو آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آوردند و پناه بحصار بردند ودر چنین وقتی امیر حسین از غایت بخل و امساك که بر طبیعت اوغالب بود وقوت آن نداشت که زر وسیم و قایه جان شیرین سازد وبه بیش و کم دست ببذل اموال یازد .

بیت

چه داری ز شمشیرزن زر دریغ　　　دریغ آیدش دست بردن بتیغ

امیر حسین از کمال خوف وهراس دردروازه ببست وحضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش اوفرستاد که اگر جان میخواهی ازقلعه بیرون آی وبقدم مطاوعت جادهٔ متابعت به پیمای امیرحسین چون راه خلاص ونجات از اطراف وجوانب بسته دید وازپس وپیش سیلاب بلاو عنا بهم پیوسته دست در دامن تضرع واستیمان زده پسر بزرك خودرا با جوابی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقرانی روان ساخته گفت در مقام انقیاد واذعانم جز متابعت ومطاوعت چارهٔ نمیدانم ومتعاقب دیگری رافرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد افول رسیده وکوکب اقبال من از خانه عز و برج شرف بدرجهٔ هبوط و و بال انتقال کرده درخواست ازتو که سعادت وفیروزی همعنان داری همین است که برجان من ببخشائی وراه بر من بگشائی تا ازاین تنگنای محنت ومشقت بیرون آمده روی بکعبهٔ معظمه نهم وزیارت بیت الله بجای آورده ازجرایم وآثام زبان باعتذار واستغفار گشایم مراحم خسروانه ملتمس اومبذول داشته ازموقف عنایت ومرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم ومتعرض اونگردد تابیرون آمده بهرجا که خاطرش خواهد برود وباز امیرحسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور عهد وپیمان درمیان آورده که قصد جان من نکند وهیچ آفریده رانیز نفرماید که تعرض

بمن نماید وحضرت صاحبقرانی که در عهد ومیثاق و صدق وصفا بلکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بران جمله پیمان بست و قرار بران یافت که روزدیگر بسلامت بیرون آمده بهرجا که خواهدبرود وبفحوای این کلمه که * بد عهد مراچه خویشتن پندارد * امیرحسین براین سخن اعتماد ننمود و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین بادو نوکر بیرون آمد و از کدال دهشت و حیرت نمیدانست که بکجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف مینهاد تابشهر کهنه افتاد وقریب بصبح شده بود که نوکرانرا ببهانهٔ از خود دور ساخته خائف ولرزان بربالای منارهٔ مسجد جمعهٔ شهر ویران که از آسیب تعرض لشکر تاتار آنمنار دروقت کندن وتخریب عمارات سالم مانده بود ودست حوادث ایام مغول بگریبان آن نرسیده رفت وندانست که .

بیت

ازمرك حذر کردن دو روزروا نیست　　　روزی که قضاباشد وروزی که قضانیست

وازعجایب وحالات وغرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بودو هر چند که میجست نمییافت ناگاه برخاطرش آمد که بآن مناره بالارود ونظر باطراف وجوانب دشت وصحرا اندازد شاید که سیاهی گم شده بچشمش درآید یاصهیل اسب بگوشش رسد وخداوند اسب مفقود چون برآن مناره بر آمد امیر حسین را دیدبشناخت وخدمتش درایام رفاهیت باآنکه یك کف گندم بریان بهیچ مبارز پهلوان نمیداد در آنحال ازبیم جان مشتی مروارید غلطان بدان شخص داد و در کتمان سرخویش مبالغه‌ها فرمود وبمواعیدخوب امیدوار گردانیده آنمرد امیر حسین رابسو گندان عظیم امیدوار و مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را معروض نموده شاه وسپاه و گدا بر آنحال اطلاع یافت پیاده و سواره بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که گروه انبوه باشتیاق دیدار عزیزش متوجه اندازان بالا بزیر آمده درسوراخ دیوار همان مسجددرخزید وچون‌دست اجل گریبان جانش گرفته بودمقداری از دامان جامه‌اش در بیرون ماند مردم ببالای مناره رفتند خدمتش رانیافتند و از آنجا مراجعت کرده پی بشکاف دیواربردند وازشکافش خواجه وار بیرون کشیدند دست و گردن بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند .

بیت

کسیکه گردن ازامرت کشید گردونش بآستان تو اورا کشان کشان آرد

حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی ضمیر نخواست که از مقتضی عهد تجاوز نموده هیچگونه تعرضی باو نرسانید وروی بامراء آورده گفت که من از ریختن خون اودر گذشته ام وجفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون اورا ازمجلس بیرون آوردند امیر کیخسرو ختلانی اضطراب آغـاز نهاده معـروض حضـرت صاحبقرانی گردانید که امیر حسین برادرم کیقباد را کشته است او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف او را بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق بروز گار اوخواهد رسید ودر اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران ظفر قرین یاد ایام گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانید وبه بی اعتباری دنیا بدیدهٔ تامل نگریست واز تلخی زهر فراق الجای ترکان آغا خواهر امیرحسین که حرم محترم حضرت صاحبقران بودحزن والم برضمیر منیرش استیلا یافته امیراولجایتو که از نیك وبدایام واقف بود وبسود و زیان شهور و اعوان عارف چون رقت آنحضرت وخلاصی امارت پناهی مشاهده کرده دانست که چون امیرحسین پای ازآن غرقاب بساحل نجات نهد همه را دست ازجان شیرین باید شست لاجرم بگوشهٔ چشم اشارت بامیر مؤید وامیر کیخسر کرد ایشان این معنی دریافته بیرخصت ازعقب امیرحسین شتافته کار اوباتمام رسانیدند ودوپسر امیرحسین رابا خانی که بر گزیدهٔ او بود ازمیان برداشتند ودوپسر دیگرش گریخته بطرف دیارهند رفتند ودرغربت بپدر وبرادران پیوستند ولشکر برقلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین ودفاین امیر حسین راباخواتین ومتعلقان ومنتسبان اوپیش حضرت صاحبقران جهانستان آوردند وآنحضرت سرایملك خانم دختر غزان سلطان والوس آغادختر ترمشیرین خان که برسایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت ببهرام جلایر داد و دیگر خواتین وزنان ودختران را بامراو مقربان وسایر ملازمان نامزد فرمود دنیا عروسی است که هر روز دست در گردن شوهری کند وحریفی است که هر شب دل بمهر دیگری

نهد کوس سعادت هردم در مقامی زنند و خطبه سلطنت هر جمعه بنامی خوانند **وتلك الایام نداولها بین الناس** واینواقعهٔ عظمی دررمضان سنهٔ احدو سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد ربعد از قتل امیر حسین فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که مردم ازقلعهٔ هندوان بشهر بلخ روندودر آنموضع آغاز عمارات کرده متوطن شوندوحصار مذکور راویران ساخته غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد که فقر واحتیاج در میان ایشان ناپدید گشت .

ذکر سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان و بیعت نمودن امراء با آن حضرت

چون بمقتضای کلمهٔ کریمه **وتنزع الملك ممن تشاء** فراش کارخانه **تذل من تشاء** بساط حکومت و سلطنت امیر حسین درنوشت منشیان دیوان مالك ممالك ایجادو انشاء باقتضای **والله یوتی ملکه من یشاء** منشور **اناجعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق** بنام خجسته فرجام حضرت صاحبقران کشور ستان قطب الحق والدنیاء و الدین امیر تیمور گورکان نوشتند بیان این سخن آنست که امیر حسین که دم از استبدادواستقلال میزد برزبان اوبغیر ازلفظ اناولاغیری جاری نمیگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غراوملت بیضا بود کشته شد ومجموع ممالك درتحت تصرف بندگان اقدس درآمد و آوازهٔ این فتح ارجمند دراطراف دیار خراسان و ماوراءالنهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی برخاطر اقاصی وادانی مستولی شد وبجهت تاکید قواعد میثاق وتشئید مبانی پیمان امراء و نوئینان ووجوه واعیان الوس جغتای وغیرهم که در ولایت بلخ متوطن بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر الجایتو وامیر کیخسرو ختلانی و امیر داود که ازقوم دوغلات بود وامیر ساربوغای جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده حشم و شاه شیخ محمد بدخشانی ودیگر سرداران باتفاق سادات عظام و اهل بیت گرام که آیه کریمه **قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی** در شان ایشان نازل شده و حدیث **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی** در شان آنطبقه

عالیمکان روایت کرده‌اند مثل عالیجناب معالی ایاب افتخار اعاظم‌السادات صاحب الکرامات والمقامات سیدبر که وخان زادگان ترمد خان زاده ابوالمعالی و خان زاده علی‌اکبر -د-ه در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضـرت صاحبقرانی را برسریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت آنحضرت را تازه کردند و سرداران قبایل مغول به‌شیمه وعادت خویش مراسم جلوس بجای آوردند و زانو زدند ودرهم و دینار نثار کردند واورا شاه صاحبقران خواندند و جلوس همـایون آنحضرت درثانی عشر رمضان سنه‌احدوسبعین و سبعمائه اتفاق افتاد صاحب جوش و خروش گوید

شعر

ز هفتصد فزون بود هفتاد یك | قضا گفت شهرا که الملك‌لك
جهانرا که‌میداشت‌پستی‌خراب | برآمد ز مشرق بلند آفتاب
تمور آمدش نام یعنی جدید | **و من شانه فیه بأس شدید**
تمور طغانچی شه شیر مرد | خدیو جهانگیر گیتی نورد

و چون حضرت‌صاحبقرانی برسریرجهانبانی و سلطنت تمکن‌یافت درخزاین ودفاین امیر حسین که سالهای دراز بدست حرص وآزجمع آورده‌بگشاد ومجموع اعیان حضرت وارکان دولت وطبقات حشم‌وافراد خدم رابمواحب بیکران‌وعطایای بی‌پایان خشنود وبهره‌مند گردانیده وچون ازضبط یاسامیشی ولایت بلخ بپرداخت مرادخان‌پسر جوغام‌برلاس رابحکومت آنجانصب‌فرمودوبعزیمت دیار ماوراءالنهر رایت‌نصرت شعار برافراخت ودرجیحون پل‌بسته ازآب در ضمان ملك‌وهاب‌بگذشت وامراء وسرداران راکه مراسم جان سپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیدند مناصب داد بعدازچند روز که در جلکاء قبةالخضراء کش توقف نموده و از ترتیب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف دادو اهالی آن سرزمین مشمول عنایت و مرحمت صاحبقران ظفر قرین گشتند و آنحضرت همت پادشاهانه برعمارت قلعه وحصار و ابنیهٔ رفیع مقدار و سراهای زرنگار گماشت و آن‌بلدهٔ جنت مثال رامرکز دولت واقبال گردانیده پای تخت ساخت وپرتوالتفات

بر تدارك خللهائیکه سابقا بآنولایت راه یافته بودانداخت و امیر موسی که‌هنگام توجه حضرت صاحبقرانی از موکب عالی تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعهٔ بلخ شنید بترکستان گریخت و آنحضرت چنگی قوجین راباطائفه از بهادران بطلب اوفرستاد وچنگی‌بامیر موسی رسیده میان ایشان جنك واقع شدو امیر موسی منهزم گشته چنگی قوجین آغروق را گرفته روی بپایهٔ سریر اعلا نهاد وامیر موسی‌بطرف تنگی رفته در کوه وصحرا میگشت تابار دیگر امیر قربغاج برادر امیر حسین برحسب فرموده بامردم کار آزموده متوجه اوشد وچون امیر موسی براینصورت اطلاع یافت باوجود آنکه‌اکثر راهها راحکام ترکستان مضبوط ساخته بودند بالضروره ازآب آمویه گذشته متوجه شیرغان شد و بزنده حشم پیوسته باغواواضلال او اشتغال نمودو ازاثر مصاحبت امیر موسی‌بدو رسید آنچه رسید

بیت

نخست‌موعظهٔ‌پیردانش‌این حرف‌است
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

و در تیر ماه سال مذکور صاحبقران جهانگشای طرح قریلتای انداخته بطلب اعیان و اشراف والوس جغتای ایلچیان فرستاده مجموع ایشان بقدم اطاعت وانقیاد پیش‌آمدند مگرزنده حشم پسر محمد خواجه اپردی که‌بعشوهٔ امیرموسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران‌کامکار ایلچی فرستاده از وخامت مخالفت اورا تحذیر نمود وبرتوجه قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال تحریص فرمود زنده حشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را گسیل کرد ووعده داد که در عقب توباتیغ و کفن می‌آیم امابسخن خویش وفانمود ودراینولا شخصی که‌بر قول اووثوق و اعتماد تمام بود از جانب شیرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده حشم بیشبهه یاغی شده‌ونخواهد آمدوپیش‌از این‌امیرپیرامشاه ارلات‌وپسرش نیلانجی باامیر حسین در مقام یاغی گری آمده بودند و چون خبر ادبار او واقتدار صاحبقران کامکار راشنیدند ازجانب خراسان درغایت بهجت وشادمانی روی‌بدر گاه حضرت صاحبقرانی آوردند زنده حشم چون ازتوجه ایشان آگاهی‌یافت بااسباب معاشرت ازنقل شراب وآنچه ازاین باب تواند بسرراه ایشان آمد ودرموضع دلیه ییلاق بساط نشاط گسترده ایشانرا طوی داد وچون ازبخارخمره‌ماغها گرم گشت

پیرامشاه باپسرش گرفته بندبرپای هردو نهاده و ببرادر خود پیرمحمد سپرده در مجلس خاص بااو گفت که این دو شخص را بامیر تیمور گورکان برسان ودرخفیه باپیر محمد گفت که مهم ایشان رادر اثنای راه بقطع رسان وپیر محمد ارلاتیانرا فرسنگی چندبرده درهمانشب پیرامشاه وبین لانجی را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی براین قضیهٔ نهانی مطلع شده باامیر اولجایتو گفت که تورا بشیرغان میباید رفت تا قرابت خودرا ملامت ونصیحت کرده بقریلتای حاضر گردانی اولجایتو گفت میترسم که نصیحت من مفید نیفتد ودرمیان خجلت زده و شرمسار شوم حضرت صاحبقران عذرامیر اولجایتورا مسموع داشته هم باستصواب اوپسرش خواجه یوسف وتابان بهادر را بشیرغان فرستاد تازنده حشم رابهرطریق که توانند در سلك سایر این ملازمان وخدم منتظم گرداندوخواجه یوسف وتابان بهادر چون بشیرغان رسیدندوبااوملاقات کرده آن بیخرد ایشانرا گرفته مقید ساخت

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و اختصاص یافتن زنده حشم بعواطف خسروانه

چون خبر حبس وقید خواجه یوسف وتابان بهادر بگوش شهریار زمان رسید آتش خشم اودر التهاب آمده بالشکری بیکران متوجه صوب شیرغان شده و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسیده زنده حشم درقلعه آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار رادر میان گرفته سورن انداختند از خروش کورکه وجوش و خروش نامداران صاحب ناموس ولوله دراین گنبدآبنوس افتاد زنده حشم نی مرده ونی زنده بیرون شد ودر مهم خویش حیران و مدهوش ماند و عاقبت جز اعتراف بگناه چارهٔ ندیده دست درد امان استیمان زده نزدامیر اولجایتو آمده واولجایتو زنده حشم رابزلال مرحمت واحسان حضرت صاحبقران خطابخش پوزش پذیر خاطر جمع نموده بحضرت صاحبقران عرض کرد که تالشکر دست ازمحاصره ومحاربه باز ندارند هیبت و وحشت او کم نشود و آنگاه باشمشیر و کرباس بردرگاه گردون اساس حاضر شود ملتمس امیراولجایتو بشرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سرخون

زنده حشم در گذشت بلکه بنوازش وعاطفت خسروانه اورا امیدوار ساخته وبعد از آن زنده حشم امیرموسی راباخود بیرون آورده وعنان عزیمت بمستقر عزخویش معطوف گردانیده چون بشهر سبزرسید چمن‌امل‌امیر موسی را برشحات سحاب احسان و امتنان خویش تازه وریّان‌ساخت و بوظایف اکرام واحترام اوقیام نموده وطوی‌پادشاهانه مرتب داشته‌قامتش‌را بخلعتهای گرانمایه بیاراست وحکومت ایل والوس اورا بوی ارزانی داشت‌وزبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت

بیت

از من گنه آید ومن‌اینم و از تو کرم آید تو آنی

وچون کلك قضا منشور ادبار زنده حشم را بتوقیع خسروانهٔ دنیا وآخرت موشح گردانیده سرخلاف‌وادبار باردیگراز گریبان عصیان بر آورده‌پای‌جسارت در میدان طغیان نهاد و بیان این‌سخن آنست که خانزاده ابوالمعالی ترمدی بتصور آنکه ظهور مهدی علیه‌السلام آخرالزمان نزدیکست این حدیث شایع گردانید که من حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علی علیه‌السلام را درخواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین وشرع متین مستبین مامور گردانیدندودر این‌باب مساعی‌جمیله مبذول خواهم داشت وبدین فسانه وافسون خاص وعام رافریفته وزنده حشم ساده لوح رانیز ازراه برد و خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داده بسید ابوالمعالی پیوست و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل والوس بلخ برآوردند وچون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف‌شهریار کامکاررسانیدند خطای بهادر وارغونشاه بوروالیغی راباسپاهی تیزجنك آهنین چنك برسم ایلغار فرستاد تا شررشری که مشتعل گردیده بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند وچون سپاه نصرت انتمابترمد رسیدند زنده حشم که سیاهی ایشانرا دیده بگریخت وشب از آب گذشته پل را خراب ساخت لشکر شیرغان که بتاخت رفته بودند روز دیگر باز گشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده سراسیمه وار بجانب پل شتافتند وپل رامانند حال خویش خراب یافته و بهادران سپاه ظفر انتساب از عقب رسیده دست بتیر و کمان زدند و بزخم پیکان جان ستان بسیاری از ایشانرا برخاك هلاك انداختندو

جمعی کثیر خود را درآب انداخته غریق بحرفنا گشتند و اندکی از آنجماعت بمشقت بسیار رخت بساحل کشیدند وزنده حشم گریزان وافتان و خیزان خود را بقلعهٔ شیرغان انداخت و اسباب حصار داری مرتب ساخته پنداشت که با دزفش طپانچه میتوان زد وحضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده حشم پشت استظهار بدیوار حصار بازداده فرمانداد تا امیرجاکو بالشکری متوجه‌شیرغان شود واو بموجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفته و زنده حشم بادلی پژمرده و خاطری افسرده آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برده وچون لشکر سبزه وریاحین بر اطراف باغ و دشت محیط شد وشرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زنده حشم دست ضراعت در دامن امیر جاکو زده زبان تعرض واعتذار و استغفار بـر گشاد و امیـر جاکو او را بعاطفت حضـرت صاحبقران مرحمت شعار امیدوار گردانیده زنده حشم از حصار بیرون آمد و در مقام خجلت و شرمندگی سر در پیش افکنده بایستاد امیر جاکو او را مصحـوب خویش ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مسیر رسانید و امراء باتفاق زانو زده ملکـات ملکانهٔ خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلـی ذات حمیـده صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده حشم را بلطف و احسان مقابلـه نموده بر ضعف و شیخوخیت او ببخشود و حکم کرد تا هر چه لشکریان از ولایت او گرفته بودند بازدهند و آنحضرت اغنام واجمال و خیول ودواب افزون از حساب بزنده حشم داد وبزبان عفوواغماض بااو خطاب فرمود که مااز گناهان تودر گذشته تو رابخشیدیم توهم برجان خود ببخشای و خیال محال ازدماغ خود بیرون کن وبیقین دان که دولت سلطنت مرغی نیست که بهر آشیانه فرود آیـد و مملکت عروسی نی که بهر کس چهره گشاید عنایت ازلی شامل حال که شود و بخشش لم‌یزلی تا مقرون بروزگار کدام دولتمند گردد **والله یختص برحمته من یشاء** و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه خبث طبیعت در حسن جبلت زنـده حشم او را بر مکر وخدیعت و کفران نعمت باعث و محرض آمد وچون تدبیر آن بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملك قدیر نبود ازآن همه‌سعی و کوشش جز حرمان

وخسران چیزی روی ننمود وجسارت وی موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب ازسیاق کلام بوضوح خواهدپیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب مغولستان ومعاودت نمودن درعین کلوانی ورفتن آنحضرت باردیگر بدان صوب

چون سپاه جته چند نوبت بدیار ماوراءالنهر آمده و رایت استیلا و استعلا بر افراشته دراینولا حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشانرا گوشمالی دهد که بعد از این خیال محال در دماغ خودراه ندهند و پای جرأت وجسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمانداده در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمائه مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام آنجا کمره و اذر بکتمور کمر خدمتکاری در میان بسته داغ ایلی وبندگی بر حسین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن ممر فراغت یافت و بضبط ایل والوس که بتجدید درتحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلك اشتباه آمده بودند کپك تیمور را نصب فرمود و در ضمان تأئید ملك ذوالجلال بمقر عزواقبال خود معاودت نموده و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کپك تیمور حقوق نعمت فراموش کرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقرانی در تاشکنت بواسطهٔ قلت اهتمام او نسبت احوال ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده باوی گفته بود کهزود باشد که تورا بردرخانهٔ خویش محتاج بینم در سلك بندگان سدهٔسیئه انتظام یافته حکم واجب الاتباع صادر شد که اوباامیر عباس و خطای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کپك تیمور آورند و ایشان بر حسب فرموده روان شدند ومفاوز ومسالك طی نموده چون برابر یاغی رسیدندایل بهرام بتحریك امیر صده خود مرکحی کهبا خدمتش عداوت قدیم داشتند خواستند کهاورا بگیرند بهرام از غدرایشان آگاهی یافته صورت حادثه را باامراء در میان آورد بنابر مصلحت وقت آن سخن را نهان داشته و مفسدانرا استمالت داده غافل ساخت و هر

دو سپاه بر کنار آب عایشه خواتون که میان آنها حایل بود صف زده بایستادند و مقارن اینحال ختای بهادر درباب تاخیر جنك و رعایت حزم سخنی گفت شیخ علی بهادررقم قبول بران نکشید و ختای بهادرتاحمل برجبن وبددلی نکنند از آب تنها گذشته خود را بسپاه دشمنان زده چند کس را انداخته گروه انبوه بگرداو در آمدند و شیخ علی بهادر بکمك ختای بهادر از عقب روان شده از آب عبور نموده حمله کرده واو را از آن میان بیرون آورد و اینصورت طوریست و رای اطوار شجاعت وجلادت و آخرالامر امراء بنابر مقتضای وقت در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعداز باز گشتن جمعی را که نسبت ببهرام جلایرغدر اندیشیده بودند بیاسا رسانیده و چون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران گردون توان از مصالحهٔ ملازمان استکشاف نموده ایشانرا توبیخ وسرزنش کرد وباحضار عساکر گردون مآثرفرمانداده چون جمع آمدندبنفس خویش متوجه دشمن گشت ورایت نصرت آیت چون ازسیرام ونیکی مخالفان بمجرد استماع توجه فرار برقرار اختیار کردند ودرصحاری وقفار متفرق وپراکنده شدند وحضرت صاحبقران سپهر اقتدار بادلیران شمشیرزن نیزه گذار تا موضع سنکرنفاح گریختگانرا تکامیشی کرده وسپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت دراهتزاز آمدو دراثنای طریق مشفقی بوسیلهٔ یکی از مقربان بارگاه معروض رای شهریار گیتی پناه گردانید که امیرموسی وزنده حشم و پسر امیرخضر میسوری بایکدیگر عهدومیثاق بسته اند که چون بموضع قراسیمای رسند دربارهٔ شمامکری اندیشیده آنچه درباطن دارند بظهور رسانند وخانزادهٔ ابوالمعالی ترمدی وشیخ ابواللیث سمرقندی باخانیان دراین باب اتفاق نموده اند ومن مجلکهاء میدهم که اگرپرسش واقع شود من دراین مجلس اول گناه برایشان ثابت سازم وحضرت صاحبقران سعادتمند فرمانداد تامجموع ایشانرا درموقف یرغو بازداشتند وبعداز شرایط تفتیش و تحقیق اهل خیانت بگناه خود اعتراف نمودند وچون امیرموسی خال مهدعلیا سرایملک خانم بود آنحضرت ازسرجریمهٔ اودر گذشت و انتساب خانزادهٔ ابوالمعالی بخاندان نبوت باعث نجات اوشد اما حکم قضاجریان نفاذیافت که ازممالك

محروسه بیرون رود و ابواسحق پسر خضر میسوری بواسطهٔ آنکه خواهرش در سلک نکاح امیر سیف‌الدین بود بشفاعت او از ان ورطه نجات یافت وحضرت عالی منقبت در بارهٔ شیخ ابوالليث سمرقندی فرمود که چون هوای مکه گرم است وایشان در کمال برودت واقع شده‌اند باید که کجح روند تا اعتدالی روی نماید وزنده‌حشم بنابر یرلیغ واجب الاذعان در مجلسی که راه بیرون آمدن نداشت بازداشتند

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی علقمهٔ تواچی

ومولانا جلاء الدین کشی را متعاقب هم بخوارزم و بیرون رفتن انحضرت ازعقب ایشان بعزم رزم

چون امیر صاحبقران تاج‌بخش گیتی‌ستان از ضبط ونسق الوس جغتای باز پرداخت علقمهٔ تواچی را برسم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاد پیغام داد که کات وخیوق تعلق بالوس جغتای دارد وتو چند سال است که از آن ولایت مال گرفتهٔ و آنعرصه درتحت تصرف درآوردهٔ وظیفه آنکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا گماشتگان ماضبط نمایند ومبانی محبت ومودت میانهٔ مااستوار ماند علقمه تواچی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد وخدمتش چون بوفور مال و کثرت منال وسپاه بسیار مغرور بود درجواب گفت که من اینولایت را بضرب شمشیر گرفته‌ام بشمشیر ازمن توان گرفت علقمه تواچی باز گشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز رابمسامع علیه رسانیدو باطن صافی حضرت صاحبقرانی ازاین جواب درشت متغیر ومتاثر گشته خواست که بالشگری قیامت اثر متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیهٔ علم وزیور عمل آراسته بود نظر برحال بلاد وعباد انداخته ازآنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر رنصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول افتاده بدانجانب توجه نمود وچون بمقصد رسیدوظایف پند ونصیحت چنانچه شیمهٔ علمای دین‌دار بود بتقدیم رسانید ودراطفاء نایرهٔ شر سعی ومبالغه نموده تاخون ومال مسلمانان درعرضهٔ تلف نیاید وعرصهٔ مملکت اهل توحید پایمال حوادث ونوایب دوران نگردد وحسین صوفی از کمال اعجاب بسخن آنجناب التفات ننمود وباین معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم

ربانی رامقید ومحبوس گردانیدند وچون این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیدعزیمت خوارزم مصمم دوران گردانید و دربهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه لشگرها جمع آورده و اسباب یورش ایشان مرتب ساخته ودرموضع دی بتن نزول اجلال فرمودو حاجی وزیر فرستادهٔ ملک غیاث الدین پسرملک معزالدین حسین کرت که بعد ازپدر متصدی حکومت هرات وتوابع آن کشوربود باپیشکشهای عظیم القدر باردوی همایون پیوست واخلاص ویک جهتی ملک بعرض رسانیده بانعامات و تشریفات اختصاص یافت وآنحضرت بیلاکات گرانمایه مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت وامیرجاکو رابحکومت قندز و بقلان فرستاده وامیرسیف الدین را درسمرقند داروغه کرده گذاشت وخودباسپاهی ازحساب بیرون درحرکت آمده واز آنجا گذشته چون بکنار آب جیحون رسید مقدمهٔ سپاه منصورسیاهی قراول دشمن دیده بیدغدغه پیش رفتندوحمله نموده اکثر ایشانرا دستگیرساخته بپایهٔ سریرسلطنت مسیر آوردند واین فتح را که درمبدءِ توجه روی نمود ازمیامن دولت روزافزون حضرت صاحبقران دانستندوچون ظاهرخیوق مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت پیرام یساول وشیخ مؤید گماشتگان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجادروازه‌ها بسته راه عناد ولجاج گشادند وعراده ومنجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند سپاه نصرت شعار بقدم جرأت پیش رفته دست توانائی ازآستین قلعه گیری وحصارستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تاخندق رابهیزم وخاشاک بینباشتند وبنفس همایون بکنار خندق آمده اشارت کردتا کوجه ملک بفصیل بالارود وآواز استیلای مردم نتوانست که بخاکریز درآمده برحصار استعلا نماید خماری یساول بآن امر مأمور شده بی تعلل وتوقف ازخندق گذشته روی بفصیل آورده ومبشرو تا خواجه نیز برقدم اونهادند ولشگریان چون صورت حال بدین منوال مشاهده کردند باایشان اتفاق نمودند ونخست شیخ علی بهادر ببالای فصیل درآمده ومبشردست برپای وی زدتا اوهم برآید هردو برزمین افتادند بارديگر شيخ علی بهادر ببالای فصیل برآمد واز آنجانب شخصی نیزهٔ حوالهٔ او کرده بسرپنجهٔ قدرت نیزهٔ خصم درهم شکست وتیغ برسر وی رانده وسپاه قیامت نهیب ازاطراف وجوانب بقلعه درریخته دست بغارت واسر برآوردند

روزدیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمانداده از آنجا متوجه خوارزم گشتند
وازموقف جلال فرمان قضا مثال نفاذیافت که کوجه ملک راجهت تقصیری که در کنار
خندق کرده بود چوب یاسازده وبردم خربسته بسمرقند رسانیدند وغیاث الدین
ترخان که ازنژاد قتلق بود وچنگیزاورا ترخان کرده بود چنانچه درمجلد خامس
گذشت وخواجه یوسف ولداولجایتواپردی با دیگر دلاوران برحسب فرمان از پیش
روان‌شدندن وبرلب آب کرلای بمخالفان که برسم منقلای قدم‌جسارت پیش‌نهاده
تاآنجاآمده بودند رسیدند و ازطرفین آتش پیکار افروخته گشت ومنکلی خواجه
و کلک خواجه که رأس ورئیس سپاه دشمن بودند حرکت‌المذبوحی کرده عاقبت
روی بفرار آوردند ولشگر نصرت‌انتما آن جماعت رانعاقب‌نموده بسیاری از ایشانرا
برروی خاک درورطهٔ هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را
فرماندادتا باطراف و جوانب خوارزم رفته وشعلهٔ قهرافروخته آتش نهب
درآن‌ولایت زدند و چون‌حسین‌صوفی استیلای لشگر نصرت‌انتما مشاهده کرده و
بدیدهٔ یقین دید که‌روباه ناتوان طاقت مقاومت شیرژیان ندارد بقلعه درآمده در
استحکام‌برج‌وباره سعی‌نمود وعاقبت صلاح‌درآن‌دانست که در استرضای خاطر
آفتاب‌اشراق خسروآفاق کوشیده کات‌وخیوق‌را بتصرف گماشتگان دیوان‌اعلی‌باز
گذارد وبامضای این‌عزیمت ایلچیان چرب‌زبان بابیلاکات لایق و منسوقات مناسب
ببارگاه‌فلک اشتباه فرستاد و مقارن اینحال‌امیر کیخسرو ختلانی که‌حقدوحسد
ملازمان حضرت صاحبقرانی رادرباطن پنهان میداشت بحسین‌صوفی‌پیغام‌داد که‌بر
عهد و پیمان‌امیرتیمور گورکان اعتماد منمای‌ودر صلح وآشتی مگشای‌و بیتحاشی
ازشهربیرون آی که‌اکثر لشکر سمرقند بتاخت وغارت‌اطراف وجوانب رفته‌اند
وفی‌الواقع‌چنان‌بودووعده داد که در روز مصاف من باتومان خودبلشکر خوارزم
پیوسته وحسین‌صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی‌مستظهر شده پیاده‌وسوار ازشهر
بیرون‌آمد وبر آب قاورن که دردوفرسنگی شهرواقع‌است‌رایت‌جدال برافراختند
و کورکه ونقاره کوفته سورن‌انداختند حضرت‌صاحبقران گردون توان باآنمقدار
لشکریان که‌دراردوی همایون مانده بودند سوارشده میمنه ومیسره آراسته‌یرغو

ونفیر کشیده درحرکت آمدند ودر کنار آب قارون که میان هردو گروه حایل وفاصل بود رسید وصف زده بایستادند وسه کس از بندکان خاص نخست اسبان در آب رانده بگذشتند ولشکر یاغی نیز حمله آورده جنك آغاز شد وبعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت وبجانب خواجه شیخزاده که در برابر اوبود متوجه گشته اورا بگریزانید وهمچنین امیر مؤید واقتیمور بهادر وختای بهادر از آب عبور نمودند ودرحین گذشتن ایلچی بهادر فرو رفته چندنیزه آب ازسر او بگذشت * چه یکی نیزه چوصد چون بگذشت آب از سر * حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست که اسب در آب راند شیخ محمد بیان مانع شده خود تازیانه برمرکب زد واز آب بشنا گذشت ودران مصاف کارزاری کرد که بردشمنان کارزار کرد وآنروز ازمبدء چاشت تاقریب بنماز دیگر آسیای حرب بخون عزیزان عصر گردان بود و سرهای پردلان درمیان میدان چون گوی سر گردان آخرالامر بنیروی دولت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه برخوارزمیان غالب آمده گروه انبوهی را بخاك هلاك انداخته وجمعی را اسیر و دستگیر نمودند وحسین صوفی بامفلوکی چند گریخته بحصار در آمد ودروازه‌ها ببست ولشکر فیروز اثر پیرامن شهر فرو گرفتند وجمعی که بتاخت رفته بودند مقضی الوطر باز گشته بموکب همایون پیوستند وحسین صوفی قرین حزن واسف گردیده از آن غصه بیمار شد ودرهمان چندروز سرای فانی راوداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون ازامیر یوسف تاغایت جریمهٔ صادر نشده بود وسایل انگیخته دست تضرع دردامن متابعت آویخت واز مصالحه سخن گفت آنحضرت ملتمس اورا مبذول فرمود وبرادرزادهٔ یوسف صوفی راکه ازشیرین بیك دختر خان اوزبك بود جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد ویوسف صوفی بجان ودل قبول نموده که بعد ازتهیهٔ اسباب لایق آن پرده‌نشین تتق عصمت راهر گاه که حکم شود ببار گاه کیوان اشتباه روان گرداند ولجاج وعناد بمحبت ووداد تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف واقبال خویش معطوف ساخت وپیش ازوصول بمقصد غدر خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر شده یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کیخسرورا حاضر آورده درموقف پرسش بازداشتند وبعد ازتحقیق وتفتیش امراء ونوئینان باریك

بین ایلچی فرستاده و پیش حسین صوفی تحریص نمودند خدمتش را برمخالفت ومحاربت حضرت صاحبقرانی بثبوت پیوست وچند گناه دیگر بآن منضم شد لاجرم بفرمان واجب الاذعان سیورغتمش خان اورابند کرده بسمرقند فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف و الی حیاتش را ازشهرستان بدن کوتاه ساختند

بیت

دیدیم چند بارو نیامد همی نکو فرجام آنکه قصد بدین خاندان کند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی

بعداز گرفتن کیخسرو ختلانی پسراو سلطان محمود و ابواسحق پسرخضر میسوری ومحمود شاه بخاری ازموکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند وحریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش ازمتابعت ومصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند واوبر نقض عهدوپیمان که درمذهب مروت ومردی ممنوعست اقدام نمود ولشکری فرستاد تاکات راغارت کردند وچون پرتواین خبر برپیشگاه ضمیر انورتافت دربهارسنۀ اربع وسبعین وسبعمائه باحضارعساکر گردون مآثرفرمانداد و ازاطراف و اکناف بلادوامصار سپاهی جرار بدرگاه عالم پناه مجتمع گشتندوباگروهی انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورد روان شدوچون امیریوسف ازتوجه رایات نصرت آیات آگاهی یافته از کرده خود پشیمان شد و زبان باعتذارواستغفار گشاده طایفۀ ازاکابر واعیانرا باتنسوقات لایق بدرگاه گیتی پناه فرستادوتقبیل نمود که مهدعلیا رابرحسب وعدۀ که کردۀ بودروان سازدوحضرت صاحبقران ستوده خصال برقبول پوزش یوسف صوفی اقبال نموده رقم عفو برصفحۀ جریمۀ او کشیده ازآنجا که رسیده بود معاودت فرمود و چون بدار الملك سمرقند رسید نزول اجلال فرموده وبترتیب اسباب طوی مثال دادو در بهار سنۀ خمس و سبعین وسبعمائه که عروس غنچه نقاب ازرخ برداشت وبلبل نغمه سرائی جلوه گری آغاز

کرد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر یادگار وامیرداود جهت آوردن مهدعلیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه وتحف عالی همتانه بجانب مقصد شتافتند وچون بخوارزم رسیدند وباامیر یوسف ملاقات کرده تبرکات بگذرانیدند وخدمتش مقدم امرا را بمراسم اعزازواحترام تلقی نموده وازوظایف تعظیم واحترام نکته فرونگذاشت وخدرمعلی خانزاده رابا تجملی که در قوت متخیلهٔ بشر نگنجد بعداز آنکه امراراطوی داد بایشان سپرد وشرط مطاوعت بجای آورده روانهٔ سمرقند گردانید فرستادگان قاصدبرابرسبیل تعجیل بایصال این خبر بپایهٔ سریراعلی فرستادند وچون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد فرمود تا فریغا خواتون که عروس پسرقید وخان بود با سایرخواتین وارکان دولت واعیان مملکت وامراء عالی تبارونوئینان رفیع مقدارراه استقبال پیش گرفتند وسادات وقضاة وعلماء وفضلا وارباب درس وفتوی واصحاب زهدوتقوی تا موضع کات برحسب فرمان شتافتند و دارالسلطنه سمرقندی رابانواع تکلفات وتجملات بدیع بموجب حکم آئین بستند خانزاده را بحشمتی وزینتی که ازبدوایجادعلم تا آنغایت دیدهٔ عروس دنیا قریب بآن ندیده بود بسمرقند آوردندودر مجلس خاص بآئین شرع مطهر درساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت مینمود باپادشاهزادهٔ عالیمقدار منظورنظر ملك قدیر امیرزاده جهانگیر درسلك ازدواج کشیدندوچندان جواهرولالی ودرهم ودیناروعبیروعنبر ومشك وازفرنثار کردند که تعداد آن ازحیز قوت ناطقه بیرونست وطویهای باعظمت بضمهای با سرور وبهجت که از ابتداء گردش سپهر مینافام درخیال ناهید قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب دادند وآن در درج سلطنت ودری آسمان حشمت وابهت درخلوتخانهٔ خاص بشرف صحبت شاهزادهٔ عالمیان اختصاص یافت

ذکر توجه حضرت صاحبقران گردون اقتدار بقلع وقمع لشکر جته کرت سیوم

درغرهٔ شعبان سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه صاحبقران گردون شکوه با گروه انبوه عزم مغولستان کردوچون برباط قطعات رسیده نزول اجلال فرمود وباران و

برف متواتر گشته سرما بمرتبهٔ انجامید که حرارت غریزی در چهارم مرتبهٔ سردی آغاز نهاد و بمقتضی **اکبر دیقتل** مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرضهٔ تلف آمد مراحم پادشاهانه شامل حال باقی ماندگان شده از آنجا مراجعت نموده دوماه در سمرقند گذرانید تا هوا باعتدال مایل گشت و در غرهٔ ماه شوال لشکرها جمع آورده بجانب جته نهضت فرمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدرش ضبط و نسق ایل جلایر برحسب فرمان واجب الاذعان متعلق باو شده در رکاب شاهزادهٔ عالم پناه میرزا جهانگیر برسم منقلای روان فرمود و چون ایشان از سیرون گذشته بموضع هارون نزول کردند خبر گیران شخصی از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده و امراء آوردند مذکور نمود که قمر الدین لشکرها جمع آورده در موضع کوکه توبه نشسته چشم در راه حاجی بیك دارد و امراء آن شخص را پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده تا صورت حال باز نمود و آنحضرت مسرعی نزد فرزند ارجمند و امراء روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمر الدین گردند و ایشان بموجب فرموده چون روی بدشمن نهادند و قمر الدین از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از مکنت قوت و توان خویش بیرون دید ببرکهٔ غوریان که موضعی حصین ومکانی رصین بود پناه جست و آن سه دره است در غایت مغاکی و در آنجا سه رود عظیم جاریست قمر الدین بااتباع خویش از دو رود گذشته در دره سیم فرود آمد و راه آمد و شد استوار ساخت و شاهزاده عالیمقدار با امراء دولت یار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده در برابر ایشان صف کشیدند و شبگیر آغاز کرده بعد از آن دست از جنك باز داشته در موضع خویش فرود آمدند و چون سهم ناوك بهادران جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز آوردند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شد منقلای لشکر منصور قمر الدین را تکامیشی کرده جمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصهٔ ربع مسکون را بنور حضور خود منور گردانید حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افروز با بقیه سپاه بآنجا رسیده فرمانداد تا امیر حسین واوچ قرابهادر از عقب دشمنان به نشیب آب آبله روان

شدند و امیر حسین در بعضی از رودخانها غریق بحر فنا گشته حیات او انطفا پذیرفت و سپاه ظفر مآل بیاغی رسیده چهار پایان و دواب و اموال ایشانرا بگرفتند و بعضی از قبایل و هزارهاء مغول که سر بایلی در آوردند برحسب فرموده متوجه سمرقند گردیدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جته تا موضع پای تاق رفت و از آنجا قرة العین سلطنت باشارت صاحبقران باتدبیر درپی قمرالدین باسپاه جلادت آئین روان شد و هزارهاء جته که در موضع اوچ فرمان متوطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوائب گشته امتعه و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت و خبر قمرالدین در کوهستان که متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید و امیر زاده از عقب او شتافت و قمرالدین بالضروره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیر زاده مواضع و منازل او را تاخته خواتون امیرشمس الدین تومان آغا و دلشاد آغا و دخترش را بدست آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع اینحدیث روح افزای از موضعیکه درآنجا پنجاه وسه روز توقف کرده بود کوچ فرمود و ببالای قراسیمای برآمد و امیرزاده جهانگیر سالم وغانم مراجعت نموده در آنمحل بشرف ملازمت و سعادت پایبوس استسعاد یافت و آنچه از مغولستان بدست او آمده بود از صامت ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را بنظر کیمیا اثر رسانیده علاوهٔ آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا درحرکت آمده بموضع پات پاشی رسید و از آن محل بصحرائی آرمه باری نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آنمقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و مبارکشاه بکریت که امیر هزارهٔ آندیار بود از دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقرانی طوی بتکلیف ترتیب داده خدمات شایشته بتقدیم رسانیده در آنمنزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات بسنت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم عمل نموده دلشاد آغارا انیس و جلیس خود گردانیده از بند غم آزاد یافت و چون از مراسم جشن و سور ولهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارمه باری کوچ کرده و از ایسی دیان گذشته در اوز گنبد فرود آمدند و در آنموضع مهد علیا قتلق ترکان آغا با خواتین وامراء و نامیافتگان دولت که از سمرقند برسم استقبال

متوجه گشته بودند بشرف بساط بوسی‌فایز گردیدند و مراسم‌نیاز و تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بخجند نهادندو عادلشاه جلایر حاکم آنجاحضرت صاحبقرانی‌را در سرای خود فرود آورده‌بترتیب اسباب ضیافت قیام نموده ودرآنوقت که آنحضرت‌لشکر بسر قمرالدین میبردشیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و ترکن ارلات بایکدیگر عهد و پیمان بسته بودند که هرجا مجال یابند نسبت بآنسعادتمند غدر ومکری اندیشند و چون آن‌حضرت در زمان حفظ و عنایت ملك ذوالجلال در این حین بخجند رسید آنجماعت عهد تازه کرده قرار برآن دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود و شیره پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دستبردی نمایند صاحبقران دولت یار در وقت آش کشیدن بحکم **اتقوافراسته المؤمن فانه ینظر بنورالله** آثار مکر وغدر بر مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده نمود و پیش از شیره نهادن ازمجلس بر خاست و برفور سوار شده باردوی مبارك مراجعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریانرارخصت ارزانی داشته خودبنفس اشرف‌متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع‌است و زمستان در آن بقعهٔ شریفه بعشرت وکامرانی بگذرانید و عادلشاه در آنزمستان بعز بساط بوسی فایز شده اعتراف بگناه کرده صورت آن رأی فاسد واندیشهٔ باطل کرده بعرض رسانید ودر تجدید پیمان سوگندان اقدام نموده گفت‌آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از نتیجهٔ دولت روز افزون بود آن حضرت بنابر مقتضی زمان آن سخن را نا شنیدنی انگاشت وعادلشاه را بعنایت پادشاهانه مستظهر گردانید و باخفاءِ آن راز وصیت فرمود و چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه ذو شوکت تواچیان بهرام صولت را بطلب سپاه اطراف واکناف عالم فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم خوارزم توجه فرماید و چون امراءِ و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه با استحقاق جمع آمدنداز موقف جلال‌حکم بگرفتن شیخ‌محمد بیان‌سلدوز صادر شد و اورا در مقام یرغو بازداشته گناهش بثبوت پیوست و قهرمانان قهر خدمتش را ببرادر مریملك سلدوز سپرده تا بخون مریملك که بتیغ بیداد کشته

شده بود بقصاص رسانید **ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب**

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم

بطرف خوارزم مراجعت نمودن آن حضرت

منشیان بلاغت‌شعار و مورخان و فصاحت‌دثار مصادقت و موافقت حضرت صاحبقرانی و صورت پیوند و وصلت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آن حضرت درشان خان‌زاده که برادر زادهٔ والی خوارزم بود به ابلغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده‌اند و مطلقا متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار کوه‌وقار بدانصوب نشده اندبر واقفان نکات دقایق فن انشا و تاریخ پوشیده نماند که چون علم راقم حروف بغبار و نقار خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق مسلوک‌داشت و ایشانرا بر عدم‌ایراد خصومت همین معنی باعث بودی بایستی که زبان باظهار معذرت گشادندی بالجمله در اول فصل بهار سنهٔ سبع و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آقبوقاء بهادر را در سمرقند داروغه کرده و امیر سار بوقاء و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغاء و دیگر امراء را باسی هزار سوار بجانب جته روان کرد تادردفع شرقمرالدین و گرفتن اوسعی بلیغ نمایند ورایت نصرت پناه در ضمان حفظ و تائید حضرت اله بجانب خوارزم برافراخت و چون موضع سبابه از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهان گشای عطر سائی آغاز نهاد بمسامع علیه رسید که ترکن ارلات که از آنجانب آب بامردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق ناصواب اختیار نموده ورهم بیجایگاه بخود راه داده بجانب یورت اصلی خویش روی آورده است آن حضرت پولاد را باجماعت آهنین‌پوش ازعقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت نیاسودندتادر نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از ارلاتیان که با ایشان بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان برده پولاد تنها بترکن رسیده اسب ترکن در آن‌ولا از تك وتاز مانده مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شده بیك چوبهٔ تیر اسب پولاد را بینداخت و پیش از

آنکه پولاد قد راست کند تیری دیگر بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت لیکن آسیبی باو نرسید پولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و هردو دلاور با یکدیگر در آویختند و بفر دولت قاهره پولاد تر کن را برزمین زد و بخنجر سراورا از بدن جدا کرده باز گشت و امان سربدار نیز بترمش رسیده خدمتش را امان نداده شر اوراازسرخلق باز داشتند و سر هردو گردن کش راباپایهٔ سریر خلافت مسیر رسانیدند و در این اثنا ساربوقا وعادلشاه جلایـر که حضـرت صاحبقرانی ایشانرا با گروه انبوه بطلب قمرالدین فرستاده عرصهٔ ولایت خالی یافته و خبث عقیدت بظهور آورده ختای بهادر وایلچی بوغارا گرفتند و بهمدمی داروغه اندکان حق نعمت برطاق نسیان نهاده در عناد و شقاق امراء بد اعتقاد اتفاق نمودند و عادلشاه و ساربوغاء بدور سمرقند آمده بمحاصره مشغولشدند امیر آقبوقاع کـه حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقرانی دفع دشمن خانگی رااولی دانسته بر فور باز گشت و امیرزاده جهانگیر را ازپیش برسم منقلای روان ساخته خود باقول لشکر ازعقب در آمد و شاهزادهٔ عالمیان در موضع کریته بامخالفان ملاقات کرده صف جنك بـر آراست و بعـد از سفارت تیر وضرب شمشیر شیر بیشه شجاعت امیر زاده جهانگیر بتائید نعم المولی ونعم النصیر غالب گشته اعداء دولت روز افزون عنان از معرکه برتافتندو بدشت قبچاق رفته پناه بارس خان بردند و چند گاه ساربوغا و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند آخرالامر عرق شرارت ایشان درحرکت آمده در زمانیکه خان بر ییلاق رفته بود دل دگر گون کردند و تیغ بیشرمی از نیام بی آزرمی بیرون آورده وبا نایب خان جنك در پیوستند و اورا کشته از آنجا گریختندو بقمرالدین ملحق شدند و اورا بسلوك طریق عنادت وغوایت دلالت کردند

ذکر جسارت قمرالدین باغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقرانی بجانب جته دفعه سیوم

چون ساربوغاء و عادلشاه بقمرالدین پیوسته آتش حقدو حسد اورا که ازقدیم

در باطن داشت باغـوا وافساد بـرافروختند بمقتضی گل نم دیده را آبی تمام است قمرالدین بالشکر آراسته بولایت اندکان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آنولابر ضبط آنولایت پرتو التفات انداخته بود روی گردان‌شده بقمرالدین پیوستند و امیر زاده عمر شیخ رامجال مقابلهو مقاتله نمانده پناه‌بکوه برد و شخصی را بتعجیل فرستاده صورت حال‌را معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانیده تقریر کرد که‌یاغی‌با گروه‌انبوه رسیدوازمعموری‌اندکان اثری‌نگذاشت آن حضرت بعد از دوروز بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس ازلشکریان که از موکب همایون تخلف نمایند او را بیاسا رسانند و قمـرالدیـن چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای وقارش متزلزل شده مراجعت نمود و بموضع او باسی رسیده آغروق را باقصی مغولستان روان کرد وخودباچهار هزار سوار در کمین گاه غدر بایستاد وحضرت صاحبقران از این امر بیخبرا کثر لشکریانرا بتکامیشی دشمن فرستاد و از شیران بیشهٔ نبرد زیاده ازپنجهزار مـرد ملازم رکاب فلك فرسای نماند و در اینحال میـانهٔ شیخ علی بهادر و ختای بهـادر سخنی واقع‌شدایشان نیزازعقب یاغی تاختند و دیگران هم بآن دو پهلوان‌موافقت نموده چنانچه چهارصد کس‌با دویست علی اختلاف الروایتین بآن حضرت ماندند و فرصت غنیمت دانسته با چهار هزارمرد شمشیرزن نیزه گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین‌از نیام بیرون‌آورده‌متوجه پادشاه اسلام‌شده رایت‌انتقام برافراخت حضرت صاحبقران‌کامکاردست توکل بدامن‌عنایت پرورد گاراستوارساخته ومضمون کلمه **و کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله** بخاطر گذرانیده بهـادران سپاه را استمالت داده فرمود دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از جـانب ملـك منانست نه از کثرت انصار واعوان

بیت

سعادت ببخشایش داور است نه‌درچنك‌وبازوی‌زور آورست

و اگر اندك سستی پیش آرید مهم‌بجائی رسد که ندامت سود ندارد

بیت

بگفت این وروسوی میدان نهاد　　در آن معرکه داد مردی‌بداد

و چون شهریار شیر شکار بنفس نفیس خویش متصدی‌کارزار گشت بهادران نامور مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و سنان ایشانرا متفرق وپریشان ساختند وقمر الدین باآن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر پیش اندك نفری روی گردان و گریزان شد و امراء و بهادران که بتکامیشی رفته بودند فوج فوج متعاقب هم رسیده درعقب دشمنان راندند و قومچته والوس را که‌اسیر کرده‌بودندبتهوروقوت‌بازو بازستاندند و گردانرا بطرف اوز کند روان فرمودند و امیر زاده عمرشیخ و ختای بهادر بفرمودهٔ دارای هفت کشور روی توجه بجانب کثغر آوردند و حکام آنجا ولایت را گذاشته گریختند و حرمهای ایشانرا بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را باندکان بردند و قمرالدین لشکرها جمع کرده در سنگر نفاج باتفاق ساربوغاء و عادلشاه جلایر رحل‌اقامت انداختند وحضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد بعداز تلاقی فریقین و انهزام اهل عناد وشقاق فوج قرابها در گریختگانرا تعاقب نموده تنها بقمرالدین رسید ونو کران قمرالدین‌متفرق‌شده‌خدمتش نیزتنها درآن‌بیابان‌پویان بودواوچ‌قرابهادرباآنکه‌چندزخم‌براعضاداشت میخواست که‌پنجه در پنجهٔ‌قمرالدین که‌در بیشهٔ هیجاشیرغران‌بود اندازدقمرالدین‌شصت قدرت‌ازتیری گشاده‌داده‌براسب قرابهادر زدو ازاسب‌افتاده‌خدمتش‌سپر در سر کشیده باتیغی دردست قدم درراه‌نهاد و از عقب او باز نمیگشت قمرالدین بر کمال بهادری او آفرین کرده گفت‌وظیفهٔ حلال نمکی بجای‌آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی‌باش و باز گرد والاضرب دست وزخم‌شست من ببین و تیری افکنده برسنك خارازد که قرب یکدست درآن نشست و بعد از ملاقات جنك بسیار واقع شد واوچ قرابها در زبان بتحسین قمر-الدین گشاده پیاده و مجروح‌باز گشت و ساربوغاء وعادلشاه‌بجانب دیگر گریخته فولاد خزانچی درعقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنك بسیار واقع شده دست فولاد بزخم تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهاده ازچنك

اوخلاص شدند وفولاد بعداز چند روز بهمان زخم در گذشت

ذکر غروب کوکب حیات امیر زاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاه رخ بهادر بن سلطان گردون سریر

حضرت صاحبقران قرةالعین خود امیر زاده جهانگیر را بیمار وناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون ازآن یورش مظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق درواقعهٔ شیخ قلیچ الدین رامشاهده نمود و بدیدهٔ معنی و قدم جرات و ادب پیش رفته بزبان نیاز گفت ای شیخ صحت پسر مرا از خدای تعالی در خواه شیخ درجواب همین قدر بیش نفرمود که باخدا باش وچون ازخواب درآمد دانست که کاردیگراست و روشنائی دیدهٔ سلطنت وهمای آشیانهٔ مملکت برجناح سفراست از غایت پریشانی دبیر خاص خود بوتقتلغ را از سنگون بتعجیل بفرستاد تاخبری بتحقیق بیاورد وبعد از رفتن او باز درشان فرزند ارجمند خوابی آشفته دید ملالت خواطر انورش که مطرح اشعه‌الهامات الهی بود زیاده شد و با خواص و مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از وی خبردارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان زانوزده سوگندان عظیم برزبان آوردند که مارا برحال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند واقعهٔ ناگزیر امیر زاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلدهٔ فردوس مانند رسید عامه شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن افکنده نعره زنان و مویه کنان با دیدهٔ پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از مشاهدهٔ اینحال بغایت ملول و متاثر و آزرده خاطر بوداماچون برضمیر منیرش این معنی روشن بود که دراینجهان گذران هیچکس را از کهان ومهان بقاء وخلود ممکن نیست شیوهٔ تحمل واصطبار راشعار خود ساخته زبان بکلمه **انالله وانا الیه راجعون** بگشاد و چند روز پیاپی جهت روح پر فتوح اوالوان طعام وآش بفقرا و مساکین داد و صلات وصدقات بارباب احتیاج و اصحاب استحقاق رسانید ونعش امیرزاده مرحوم

رابموجب فرموده بشهر سبز نقل، کرده در آنخاك عنبر سرشت مدفون گردانیدند زمان
حیات شاهزاده بیست سال بود و ازوی دو پسر یادگار بماند یکی امیرزاده پیر محمد که
بعد از چهل روز ازفوت شاهزاده مغفور متولد شد و مادر امیر زاده پیر محمد دختر
ملك آغا و پدر آن دختر الیاس خواجه میسوری بود ویکی امیر زاده محمد سلطان
از خانزاده برادرزادهٔ یوسف صوفی حاکم خوارزم بود وامیر زاده جهانگیر بحسن
صورت وصفای سریرت اتصاف داشت ومقارن اینحال امیر سیف الدین رخصت زیارت
بیت الله حاصل کرده متوجه مکه معظمه شدوچند گاه حضرت صاحبقرانی درفراق فرزند
نیکوخصال بسندیده فعال خود ملول ومحزون بود تاسف وتحسر مینمود تاباری سبحانه
و تعالی درعوض آن جهانداری ارزانی فرمود یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر
سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت سلطان سعادت نشان در درج سلطنت و
کامکاری دری برج خلافت وشهریاری جانشین حضرت صاحبقران وارث ملك سلیمان
سزاوار تاج ودیهیم منظور نظر عنایت رحمن و رحیم معین السلطنة والدنیاء والدین
شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم
همایون شهریار بادین وداد بجمال آنمولود عاقبت محمود پاك اعتقاد روشنائی
پذیرفت وخاطر خطیر پادشاه بروبحر از ناصیهٔ آن نورسیدهٔ بوستان سلطنت حسابها
بر گرفت و درحین ولادت آن مهمان خجسته مقدم برج قوس که بسعداکبر
منسوبست بر افق شرقی منطبق بود و سعداکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آن
حضرتست دریازدهم خانه که خانهٔ مقاصد وامانست باسعد اصغر دست درآغوش کرده
متضمن آنشده که جمیع مقاصدو مرامات را باسهل وجهی فیصل دهد و همچنین سایر
کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته بامرخالق متصدی سروری و
فرمان روائی حضرت خلافت پناهی و کشور گشائی بر جمیع خلایق شده بودند
چنانچه بتفصیل این حالات هم در این اوراق کلك بیان خواهد پرداخت
انشاالله تعالی واحده العزیز

ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات نصرت آیات بتائید خالق افلاك و انجم بجانب جته نوبت پنجم

بعد از فوت امیر زاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن و ملالی که داشت به تنسیق امور مملکت نمی پرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خوانین وامراء روی توجه بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار عساکر منصوره فرمانداد ودراین اثناء بمسامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کوهستان قراجق بامعدودی چند بتعب روزی بشب میرسانند آنحضرت ایلچی بوغارا باپانزده هزار سوار بطلب او نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان از سمر قند بیرون آمده روان شدند وبعد از طی منازل بانزار رسیده جمعی از لشگریان را جهت مدد باخود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغولشده خدمتش درحوالی آقسوما که میلی است جهت احتیاط راه دشت قبچاق بر آنولایت میروند بدست آوردند وشآمت کفران نعمت خسرو آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ یاسا گردید وسار بوغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود بعد از دوسال جریمه او را بزلال مرحمت و احسان وعفوو امتنان شسته ایالت ولایت ایل والوس قدیمش را بوی ارزانی داشت

بیت

زابتداء دور آدم تا بعهد پادشاه ... ازبزرگان عفو بوداست ازفرودستان گناه

وچون قمر الدین هر گاه که فرصت میبافت دست باذیال ممالك محروسه دراز وحضرت صاحبقران امیرزاده عمرشیخ راباامیر آقبوقا وختای بهادروغیرهم ازامراء را فرمود تابر استیصال قمر الدین اقبال نمایند ودر باب قلع اوقمع اوغایت جهد مبذول دارند وایشان ازسمرقند بیرون آمده بتعجیل هرچه تمامتر روان گشتندودر پایان فوراتو بقمر-الدین رسیدندوجنك در پیوسته بفردولت قاهره اورا مقهور ومنهزم گردانیده ایل والوس اورا غارت واسیر کرده وباغنیمت فراوان بسمرقند باز گشتند وهمت پادشاهانه خسرو-دشمن سوز باین قدر اکتفا نکرده باردیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر

پیکر برافراخت ومحمد بیك پسر امیر موسی وامیر عباس بهادر واقتیمور بهادر را ازپیش باجمعی روان ساخت وایشان تالوعام اسی کول رفته قمر الدین را آنجا یافتند ومیان ایشان محاربه عظیم واقع شده قمر الدین گریخت ومردم او دیگر بار عرضه تیغ وغارت گشته حضرت صاحبقران تاموضع بوحقا ازعقب دشمنان برفت ودر آنموضع بسمع اشرف اعلی رسید که توغتمش اغلان از ارس خان متوهم شده با بیك پولاد جنك کرده منهزم گردیده است وبرهر تقدیر معروض داشتند که پناه باین در گاه آورده ووصول او نزدیك است آنحضرت تومن تمور اوزبك را باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خانیت را بیاورند و خود بسعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول اجلال فرمود

گفتار در آمدن توغتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان و دیگر حکایات

حضرت صاحبقران دریا نوال چون در ضمان دولت اقبال بسمر قند نزول اجلال فرمود شنید که توغتمش اغلان قریب بشهر رسیده آنحضرت رسم مهمان نوازی بجای آورده بر سبیل استقبال سوار شدو بایکدیگر ملاقات کرده همعنان بسمرقند درآمدند و آن میزبان با همت اسباب ضیافت چندان ترتیب داد که شکم نیاز ودیدهٔ آز پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی وسور ولهو وسرور حضرت صاحبقران موید منصور اموال نامحصور از سیم وزر و جواهر ودرواقمشه واسبان راهوار واستران نامدار واستران بارکش وغلامان پریوش وخیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه باو و ملازمانش بخشید و طبل وعلم وخیل وحشم علاوه اشیاء مذکور گردانیده او را بحکومت انزار وسقناق فرستاد وچون توغتمش خان بر سریر حکومت تمکن یافت قتلق بوغا را ارس خان بالشگری آراسته که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بسر توغتمش خان فرستاد ومیان هردو گروه مقاتلهٔ فاحش روی نموده با وجودیکه قتلق بوغادر آنمصاف نماند توغتمش منهزم شده باردیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد حضرت صاحبقران جهان بخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توغتمش رامرتب داشته اورادر کمال ابهت باز گردانیدو ارس خان مراجعت اواستماع نموده

پسر بزرك ترخود لوحهٔقبار اباشاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق وسپاهی افزون ازاوراق اشجار بدفع توغتمش اغلان نامزد گردانید و هر دولشکر بیکدیگر رسیده جنك آغاز کردند وآن نوبت نیز شکست بر توغتمش خان افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند وروی بجنگل وبیابان نهاده قرانچی بهادراورا تعاقب نموده توغتمش بسعی بسیار خودرا بکنار آب جیحون رسانیده ازاسب پیاده شده و جامه از تن بیرون آورده خودرا در آب افکند وقرانچی تیری بر بازوی او زد وتوغتمش برهنه ومجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شدوقرانچی چندانکه او راجست نیافت لاجرم نومید باز گشت و ازغرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی آیدکو برلاس راجهت استمالت و دلداری توغتمش خان فرستاده بود و امیر ایدکو دران اوقات توغتمش اغلانرا میجست تا پیام آنحضرت بدو رساند و از حسن اتفاق آنکه توغتمش خسته وزاروتنها زیرخار وخاشاك افتاده دل برهلاك نهاده بود که او بدان جنگل رسیده آواز نالهٔ حزین شنیدوازپی ناله رفت دید که توغتمش خان بحالتی که ازآن ناخوش تر نباشد افتاده امیرایدکو برسر بالین او که ازخار وخاشاك داشت فرود آمده بنشست و غمخواری اورا کمایجب و ینبغی بجای آورده تن اورا بلباس لایق بپوشانید وماکول ومشروب مناسب بخوردش داد چون توغتمش خان براحت رسید ایدکو برلاس اورا در ظاهر بخارا ببارگاه فلك اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید و باردیگر توغتمش خان مشمول عنایت و عاطفت آنحضرت گشته و بیمن التفات خسروانه آنچه محتاج الیه اوبود از اسباب ترفع وکامکاری مرتب ومهیا گردانید ودرخلال این احوال ایدکو مغول که در زمرهٔ امراء الوس جوجی انتظام داشت از ارس خان بر گشته بعز بساط بوسی سرافراز گشت که ارس خان با لشکری گران بطلب توغتمش اغلان میآید و مقارن این حال ایلچیان ارس خان باردوی همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند که ارس خان میگوید که توغتمش پسر مرا کشته پیش شما آمده است یا اورا بما تسلیم نمائید یا موضع جنك معین فرمائید صاحبقران کامیاب فرمود که از مفتی عقل ومروت فتوی نمییابم که کسیکه پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع درهرجا که باهم ملاقات نمائیم موضع جنك آنست

شعر

برو ازمن بگو پیش ارس خان
زباران مـرغ آبـی رامترسان
دلیـران مـرا جنك است پیشه
که شیران راست دشت رزم‌بیشه
نترسد مـردکار از پیشهٔ خـود
نه شیر خشمناك از بیشهٔ خـود

ذکـر نهضت حضـرت صاحبقـران بجانب مغولستان

بعزم رزم ارس خان

حضرت صاحبقران‌کامکار چون ایلچیان ارس خان را گسیل کرد پرتوالتفات برتجهیز وترتیب سپاه‌انداخت ومجموع ایل والوس جغتای راجمع گردانیده باسپاه گران ولشکر بی‌پایان در حرکت آمد ومفاوز و مسالك را پیموده قریب بخـط انزار نزول فرمود ارس خان از آن جانب باشاهزادگان جوجی نژاد وجنود دشت قبچاق درحرکت آمده برسقناق نزول کردو میان هردو گروه بیست وهفت فرسخ ماند مقارن اینحال برف وباران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان بنوعی تاختن آورد که از مهابت شدت برودت خون در عروق منجمد گشت وازذی حیات فردیرا مجال حرکت نماند کرهٔ اثیر طبیعت زمهریر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش فسردگی پذیرفتو در این مدت سپاه‌هردو کشور درمقابل‌یکدیگر نشسته بودند که احدیرا مجال آن نبود که قدمی پیش نهد وچون هـوافی‌الجمله اعتدال پیدا کرد حضرت صاحبقران‌فرمانداد تا بارق تیمور وختای بهادر و محمد سلطانشاه که‌ازملك هرات روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند برسر دشمنان شبیخون آورند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان‌شدند و در شب با تیمور ملك پسر ارس خان که باسه هزار سوار بجهت همین‌کار آمـده بودند دچار شدند و قریب بصبح جنك آغاز شد از رسیدن نیزهٔ ایلچی بوغا بپـای ملك اغلان وی انهزام پیش گرفته سپاه اینجانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب ومقهور شدند امـا بارق تیمور وختای بهادر درآنمعر که بعـز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروز اثرمراجعت نموده باردوی مبارك رسیدند

حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر محمد سلطانشاه بخبر گیری رود و او بمقتضای فرموده عمل نموده پیش رفت وشخصی را گرفته بپایهٔ سریـر اعلی رسانید و امیر مبشر نیز که بدان امر مأمور شده بود دیگری، را گرفته بیاورد و از تقریـر آن دوشخص بوضوح پیوست که الغ سایقین و کوچك سایقین از بهادران سپاه ارس خان باصد کس بخبر گیری آمده‌اند وایشانرا باقتیمور بهادر واللهداد که در انزار لشکر را اطغار میداده‌اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده آقتیمور بهادر دو کس از متعینان سپاه را انداخت و برادرزادهٔ اوسایقین کوچك را کشته است وهند وشاه سایقین بزرك را اسیر کرده میرسانند و متعاقب این خبر هندوشاه سایقین را بدر گاه عالم‌پناه آورده بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گردید که ارس خان بیورت خود معاودت نموده است وقرا کپك را بجای خود نشانیده حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون سوار شده وتوغتمش اغلانرا عجز چی ساخت وپانزده شبانه‌روز بتعجیل تمام رانده در حیران بیخبر برسر ایل والوس اورسید ولشکریان دست بغارت وتاراج بر آورده اسب و گوسفند وشتر بی‌اندازه گرفتند و در این اثنا خبر رسید که ازفر دولت کیانی وقوت طالع حضرت صاحبقرانی ارس خان تخته بر تخت اختیار کرده وپسرش لوحه که بجای پدر نشسته بـود از عقب او شتافته و آنحضرت اسباب سلطنـت توغتمش اغلانرا مرتب گردانیده او راروانه مملکت خویش نمود و اسبی سبز رنك که در سرعت برباد صبا همسری نمودی باو داده که دروقت استیلای تو بدشمن گریخته میرسی و بهنگام گریز او بتو نمیرسد و چون آنحضرت از دغدغهٔ دشمن و تربیت دوست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نمـوده بجانـب دارالملك سمرقند عنان عزیمت معطوف ساخت و در سنهٔ ثمان و سبعین وسبعمائه کامیـاب و کامران در مقر عزو شرف خویش نزول فرموده و اکابر و اشراف عز بساط بوسـی یافته بشکرانه درهم و دینار نثار کردند وچون توخته قیا فوت شده تیمور ملـك بجای او بر سریر خانی بنشست بعد از مـراجعت حضـرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب توغتمش خان شد وهردو گروه بایکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توغتمش خان بستوه آمده روی برتافت و بران

اسب که خسرو آفاق باو داده بود جان از معرکه بیرون برد و بسعی و مشقت بسیار با یکسوار ببارگاه فلك اشتباه رسید همت صاحبقرانی بر دفع جبر توغتمش خان مصروف داشته فرمانداد تا خواص و مقربان کرة بعداخری اسباب حشمت و ابهت ترتیب دادند واز موقف عنایت حکم جهانمطاع صادر شد که امراء نامدارمثل تیموراوزبك ویحیی‌خواجه‌وپسرش غیاث‌الدین ترخان‌ونیکی قوچین‌همراه توغتمش خان بسقناق رفته‌اورا برسریر سلطنت‌نشانند وامراءبرحسب‌فرمان روان‌شده‌خدمتش رادر آنولایت برتخت خانی‌نشاندند

ذکر فرستادن حضرت صاحبقرانی توغتمش اغلانرا
بجنك تیمور ملك خان بتحریك اوزبك تیمور و نشستن توغتمش اغلان بر تخت خانی

در آنزمان که توغتمش اغلان از اردوی ارس خان گریخته پناه بدرگاه صاحبقرانی آورد اوزبك تیمور بااو همراه بود و در آنوقت که تیمورملك لشکر بسر توغتمش‌خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبك تیمور چند گاه در دشت قبچاق افتاده خدمتش را پیش تیمور ملك خان بردند پادشاه از سر خون او در گذشت و اوزبك تیمور چند گاه در دشت قبچاق بفلاکت گذرانید وروزی فرصت یافته پیش تیمور ملك زانو زده خدمتش در خواست نمود که ایل‌والوس او را باز دهند تا بمراسم نیکو بندگی و کوچ دادن قیام نماید خان بسخن او التفات نمود و گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو واوزبك تیمور بعد از آنکه فرصت نموده گریخت و در سمرقند بسعادت تقبل عتبه‌علیاءِ حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملك روز وشب بفراغ بال وشرب مدام مشغولست و تاچاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده اگر صدمهم بزرك روی‌نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار کند وبدین سبب ایل‌والوس ازاو نومید شده جویای توغتمش اغلانند حضرت صاحبقرانی چون بر کیفیت احوال تیمور ملك اطلاع یافت ایلچی

سقناق را پیش توغتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملك را از میان بردارد و توغتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجهٔ قرانال شد که تیمور ملك در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور ملك نیز با نبرد آزمایان الوس جوجی در حرکت آمده و سپاه کینه خواه بهم‌رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و بیمن مساعدت صاحبقران تیمور ملك شکست خورده توغتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق برمسند سلطنت قرار گرفت و ارس خواجه را برسانیدن این مژده بپایهٔ سریر سلطنت مسیر فرستاد و حضرت صاحبقران کامکار از وصول این خبر بسیار شادمان گشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید و ارس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سر افراز گردانیده رخصت انصراف داد و توغتمش خان در سقناق قشلاق کرده چون خسرو انجم‌سپاه رایت زرنگار در بیت الشرف خویش بر افراخت عنان عزیمت بجانب‌بقلان معطوف ساخت و آنولایت را مسخر گردانیده سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاده رایت استعلا بقبهٔ جوزا بر افراشت و تیمور ملك بعد از انهزام بهزارهٔ خویش که ضبط و یاسامیشی آنرا بمحمد اغلان رجوع کرده بود رفت و با او در باب دفع توغتمش خان مشورت نمود و محمد اغلان صلاح در توقف دید تیمور ملك سخن اورا محمول بر غرض داشت و آن بیگناه را بقتل رسانیده با ایل‌خود روی بجنك توغتمش خان نهاد و در موضع قرانال هر دو را ملاقات دست داده آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حملهٔ اول تیمور ملك بیاسا رسیده بالنجاق را پیش توغتمش خان بوفا داری‌و شجاعت تعریف کردندفرمان خان نفاذ یافت که‌بالنجاق در سلك امراء منتظم باشد و او برفور زانو زده عرضه داشت که در ایام حیات و دولت تیمورملك بیهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده بر کنده باد چشم من که ترا برتخت بجای او بیند اکنون کرم نموده بفرمای تا گردن مرا بزنند سر او را بر بالای‌سرمن نهند و تن مرا در زیر بدن او اندازند تا جسد نازنین او برزمین نباشد توغتمش خان‌فرمانداد تاملتمس او مبذول داشته‌آن پهلوان نامدار

را بدارالقرار فرستادند

ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم

و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدانجانب

در آن سال که حضرت صاحبقرانی بانزار رسیده جهت شدت‌سرما در مقابل ارس خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاده تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست او یوسف ایلچی را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون برین فعل ناپسند اطلاع یافت نامهٔ قلمی کرده آنرا به پیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که بر ایلچی نه کشتن‌است و نه بند **وماعلی الرسول الاالبلاغ** اکنون باید که ایلچی را روانه این صوب نمائی یوسف از کمال خود پسندی و قلت تدبیر پیك را نیز بند کرد و بآن اکتفا نکرده سپاهی را فرستاد تا شتران تراکمه را که در نواحی بخارا متوطن بودند رانده بخوارزم بردند و در اثناءِ این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارك مراجعت نموده شرف و دستبوس شهریار مخلص نواز حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف ملوك را که‌بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان بر ممالك ایران استیلا یافته بودند بتفصیل معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات حضرت صاحبقران کامکار دختر امیر موسی تومان آغارا در حبالـه نکاح آورده و در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت مانند فرماندا‌د و زمستان آن سرای را بنجم دولت و اقبال مزین گردانید و در بهار سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم بر افراخت و از ایل اکرز گذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان گرفتند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام طرح جنك انداخته در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم در آمده

غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعهٔ بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دو تن در زحمت باشند و مال و منال مسلمانان در عرضهٔ تلف آمده ولایت بکلی مستاصل و خراب گردد‌لایق بحال بلاد وعباد آنکه هردو شخص پای جرأت در میدان شجاعت‌نهاده بخت آزمائی کنیم

بیت

تا قبضهٔ شمشیر که‌آلاید‌خون　　　تادولت اقبال که بالا گیرد

حضرت صاحبقران شجاعت اتصاف فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید و من دیریست که این آرزو در خاطر دارم و برفورجبه پوشیده و شمشیر جلادت برمیان بسته بر سمند گردون خرام سوار شده و روی توکل بجانب حصار نهاد امراء زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی وانسب مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات نفرمود امیر حاجی سیف‌الدین دست در عنان شهریار گردون توان زده گفت تا بندگان رمقی دربدن داشته باشند خداوندگار در برابر خصم نرود از این سخن آتش غضب صاحبقرانی برافروخته زبان بدشنام او گشاد و تیغ از نیام کشیده حوالهٔ او کرد امیر سیف‌الدین عنان از دست گذاشته قدم از جای خود بر گرفت و پای باز پس نهاد وآنحضرت چنك اعتصام‌در عروةالوثقی توکل زده تا کنار خندق بی توقف و تعلل راند و آواز داد که با یوسف صوفی بگوئید که ما بنابر ملتمس تو بداینجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای وقدم از دروازه بیرون نه تا ببینیم که تائید آسمانی و نصرت یزدانی قرین حال و شامل روزگار که میگردد و خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفتن پشیمان شد و محافظت نفس بربیناموسی راجح داشته دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر باز آواز داد که هر کس بسخن خود وفا ننماید مرگ وی به از زندگانیست و این سخن نیز مؤثر نیفتاد و آنحضرت زمان طویلی در کنار خندق ایستاده هرچند از این مقوله حکایات برزبان آورد فایده نکرد و یوسف صوفی از

غایت خجالت و شرمساری دم در کشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت و سآمت روی نموده بلشکرگاه مراجعت نمود دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو با داد و دین آفرین کردند و آواز تحسین بهادران باوج علیین رسید در خلال این احوال از جانب ترمد خربوزهٔ نوباوهٔ بمعسکر همایون رسانیدند آنحضرت از غایت کرمی که درجبلت خجسته مرکوز داشت فرمود که هرچند یوسف بامادر مقام جنك و عناد است اما مفتی مروت رخصت نمیدهد که این نوباوه را بی او بکار بریم باید که نصیبی از این بر طبق زرین نهاده پیش او فرستید امراء گفتند بر طبق چوبین یاسفالین نیز میشاید همت عالی باین سر فرود نیاورد و بر حسب فرموده آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد و از بالای بار و از او پرسیدند که بر طبق چیست و دارنده جوابداد که خربوزهٔ نو باوه است که شهریار ستوده اخلاق از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را در کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان یوسف طبق را بر گرفته پیش او بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتش بیلاکات وُ تنسوقات بیرون فرستاده از در آشتی در آمدی تا وحشت و خشونت بالفت تبدیل یافتی لیکن از رکاب رای و قلت تدبیر و سوءِ اندیشه طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربوزها را از بالا در خندق انداختند و یکی از سرداران باطایفه از بی باکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرعمرشیخ باجمعی از بهادران صف شکن ازآب گذشته درایشان آویختند و خاك معرکه را باخون آمیختند آتش حرب بالا گرفته از هر دو طرف مبارزان بر خاك هلاك افتادند و گروهی انبوه زخم دار شده دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناه بردند نوشیروان پسر آقبوقا بهادر وایلچی بوغاء را در آن معرکه زخم رسیده نوشیروان صحت یافت و ایلچی بوغاء رحلت نمود حضرت صاحبقران فرماندادتا استادان ماهر مجانیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنك منجنیق خراب کردند و مدت چند روز امر محاصره امتداد یافت و از آثار و علامات ملازمان حضرت صاحبقرانی حیرت و

اندوه فزوده عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرضی مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد بعد از وفات یوسف میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمد زمرۀ جانب مانیق صوفی گرفتند و فرقه‌دم از ولای خواجه لاق که ولی عهد بود زدند آخرالامر خواجه لاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه را بعرض صاحبقرانی رسانید رای عقده گشای آنحضرت اقتضای این معنی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنك سلطانی اندازند سپاه ظفر پناه بیکبار در جنبش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سر پنجه قهر دیوار را رخنها کرده در شهر ریختند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علماءِ و اشراف و اهل بازار وارباب حرف را کوچانیده بشهر کش فرستادند و مفلوکی چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرموده لوای فتح و نصرت بر برافراخته عنان معاودت بجانب ماوراءِالنهر معطوف ساخت و بمقر عز واقبال رسیده زمستان در زنجیر سرای قشلاق نموده و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار به بناءِ حصار کش فرمانداد و آنرا برامراءِ تومان و هزاره و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد بنیاد نهادند و دراندرون شهر بموجب فرموده استادان طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند و بباغ سرا اشتهار یافت

بیت

اززمین سر کشید سوی سما گشته نام شریفش باغ سرا

ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملك غیاث الدین والی هرات و تعلل نمودن ملك و توجه نمودن امیر زاده میرانشاه برحست فرمان

حضرت صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملك غیاث الدین بن معزالدین حسین کرت فرستاده معلم بانکه اول بهار در استواءِ لیل و نهار امراءِ نامدار و نوئینان رفیع مقدار بقریلتا حاضر خواهند شد توقع آنکه

ملك نیز باین صوب توجه نماید ملك دربارهٔ فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده در شرایط ادب وتعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید که اگر امیر حاجی سیف‌الدین باینطرف قدم رنجه فرماید تا بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه شتابیم و ملتمس ملك در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف‌الدین درشهور سنه‌احدی وسبعین‌وسبعمائه بموجب فرمان متوجه هرات شد ملك غیاث الدین در اعزار و احترام‌اوغایت مبالغه بجای‌آورده امادر رفتن‌بجانب ماوراءِ النهر ببهانه تهیه‌اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و باتمام شهر بندی که پیش از وصول امیر سیف الدین در هرات‌بیکسال بنیان کرده بودمراسم جدواجتهادبظهور میرسانید وازبلوکات غله‌بسیار بشهر میبرد وچون توقف امیر حاجی سیف‌الدین‌در هرات ازحداعتدال گذشت وبرمکنون ضمیر ملك‌غیاث الدین‌مطلع گشت‌متوجه پایهٔ سریر اعلی گردیدوملك وعده کرد که ازعقب اودرحرکت آید لیکن بر سخن خود وفا ننمود وامیرحاجی سیف‌الدین بدرگاه گیتی پناه‌رسیده آنچه از اوضاع واطوار ملك غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید ودرخلال این احوال علی بیك‌پسر ارغونشاه جونی قربانی بطلب‌حضرت صاحبقرانی باردوی همایون پیوست و مراحم خسروانه رقم عفو برزلات وعثرات او کشیده صنوف عنایت وتربیت دربارهٔ مشارالیه ارزانی فرموده دختر اوراجهت امیر زاده محمد سلطان خطبه کرد وطوی سنگین ترتیب داد ودرباب توجه هرات با او سخنان در میان آورد وقرار بران‌یافت که دراوایل فصل ربیع بکریاس گردون اساس‌حاضر شود تادریورش هرات ملازم رکاب همایون باشد وعلی بیك قبول نموده سوگندان عظیم برزبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جادهٔ استقامت وُ طریق متابعت انحراف نجوید امابخت بدوطالع ضعیف اورا برخلف وعده‌باعث ومحروس آمده وخامت نقض‌پیمان بروزگار اوبلکه باکثرایل قربانی‌سرایت کرده‌چنانچه عنقریب رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت انشاءالله تعالی بعد ازمراجعت علی‌بیك جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که پیش از

توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود را با لشکر فراوان بجانب خراسان فرستد تامهابتی دردل دشمنان افتاده ازسرکشی وعناد احتراز نمایند قرعه‌اختیار برامیرزاده بااقتدار امیرزاده میرانشاه افتاد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که‌امیر جهانگیر برلاس وامیر حاجی سیف‌الدین وآقبوقاءِ بهادر وامیر عباس بهادر وامیر محمد سلطان‌شاه وقماری برادر تمو که قوچین‌وتابان بهادر واروس بوغاء ودیگر امراء وشیران بیشهٔ هیجاباپنجاه قوشون ازسپاه ظفرانتساب درملازمت رکاب‌فلك فرسای شاهزاده متوجه‌صوب خراسان شده‌پائیزوزمستان دربلخ وشیرغان بگذرانند وشاهزاده عالمیان بموجب‌فرموده عمل نموده باسپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکوررا مخیم دولت و اقبال ساخت و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس راکه‌معمور ترین ولایات ملك‌بود تاختند وغنایم موفور ازاسب و گوسفندوشتر بدست‌آورده باز گشتند ودراین اثناءِ علی بیك جونی قربانی‌ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر برحسب مقرر رایت فتح آیت بجانب خراسان درحرکت آید بنده کمینه عجزچی شده درطریق بندگی مهما امکن تقصیر ننماید .

گفتار درلشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان‌بجانب ایران

دراواخر سنهٔ ثمان وسبعین وسبعمائه درفصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت عالی‌نهمت ساخت وباحضارعساکر ستاره‌عدد تواچیان بهرام صولت باطراف وجوانب فرستاده باماهچه طوق ظفر پیکر پیش از آمدن لشگر پرتو التفات وتوجه بجانب ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود وزمان محمودروان شده .

بیت

ز آب جیحون گذشت وآمدتیز　　　در خراسان فکند رستاخیز

وچون بعد از قطع منازل بقصر اند خود رسید از حسن اعتقادی که نسبت باولیا داشت بدیدن بابا شکرالله‌رفت که‌بیشك از جملهٔ ابدال واوتاد زمان خودبود

واو ازسرجذبه‌وجنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقـران انداخت شهـریار کامکار ازروی فال‌خیر برزبان مبارك گذرانید که‌پادشاه پادشاهـان خراسانرا که سینه‌زمین است در این‌یورش بماارزانی خواهد داشت هرچه ازلوح محفوظ برضمیر انور ارباب دولت پرتو اندازد لامحاله آنچنان میشود وچون خبرتوجه رایت نصرت آیت بسمع ملك‌محمد برادر ملك‌غیاث الدین که‌در آنجا بحکومت وضبط سرخس قیام مینمود رسید برسبیل تعجیل درحرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مناط‌مشرف شده لوای مباهات باوج‌سماوات رسانید وحضرت صاحبقران کامران ازنواحی‌چل دختران ایلچی پیش‌علی‌بیك جونی قربانی‌فرستاده پیغام داد که‌باید لشکرهاجمع آورده هرچند زودتر برحسب وعده‌باردوی همایون پیوندد‌بهتر است وعلی بیك از بخت بدوطالع برگشته باآنکه خود نیامد فرستاده رانیز رخصت مراجعت نداد و درسلوك طریق بیوفائی که‌نه‌شیوهٔ مردان است ونه شیمهٔ مسلمانـان قدم نهاد در تواریخ مسطور است که‌چون ملك‌غیاث الدین دردیار نیشابورباجمعی ازسربداران نزاع‌نموده بود بسیاری‌ازلشکر اودر آنجا بودند حضرت صاحبقرانی عنان‌عزیمت بجانب جام و گوسویه‌تاخت تالشکر آنجا بملك ملحق‌نتوانند شد اماراقم حروف ازپیر ثقه سالخورده شنیدم که احمد سلطانشاه که‌عجز چی سپاه ظفر پناه بود درظلمت‌لیل راه غلط کرده لشکر رابنواحی کوسویه بیرون برد بالجمله رایات جهانگشای، چون بکوسویه‌رسید مهدی سردار آنموضع‌بقدم اطاعت وانقیـاد پیش آمده مشمول نظر عاطفت واحسان گشت ورعایای کوسویه ازضرور آسیب لشکر قیامت اثرامان یافتند و چون صیت ورع‌وتقوی و گوشه نشینی وانزوای عالیجناب ولایت‌مـآب **قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة و الدین** تایبـادی **تغمده الله بغفرانه** بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده بعزم‌ملاقات اوعازم تایباد شد وبدآنموضع رسیده شخصی راپیش اوفرستاد ودرحین ارسال با او گفت که بخدمت مولانا برو وبگوی که‌امیر تیمور دراین قصبه‌نزول کرده شمارا بدیدن‌او باید رفت وفرستاده بموجب فرموده بنزد مولانا زین الدین ابوبکررفته زبان بآن کلمات گشاد مولانا درجواب فرمود که‌مرا با امیر تیمور هیچ‌مهم نیست حضـرت

صاحبقران پاك اعتقاد چون اینسخن شنید فی‌الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاده بخوبتر وجهی اتفاق ملاقات افتاد ومولانا سخن نصیحت آمیز برزبان مبارك آورد ودر اثنای محاوره وایراد نصایح حضرت صاحبقرانی بامولانا گفت که‌او چرا ملك خودرا نصیحت نمیکنی که‌خمر میخورد ومرتکب محرمات میشود و پیوسته بمنهیات اشتغال مینماید مولانادرجواب گفت که‌او رانصیحت کردم‌نشنود وحضرت جبار منتقم شما رابروی گماشت اگرشمانیز نشنوید دیگریرا برشما گمارد ازاین سخن صاحبقران با حشمت کریه ورقت کرده ازپیش مولانابیرون آمد ازآنحضرت منقولست که‌فرمود درزمان دولت باهر کس ازارباب عزلت و اصحاب‌خلوت‌ومنقطعان و گوشه‌نشینان که ملاقات کردندبحسب فراست وهم‌هراس ازخود دردل اویافتم بخلاف مولانا که درحین رؤیت مهم برعکس بود بالجمله چون حضرت صاحبقرانی آن‌عالم ربانی راوداع نمودرایت عزیمت بجانب هرات بر افراشت نخست بقصبه‌فوشنج رسیده‌ارباب آنجا درقلعه بربستندواسباب حصارداری مرتب داشته بقدم ممانعت پیش آمده وچون خندق فوشنج آب‌داشت لشگر نصرت شعار سه‌روز بموجب فرمان اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم که خسرو مینافام‌سپهر احتشام‌بتسخیر این قلعه‌مینافام تیغ شعاع‌ازنیام بر کشیده فرمان قضا جریان ازموقف جلال صدوریافت که‌دلاوران لشکر ظفرنشان ازمواضع خویش‌جنبیده دست قلعه گشائی‌از آستین رزم آزمائی‌بیرون‌آورند وبموجب فرمان لازم الاتباع بهادران لشکر منصور روی‌توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون انکو تیمور وپسر امیرمؤید وامیرزاده علی وعمر ولد عباس بهادر ومبشر ودیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب‌خندق گذشته بفیصل درآمدند واز اطراف وجوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند وارباب فتنه رابیاسا رسانیده هرچه دران قلعه یافت شدبجاروب تاراج وغارت رفتند.

ذکر رایات نصرت آیات از فوشنج بدار السلطنت هرات حمت عن الافات

چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق ازقضیهٔ قصبه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ هرات تافت وملك غیاث الدین بحصانت و کثرت اعوان و انصار مغرور شده ازحادثه روزگار غافل ماند وحضرت صاحبقران عدو بند قلعه گشای با بهادران رزم آزمای بظاهر هرات رسیدند وبر گرد شهر محیط گشتند وآنحضرت بنابرحزم واحتیاط فرماندادتابرابرحصار خندقی فروبرده چنان سازند که مخالفانرا مجال آن نماند که برسم شبیخون آمد وشدنمایند ولشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر ازآن ممر جمع نمودند در زمانیکه حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر باره جهان‌نورده سوار شده اطراف وجوانب شهررا احتیاط مینمود طایفهٔ ازدلیران صف شکن وغازیان مردافکن در دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند ولشکر ظفرقرین درآنروز آثار جلالت بظهور رسانیدند ومخالفان راتادر دروازه دوانیده جمعی کثیر بقتل رسانیدندوچون تیر گی شب قوت باصره راز محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تاطلوع نیر عالم افروز پاس داشتند وروز دیگرلشکر نصرت انتساب پای دررکاب آورده صف کشیده درمقابل حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از مهابت سیف وسنان ملازمان پادشاه کشورستان التیام نیافته بود در این روز پای از دروازه بیرون ننهادند ومحاربه‌روی ننمود ولیکن طایفه از آنجماعت در ظلمت لیل برسم شبیخون ازدروازهٔخواجه عبدالله انصاری که‌درشهر بند بود بیرون آمده سه‌نفررا کشته بتعجیل هرچه تمام‌تر مراجعت‌نموده دیگر روز سپاه منصور پیرامون حصار صف‌زده جنك سلطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تامشاهدهٔ کارزار کند بهادران نصرت شعار ازقدوم آنحضرت‌قوتی تازه‌و بهجتی بی‌اندازه یافتند آید کو تیمور وسونجك برادر ختای بهادر و مبشر پای جسارت پیش نهادند ودستبردی نمودند که ناسخ داستان رستم دستان وسام

نریمان گشت ولشکریان ازاطراف وجوانب روی بحصار آورده نردبانها بردیوار نهادند وآنروز ملك‌غیاث الدین‌وتیرعلی برادر زاده پیر خلیل اظهارپردلی کرده وسعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند اما در نظر اهل بصیرت مانند حرکات ذبایح کەفایدۀ بران مترتب نشـود مینمودنـد وسپاه‌نصـرت پناه نیز تیر وسنك مخالفانرا بسپر بلکه بدوش وسر گرفته قدم پیش نهادند و از جمله دلیـران اول کسیـکه‌بفصیل بر آمد خلیل یساول بودودیگران نیز بمتابعت اوبالا رفتند وفوجی قریب بکوشك میرغنی ازممری که آب‌اnجیل بشهر درمی آمد داخل رفته و در دروازه راشکسته بقیۀسپاه باندرون شهربند جدید درریختندواهالی هرات ازستیز وآویز عاجز آمده روی بگریز نهادندوملك غیاث‌الدین باآن همه‌لاف و گزافی کەداشت بشهر بند اندرون گریخت ولشکرفیروز اثرقریب بدوهزار نفر دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و مراحم خسروانه از سر جرایم گذشته مجموع راخلعت بخشید ورخصت انصراف داشته بەمردم‌هرات پیغام داد که هر کس ازاهالی شهر کەبفصیل نرود ودر کنج عافیت پای‌دردامن سلامت کشیده مال‌واهل وعیال او درضمان امان باشد وهر که بخلاف این‌عمل نماید اثرسخط وغضب ما باو رسد ومردم هرات که این سخن شنیدند گنج کاشانۀ خود را غنیمت دانسته دیگر بباره نرفتند وملك فرمود تابردرشوارع ندا دردادند کەخلایق باید کەببرج وباره روند ودر محافظت شهر قیام نمایند ورعایا پنبۀ تغافل در گوش نهاده پای از زاویۀ فراغت بیرون ننهادند والتفات بحکم او ننمودند اسکندر شیخی پسر افراسیـاب جلادی کەبعد ازیاغی شدن پدرش وظهور امیر قوام الدین درمازندران ازبیم جان گریخته بود وپیش ملك غیاث الدین آمده بااو گفت که ازهرمحله یکـی باید کشت تادیگران‌متوهم شده شهررا نگاه دارند ملك‌جواب‌داد کەمن بنا حق‌خون هیچکس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس‌شهر هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران کسان بسفارت پیش ملك فرستاد خلاصـه رسالت آنکـه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاهان میداشته وآل کرت ازباج گـذران چنگیـز خان بوده‌اند اگرملك تمرد وعصیان وعناد مطوی سازد بصلاح حال بلادوعباد نزدیکتر

باشد والاموال واولاد وحاصل عمر وزندگانی چندین هزار مسلمان درعرضه تلف خواهد آمدووخامت مخالفت بروزگار ملك واصل و متواصل خواهـد گشت ملك غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد واسکندر شیخی راپپایه سریر اعلی فرستاده وعدهٔ بیـرون آمدن رسانیـد حضرت صاحبقران ملك‌زاده‌را بصنوف الطاف ونوازش اختصاص داده خلعت و کمر بخشید ورخصت باز گشتن داده‌فرموده که سلام ما بملك برسان وبگوی که‌سابقا میان ماوتو عداوتی نبود بلکه خویشی وقرابتی سببی درمیان است وآنچـه واقع شدبنابر مصلحت ملکی واقتضای فلکی‌بود باید که بیحجاب بیرون آئـی‌تاقواعد محبت و وداد استوار مانده واسکندر شیخی‌رانگاه داشته احوال قضایای اندرونی راازوی معلوم‌فرمود وملك‌زاده بخدمت‌پدررسیده دیده وشنیـده خودرا معـروض داشت‌وبعد ازسه‌روز ملك‌غیاث‌الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقران بیهمال بسعادت واقبال درآنموضع نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت وبافسر مرصع و کمر گرانبها سرافراز شده برخصت باز گردید وروز دیگرسادات وعلماء واشراف‌الناس روی بعتبهٔ علیا و کریاس گردون اساس نهاده بصنوف‌نوازش و اعزاز مخصوص آمدند وحضـرت صاحبقرانـی از باغ زاغان کـوچ کـرده بـمـرغـزار کـهدستان کـه در شـرقـی هـرات واقع است نـزول اجـلال فرموده و در آنجـا نقل خزاین ودفاین که سلاطین غور در اذخار آن مدتهـای مدید سعی نموده بودند فرمـانداد و یرلیـغ جهان مطاع صـادر شد که حصـار جدید وقدیم هرات را بازمین مساوی‌ساختند.

بیت

همان‌و همین بازمین گشت راست   که‌رب جهان‌راچنین‌بودخواست

و حـکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین را که مقـتدای علمای خراسان درآنـزمان او بود با دویست کـدخـدای معتبر تیمـور تـاش بـرادر زاده امیر آقبوقاء از شهر و ولایت کوچانیـده بخطهٔ کش رسانـیدند و چون برج وباره‌راخراب کردند‌دروازه‌های‌شهررا کـه‌مفرق‌باهـن بودو اسامی‌والقاب

ملوك غور بر آن ثبت نموده بودند برحسب فرموده بشهر سبز رسانیدند واندك مال امانی براهالی هرات حواله شده سه روز نقد شد دربعضی از تواریخ چنین مزبور است که چون فتح هرات گردید حضرت صاحبقران بدیدن سلطان خواتون که والدهٔ ملك غیاث‌الدین بود ازخویشان طغا تیمورخان بحصار بالا رفت و در باب تعرض مملکت پسرش سخنان دلپذیر برزبان مبارك گذرانیده در ظفر نامه مسطور است که‌ملك غیاث‌الدین ما در خود سلطان خواتون را در روز بیچارگی با پسر خود ملك زاده پیر محمد و اسکندر شیخی که از نسل بیژن بود بیرون فرستاد والله اعلم و در آنولا قلعهٔ اسکلجه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف وضبط امیر غوری بود پسر ملك‌غیاث الدین که بفرط بهادری از ابنای زمان امتیاز داشت در آن قلعه بود حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملك غیاث‌الدین فرمود که برو و پسر خود را ازدمان کوه یعنی‌اسکلجه بامان ماوعده داده فرود آور و اگر خواهی تو نیز بقلعه درای تا به‌بینیم که خواست باری سبحانه وتعالی در بارهٔ شما بچه کیفیت بظهور خواهد آمد ملك غیاث‌الدین متوجه جانب‌بقعله شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیرغوری نیز بخلعت گرانمایه و انواع سیور غامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه‌ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات

و آمدن علی بیك جونی قربانی ببارگاه جهان پناه

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای کشور گیر از قضیهٔ تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه‌بن امیر جاکو را بافوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزه وار روان ساخت که آن ولایت را در حیطهٔ ضبط در آورند و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیك جونی‌قربانی در کنارش نهد و خدمتش را گوشمالی بسزا دهد ازصیت توجه آنحضرت صبر و سکون از

درون علی بیك رخت بر بست بین‌الخوف والرجاء پناه ببارگاه گردون اشتباه آورد و خواجه علی مؤید سبزه‌واری حاکم سربداران نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان شد و آن هر دو سردار بعز بساط بوس حضرت صاحبقران دولت یاراستسعاد یافته بعوارف‌خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و بنابر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید بر بنی‌فاطمه داشت او را بر تشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیزدر تعظیم و احترام سادات عظام باقصی‌الغایه میکوشید آنحضرت در اثنای محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری خواجه علی برفور در جواب آنحضرت عرض کرد که **الناس علی دین ملوکهم** روش من روش پادشاه نیك اعتقاد است حضرت صاحبقرانی‌شرف احماد ارزانی داشته فرموده که برزبان معجز بیان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جاری شده که **من ترك سنتی لاینال شفاعتی** و نیز فرموده که **الجماعة‌رحمة** و من تا شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دریابم و مشمول رحمت الهی گردم مذهب اهل سنت اختیار کرده‌ام و جماعت را نیز اختیار نموده‌ام بالجمله حضرت صاحبقرانی دردیار نیشابور بزیارت‌ابومسلم مروزی رفته استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بدانجا رسید گماشتگان امیر ولی را مجال جنك نداد چه پیش از نصب خیام وتعیین یورت و مقام یرلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند و لشکریان روی باسفراین نهاده بیکبار در شهر ریختند و جمعی کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن اثر نگذاشتندوحضرت صاحبقران ازآنموضع ایلچی بمازندران پیش امیر ولی فرستاده خلاصهٔ پیغام آنکه اگراز سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد بشرف نوازش و سیور غامیشی اختصاص یابد واگر در این باب تاخیر و تعلل نماید درمحنت و بلابر روی خود گشاید امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سرو چشم نهاده باعزاز و احترام فرستاده مبالغهٔ تمام نموده و در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را

مقضی المرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب باحراز دولت بساط بوس فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشته تا اسبان لشگریان قوت یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه خراشه را که سبق ذکر یافت که بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش آید کو جسارت نموده بودند بیاسا رسانیدند و آنموضع را برسم سیورغال بپسر آید کو و به نبیرهٔ امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق اوغولجایتو نهضت نموده عنان عزیمت بدار الملك سمرقند منعطف گردانید و ملك غیاث الدین و دیگر حکام را بمواضع خویش فرستاد و در ضمان دولت و اقبال مفاوز و مسالك قطع کرده در بلدهٔ سمرقند نزول فرمود و دیده اهالی آنجا از غبار سم سمندش روشنائی یافت و در مرتبهٔ سادات و علماء و اکابر و اشراف آندیار ازایمن همت بلندش ارتفاع پذیرفته از آنجا به بخارا رفت و زمستان در آن بقعه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که برحسب فرمان بسرخس رفته بود ملك محمد برادر ملك غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود در آنجا قشلاق کرده مقارن این حال روزگار چنانچه شیمه و عادت اوست درمقام جفاکاری آمده غبار ملالی برصفحهٔ خاطر انور صاحبقرانی نشسته و بیان اینسخن آنست که آنحضرت را دختر فرخنده اختری بود در پس پردهٔ عصمت طغانشاه نام و هم حضرت صاحبقرانی بزبان عطوفت و مهربانی آکه بیکی اورا خواندی و آنمعصومه معظمه، بموجب سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ورضای ولی درسلك ازدواج امیر محمد بیك پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضهٔ کبری برذات آن بانوی عظمی تاری گشت وهر چند اطبای حاذق درمعالجه او سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد و عاقبت نقد حیات بقابض ارواح تسلیم نموده بسرای آخرت نقل فرمود وازوی یك پسر ماند که موسوم بامیرزاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی که در تمکن ووقار در زیر گنبد دوار ثانی نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان اصطبار و اختیار بیکبار ازدست داد و بعد ازاقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام الله جهت ترویج روح

آنمرحومه الوان خوردنی واجناس پوشیدنی وسایرصلات وصدقات بر اهل فقر و احتیاج رسانید تقبل‌الله‌تعالی منها

گفتار در لشگر کشیدن حضرت صاحبقرانی بجانب

خراسان نوبت ثانی

هنوز جراحت فرقت آ که بیکی التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلم بانکه علی بیك جونی قربانی وامیرولی با یکدیگراتفاق نموده عازم سبزوارند امیدوار چنانست که بندهٔ کمینه را بدست دشمنان نگذارند و از غایت سآمت و ملالتی که حضرت صاحبقرانی ازرحلت فرزند ارجمند داشت اصلا ملتفت بآن سخن نشد و بعضی گفته اند که این خبر بامراءِ رسیده یاری عرضه داشت نداشتند و برهرتقدیر قتلق ترکان‌آغا که خواهر بزرگ حضرت‌صاحبقرانی بود باستصواب ارکان دولت زنگ کدورت از آئینه ضمیر آنحضرت‌زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان برذمه‌همت پادشاهان دین‌دار ازقبیل‌واجباتست وخویشتن داری درامثال این امور در مذهب خسروان ذوی الاقتدار از مقوله منهیات وممنوعاتست وچون این سخن ازمحض شفقت ونیك خواهی بود پسندیده عقل سلیم وطبع مستقیم اوآمد حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه وعادت اوبود در آن مصیبت عظمی سراز گریبان رضا وتسلیم برآورده وپرتوالتفات براحوال مملکت انداخته با حضارعساکرفرمانداد ودراواخرزمستان از جیحون عبورنموده آوازهٔ عزیمت مازندران درانداخت ناگاه با عساکر گردون مآثر بحوالی قلعه کلات تاخت ودواب وچهار پایان ایل جونی قربانی راکه بحصار درنیاورده‌بودند عرضه نهب وتاراج ساخت وامیرزاده میرانشاه ازحرکت رایات نصرت‌آیات آگاه شده از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوست وملك غیاث الدین نیزبا لشگرهای‌هرات بعزتقبیل بساط جلالت مناط مستسعد گشته درسلك سایرملازمان انخراط یافت وپیش ازوصول حضرت صاحبقرانی علی بیك جونی قربانی متعلقان ومنتسبان خود را بقلعهٔ کلات آورده پشت پندار بدیوار حصار باز نهاده بودحضرت

صاحبقرانی رعایت پیوندی که با او در نظرداشت ملاحظه کرده نخواست که از دستبرد ایام علی بیك وولایت اوپایمال حوادث ونوائب گردد لاجرم ایلچیِ چرب زبانی پیش اوفرستاده برزبان عطوفت پیغام داد که سبب این همه خوف و هراس چیست وظیفه آنکه بیدغدغه و اندیشه بدینجانب شتابد تا قواعد الفت واستیناس خلل ناپذیرنشود ومهم بمخالفت ومعادات سرایت نکند وسیلاب بلایا اوواتباعش محیط نگردد وعلی بیك ازاین کلمات مشفقانه متنبه نگشته پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نکرد وبحصانت حصار ومتانت قلعه مغرور گشته از جادهٔ صواب انحراف جست وبقدم متابعت پیش نیامد حضرت پادشاه صاحب تدبیریعنی امیرتیمورجهان گیرازصوب کلات بجانب ابیورد درحرکت آمده بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره را جار رسانیدند که عنان عزیمت بجانب مازندران بدفع امیرولی منعطف خواهد شد علی بیك جونی ازحرکت ومراجعت حضرت صاحبقرانی خبریافت وآوازهٔ نهضت اردوی معلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیشتر بنابر عدم حزم واحتیاط هم ازاین ممرآسیبی باموال و چهار پایان او رسیده بود این نوبت نیزاز حوادث زمان غافل شده مجموع اسب و گوسفند وشتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده ودرعلف خوارها رها کرده خود مطمئن خاطر بنشست حضرت صاحبقرانی باردیگرعطفهٔ عنان کرده برظاهر کلات نزول فرمود ولشگریان دست بغارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثریساقیان که اهل فقر وفاقه بودند صاحب جمل و ناقه شدند وبعضی از ایشان که بربهای نعلی قدرت نداشتند خداوند اسب و استر گشتند لشگریان نصرت شعار اطراف وجوانب کلات را مانند نوائب روزگار در میان گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و فراشان چابك دست سرا پردهٔ خاص درمقابل دروازهٔ حصار که بدروازهٔ چهارده اشتهارداشت برافراختند ودیگردروازها بین شاهزادگان و امراء تقسیم یافت علی بیك دراین عالم هول رستاخیز مشاهده کرده خوف ورعب برضمیرش چنان استیلا یافته که لیل ازنهار وروز روشن ازشب تار پیش او متمیز نمیشد لاجرم دست دردامن خضوع وخشوع زده سراز گریبان تضرع وزاری برآورده بزبان مسکنت ونیاز معروض رای عقده گشای گردانید که من

ازاعمال نکوهیده وافعال نا پسندیدهٔ خود شرمسارم واز حرکت وجرأت وجسارتی که دراین مدت واقع شده خجالت دارم وقوت آنکه برفوربخدمت شتابم ندارم و اگرآنحضرت با کرم بسیار ونفر اندك قدم رنجه فرموده قریب بدروازه آیند تا من بعد ازاعتذار واستغفار چنك در عروه وثقی عفو واغماض زده سعادت زمین بوس، حاصل نمایم دور نمینماید خسرو جرم‌بخش پوزش پذیر ملتمس اورا باسعاف وانجاح مقرون داشته ازبرای آن کار روزی تعیین فرمود ودر آنروز با پنج سوار تا درحصار براند وآنحصار راهی داشت بغایت تنك وتاریك درده هولناك مانند سراچه خاطر دشمنان سیاه وتاریك وچون علی بیك را معلوم شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورد خبث طینت وشرارت طبعیت اورا برآنداشت که جمعی را درکمینگاه نشاند تا فرصت غنیمت دانسته مکری وغدری اندیشد وبذات‌کامل الصفاتی که درحفظ و حمایت ملك منان باشد آسیبی رسانند حضرت صاحبقران دولت یار زمانی دور ودراز در وعده گاه توقف فرمود وآن بیعقل بی مروت بقول خود وفا ننمود وبیرون نیامد وآنحضرت مراجعت فرموده مهیمن کارساز پردهٔ ظلمت درپیش دیدهٔ بداندیشان فروهشت تا درضمان سلامت‌وعافیت بمنزل خجسته فرود آمد وچون حضرت صاحبقرانی براندیشهٔ بد ونقض عهد علی بیك جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم وغضب او ملتهب گشت وفرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشگرقیامت اثرروی بآن کوه و کمرنهند و اشارت علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت وفوجی ازاهل بدخشان که دررفتن کوه کبك دری از موافقت ایشان بستوه می‌آمد ببالا برآیند سواره وپیاده دل برتسخیرقلعه نهاده از محال خویش در حرکت آمدند وپیادگان تکریت وبدخشان هم درآنشب آثار جرات وجلادت ظاهرساخته بکوه برآمدند ومقارن وصول ایشان بصفح جبل‌طایفهٔ ازبهادران سپاه نصرت نشان یرغو زده ونفیر کشیده بدروازه رسیدند و آقتیمور بهادر وآنکوتیمور ودیگرسرداران دشمنان از مقابل خود رانده ببالای کوه بر آمدند ومبشروعمرعیاس با فوجی پیش رفته درکمری ایستاده بودند که دشمنان متوجه شده حضرت صاحبقرانی طایفهٔ ازپردلانرا بمدد عمرعیاس ومبشرفرستاده‌از

جانبین حمله کردند وبعد از کشش و کوشش اعدا مقهور ومنکوب گشته فریاد الامان بر آوردند وعلی بیك را کار بجان وکارد باستخوان رسیده کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که لشگر فیروز اثر دست از جنك باز دارند من فردا بپای انقیاد واطاعت پیش آمده عتبهٔ همایون را متقبل لب عبودیت سازم وپیشانی ضراعت ومسکنت برزمین خدمت نهم وبراین معنی عهد بسته این پیمان را بایمان مغلظه مؤکد گردانید ونیکروز ومحمد شیخ جامی را از امراءِ جونی قربانی با دخترش که نامزد شاهزاده محمد سلطان بهادر بودبیرون فرستاد وایشان بزبان عجز وبیچارگی علی بیك را بعرض رسانیدند بار دیگرحضرت صاحبقرانی عهد ومیثاق علی بیك را اعتبار نموده فرمانداد تا سپاه ازجنگگاه باز گشته و آنحضرت بنفس همایون نیز مراجعت نموده دروثاق خجسته فرود آمد و نیکروز ومحمد شیخ جونی قربانی دررکاب فرخنده پادشاه کامیاب بمعسکر همایون آمدند وروز دیگر حضرت صاحبقرانی درحفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا در دروازهٔ کلات راند و علی بیك طوعاً و کرهاً از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بر خاك مسکنت نهاده امان طلبید وچون ملتمس اوبانجاح مقرون گشت در خواست نمود که امروز دیگر از رکاب نصرت انتساب معاف باشد وفردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی برصفحه این مطلوب نیزرقم اسعاف کشیده ازدرحصار باز گشت ومحفوظ بنصرت پروردگار دروثاق همایون نزول فرمود وچون روز دولت علی بیك بشب محنت تبدیل یافته بود وآفتاب اقبال او بسرحد زوال رسیده در جوف لیل براهی که لشگر نصرت شعار از آنجانب بالا رفته بودند استوار گردانیده و بار دیگر پشتاعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شدهو کشف وار در حصار سنگین خزیده دم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهارده روز از آن موضع معاودت نمود و در قلعه قهندز که در آنزمان خراب بود نزول کرده و آنقلعه میان کلات وابیورد است برحسب فرمان واجبالاذعان لشگریان در تعمیر آنسعی واهتمامنموده بعدازدوشبانه روز از آن کاربازپرداختند وحاجی خواجه بکوتوالی آنقلعه مقرر شده و جمعی از مردان کارزار و دلاوران

روزگار بمصاحبت او معین گشتند وحضرت صاحبقرانی امیرزاده علی پسر مؤید که خواهرزادهٔ آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و تومانات ایشان بمحافظت راههای کلات بازداشت تا طریق آمد وشد مخالفان و معاندان مسدود ماند.

ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب سپهر احتشام

و آمدن ایلچی والی فارس خلاصهٔ دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع

علی بیك جونی قربانی چون درزمان زندگانی لحد ناکامی را وطن ساخته حضرت صاحبقرانی مانند بحر مواج درحرکت آمده کمند التفات بر کنگرهٔ ترشیز انداخت و حصین ترشیز قلعه حصین بود وموضعی رصین و کوتوال آنحصار ملك علی سدیدی بود که ملك غیاث الدین آنقلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان در آن حصار با آن بسر میبردند و آنجماعت ازمیان قوم بفرط شجاعت ووفور جلادت و کمال مردانگی وشیوهٔ فرزانگی امتیاز داشتند و ازغایت تدبیر و دوراندیشی آنقلعه را بذخایر فراوان و اصناف آلات حرب و ادوات نبرد مملو ومشحون گردانیده بودند وآماده جنك وجدال گردیده حضرت صاحبقرانی گیتی ستان با ملك غیاث الدین فرمود که این جماعت نوکران تواندو چون توغاشیهٔ ایلی ما بردوش گرفتی ایشان چرا گردن کشی مینمایند ملك در جواب گفت ازعدم عقل و قلت تدبیر بعد از آن ملك غیاث الدین بدروازهٔ حصار رفت و هرچند زبان بنصیحت گشاده مفید نیفتاد و سر بچنبر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کامکار فرمانداد که جاجویان راهها بریده خندق را از آب تهی کردند ونقب چیان بکار خود مشغول شده بهادران جنك پیش بردند واستادان ماهر منجنیقها نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخرالامر بتائید آسمانی آثار استیلا بر صفحات روزگار سپاه نصرت پناه لایح گشت و بزخم سنك عراده و منجنیق برج و سور درهم شکست وسدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر وباطن خویش جای داده دانستند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر رد نمیتوان نمود و راه سیلاب حادثه را بیك مشت گل

مسدود نتوان ساخت لاجرم دست تضرع بدامن استیمان زده بجان امان خواستند حضرت صاحبقران رقم عفو و اغماض بر عثرات ایشان کشیده مجرمان را بلطف واحسان خویش نوید داد وسدیدیان از قلعه ترشیز بیرون آمده باحراز تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گردیدند حضرت صاحبقرانی چون در ناصیهٔ ایشان آثار جلادت و جرات مشاهده فرموده مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و به انعامات وسیورغامات نواخته فرماندادتا بامتعلقان ومنتسبان متوجه دیار ماوراءالنهر گردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند وچون سدیدیان با خانه کوچ کرده متوجه آنصوب گشتند داروغگی ولایت ترشیز از قبل امیر زاده میرانشاه بسارق تفویض یافت و مقارن اینحال عمرشاه از قبل والی شیرازشاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت باتحف و بیلاکات بپایهٔ سریر اعلی رسید وبوسیلهٔ مقربان و خواص تبرکات گذرانیده مکتوبات نیز مشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعداخلاص دولتخواهی بعرض رسانیده بود انواع عنایت و سیورغامیشی اختصاص یافت و حضرت صاحبقران در جواب مکتوبات نامهٔ نوشت مبنی بروفور عاطفت و مزید محبت وشخصی از ملازمان پایهٔ سریر اعلی با تنسوقات که لایق سلاطین ذوی‌الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه گردانیده خدمتش را خوشدل و شادکام بجانب فارس گسیل کرد ویکی از پرده‌نشینان دودمان مظفری راجهت فرزند سعادتمند امیر زاده پیر محمدبن امیر زاده جهانگیر خواستگاری نمود.

ذکر نهضت حضرت خسرو گیتی ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران ومراجعت آنحضرت از راه بدلخواه دوستان

بعداز فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران گردون سریر تسخیر مازندران راوجههٔ همت ساخته بآنجانب روان شد و از راه روغه گذشته کنودحار مضرب خیام لشکر ظفر نشان گشت و امیرولی حاکم مازندران از استماع اینخبر پریشان و بیسامان شدواز خواص خویش امیرحاجی وطایفه دیگر بانقوزهای اسب و قطارهای شتر ولطایف اقمشه وظرایف امتعه بدرگاه عالم پناه روان ساخت وبزبان استکانت عرضهٔ

داشت که اگر این نوبت ملازمان سدهٔ سلطنت مراجعت فرمایند تابندهٔ کمینه از سر اطمینان خاطر قدم در سلوك طریق رشاد وسداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید ومدت الحیات کمر اخلاص در میان بسته شرایط نیکوبندگی بتقدیم رساند از کرم بیدریغ پادشاهانه بعید وبدیع نباشد آنحضرت رقم اسعاف وانجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت واز راه سلمقان و جرمقان عبور فرموده بمرغزار رادکان فرود آمد ودراین اوقات خبر مصادقت و مصاحبت وتوسل جستن علی بیك جونی قربانی باامیر شیخ علی بهادر معروض رای عالم آرای گشت مجمل آنکه بعد از توجه رایات نصرت ایات بجانب مازندران امیرشیخ علی بهادر تحقیق ممرهای کوه کلات کرده باتنی چنداز خواص ملازمان خویش شبی بیوقوف امیرزاده علی پسر امیر مؤید که باتفاق برحسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طرق و محاصرهٔ کلات مینمود ببالای کوه بر آمد و در تاریکی شب راه غلط کرده بکمر بلند بازخورد ودشمنان براینحال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تاتیر درتر کش داشت ترك جنگ نکرده ازقبضهٔ کمان باز نداشت و چون جعبه ازسهام تهی گشت وامید بهی وانتقام نماند ناچار درمقام تسلیم آمد واورابا چند نفر گرفته بقلعه درآوردند وعلی بیك بقدم او استبشار نموده شادمانی کرد ودر اکرام واعزاز وتعظیم واحترام امیرشیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و فرمودتا ازبرای او خرگاهی ترتیب دادند وشرط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تاجهت رعایت خاطر چنان مهمانی هرروزشیلان پیش او میکشیدند و با اوطرح مجالست و مصاحبت انداخته خدمتش راشفیع گناهان خویش ساخته ودران تابستان مرض طاعون درحصار کلات انتشار یافته بسیاری ازسکان قلعه قدم بدروازهٔ عدم نهادند واینمعنی ازنتیجه مخالفت وعناد بود که با آنسعادتمند پاك اعتقاد میورزیدند وچون جلکاء ادکان مضرب خیام پادشاه عالی مکان گشت امیرشیخ علی بهادر باردوی همایون پیوسته احوال علی بیك وارباب حصار وعجزو بیچارگی اهل خست وخسار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده وزانو زده درخواست کرد که خون علی بیك بتیغ سیاست ریخته نگردد وچون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیك را

باتیغ و کفن ببارگاه فلک‌اشتباه آورده مراحم خسروانه گناهان گذشته را بخشیده بمضمون کلمه **الماضی لایذکر** عمل نموده امافرمان قضاجریان بنفاذ پیوست که علی بیک وسایر امراء جونی قربانی را با کوچ ومتعلقان بسمرقند برند ومنشور حکومت هرات را باسم غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی نموده برحسب فرمودهٔ ملک نیز متوجه ماوراءالنهر گشت وازغایت شقاوت در راه برحرکاتی چند اقدام نموده که قضیه منجر بآن شد که اورا بند کرده بسمرقند بردند وپسرانش نیز بهمان یوسون وطریق بماوراءالنهر فرستادند و امیر تیمور که بداروغگی متعین گشت حکومت بدستور معهود بر خواجه علی مؤید قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود ملک غیاث الدین پیر علی بیک را با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت وعلی بیک جونی قربانی وملک محمد بن ملک حسین وامیر غوری بن ملک غیاث‌الدین را بند کرده باندکان پیش امیر زاده عمر شیخ فرستاد.

ذکر فتنهٔ غوریان در هرات وانتقال حضرات در ماوراءالنهر

وشرح دیگر حالات

اولاد ملک فخر الدین ملک محمد وبرادرش درزمان حکومت ملک معز الدین حسین وپسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال فلاکت وبی اعتباری روزی بشب می آوردند وشبی بروز میرسانیدند و آنزمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا در آمد ایشان تظلم نموده و در پایه سریر خلافت مسیر عرضه داشتند که ما بندگان اعمام ملک حسین میباشیم وخدمتش تمام اموال واسباب پدران ما را متصرف شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت واکنون مامول آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق درمرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار پرتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود ارزانی داشت وملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده وده سال بر آن گذشته از عنایت بینهایت حضرت صاحبقرانی خلاص شد

ومطلق العنان گردید ودر اواخر سنه اربع وثمانین وسبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر وامیر زاده میرانشاه درموضع بیخده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده‌بودند ملک محمد ازجانب غوریان با طایفهٔ ازارباب جهل و غرور روی شقاوت به بیابان غوایت نهاده واز وخامت آن‌جرأت وجسارت نا اندیشیده وباغوریان بیعاقبت متوجه هرات گشتند وابو سعید اسپهبد بایشان پیوست وچون بشهر رسیدند جمعی کثیر ازارازل واوباش بآنجماعت ملحق گردیدند وداروغه و محصلان ونوکران امراء که جهت مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند وغوریان دست بفتنه وفساد بر آورده چند خروار هیزم علی اسد که از جمله یتیمان دروازهٔ فیروز آباد بود بدر قلعه رسانیده آتش‌درآن زدند اتراك توهم نموده خودرا از بارو بزیر انداختند تاجان بسلامت بیرون برندفایدهٔ نمیداد وغوریان بیرحم بآن گریختگان ابقا نیکردند اهل صلاح و ارباب عمایم وجمعی که از خرد بهره داشتند در گوشه ها خزیدند ورعایا متحیروآشفته خاطر شده درعلاج آنمرض پی‌بمسیحا نفس نمی بردند و چون خبر اینواقعه بامیر زاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف‌الدین وامیرآقبوقاء رابافوجی ازسپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل نامزد هرات فرمود وخود نیز ازعقب بابقیه لشکر در حرکت آمد امراء چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقاتله‌و مقابله پیش رفته سردر کوچهٔ خیابان فریقین رااتفاق دست داد وجوانان جانبین درقتال وجدال دقیقهٔ مهمل نگذاشتند وآخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست برغوریان افتاده‌جمعی کثیر از آنطایفه بقتل آمدند وبقیة‌السیف بشهر گریخته درظلمت لیل پراکنده ومتفرق شدند وامیر زاده میرانشاه از عقب رسید وسپاه نصرت پناه در کوشش و کشش تقصیر ننمودند وبرای اعتبار از روس کشتگان چند منار بر آوردند وچون خبراینواقعه در سمرقندبمسامع علیه رسید فرمانداد تا ملک غیاث‌الدین وملک پیر محمد که در سمرقند محبوس بودند وامیر غوری وعلی‌بیک‌جونی‌قربانی‌را امیرزاده‌عمرشیخ‌درآندکان‌مضبوط‌ساخته‌مقیدنگاه‌میداشت بیاسا رسانیدند ودر سنه خمس وثمانین وسبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی

دلشاد آغا بعارضه چندروزه ازاین مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت نمود بعد ازروزی چند خواهر بزرك آنحضرت قتلق ترکان آغا که خواتونی خیره عادله بود وبحلیهٔ عقل وزیور کیاست و فراست آراسته داعی حق را لبیك اجابت گفت و آنمرحومه را در جوار مزار خالص الانوار ابن عم خیر الناس صلی الله علیه و آله وسلم دفن نمودند وبجهت ترویح روح آن بانوی عظمی فواضل صدقات برارباب احتیاج وفقر مبذول داشته وبواسطهٔ حزن وملالی که ازمفارقت ایشان روی نموده از مهمات دنیوی اعراض فرمود وچون امور ملك وملت نزدیك بآن رسید که اختلال پذیرد ارباب عمایم واکابر سمرقندوظایف موعظه ونصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت پرتو التفات برضبط سمرقند انداخت ونخست امیر زاده علی رابالشکری فراوان بقلع وقمع قمرالدین که خمیر مایه سپاه جته بود نامزدفرمود وبنفس همایون متوجه خطه دلکش کش شد وچون امیر زاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خرد بهرهٔ نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در آغروق اویافتند بباد غارت وتاراج دادند امیر زاده علی شکسته خاطر باز گشته باردوی اعلاپیوست وحضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر وسیف الملوك پسر امیر حاجی سیف الدین واتلمش ارغونشاه اختاجی رابافوجی ازلشکریان بدفع بیباکان جته فرستاد وبعد از چند روزی که ازایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو وایلچی بوغا وشمس الدین پسراوج قرابهادروصاین تمور بادوهزار سوارجرار برحسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار ازعقب آنجماعت روان گشتند وامراء سابق بهرین رادر صحراوبیابان یافته بسیاری ازایشان را بقتل رسانیدند واهل وعیال آنجماعت راباسیری گرفته واحمال و اثقال آن قوم راغارت کرده مراجعت نمودند ودراثنای سیر باامیرجهانشاه ودیگر سرداران که ازعقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که درطلب قمرالدین سعی نماید تاآنجا که میسور باشداز عقب اوشتابد مجموع ایشان راباز گردانید وازاسیکول گذشته تا کوتو باتفاق رفتند وچون خبری ازوی نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند وبانواع دلجوئی وسیور غامیشی اختصاص یافتند.

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان

بجانب ایران و نهضت فرمودن آنحضرت از آنجا بطرف سیستان و فتح آن و رسیدن بهرات

حضرت صاحبقران ظفرقرین در پائیز سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمد بگذشت و چون کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که بر حسب فرمان بحکومت کابلستان اشتغال مینمود ازعقب رسیده بسعادت بساط بوس سرافراز شده بعدازعرض مهمات مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت و در اینولا خبر رسید که تومن کومیسری نکودری علم عصیان افراخته پای در بادیه غوایت وضلالت نهاده است وهمچنین بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران اورا در سبزوار بلند مرتبه گردانیده بر کفران نعمت اقدام نموده داروغه آنجا تابان بهادر را کشته است و چون امیرزاده میرانشاه بر آن جدل اطلاع یافته امیر آقبوقا را با طایفه از دلیران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته است و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا بمحاصرهٔ او اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالفت ارباب سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقران گشت و آنحضرت امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاهی آراسته بجانب امیرولی فرستاد تا در برابر او بنشستند و نگذارند که ازمقام خود پیشتر آید و روی توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امانی بر ایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات بطرف سبزوار درحرکت آمد و لشگریان حصار بدر آباد را محاصره نمودند وحصار را نقب زده دیواری عظیم بیفتاد و شیخ یحیی وزیر که بر سر نقب چیان ایستاده گی می نمود با طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاك شدند ودو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل وخشت استوار نموده مناره ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان ومتمردان باشد بالجمله بشآمت مردم فتاك بیباك بسی خرابی وویرانی درخراسان واقع گردید

بتخصیص درهرات وسبزوار ورعایای بیچاره در زیرچوب وشکنجه هلاك شدند و کثرت مرده گان بجائی رسید که‌زنده گانرا مجال تجهیز وتکفین نماند ومسلمانان ازاوطان خود‌جلا نموده بکربت‌غربت‌مبتلا گردیدند‌واز اعیال واطفال واخوان‌جدا ماندند وچون خاطرخطیرخسروجهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شمشیرزن نیزه گذار را بجانب سیستان برسبیل منقلای روان گردانید و خود ازعقب ایشان متوجه شده وشاه جلال الدین فراتی که در آن اوان حکومت هرات باو رسیده بود بقدم نیکخواهی‌ونیکوبنده گی بیرون آمد وبا کرام واعزاز سرافراز شده درسلك سایربنده گان انخراط یافت اما رعایاابا نموده سرکشی‌آغاز کردند وسپاه ظفرانتساب بموجب فرموده آنولایت را بغارتیدند و آنحضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار دره رسیده حرب درپیوستند ودرهمانروز قلعه درتحت تصرف ملازمان عتبه علیا درآمد ودراین اثنا پنجهزار کس ازمتهوران سیستان‌پیش آمده محاربه عظیم واقع‌شد وبعضی ازمخالفان کشته شده‌وبرخی روی بفرار‌نهادند وچون سیستان ازغبار سم سمند باد پای ملازمان رکاب فلك فرسای عطرسائی‌آغاز نهاد وبدر دروازه نزدیك رسیدند حضرت صاحبقرانی ببالای پشته برآمده و شاه شاهان تاج الدین گاهی وجمعی ازپیش قطب الدین رسیده بعز زمین بوس سرافراز گردیدند ودرباب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتگاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت بایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته ومکمل بعزم جنك و پیکار پیاده وسوار از دروازه بیرون تاختند حضرت صاحبقران‌کامکار دوهزار سوار در کمینگاه باز داشت وفرمان داد تا امیر محمد سلطانشاه با نفری چند اندك پیش رود ودرحمله اول بطریق مکروفریب روی‌باز پس نهد واو بموجب فرموده عمل نموده مخالفان ازعقب ایشان روان شدند و آن دوهزار مرد از کمینگاه بیرون آمدند وبریکدیگرحمله‌آورده آتش حرب زبانه بفلك اثیر کشید وپیاده گان سیستان بزخم خنجراسب‌بسیارمجروح ساخت‌وبعضی را برخاك هلاك انداختند وسپاه منصوره بضرب شمشیرآبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند وداد مردی ومردانگی دادند وچون زمانه لباس ماتم زده گان

دربر کرد هردو گروه دست ازخون ریختن بازداشته دربرابریکدیگرفرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان افلاك بعزم تسخیرملك نیمروز از کمینگاه افق بیرون تاخته حضرت صاحبقران فلك اقتدار پرتوالتفات بریاسا میشی سپاه نصرت شعار انداخت وقلب را بفروشکوه خسروانه تزئین داد ومیمنه ومیسره را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه زیب وزینت بخشید وامیرحاجی سیف الدین وآقبوقاء بهادر را با دیگر سرداران ملازم او گردانید ومبشر وامیرخدا داد وامیرساربوغاء ولشگرقیامت اثراطراف وجوانب حصار را احاطه نموده و رعایت حزم را مرعی داشته درپیش خود خندقی کنده در کنارآن هندوهارا نشاندند وچون شب درآمده ده هزار کس که هریك خیال رستمی دردماغ داشتند از شهربعزم شبیخون بیرون آمدند امیرشمس الدین وعیاس وبرات خواجه که دربرابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تاآنقوم ازخندق گذشته بمیان‌اردو درآمدند وبدست جسارت اسب و شتری چند تلف وضایع ساختند وبعد از آن سپاه نصرت نشان ازاطراف و جوانب آنها را تیرباران کردند واکثر دشمنان را برخاك هلاك افکندند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهردرآمدند وروز دیگرمبارزان هردولشگرودلیران هردو کشور پای در میدان نهاده دست بقبضهٔ شمشیر و دستهٔ خنجر بردند وامیرزاده علی بن امیرمؤید با پانصد سوار برجماعتی که دربرابر ایشان بودند حمله کردند ومجموع را بدروازه رانده ازعقب ایشان بشهر رفتند وشهریان راه داده او را با پانصد کس درمیان گرفتند ومحاربه روی‌نمود که داستان پور دستان وسام‌ونریمان برطاق نسیان مانده سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند وراه بیرون شد مسدود یافته دل برمرگ نهادند ودرآنحال آقتیمور بهادر با هزار سوار نامدار که اگررستم واسفندیار زنده‌بودند غاشیه خدمتگاری‌ایشان بردوش میکرفتند بجانب شهرشتافت ومحافظان دروازه را رانده بسیستان در آمد وجمعی که راه برسپاه‌نصرت‌شعار بستهٔ بودند بضرب شمشیر صاعقه کردارپراکنده ومتفرق گردانید وامیر زاده علی با قوشون‌خود ازآن مهلکه بسلامت بیرون‌آمده بموکب همایون ملحق گشتند وچون شاه قطب الدین دانست که ببازوی‌قدرت و

توان سرپنجه شیرژیان برنتوان تافت ازحصار بیرون آمده روی عجز واستکانت بر خاك ساحت بارگاه گردون اساس نهاده مراحم پادشاهانه ذیل عفو برجرایم اوپوشانیده بجانش امان داد و در زمانی که حضرت صاحبقران کامکار با پانزده کس بی جبه و جوشن بتفحص جوانغار میرفت قرب سی هزار کس از بی باکان سیستان مجموع با تیرو کمان دست یکدیگر گرفته از بارو بزیر آمدند و از راه خسارت جسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایهٔ سریراعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقرانی که آنحال مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستان تیر باران آغاز وزخمی بریکران شهریارکامران رسیده حضرت صاحبقران سعادت قرین چون بمنزل جنت آئین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کرده و لشکر مرتب نموده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان رود امراء دست در عنان موکب همایون زده عرضه داشتند که سالهای سال است که چمن امآل ما بندگان از رشحات سحاب انعام حضرت صاحبقران تازه وریانست و تا یکی از ما بندگان زنده ایم عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه هفت کشور قدم مبارك در محل خطر نهد آنحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امراء و بهادران را از یمین ویسار به پیکار امر فرمود وبزخم شمشیر وتیر ونیزه اکثر آن باد پیمایان را برخاك مذلت وهوان انداختند و اندکی از ایشان خسته ومجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه را بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را به یکمشت گل باز توان داشت و لشکر منصوره بفصیل برآمده از صدمات ایشان رخنها بسور پدید آمده وشهر را مسخرساخته دیوارها بینداختند ومنازل و مساکن شهرسیستانرا مأوای زاغ وزغن گردانیده هر کس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار بنقل اموال شاه آندیار امرفرمود وحکومت سیستان را با توابع بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤساء آندیار را بسمرقند فرستاد وفرمود تا علماء وصلحاء سیستانرا کوچانیده بقرات بردند وچون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از این امورفراغت یافت متوجه

بست شد ودرراه ملازمان رکاب شهریار آفاق حصار را مسخر ساختند وچون بسر کنار آب سیر من نزول فرمود ازطنطنه لشگریان نصرت شعار زلزله دربند رستم واسفندیار افتاده ومفاصلش ازهم ریخته خراب شد و رایت نصرت آیت ازقلعه در حرکت آمده ودراین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب گنج دیگران رفته است حضرت صاحبقران که بردقایق امور مملکت آگاه بود امیر زاده میرانشاه را بدفع تومن نامزد فرمود وامیر که پسر شیر بهرام که بعز مصابرت آنحضرت فایز شده بود با امیرحاجی سیف‌الدین ودیگر امراء نامدار را درملازمت شاهزاده روان داشت وایشان روز وشب ازحرکت نیاسودند ودرجلکاء قرن بتومن وحشم او رسیدند وتومن سوار شده وصف آراسته درمقابل لشگرمنصوره آمدحاجی سیف‌الدین بنابرحق صبحت‌قدیم وملاحظه کبرسن تومن بزبان حرمت آواز بر کشیده ازاو پرسش گرم نمود و از راه خیراندیشی گفت که بیدغدغه وتحاشی ببارگاه فلك اشتباه میباید رفت که خیروخوبی شامل حال توخواهد شد وچون پیك اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا نه نمود ودرحمله نخست سرش از تن جدا کرده ببارگاه فلك اشتباه فرستاد و صاحبقران نصرت قرین ببالای آب سیرمن روان شد و دراین اوان ملك ممقتور که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارك آنحضرت زده بود با تحف و هدایا شرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران همینکه چشم بروی انداخت اورا بشناخت وچون ازمجلس اشرف اعلا بیرون رفت ازموقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که اورا تیرباران نمودند * آن گنه را این عقوبت آنچنان بسیار نیست * ودر اثناء یورش قلعه ممقتوروقلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد ودر خلال این احوال خبررسید که ارازل تومن سه هزار کس که نه خدای عزوعلا میشناسند ونه‌بنبوت ختمی پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایمان دارند در قلعهٔ جمع شده مسلمانانرا ضرر میرسانند صاحبقران پاك اعتقاد دفع شراهل فتنه و فساد را برذمهٔ همت پادشاهانه واجب ولازم دانسته لشگر بآنصوب کشید وسپاه منصور جنك درانداخته کوششهای مردانه نمودند وحصار را مسخرساخته بعضی از متمردان و

ارباب عصیانرا از کوه بزیر انداخته وبرخی را گردن زده آن سرزمین را از لوث وجود ایشان پاك ساختند وبعد از این فتح عنان عزیمت بجانب دمنه تافته شده ودر آنجا مردم بقاچی تحصین نموده بودند ورایت شور وشر برافراخته بهادران سپاه نصرت پناه درمحاصرهٔ آنحصار نیز غایت جد وجهد مبذول داشته بنیروی دولت صاحبقرانی قلعه را بگشادند وتیغ درمخالفان نهاده ازسرهای کشتگان منارها برآوردند وپیش از این اوغانیان ازتخت سلیمان ایلچی بپایهٔ سریر اعلا فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند وداروغهٔ طلب داشته درآنوقت خبر رسید که آنجماعت قدم ازطریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بآنطرف انعطاف داده درهمانروز که برظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که رزم آزمایان پیل افکن شیرشکار مرتکب رزم وپیکار شدند وقتالی صعب روی نموده امیرزاده علی وآنکوتیمور بهادر وطایفه دیگراز بهادران نامدار مجروح گشتند ونیکی شاه پسر مبارکشاه بور دالیغی درآن روز بقتل آمد وچون آقتیمور بهادر بی تحاشی ودغدغه درامثال این معارك قدم مینهاد ورعایت حزم میکرد حضرت صاحبقرانی خدمتش را در آنروز درپیش خود بازداشته بود تا آسیبی بآن نرسد وچون خبرزخم امراء باو رسید آتش غیرت اواشتعال یافته آب درچشم آورده و زانو زده رخصت جنك طلبید مفید نیفتاد وآتش حرب وجدال بنوعی افروخته گشت که ازباد حملهٔ مخالفان بسیاری ازقوشونها مرکزخود خالی گذاشته مکررمضان اختاجی که پای اومتزلزل نشده ومانند کوه برجای خودایستاده حضرت صاحبقران فلك شکوه فرمانداد تا جمعی از امراء حمله کرده آن گروه انبوه را برجای خود باز داشتند وعید خواجه که درصغرسن بود درپس سنگی کمین کرده چون دشمنانرا بروی گذر افتاد یکی را ازآنجمله موی گرفته از اسب فرو کشید و سرش از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد چون درآن اوان کودکی چنان جسارتی بظهور رسانیده ازآنحضرت احسان وتحسین یافت وسپاه ظفرمآل از اطراف وجوانب وی باعدا نهاده داد مردی ومردانگی و قتال دادند و ایشان را مسکوب ومقهور گردانیده قلعه را درتحت تصرف درآوردند وهر که را درآنحصار

یافتند برهزارجات قوشون تقسیم نمودند وبیاسا رسانیدند وچون خاطر همایون صاحبقرانی بفردولت روز افزون از مهم اوغانیان بیدین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت وپیش از آن امیرجهانشاه واسکندر شیخی ومبشر بهادر بر حسب فرمان بآنطرف رفته بودند وسردار آنموضع را مقید ومغلول باردوی اعلا فرستاده وچون در اینولا قندهار مضرب خیام لشگرنصرت شعار گشت حضرت صاحبقران گردون اقتدار امیرجهانشاه جاکو را بصنوف نوازش وعطا اختصاص داده وخدمتش با سپاهی بتسخیرقلعه کلات که ازامهات قلاع ایرانست نامزد فرمود واو متوجه آنجانب شده آنحصار را بقهر وقسر بگرفت وقتل وغارت کرده درضمان تأیید واقبال مراجعت نمود وباردوی همایون پیوسته مجدداً بعنایات خسروانه سرافراز گشت ودر خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه حصار و رباط سلطان محمود رسیده بفر دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت وچون درتمام ناحیه سیستان وزابلستان ازارباب شقاق وعناد کسی نماند شهریار آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت وبعد ازقطع منازل وطی مراحل دردارالسلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود وچون مدت سه ماه بعیش و طرب و شادمانی بگذرانید باردیگر داعیهٔ تسخیر مازندران ازخاطر خطیرش سر برزد

ذکر لشگر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم والی ولایت مازندران

سابقاً رقمزدهٔ کلك بیان گشت که امیرولی والی مازندران وعده داده بود که متوجه آستان بلند مکان حضرت صاحبقران گیتی ستان شرف پای بوس دریابد وچون بقول خود وفا ننمود آنحضرت را اینمعنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشگر نصرت شعارفرمان دادواز معبر ترمد گذشته وبلخ را مخیم‌دولت‌واقبال ساخته‌چند روز درآنجاتوقف‌فرمودتاعساکر گردون‌مآثر مجتمع گشتند و در این اوقات ایلچیان که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و آن مخدره معلی

مرتبت را بزینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند و ملازمان رکاب فلك فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز در آنمقام بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند واز جمله ایلچیان حاجی خواجه را که آن مسافت بقدم ادب نه پیموده و پای از حد خود بیرون نهاده بود بیاسا رسانیدند آری هر که در خدمت ملوك وسلاطین چشم را از خیانت پاك ندارد درمذهب اهل حمیت جزا وسزای او کمتر از این نباشد بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار ازقبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان که دوساله بود همراه داشت و بانوی عظمی سرایملك خانم خانزاده طوی داد و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرایملك خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد وهیچکس از خواتین بغیر ازتومان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراءالنهر شدند حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده از راه بر که تاش بسرخس رفت واز آنجا روان شده واز ابیورد گذشته نساه ضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت ودر آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیر ولی کوتوال حصار دزون قلعه را مسخر گردانیده با جماعتی در آنموضع متحصن گشته آماده جنك وپیکار است وشیخعلی بهادروسو نجك ومبشر ودیگر سرداران که پیشتر رفته بودند درموضع کاو کوش بقراول امیر علی رسیده جنك آغاز کردند ومبشر پای جلادت پیش نهاده حمله آورد ودشمن ازمقابل تیری بر دهان او زد که دو دندانش بشکست وازجانب حلق او بیرون رفت واو پهلوان پردل باوجود زخمی چنین هایل متوجه دشمن گشته بیك ضربت سرش را ازبدن جداساخت ومخالفان منهزم شده ومبشر آنسر را برده درزیر سم سمند حضرت صاحبقران افکند وآنحضرت شرف احماد ارزانی داشته موضع کاو کوش راسیورغان او گردانید ورایت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه دزون نزول فرموده ولشگر حصار رادرمیان گرفتند وجنك درانداختند وبیك روز کمند تسخیر بر کنگره آن افکندند و کوتوال قلعه را با هر که در قلعه یافتند بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقرانی از دزون نهضت نموده و از دهستان

عبور فرموده از آب‌جرجان گذشته در سمنان فرود آمد و بموجب فرمان از امراء هزاره و صده‌یرلیغ واجب الاذعان صدور یافت که بر چوبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنك کوچ واقع میشد زیرا که درختان جنگل و بیشه را بریده راه پدید میساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و درآن معارك حاجی محمود شاه میسوری و اقتیمور بهادر وپسرش شیخ تیمورجنك های مردانه کردند و مدت نونزده روز جنك و جدال و حرب و قتال میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز بیستم امیر ولی باجمیع سپاه استراباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نمود وچون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود برجد و اجتهاد او فایدهٔ مترتب نگشت بلکه خائب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر باز گشت و لشکر نصرت قرین لجام ریز درپی اوتاختند وبسیاری‌ازمازندرانیانرا بضرب تیغ تیز از پشت زین بر زمین انداختند و بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی که از عالم معنی و شهرستان ولایت حظی وافی ونصیبی و افرداشت فرمانداد تا امراءِ تومان و روساءِ قوشون خاطر بر ضبط و استحکام جای خویش در پیش خود خندقی فرو بردند و از چوبها فصیلها مرتب داشته در آخر روز پادشاه صاحب ایقان بمساعدت ملهم توفیق از سپاه روز افزون سی قوشون اختیار فرموده و در کمینگاه باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خسرو کامکار تاریك و تار گشت امیر ولی و مازندرانیان دیوسار همعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیر زاده میرانشاه رسید دلیران مازندران حمله کرده حبروسیخها که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان بینداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق برروی یکدیگر افتادند و در آن شب هولناك امیرزاده میرانشاه بنفس خویش متوجه اندیشان گشت و فرمانداد تا سپاه ظفر نشان تیر باران کردند و مقارن اینحال آن سی‌قوشون که در کمین گاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بردشمنان تاختندو بضرب‌شمشیر

آبدار آتشبار بادپیمایان خاکسار را متفرق ساختند و امیر ولی پیش از این فرموده بود که در آنراه چاه بسیار کنده سیخها را تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده و جنگها پرداخته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور روی گردانیده اکثر ایشان در چاه بوار افتادند و هلاك گردیدند و مضمون **من حفر بئراً لاخیه وقع بها** بوضوح پیوست و اینواقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه روی نمود بالجمله خوف ورعب برضمیر امیر ولی مستولی شده درهمان شب بااندك نفری ازسپاه عیال و اطفال برداشته از راه لشکر بجانب دامغان بر سبیل تعجیل روان شد و متعلقانرا در قلعه کرد کوه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد حسینی وامیر شیخ علی بهادر را بادیگر امراء نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سیاهی سپاه امیر ولی را دیده خدمتش از بیم خود را در ولایت رستمدار انداخت و بحمایت جنگل و کوههای بلنداز تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خلاصی یافت حضرت صاحبقران حکومت ولایت استراباد را بلقمان پادشاه پسر طغاتیمورخان که مدتی مدیداز خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سر گردان بود ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیرولی برمکی ازامراء طغاتیمورخان بود

گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی

از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه ومعاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن موضع بسمرقند فردوس نشان

بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف حضرت صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آقبوقاء و اوج قرا بهادر وآغروق و لشکر در زمستان در آنجا باشند و از هیجده کس سه نفر اختیار کرده که از رکاب اشرف اعلا جدا نشوند ودر ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی توجه بری نهاد و بجلگاء آنولایت مقرون بسعادت و اقبال در آمد و از خبروصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه

بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امراء و معتمدان خود را با پسر خود آقبوقاء در آنجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرمودهٔ پادشاه هفت کشور باشصت نفر از شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف وسرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آقبوقارا برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ایلچی را بایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد وجمعی از ارازل واوباش بآوازهٔ آمدن سلطان احمد محصلان مال را که عمر عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن بی باکان را گرفته بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی افزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آغا که ازعظماء و امراء سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس ازرحلت شاه شجاع درملازمت پسرش سلطان زین العابدین بسر میبرد طلب داشت و عادل آقا **مساعی الالهام لاعلی الاقدام** بجانب کریاس گردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت آنحضرت ایالت سلطانیه رامع مضافات و توابع باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه باطایفهٔ ازلشکرجرار بمعاونت ومساعدت او باز گذاشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت یاغی درحوزهٔ تصرف آورند و چون از این مهم فراغت روی نمود حضرت صاحبقرانی بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان مقار تافت وملوك آنجا از احراز دولت پایبوس احترازنموده در موضع حصین متحصن گردیدند و لشگر ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده دریمین و یسار هیچ نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آندیار بجاروب هیجا و نهب رفته شد رایت فتح آیت بطرف مازندران درحرکت آمده بتسخیر آمل و ساری وجهه همت آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثناء این اوقات سید کمال الدین و سیدرضی-الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شده نواب خود رابا

نثار و پیشکش بپایهٔ سریر اعلا فرستادند وسکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند وحضرت صاحبقرانی سادات عظام را بموافقت و مصادقت لقمان پادشاه ترغیب وتحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراءالنهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعیش و عشرت بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بطرب و شادمانی بسر برده و در آنزمستان توغتمش خان از جادهٔ صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهرهٔ نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی نژاد و سرور ایشان موسوم به بیك فولاد وامراءِ بی انصاف مثل داود بیك و عیسی بیك و علی بیك و قرانچی و غیر هم بتبریز فرستاد و ایشان بانولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم برسانیدند و چون در این مقام بخاطر فاتر رسید که شمه از این معنی در بعضی از مجلدات سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف بر تفصیل این حکایت کشیده آمد

ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان باردیگر بجانب

ایران که مور خان آنرا یورش سه ساله تعبیر میکنند

درشهور سنهٔ ثمان وثمانین وتسعمائه صاحبقران گردون توان داعیه یورش ایران از خاطر خطیرش سر برزده و باحضار لشکر فیروز اثر فرمانداد و بعداز اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمانشاه بن امیر داودو بعضی از امراءِ دیگر را بضبط ماوراء النهر تعیین فرمود و در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده مسالك و منازل پیموده چون بفیروز کوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری بالشکر ها بموکب همایون پیوست و پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده که ملك عزالدین حاکم لر کوچك قافله حجاز را که از لرستان عبور میکرده اند و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد و در این اوقات که فیروز کوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای استکشاف

اموال ملوك اطراف نموده منهیان از بی رائی ملك عزالدین و حرکات نا شایست او شمهٔ معروض گردانیدند و این صورت علاوهٔ مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نماذ یافت که تواچیان از هیجده نفر دونفر اختیار کردند تا ملازم رکاب همایون باشند و بعد از آن بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شده و آغروق را گذاشته عازم لرستان گشت و بتعجیل هرچه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب وغارت در آنحوالی زدند و قلعه خرم آباد را که پناه گاه اهل سرق و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان و لرانرا بدست آورده ازپای در آوردند و در آن اوان آقتیمور بهادر و عمر عباس و محمد سلطانشاه مریض گشته از دارفنابدار بقا پیوستند وخواجه علی‌موید سربداری را دربعضی از معارك تیری رسیده و بعد از مدتی بهمان زخم در گذشت آری هر بدایتی رانهایتی است و هر کمالی رازوالی خردمندان باید که دل برحیات و دولت ننهندو بقدرمیسور از فواصل صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانند و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث برترتیب و تمنیق این کلماتست نهد تا در عاجل و آجل سعادت دنیوی و مثوبات اخروی شامل حال و روزگار گردد.بالجمله در خلال این‌احوال بسمع همایون حضرت صاحبقران بیهمال رسید که سلطان احمد جلایر لشگرها جمع آورده ازبغداد بتبریز آمده است و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را از امراء نامدار برسم منقلای فرستاد و شیخ علی‌بهادر را درآغروق گذاشته خود نیزروان شد سلطان احمد خبر توجه لشگر فیروز اثر شنیده و کلمهٔ **الفرارفی وقته‌ظفر** برزبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امیر حاجی سیف‌الدین را بار دیگر با امراء و بهادران بتکامیشی روان فرمود و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند خدمتش را احمال و اثقال گذاشته جان از آن ورطه‌بیرون برد و الیاس پسر شیخ علی‌بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع نمکزار سلطان احمد را دریافت و با او گروه انبوه بود حربی صعب روی نمود والیاس خواجه را زخمی گران رسیده سلطان احمد ازآن‌مهلکه خلاص یافته دررفتار بابا د

صبا همعنانی نموده وجراحت الیاس خواجه بسوءالمزاج منجر شده زحمت‌فراوان کشید تا آخرالامر حق عز وعلا شفا ارزانی داشته در پایش اندك نقصانی باقی ماند و در آن یورش در نخجوان خونریزش عظیم واقع شد ومردم بسیار عرضهٔ تلف گشتند از آنجمله قماری ایناف مقدار پانصد کس بکاهدود هلاك ساخت وتر وخشك آنولایت بآتش انتقام بسوخت و ممالك آذربایجان‌در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان آمده آنحضرت بحوالی غازان نزول فرموده اکابرواشراف و سادات و علماء بتبریز مبادرت بخدمت نموده سعادت دست‌بوس در یافتند و به موجب فرمان مال امانی برارباب آنولایت حواله رفته‌در اندك زمانی بوصول‌پیوست و آن تابستان تبریز ونواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون درمدت حکومت عادل آقاامراء حضرت‌صاحبقران که بمعاونت وموافقت اودرعراق بازداشته بوداز تکبروتجبر خدمتش رنجشی تمام‌درخاطر داشتندز بان بغیبت‌اودرمجلس همایون دراز کرده‌ند ونیز درزمان خسرو آفاق هیچ نوبت ایلچی بدرگاه عالم‌پناه نفرستاده از ناصیهٔ‌احوال او هرگز اخلاصی مشاهده نیفتاده و تمامت‌ولایت‌را بخیل وحشم وطبل‌و علم‌داد بنابر این اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب براخذ وقتل او مایل گشت و نخست انکو تیمور مامور شد که‌بسلطانیه رود و کسان ومتعلقان اورادرروزمعین بگیرد وخزاین ودفاین اورا که بسالهای درازاندوخته‌بوده پیماید وانکوتیمور برحسب فرموده عمل نموده‌بسلطانیه رفت وشرط خدمتکاری بجای آورده وچون مقرر شد که‌عادل آقا رابهمان وعده بگیرد اواز این خبر آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید وحضرت‌صاحبقران براین معنی اطلاع‌پیدا کرده درشبی که‌روز دیگر داعیه داشت فرمانداد که مجموع ملازمان جبه پوشیدند و بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بگاه آمد بهادران از اطراف و جوانب اودر آمدند واورا بگرفتند وعادل آقا تاسف وندامت بسیار اظهار کرد لیکن هیچ فایدهٔ بران مترتب‌نگشت وبعد از چند روزی دیواری بر زبرش افکنده رخنه درقصر حیات او افتاد و هر چه داشت از اقمشه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بباد تاراج رفت وعادل آقا که اودر ظفرنامه وبعضی از تواریخ دیگر بسارق‌عادل

تعبیر کرده اند از مردهی بود که بفرمان اباقاخان مدد قورچیان مینمود
در بدایت حال عادل آقا شحنه سلاح خانه بغداد بود بخدمت سلیمان اتابك سلطان
اویس آمد و شد مینموده در ملازمت وی کار اوعروج یافت و چون سلطان عراق
عجم بپسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا ازراه نیابت او بحکومت آن
مملکت مشغول گشت وبعد ازرحلت سلطان اویس وقتل شیخ حسن و جلوس
سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شدبواسطه استبداد و استقلال عادل آقا
تغییری نسبت باو درمزاج سلطان احمد ظاهر شد وفی‌الواقع سلطان احمد درآن
باب محق بود وسارق عادل این‌معنی دریافته درمقام کافر نعمتی آمد و چند نوبت
لشگرها جمع کرده قتل سلطان حسین رابهانه ساخت ودربرابر اورایت عناد بر
افراخت وچون طاقت مقاومت اودر حیزمکنت خویش ندید بشیراز پیش شاه‌شجاع
رفت ومدتی درممالك فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید ودرآن اوان که رایت
ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی ازافق عراق عجم‌طلوع نمود بامید آنکه دیگر بار
دران بلاد حکومت کندشخصی رابدرگاه عالم پناه فرستاد وخلوص نیت و صفای
طویت خویش نسبت بملازمان عتبه‌علیا معروض داشت وآنحضرت اورا طلب‌داشته
بعنایت خسروانه اختصاص داد وحکومت عراق رامفوض برأی ورویت او گردانید
وثانیاً برحرکات‌ناشایست اقدام‌نمود چنانچه شمهٔ ازآن‌معروض گشت وعاقبت‌جزای
اعمال ناپسندیده که داشت شامل‌روزگاراو گشت‌چنانچه ثبت افتاد وبعد از کشتن
عادل آقا حاکم خلخال محمود خلخالی امیر ولی را گرفته بقاری ایناف سپرد
واوسرش ازبدن‌جدا کرده باردوی‌همایون فرستاد .

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان ومسخر

شدن بعضی ازقلاع در اثنای راه‌ورسیدن آنحضرت بتفلیس وعزیمت نمودن او از آنجا بقشلاق قراباغ

حضرت صاحبقران کامکار در آخر فصل تابستان ازتبریز برسمند گردون
خرام سوار شده براه‌نخجوان درحرکت آمدورایت فتح آیت چون بحصار کرپی

رسید بهادران نصرت پناه قلعه رامسخر ساختند و پیشوای آنجا شیخ حسن نام را گرفته ودست بسته بسدهٔ سنیه رسانیدند واز آنجا روان شده بظاهر حصار سرمالو که بر کنار آب ارس واقع است نزول کردند و سپاه نصرت شعار قهراً قسراً آنحصار رامسخر ساختند وسردار قلعه تولان ترکمان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند واز آنجا درجنبش آمده بقارص رسیده واهل آنقلعه مغرور شده در حصار رابسته بعد از جنك و جدال لشکریان نصرت نشان برحسب فرمان روی بتسخیر آن حصن حصین آوردند وبعد ازمحاربه حاکم آنحصار که موسوم بفیروز بخت بود عاجزومضطر گشت وازدر نیاز وبیچارگی درآمد وغاشیه عبودیت بردوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد وسپاه نصرت انتساب حصار را غارت کرده ویران ساختند ودرعین برودت وشدت سرما رایت نصرت انتما در اهتزاز آمده ازراه کیتو بشهر تفلیس که از امهات بلادایرانست رسید گرجیان ضلالت آثار پشت اعتماد بر استواری قلعه نهاده روی برزم وپیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه رواباشد که طایفه از گرجیان که از نورتوحید وعرفان بهرهٔ ندارند در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند وازاین عجب تر آنکه تاغایت سلاطین اسلام باندك چیز ازایشان قانع شده تعرض بکفرهٔ فجره نمیکرده اند اکنون که زمام مهام جهان درقبضه اقتدار ماقرار گرفته برذمه خویش واجب ولازم میدانم که عرصه این کشور رااز لوث وجود این جماعت بداختر پاك گردانم وچون مجاهدان ملت احمد مرسل صلی الله علیه وآله وسلم اززبان آن قدوهٔ ارباب دین و دل این کلمات شنیدند تورها وچیزها ازاطراف و جوانب پیش برده کوششهای بهادرانه نمودند وبتأیید پادشاه لم یزل آن حصن حصین بگشودند وبضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند ورأس ورئیس ایشان ملك بقراط رادست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند وبرحسب فرمان بند گران برپای اونهادند وآن حضرت ازتفلیس نهضت نموده طبع مبارکش بشکار رغبت نمود امراء و لشکریان صف شکن پلنك افکن از برانغاروجوانغاردرحرکت آمده وجوانب دشت وصحرا فرو گرفتند وچون جرکه بهم رسیده حیوانات از گور وآهو وغیر ذلك مشاهده افتاد

که دیدهٔ بنیا ازملاحظه آن خیره ماند واز بسیاری نخجیر که افکنده شد لشکریان
از برداشتن آن عاجز آمدند وچندان در آن صحرا و بیابان بماند که مدتها وحوش
وطیور ازلحوم ورسوم آن بعیش وفراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران
سعادت قرین ازان سرزمین روان شده هرقلعه وحصار که بر ممر سپاه نصرت شعار
بود بسعی واجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر ومفتوح میگشت وچندان سیم و
زر ولعل و گوهر بدست لشکر افتاده که دیدهٔ آز ونیاز اهل احتیاج پر گشت و
چون ولایت شکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام گشت حضرت صاحبقران
گردون غلام هرامیر و بهادریرا ازعساکر گردون مآثر بطرفی نامـزد فرمـود
امیر جهانشاه متوجه لشکریان شد وامیر محمدبیك امیر موسـی بدیار آق جب
رفت ونام برده گان درولایت مذکوره وظایف قتل ونهب وغارت بتقدیم رسانیدند و
عرصه آنزمین راز وجود بیدینان پاك ساخته درموضع قبله باردوی همایون پیوستند
وحضرت صاحبقران نیز قلعه سرخ را مسخرساخته با زمین یکسان گردانیده در
کنار آب کر نزول فرمود وبر آن آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف
ساخت واهل آنولایت منقاد گشته بقراباـغ رفت وملـك بقراط تفلیسـی را که
بموجب فرمان مقید گردانیده بودند بنابر اشارت علیه او رابمجلس همایون آوردند
حضرت صاحبقران دین دار زبان خجسته بیان بموعظه و نصیحت بقراط گشوده او
رابقبول ملت بیضا دعوت فرموده بکلید توفیق قفل غفلت ازسراچهٔ دل ملك بقـراط
گشوده شده زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانید و پادشاه دوست نواز دشمن گداز
بقراط رامشمول عاطفت واحسان گردانیده حکومت ولایتی که سابقاً متعلق باو
بود بادیگر ضمایم وملحقات بخدمتش ارزانی داشت ورخصت انصراف عـلاوهٔ سایـر
عنایات ساخته وملك بقـراط درزمـرهٔ اهـل اسلام انخـراط یافته مقضـی المرام
بمملکت خود معاودت نمود ودر اینولا والی ولایات شیروانات امیرشیخ ابراهیم که
بزیور حسب وحلیه نسب وقدم خاندان وشرف دودمان ووفور شوکت و کمال ابهت
ازملوك ایران انفراد وامتیاز داشت کمر خدمتکاری برمیان بستـه باتحـف و
هدایا باحراز سعادت زمین بوس شتافت واز جمله نتایج وقاد او که سبب دولت دیر

بازش شدیکی آن بود که‌در آنزمان که‌در بارگاه فلك اشتباه ازتبرکات‌وتنسوقات نه‌نه میگذرانید هشت‌غلام‌زر خرید به‌محل عرض رسانید وچون درمیان ایستاده‌بود نهم آنرا بنفس خویش تمام کرد وحسن نیت وصفای طویت وخلوص عقیدت‌امیر شیخ ابراهیم برضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن‌شده پرتو التفات واهتمام بر احوال او انداخت وتمام ممالك شیروانات بامضافات ومنسوبات خدمتش را ارزانی داشت و شیخ ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مباهات باوج مهرو ماه برافراشت وملوك گیلانات نیز تاآنغایت فرمان برداری وباج گذاری هیچکس را قبول نکرده بودند و هیچیك از پادشاهان ذوی الاقتدار بنابر حصانت و استواری کوه وجنکل خیال استیلاءآن مملکت بخاطر نگذرانیده در اینولانسبت بملازمان عتبهٔ علیا موافقت ومتابعت مسلوك داشته اولاد ونواب خود را باتحف و هدایا که‌لایق‌چنان پادشاهی باشد باردوی اعلا فرستادند ودراثناء این اوقات امیر شیخ علی بهادر که‌بموجب فرمان محافظت آغروق مینمود ازراه اردبیل‌آن مردم را اسیر کرده بقراباغ رسانید وحضرت‌صاحبقران آنزمستان در آنموضع‌بمسرت وشادمانی وعیش و کامرانی بگذرانید .

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بردع ورسیدن‌خبر توجه لشکر توغتمش‌خان بجانب آذربایجان

چون از هجوم لشکر بهار سپاه‌شتا روی بفرار نهاد دراوایل سنهٔ تسع‌و ثمانین وتسعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی گشای روی عزیمت بمقام بهجت افزای بردع نهاد ودران یورش بسمع همایون رسانیدند که توغتمش خان نهال خلاف بر جویبار عداوت نشانده و در کوبی خانه بیوفائی و بیمروتی بنیاد کرده مصداق این سخن آنکه‌جمعی ازلشگریان اورادر کنارآب کر دیده‌اند که عزیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شیخ‌علی بهادر وآنکو تیمور وعثمان عباس باطایفه دیگر ازبهادران نامدار را فرمانداد تاازآب کر گذشته تفحص آنقضیه نمایند وباامراء گفت که‌چون میان‌ماوتوغتمش خان طریق محبت ووداد تاغایت مسلوك بوده اگر بامردم اوملاقات واقع شود شما در جنك مسابقت

منمائید و پیش دستی مکنید و از عقب ایشان امیر زداه میرانشاه باشارت علیه روان شد امراءعالیمقدار برحسب فرموده صاحبقران کامکار درحرکت آمده از آب بگذشتند وبیاغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جوابدادند که توغتمش خان مارا فرستاده تا لشکر امیر تیمور را نگاهداریم امراء بنا بر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشتند وبخلاف عادت در جنك مسابقت ننمودند مخالفان این معنی رابرضعف وعجز حمل کرده خیره گشته حملـه آوردند وبتیـر باران مشغول گردیدند امرا بالضروره بجانب ایشان تاخته دفع حایل واجب دانستند وچون در اول ازدشمنان حسابی نگرفته بودند ویاسامیشی کماینبغی نکرده اندك وهنی روی نموده وچهل کس ازلشگریانرا کشته ودراین اثناء امیرزاده میرانشاه گورکان رسیده بتیغ آتشبار دمارازروزگار ایشان برآورد پای ثبات ووقـار اعـدا متزلزل شده فراربرقرار اختیار نمودند سپاه نصرت شعار ازعقب رفته آنقوم بیباك راتاآنطرف دربند رسانیدند وجمعی کثیر رادستگیرنمودهٔ پیش شاهزاده جوان بخت آوردند وشاهزاده ایشانرا بند کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد آنحضرت در مقام عنایت آمده با اسیران برزبان عاطفت فرمود که میان ماو توغتمش خان حق پدر و فرزندیست سبب چیست که براین حرکات ناشایست اقدام نمود تاچندین خون نا حق ریخته شدمیباید که بعد ازاین براین افعال ناپسندیده اقدام ننماید و فتنه درخواب رفته رابیدار نسازد وخود را درسلك جمعی کـه بلسـان شـرع ملعونند منخـرط نگرداند که **الفتنة نائمة لعـن الله من ایقظهـا** حضرت صاحبقران کامکارامثال این الفاظ آبدار برزبان گوهر نثار بگذرانید وفرموده تاجمعی بـرسم بدرقه بـا آنجماعت روان شدند وایشانرا بمامنی رسانیدند وچون موکب همایون در کوکجه نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرایملك خانم باامیرزاده شاهرخ وامیر زاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعلهٔ اشتیاق افروخته شدآری گفته‌اند.

بیت

وعدهٔ وصل چون شود نزدیك　　　آتش شوق تیز تر گردد

حضرت صاحبقران رادیگر طاقت مفارقت نمانده بر جناح استعجال برسم استقبال روان گشت ودرموضع مرند اتفاق ملاقات دست داده درهم ودینار نثار کردندو پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند. وحضرت صاحبقران دولت یار از آنجاسوار شده بجانب قلعه انجق که گماشتگان سلطان احمدجلایر بمحافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرمود وبمقصد رسیده فرمان جهانمطاع صدور یافت تابهادران لشکر منصوره درشب بکوه بالارفته وروز دیگر قهراً قسراً فصیل زیرین را بگرفتند و محافظان ازصدمات لشگر فیروز اثر گریخته ببالای قلعه بر آمدند وسپر ممانعت درسر کشیده در مقام تمرد وعناد پای ثبات بیفشردند و عاقبت کار ایشان بجان و کارد باستخوان رسیده دست دردامن تضرع وتخشع زده بجان امان طلبیدند وسوگند بر زبان آوردند که اگرسپاه نصرت پناه دست ازجنك بازدارند مابپای اطاعت وانقیاد بیرون آئیم مراحم خسروانه شامل حال آنجماعت گشته فرمان داد که بهادران معاودت نمایند ناگاه ابری پیداشد وباران عظیم باریده حیاض وبرگهای قلعه پر آب شد وچون آبی بروی کار متحصنان قلعه آمدبقول خودوفا ننمودند وبیحیائی پیش آورده باردیگررایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام واوچ قرابها دررا بمحاصره قلعه النجق بازداشته عنان عزیمت بجانب آغروق منعطف گردانید وپیش ازاین شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده وحاجی سیف الدین وامیر آید کو تیمور نیزبنابر اشارت علیه بمدداو رفته وامراء باتفاق نقبچیان درنقب کار کردند و خندق راخشك ساخته جنك در انداختند وقلعه را بغلبه گرفته وحاکم او رابسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند.

ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکان و نصب رایات ظفر نشان بعداز آن بجانب وان و وسطان

در اثناء این اوقات بسمع اشرف اعلا رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز ودیگر آیندگان وروندگان راآسیب وتعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت دفع شر وفتنه ابرذمه همت پادشاهانه واجب ولازم دانسته ازنخجوان متوجه قرا محمد واتباع اوشد ومحمد میرکه را که بمحاصرهٔ

النجق مأمور فرموده طلب داشت و آغروق را با آلاطاق فرستادند تا در آنجا توقف نمایند و بنفس همایون باطایفه از بهادران نامدار ایلغار کرده چون بقلعهٔ بایزید که اورا آیدین نیز گویند رسید لشکریان ایل والوس آن سر زمین را که از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم وغانم مانده غارت وتاراج کردند واز آنجا بقلهٔ اربنك رفته احشام تراکمه که در آن نواحی بودند بغارتیدند و چون ارض روم از غبار موکب همایون عطرسای گشت و قلعه وان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب ایشان فرستاد طهرتن والی آنولایت را به متابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن بملهم توفیق و دولت مقدم فرستاده را به احترام و اعزاز و اکرام تلقی نموده اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمت او را خوشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفر نشان بجستجوی قرا محمد ترکمان پدر قرایوسف فرستاده و شاهزاده متوجه شده بمیان ایل والوس تراکمه رسید و مراسم غارت والجه بتقدیم رسانید و با غنیمت بیحدو مر و دختران پری پیکر باز گشته باردوی همایون پیوست و همچنان محمد میر که با طایفهٔ از مبارزان پلنك آهنك بهمان مهم مأمور گشتند و عبور ایشان بر کوهستان و درهای تنك واقع شد و دشمنان بر آنحال اطلاع یافته سرراه بگرفتند و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن ضیق جان بیرون برده باردوی اعلا ملحق شدند و شیخ علی برادر ارغون برلاس و اقبال شاه پسر یرغوچی وینك قوچین با طایفهٔ از سپاه نبرد آئین ازراه دیگر بموجب فرموده سر در پی قرا محمد نهاده ودر کوهی بلند ومحلی صعب المسالك باو رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافته لالاءِ خواجه در معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده بود و از جنك زیاده فایدهٔ متصور نبود امراءِ مراجعت کردند و بدولت پایبوس استسعاد یافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشگری شیرشکار بدفع مفسدان بدکردار فرستاد و ایشان بحشم ترکمانان رسیده مراکب واسلحه و غیره بدست آورده سالم و غانم باز گشتند اما شاه ملك پسر ملك غیاث الدین برلاس را که بیفرمان حضرت صاحبقران رفته بود دربیابانی کشته یافتند و آن

حضرت از ارض روم بصحرای موش رفت و ایل‌والوس بایلی و انقیاد پیش آمده به عنایت و عاطفت بیکران مخصوص گشتند و چون از آنجا روان شده بحصار عادل چون نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای وافر باحرازسعادت زمین بوس فایز شد وعنایت پادشاهانه شامل حال وی گشته حکومت ایل والوس بوی تفویض‌رفت وطوق زرنکار درحرکت آمده با مجموع سپاه از بندمای بگذشت و در آلاناق به آغروق همایون پیوست و ازآنجا متوجه وان و وسطان شد و ملك عـزالدین از هیبت لشگر گردون توان بقلعه وان که حصاری بود درغایت متانت و رصانت بر سر کوهی بلند واقع شده بود ویکطرفش محفوف بآبی عظیم است در آمد و بعد از دوروزبراهنمائی‌عقل بیرون خرامیده منظورنظر تربیت گشت اما از اهل‌حصار ناصرالدین نامی را سردار گردانیده سراز گریبان‌عصیان برآوردند وراهها‌استوار ساخته طریق بیرائی پیش گرفتندو فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان‌ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده و لشگر نصرت انتما بجنك مشغولشدند و بـعد از بیست روز بقهر و غلبه شهررا گرفتند و بعضی متهوران جاهل را گردن زدند و برخی را دست و گردن‌وپای بسته ازبالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافتـه که بانی‌آن شدادبن عاد است و قلعهٔ مذکور بر کوهی بلند بگچ و سنك برآورده بودند و هرسنگی از آن از کوه قاف نشان میداد و محکمی استواری آن بمرتبهٔ بود که هر چند امیر یادگار با لشگریان خود جهد و کوشش نمود یك سنك‌از آن جدا نتوانست نمود یکی از فضلا در تاریخ فتح آنقلعه این رباعی گفته است:

رباعی

شاهی که بتیغ ملك‌ایران بگرفت ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار وان را گر پرسندت‌بگو که کیوان‌بگرفت

حضرت صاحبقرانی فرمانداد که حاکم روم ملك ناصرالدین را یك نیمهٔ سر و یك نیمهٔ ابرو و یك نیمهٔ ریش تراشیده گرد اردوبرآوردند و روز دیگر کوچ نموده فرموده تا گردنش زدند ودرتنگنائی‌افکندند تا مجموع‌لشگربروی

بگذشتند ودر اثناء این حالات ایلچی طهر تن اززنجان باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا و جواهر و اجناس و تنسوقات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف امتعه و اسبان راهوار واشتران قطار بعرض رسانیدند خلاصهٔ پیغام آنکه طهرتن معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم خواهم بود و هر گرا ازجادهٔ مستقیم اطاعت ومتابعت انحراط نخواهم جست و حضرت صاحبقران دریا نوال ایلچی را تشریفات گرانمایه داده فرمود تا منشور ولایت طهرتن را هم بنام او نوشتند و از آنجا بسعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملك عزالدین را بعنایات خسروانه مخصوص گردانیده حکومت ولایت کردستان راباو مفوض داشت و در اینولا حاکم ارومی بیر که نام براهنمائی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و بیلاکات گذرانیده مشمول رافت و احسان گشت و حضرت صاحبقران بیهمال کنیزکی در غایت حسن و جمال باو بخشید و ارومی را بوی مقرر داشت و چون جلال‌الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و ضراعت ومحتوی بر سفارش فرزندان درمجلد رابع گذشت نوشته و آنحضرت در آنزمان که بعراق رسید ایلچی پیش سلطان زین‌العابدین فرستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تورا بجانب ما سفارش‌نموده وظیفه آنکه در این اوان که رایت همایون نزدیك است بیتوقف باین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوك نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و درغایت عظمت وجلال بمستقر اقبال خویش‌باز گردی

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آنجا و رفتن آنحضرت بدارالعلم شیراز

چون آفتاب دولت‌سلطان زین‌العابدین بحد افول و غروب رسیده بودبمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاهل نمود و ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق براین معنی اطلاع یافته برتسخیر دیار عراق و فارس جازم گشت‌و درپائیز سنهٔ تسع و ثمانین

و تسعمائه مانند بحر مواج درحرکت آمد و آغروق را بامیر حاجی سیف‌الدین و امیرزاده میرانشاه و امیر شیخ علی بهادر وا گذارد تا در سارق قشلاق کنند و بنفس همایون با بقیه سپاه عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گردید در آنحال سلطان زین‌العابدین در شیراز بود سید مظفر کاشی و اکابر و اشراف و سادات مشایخ و علماء بخدمت مبادرت نموده شرف دستبوس دریافتند و بنوازش ودلجوئی امیدوار شدند چون حضرت صاحبقران قلعه تبرك را بفر قدوم خویش تزئین داده بود باردوی باز گشت و امیر آید کورا بضبط آنموضع تعیین فرمود و حکم‌شد که دراصفهان ازاسب‌و اسلحه آنچه باشد بملازمان‌درگاه سپارند و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمحافظت دروازه‌ها نامزد کرد و رؤسای اصفهان باردوی همایون‌آمده مال وامان قبول نمودند و بجهت تحصیل آن محصلان طلب داشتند و حضرت صاحبقران ایشانرا در اردو باز داشته نور ملك برلاس و امیر محمدسلطانشاه وملك‌تیمور پسر آقبوقا را جهت ضبط مال بشهر فرستاد ملازمان‌امراء نیز بشهردرآمدند تازری که کلانتران درمحلات توجیه کرده‌بودند وصول نمایند وچون‌محصلان‌بارعایاتشدد‌میکردندومتعرض‌اهل‌وعیال‌ایشان‌میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچه‌پا که ازجهال و متهوران آندیار بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بتعرض محصلان ونوکران امراء دراز کردند و جمعی کثیر را بقتل‌آوردند واهل‌چندمحله که از خرد بهرهٔ داشتند بعضی ازلشکریانرا که از ایشان مال امان طلبیدند در شب فتنه و خروج ازآسیب مفسدان صیانت کردند و درآنشب بسیاری ازمتجنده که جهت مهمات بشهررفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان بسه هزار رسید ومحمد پسرختای بهادر در آن یورش کشته شد و جمله ارازل‌الناس بدروازه شتافته محافظانرا ازآن عمل معزول ساختند وباستحکام و ضبط شهر مشغول‌شدند وخاطر بریاغی گری وجدال وقتال دادند و آوازه‌هل وبوق باوج عیوق رسانیدند وروز دیگر منهیان صورت واقعه را معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بفلك اثیر کشید وفرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی‌برزم وپیکار آورند وایشان ازترس جان ومحافظت

فرزندان حرکة المذبوحی میکردند وبیان تیمور واقبوقاء در آن معرکه بقتل آمدند وعثمان عیاس را تیری رسید اما صحت یافت وچون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که محلات ارباب عمایم را حمایت کنند وخانهای جماعتی که از کمال خرد محصلانرا ازتعرض آن بیدینان نگاهداشته بودند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان داد که تیغ انتقام ازنیام بیرون کشند وبرقتل عام اهتمام نمایند.

بیت

سیاست درآمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی

ازموقف جلال حکم صادرشد که تومانات وهزارجات وصدجات بحصه ورسد خویش سر گشتگان بیاورند وتواچیان برای ضبط این معامله دیوانی علیحده نهاده بروایت اقل هفتادهزارسر جمع آمده درظاهر اصفهان ازرؤس کشتگان منارها برآوردند وازغرایب اتفاقات آنکه جمعی ازاهل فتنه شب ازاصفهان بیرون رفته پناه بزوایا بردند مقارن رفتن ایشان برفی بارید و اقدام آنجماعت برآن برف بماند وروزدیگرلشکر قیامت اثرپی بدربرده وهمه را از کنجها بیرون آورده بر طشت خون نشاندند وبحسب اتفاق درآن نزدیکی قران علویین در جوزا بود بعد ازآن قران نحسین درسرطان روی نموده وچون خاطرحضرت صاحبقران ازقضیهٔ اصفهان فراغت یافت حاجی بیك پسرامیر ساربون ونوبانشاه را بضبط آنجا گذاشت وعنان عزیمت بجانب شیراز تاخت درآن وقت حاکم آنسرزمین سلطان زین العابدین بود وچون ازتوجه رایات نصرت آیات خبریافت روی بگریزنهاده ازجانب کازرون براه شوشترشتافت ودرآنوقت حاکم شوشترشاه منصوربن مظفربن عم او بود و با وجود آنکه میان ایشان چندان صفائی نبود سلطان زین العابدین بتصورآنکه مضمون **الشداید مذهب الاحقاد** سمت ظهورخواهد یافت پناه باو آورده وندانست که هر کس بردشمن اعتماد کند انگشت تحسر بدندان ندامت بخاید وسلطان زین العابدین چون بحوالی شوشتررسید شاه منصور کسان فرستاده امراء و نواب اورا بوعدهائی که یکی ازآن درخاطر نداشت بفریفت و ایشان چنانچه عادت ابنای زمان است طریق بیوفائی مسلوك داشته پیش شاه منصوررفتند وچون باسلطان زین العابدین اندك

نفری بیش نماند شاه منصور جمعی را فرستاد تا شاهزاده ساده‌لوح را بگرفتند و بشهر درآوردند ودرقلعه سلاسل محبوس گردانیدند .

بیت

دلا مجوی زابنای دهر بوی وفا — که‌درجبلت‌این‌همرهان‌مروت‌نیست

وآنجماعت که ازسلطان زین‌العابدین بر گشته بودندبقتل ایشان فرمانداده وحضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز دراول ذی‌حجه سنهٔ تسع وثمانین و تسعمائه بیمانعی ومنازعی بشیرازرسید ودرظاهرشهر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان ورؤساء وکلانتران بخدمت‌شتافته وبعزبساط بوس‌سرافراز گشته ومبلغ‌یکهزار دینار کپکی قبول کردند که ازمال وغیرذلك تسلیم خزانهٔ عامره نمایند و عثمان عیاس بتحصیل آن‌مال مشغول شده وجه مذکور تمام و کمال بوصول پیوست و در روزعید خطبه باسم ولقب همایون آرایش یافت ودراین اثناء سلطان عمادالدین‌احمد برادرشاه شجاع از کرمان امیر اختیارالدین حسین را که اعقل امراء جهان بل‌صنادید ایران بود بخدمت خسرو گیتی پناه فرستاد وخود بسیرجان رفت که اگر سپاه جغتای بآنطرف توجه نمایند او بقلعه درآید حضرت صاحب‌قران براندیشه سلطان عمادالدین احمد اطلاع یافته فرمانداد که ده هزارسوار از اینجانب برسم ایلغارباامیراختیارالدین‌روان شوند وقلعه سیرجان وشهر کرمانرا محاصره‌نمایند وسلطان عمادالدین احمد برخصت حال‌آگاهی یافته متوجهٔ اردوی اعلا گردید و بتقبیل دست دریانوال مفتخر وسرافراز گشت وعنایت پادشاهانه شامل حال او شده وهمچنین شاه نصرالدین یحیی برادرزادهٔ شاه‌شجاع ازیزدوابواسحق نبیرهٔ شاه‌شجاع ازسیرجان واتابکان لرو گر گین‌لاری که نسبتشان بگرگین میلاد منتهی میشود و سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و مجموع این طوایف بعواطف پادشاهانه سرافراز گردیدند .

گفتار در هجوم تغمان و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس بعراق

چون قمرالدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه توغتمش خان شده اغوا وافساد بنیاد کرد واورا بر آنداشت که باردیگر باحضرت صاحبقران طرح مخالفت انداخته چندین شاهزادگان جوجی نژاد را باامراء ونوئینان بجانب ترکستان روان کرد وایشان از سقناق گذشته سیرانرا محاصره نمودند و تمور خواجه آقبوقا که حاکم آنموضع بود در مخالفت پای ثبات بیفشرد وبیرونیان هرچند سعی و کوشش کردند که شهررا مسخر سازند میسر نشد چون کمند عزم مخالفان بر کنگرهٔ مقصود نرسیده دست ازمحاصره بازداشته باطراف وجوانب ممالك محروسه نهب وغارت آغاز کردند و شاهزادهٔ جهانیان عمرشیخ بهادر که درآن دکان بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان گشت وامیرسلیمانشاه وامیرلعل برادر طغای بوغاء برلاس وامیرعباس وشیخ تیمور پسراقتیمور بهادر که بضبط سمرقند باز داشته بجانب شاهزاده عمرشیخ روان شده باو پیوستند وباتفاق از آب جیحون گذشته در پنج فرسخی انزار درموضع جوکلك هردو سپاه بهم رسیدند و بعداز تسویه صفوف بریکدیگر حمله‌آوردند وتنورحرب گرم گشت وازاول روزتا وقت غروب خورشیدعالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ که قول بفرشکوه اوآراسته بود باندیشه آنکه تابنفس خویش مباشرطعن و ضرب نشود و مهم بوجه دلخواه میسر نگردد بافوجی از بهادران برگزیدهٔ خود بر قلب دشمن زد وازآنجا بیرون رفت وازسپاه منصوره دور افتاد و امراء شخصی را جهت مصلحت درقول فرستادند وآن شخص شاهزاده را در محلی که قرارداشت نیافت و باآنکه لشکرقول درموقف خود آرام داشتند فرستاده تصورباطل کرده بامراء خبر رسانید که امیرزاده عمرشیخ بهادر بساط معرکه در نوردیده بگوشهٔ بیرون رفته است امراء بهادران ازاین خبرمتوهم شده سر خویش گرفتند وشاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود هیچکس را درقول ندید تأسف و تحسر بسیار خورده چندان جنك

کرد که بار گیرش رازخم رسیده از حرکت بایستاد وآخرالامر بدرخواست یکی ازملازمان سوارشده تنها روی باندکان نهاده مردم بتصور آنکه شاهزاده گرفتار گشته میخواستند که دل بفرار نهند وروی بقلال جبال آورند ناگاه شاهزاده رسید، حیاتی تازه یافتند ونوبت دیگرشاهزاده لشکرها جمع آورده دراین اثنا مسموع گشت که آنکاتوبرادر زادهٔ حاجی بیك با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تا شکنت وسیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج برآورده‌اند و چون این خبر بتحقیق بیوست شاهزاده عمرشیخ آنمقدار لشکر که داشت برداشته بخجند آمد و در آنجا شنید که آنجماعت متوجه اند کانند شاهزاده فی‌الحال بعزم آنکه سرراه بروی گیرد مراجعت نموده در کنار آب جیحون بمقابل ایشان رسید واز جانبین گذارها ضبط کرده چند روز بکنار آب دربرابر یکدیگر میرفتند ومنتهز فرصت میبودند شبی آنکاتورا حیلهٔ اندیشیده جمعی‌را در معسکر گذاشت وفرمود تا پراکنده آتش بیفروختند وخودبا بقیهٔ سپاه بربالای آب روان شد وبدلالت شخصی از اندکان گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمرشیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت وشاهزاده بکوششهای مردانه مبارز افکندن گرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب اندکان تافت وانکاتورامتعاقب اوروان شده درنیم فرسخی اندکان فرودآمده خواست که بمحاصره قیام نماید شاهزاده از غلبه غیرت وحمیت با اندك نفری ازحصار بیرون رفت و خود را برسپاه دشمن زده مانند شیرژیان میغرید و بضرب شمشیر ونوك نیزه جگر خصم را میدرید و چون مخالفان از اوراق اشجاروقطرات امطار افزون‌تربود توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده را گرفته اورا از آن معرکه بیرون آورد وآنکاتورانیز مصلحت در توقف ندیده راه کافرستان پیش گرفتند و شاهزاده عمرشیخ جمعی را بتکامیشی فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری ازسپاه جته رامعروض تیغ قهر گردانیدندودراین اثنا لشکر تغمان بماوراءالنهر آمده آنچه ممکن بود ازقتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر سلیمانشاه و امیرعباس که از جنك جوکلك منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در

محافظت شهر جد وجهد تمام نمودندو فوجی دیگر از سپاه توغتمش خان که سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی بـراهنمائی ایشان اشتغال مینمود آنجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده هوای تسخیر در دماغ مخالفان جایگیر آمده بمحاصره مشغول گشتند وطغایبوقا برلاس وملتس قوچین که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه نمودند وبعد از محاربه فراوان سپاه جته ازتسخیر بخارا مأیوس گشته روی بخرابی دیگر بلاد و ولایت ماوراءالنهر آوردند و درزنجیر سرای آتش زده قرشی وحراز بگذاشتندو تا کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند و مقارن اینحال امیر عیاس بزخم تیری که در جنك جوكلك باو رسیده بود متوجه سفر آخرت شد وبعداز حدوث آنقضیه وقایع را معروض حضرت صاحبقران گردانید آنحضرت امیر عثمان عیاس را فرمـود تا باسی سوار بتعجیل تمام متوجه سمرقند گردد و اهالی آنولایت رااز وصول رایات همایون اعلام دهد وولایت عراق وفارس را بر آل مظفر تقسیم فرمود وحکم شد که عالیجناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سیدشرف جرجانی در کنف حمایت حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاءِ الدین ایناق که از اعیان امراءِ شاه شجاع بـود وبمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت باجمعی دیگر از متعینان مأمور گشتند که متوجه آن جانب شوند از اهل حرفت نیز طایفهٔ کـه در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند برحسب فرمان عزیمت دیار ماوراءِالنهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فی ایمن وقت و اسعد ساعت عنان معاودت منعطف گردانیده سوار شد وچون به بند عضدالدوله نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعزعرض رسانید که اگر داروغه بیایدمن از سرقدم ساخته شرف دستبوس حاصل نمایم حضرت صاحبقران کامکار توکل باورچی را بآندیـار فرستاد و مهذب شهر را تسلیم نمـوده بموکب همایون پیوست و چون خطه ابرقومر کز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بقدرحاجت خدمات پسندیده بجای آورد و این معنی پسندیده افتاده حکومت ابرقوه باوتفویض شد و آنحضرت درری بآغروق همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان وامیرحاجی سیف الدین را فرستاد تالشکرهای آن دیار جمع آوردند وکاشان وقزوین

را به پیرمحمد ساده داد و مملکت ری را بموسی پسر جوکار ارزانی داشت وملوك رستمدارو گیلانات‌را رخصت فرمود که‌باطاون خود روند و فیروز کوه را باسکندر شیخی عنایت فرموده اورا همانجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاد واستراباد را بنام پیر پادشاه نبیرهٔ طغاتیمورخان رقمزده همه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و مراحل و منازل قطع کرده بسمرقند رسیده و پیش از وصول آنحضرت یاغی مملکت را گذاشته گریخته بود و بموجب فرمان خدا داد حسینی وشیخ علی بهادر وعمر تابان و طایفه دیگر از بهادران در عقب مخالفان رفتند و بسیار از ایشان را نیست گردانیده باردوی همایون معاودت نمودند و چون اندك اهالی از امراء وارکان دولت وسرداران درمعرکه جوکلك واقع شده بود این معنی‌برخاطر اشرف اعلا گران آمد لاجرم درآن اوان باحضار جمیع ایشان فرمانداد و بعد از تحقیق و تفتیش با امیر سلیمان عتابی عظیم فرمودو برآنخواجه کو کلتاش را که در جنك سستی کرده بود برحکم ریش تراشیدن و سرخی و سفیداب بر روی وی مالیدن و معجر پوشانیدن فرمان رفت و کوجه‌ملك چون باسیزده نفر برسرسیصد کافر آنکاتورانی شبیخون برده بود و اسیران خجند و آن نواحی را ازچنك کفار خلاص داده بمزید سیورغال وانواع عاطفت و احسان مخصوص آمد وحکم نوخانی درایشان‌نافذ گشت‌وشاهزاده عمرشیخ‌بهادر چون بدولت‌دستبوس‌حضرت‌صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت اورا در آغوش گرفته سرو چشمش‌را ببوسید وشرف‌احماد ارزانی داشت و پایهٔ قدرومنزلت اورا از فرق فرقدان بگذرانید

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن مملکت بیکلفت مشقت و محنت

چون‌حضرت صاحبقرانی ازجیحون بگذشت توغتمش خان مانند پشه ضعیف که از پیش باد بگریزد سرخویش گرفت اما دردیار خوارزم بعضی ازشاهزادگان جوجی نژاد و امراء بدنهاد که بموجب فرمودهٔخان مذکور بدآنصوب آمده بودند

خاك برفرق دولت خود می‌بیختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم خسرو بادین و داد دفع اهل شروفساد را وجهه همت عالی نهمت ساخته ودر شهور سنه تسعین و تسعمائه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید وچون موضع اگبر آباد مضرب خیام‌سپاه نصرت‌پناه گشت‌حضرت صاحبقران‌کامکار کونجه اغلان وتیمور قتلق اغلانرا که از توغتمش خان گریخته بودند و التجا بآنحضرت آورده با جمعی امراء از پیش روان ساخت و آنجماعت از نصر بغدادك‌عبور نموده عبید خواجه را قراول گردانیدند و او از پیش رفته از گله بانان ایلتمش خان که از جانب توغتمش‌خان در خوارزم بود شخصی‌را گرفته همراه آورد و شاهزادگان چنگیزخانی و امراء صاحبقرانی گله بانانرا نزد حضرت صاحبقران گیتی ستانی فرستادند و آنحضرت اوضاع و احوال دشمنان را معلوم فرموده روان شد وچون بجدریس رسید و ازآنجا بسعادت و اقبال بگذشت از جانب خوارزم شخصی آمده خبر آورد که ایلتمش اغلان وحسین صوفی هزیمت غنیمت دانسته گریز اختیار کردند و متوجه اردوی توغتمش خان گشتند و باردیگر ولایت خوارزم با سایر ممالك محروسه مضاف شد حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه و شمس‌الدین عباس و شیر بیشه مردانگی اوچ قرا بهادر و امیر آیکو تیمور با جمعی دیگراز بهادران سپاه را بتکامیشی مخالفان روان فرمود و ایشان بموجب فرمان از راه قم بازگشته در حرکت آمدند وبدشمنان رسیده‌از قتل وغارت دقیقهٔ مهمل‌نگذاشتند و از آنجا باز گشته مظفر ومنصور با اموال نا محصور باردوی اعلا ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد مجموع سکان آنولایت راکوچانیده بسمرقندبردند وعمارات‌عالیهٔ آن بلدهٔ فاخره را بازمین‌هموار ساختند و جوکاشتند ودر آن‌شهر ساکن داری و نافخ ناری نماند و در تمام‌خوارزم دیواری که متنفسی در سایه آن آسایش نماید موجود نمیشد و چون خاطرخطیر حضرت صاحبقران از این قضایا بازپرداخت بمستقر سریرسلطنت خود معاودت فرمود و خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت ودرزمانی که آنحضرت‌ازیورش دیار قبچاق باز آمد موسیکه بفرستاد تا آنولایت را فی‌الجمله معمور گردانید و

مردم اطراف وجوانب آندیار رافراهم آورده بزراعت وعمارت ترغیب وتحریص نمود

ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بمصاهرت صاحبقرانی مشرف شده بود

اشعه ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میر که تافته مهد علیا سلطان بخت بیکم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آورد و مرتبه خدمتش بلند گشت و حکومت ختلان و توابع آن بروی مقرر شد واین بیت ازجمله اشعار اوست

بیت

میر که در عشق جانان کررود شاهی چه غم
ملك معنی را امیری ملك ختلان کومباش

مدتی بحکومت وکامرانی گذرانیده و عاقبت دیدهٔ بصیرت او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آن است که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالك ستان بدفع فتنه وفساد توغتمش خان روی بخوارزم نهاد و ابوالفتح برادر خورد محمد میر که از آستان فرخنده نشان روی گردان شده بگریخت ولالم بهادر از این حال خبریافت و از عقب او بتعجیل روان شد و اسبان لشکریان گرفته در پی ابوالفتح تاخت تا او را درپای درختی خفته یافت و ازآن حرکت ناپسندیده پرسید ابوالفتح جوابداد که برادرم محمد میر که یاغی شده مرا طلبید و من خیال داشتم که با او پیوندم لالم بهادر اورا مضبوط ساخته در بخارا پیش شاهزاده عمرشیخ رسانید و شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم روان داشت تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رساند و شاهزاده بتعجیل هرچه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در آنجا استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمدمیر که باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده از سمرقند بطرف حصار شادمان رفت و ملك برلاس و آقتیمور بهادر را غارت کرده و باین اکتفا

نکرده در حصار شادمان تاخته جسارت نموده خانه‌خاص یازیده مجموع آلات حرب
و ادوات طعن و ضرب برارازل واوباش تقسیم نموده وحشری انبود جمع آورده
همه را اسب وخلعت‌داده‌متمشی جنك و جدال‌است و چون شاهزاده عمرشیخ بتفصیل
حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراءالنهر فرمانداده از سمرقند بیرون آمد و
در یلغرنعاج توقف‌نموده تا سپاه مجتمع گشتندو از آنجا چون شیر خشمناك‌متوجه
حصار شدواز میامن دولت و اقبال صاحبقران بمجرد آوازهٔ شاهزاده مخالفان‌متفرق
و پراکنده شدند و میرکه علامات ادبار برصفحات احوال خویش مشاهده کرده
شکسته و خاکسار روی بفرار نهاد و از آب وحش گذشته بجانب ختلان رفت و
شاهزاده متعاقب او درحرکت آمده تا ختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرکه
روی خذلان‌بدروازه‌آورد وشهاب الدین حاکم آن سرزمین دست رد برسینه‌ملتمس
او نهاد و خدمتش را بقلعه راه نداده محمد میرکه محروم ومأیوس از آنموضع
بازگشت و اکثر ملازمانش از مرافقت اوتخلف نموده بیش از سه چهار کس‌باوی
نماند و سپاه فیروز پناه هرچند در اطراف و جوانب اوراطلب داشتند نیافتند وامیر
زاده عمر شیخ بختلان رسیده در آقسرا که قصر میرکه بود نزول فرمود و منتظر
میبود که لطیفه روی نماید که خاطریکبارگی ازدغدغه میرکه بیاساید وبرحسب
اتفاق عثمان پسراردع عمرباچند نوکر بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسرچشمه
رسید پی اسپان دیده که از جادهٔ مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که‌در
آن باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم شود که حقیقت حال چیست‌لاجرم
بر اثرآن‌رفته چون اندك مسافتی‌طی نمود محمد میرکه دید که باچهارکس‌نشسته
و اسبانرا بعلف گذاشته فی‌الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب
او را گرفته آنچهارکس خواستند که دست بتیرو کمان دراز کنند میرکه مانع
آمد و ایشان اسبانرا بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط نموده و عثمان
او را مصحوب خویش گردانید ومتوجه جانب شاهزاده عمر شیخ شد ودراثناءراه‌از
جانب شاهزاده خبر رسید که اورا بیاسا رسانند عثمان بموجب فرموده عمل‌نموده
و برادرش ابوالفتح را نیز درسمرقند ازمیان برداشتند وبعضی‌ازفضلای متاخرین

در کتب خویش آورده اند محمد میر که خط را خوب نوشتی و شعررا مرغوب گفتی راقم حروف یك بیت اورا که در خاطر داشت در این اوراق ثبت نمودوخط اورا بر آن‌قیاس باید کرد‌القصه بعد ازدغدغه محمد میر که امیرزاده عمرشیخ بهادر عازم‌سمرقند شد و در آنجابشرف دستبوس حضرت صاحبقران‌بادین و داد استسعاد یافت و همان اوان که محمد میر که اظهار یاغیگری کرده از سمرقند بـاز گشته امیر جهان‌شاه بن امیرجا کو بالشکر بورالدای و اسپردی و طایجان بموجب‌فرمان واجب‌الاذعان اردوی همایون میرفت در اثناء راه ایل بورالدای یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاهو خواجه یوسف بن‌الجایتو وجنید برادر زادهٔ بورلدای درعقب ایشان بتعجیل رانده در بقلان بمخالفان رسیده هرچه داشتند بباد غارت و تاراج داده مقارن اینحال امیرجهانشاه شنید که امیر که در حصار لشکرها جمع آورده در مقام یاغی گری است و او باسپاه نصرت پناه بعزم رزم میر که روان شد و خواجه یوسف بارینك رفت و پیرعلی بازحاکم بلخ گشت قرار برآنکه بقایای لشکر آنموضع را فراهم آورده درکنار جیحون توقف نمایند و چون شب‌درآمـد جنید بورلدای و برادرش با یزید و علی اکبر یـاغی شده بر سر امیر جهانشاه راندند با سه‌هزار کس و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود و خدمتش با این‌نفر اندك پشت‌بآب کرده ودل دریا نموده هیچگونه اضطراب بخود راه نداد و تورها و چپرها در روی کشیده بجنك مشغولشدند و در همـانشب خواجه یوسف و پیر علی با پانصدمرد مکمل‌بشنا ازآب گذشته‌بامیر جهانشاه رسیدند وهنگام سحرنسیم فتح و فیروزی بر پرچم‌رایت نصرت آیت‌سپاه نصرت شعار وزیده مخالفان باوجود کثرتی که‌داشتند روی‌بگریز آوردندو لشکر فیروز اثرتکامیشی کرده‌دست‌بقتل و تاراج‌برآوردندوامیرجهانشاه درقندزتوقف‌نمودوایل‌بورلدای بکابل‌رفتندوالی‌آنجا ابوسعید که ازخاك بر گرفته حضرت صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش‌رامغشوش ساخته باآن مدبران درمخالفت اتفاق نموده وآنحضرت آقبوقا که دشمن ابوسعید بود تربیت نمود وبهنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساختـه امـارت تمام کابل بوی ارزانی داشت وایالت ایل والوس میسور را برآقبوقا مقرر گردانید

واورا نزد امیرجهانشاه فرستاد رمضان خواجه وخواجهٔ یوسف با لشگرها بموجب فرمان ازقندز وبقلان درحرکت آمده بتعجیل تمام روان شدند واز کابل گذشته در موضع لقمان جنید و ابوسعید را دریافتند وتوابع ولواحق ایشان را غارت کرده کسانیکه از صدمهٔ قهر امراء بهرام انتقام خلاصی یافتند بجانب سند گریختند و در گرم سیر باو پیوستند وباتفاق از جنگلها گذشته بمخالفان رسیدند وآن مخذولان سراسیمه شده از بیم بجنگ اشتغال نمودند وجمعی کثیرازایشان بقتل رسیدند ومالی که داشتند عرضه نهب وغارت گشت وجنید وبایزیدوابوسعید ومیسوربهزار مشقت ازدریای خونخوار هلاك خود را بساحل نجات افکندند وبطرف دهلی رفتند وسپاه نصرت شعار با غنیمت بسیار بمواطن خویش باز گشتند و درآنولا حضرت صاحبقران فرمانداد تا طوی عظیم ترتیب کردند و سلطانشاه محمود پسر سیور غتمش خان درديار بخارا بیمار گشته بعد ازچند روز برحمت پرورد گار پیوست و چون آنحضرت بدارالسلطنه سمرقند معاودت فرمود درباغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت وابهت بطریق شرع مطهر عقدبستند وبعد ازآن بسلامت بخراسان شتافتند وامیر زاده عمر شیخ باندگان رفت وحضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بمسرت وشادمانی وطرب وکامرانی گذرانید جلوس محمود خان و تزویج شاهزادگان درشهورسنه تسعین وتسعمائه اتفاق افتاد

گفتار در لشگر کشیدن توغتمش خان بجانب

ماوراء النهر ودیگر حکایت

توغتمش خان دفترانعام واحسان حضرت صاحبقران گیتی ستان را برطاق نسیان نهاده بر کفران نعمت اقدام نمود وازچرکس وبلغار وآلان وازاق وسایر ممالك جوجی خان لشگر گران وحشم بیکران فراهم آورده ودر اول زمستان سنه تسعین وتسعمائه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراءِ النهر گشت وچون پادشاه هفت کشور از اینواقعه با خبرشد با حضار لشگر سمرقند وشهر سبز فرمانداده و ایشان درظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع ساغرج معسکر همایون گشت و

تواچیانرا باطراف ممالك محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانیدند وازقضا درآنزمان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت عزیزی در ابدان انجماد مییافت ودراین اثناءِ منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که منقلای لشگر توغتمش خان با سپاهی افزون ازیك بیابان از آب عبور نموده در نواحی زرلوق رحل اقامت انداخته وآنحضرت برفور تهیه رفتن نموده خواص مقربان بارگاه سلطنت معروض داشتند که اگرتوقف افتد که لشگر جمع آید همانا بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که مؤید بود بتاییدات ربانی بر زبان گوهرافشان گذرانید که وفی التاخیر آفات* که آفتهاست در تاخیر و طالب رازیان دارد* و بمضمون این بیت که

بیت

زمانه برآنکس تبرا کند | که اوکارامروز فردا کند

عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه اسب میرسید دست در عنان دولت واقبال زده سوار شد وبا جمعی ازبهادران نامدار برف کوفته بجانب یاغی راند و مقارن اینحال امیرزادهٔ عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست حضرت صاحبقران گردون‌توان گونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان وشیخ علی‌بهادر را با فوجی ازابطال رجال روان ساخت تاراه گریزدشمنان مسدود سازند و روز دیگربهنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فربااُبهت جمشید برسرمخالفان‌رسید وچندان مجال ندادند که ایشان صفها راست کنند وبیك حمله آتش آهنگ بادبی نیازی برآن خاکساران وزیده روی بانهزام نهادند وجمعی ازایشان بتیغ کین ازپشت زین برزمین افتادند وبرخی خود را درآب خجند انداختند و غریق بحر فنا گشتند وزمرهٔ که ازآسیب تیغ آتشبار وآب باد رفتار خلاصی یافتند گریختند لشگریان که پیش رفته بودند راه گریز برایشان بستند واز عقب سپاه ظفرپناه رسیده بزخم شمشیروتیر و گرز وسنان دشمنان را بیجان ساختند وآیدی بخشی‌را که اززمرهٔ امراءِ توغتمش خان بود دستگیرنمودند وخواستند که ازپای درآورند ازبیم جان نام خویش برزبان آورده اورا بدرگاه گیتی پناه رسانید و حال‌توغتمش

خان ازوی پرسیده بعنایت وعاطفتش نوید داد وظفر کردار ملازم رکاب همایون گشت حضرت صاحبقران کامکار معاودت فرمود ودر سنه احد وتسعین وتسعمائه موضع اقار مضرب خیام لشگر نصرت شعار گشت وفصل زمستان بنهایت انجامید امیرزاده میرانشاه با لشگر ظفرپناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت وسپاه دیگر بلاد وامصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران گردون اقتدار مجتمع گشتند و امیر زاده عمرشیخ وامیرحاجی سیف الدین وامیرانکوتیمور بموجب فرموده بر آب خجند درمواضع متعدده پل بستند وآنحضرت در ربیع الاول سنه احد وتسعین و تسعمائه ازاقار نهضت نموده بکنارآب خجند رسید وشاهزادگان ومجموع لشگریان ازآب بگذشتند وتیمور قتلق اغلان وسونجك بهادر برسم منقلای ازپیش روان شدند و امراءِ مذکور قراول تعیین نموده پیشتر ازخود فرستادند قراول دشمن را از دور دیده برفور بازگشتند وامراءِ را ازآنحال آگاه نمودند وامراءِ درکمین ایستاده خود را بدشمن ننمودند ومخالفان چون هیچکس ندیدندوشب درآمد پهلو بربستر استراحت نهاده درخواب غفلت فرورفتند ولشگرمنصور درهمانشب برسرخفتگان رسیدند واکثرآنجماعت را بقتل رسانیدند وبقیة السیف روی بگریز آوردند واز آب ارج گذشته پیش توغتمش خان رفتند وخدمنش درآن اوان از تسخیر صیران عاجز آمده وبسی را غارتیده در بعضی از صحاری آنموضع نشسته بودند وگریختگان چون اورا از توجه وتسلط سپاه ظفرپناه آگاهی دادند خوف وهراس بر ضمیرش استیلا یافت بحدیکه با وجود کثرت لشگر ووفور استعداد بیتوقف ودرنك بجانب دشت قبچاق عنان تافت وحضرت صاحبقران چون برهزیمت دشمن مطلع گردید امیرحاجی سیف الدین را با آغروق روانه سمرقند نمود وخود با شاهزادگان دولت یار وامراء عالی مقدار ازعقب مخالفان درحرکت آمد وخواجه شیخ قوچین وآنالشاه خزانچی ودولت شاه جیباجی را با چهل مرد نامی بخبر گیری فرستاد ودر موضع سارق بمخالفان رسیده جنگی عظیم واقع شد ولشگرظفرلواءِ از جمله اعدا جمعی کثیر بقتل آوردند وبقیة السیف بگریختند ودر وقت معاودت سپاه نصرت نشان درآن بیابان بکپك ترخان که با صد خانه وار نشسته بود دوچار شدندوبعد

ازمحاربه اورا با خیل وحشمش گرفته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران ازآن محل کوچ کرده منازل ومراحل قطع فرموده بسعادت واقبال مقرون در موضع آل قوشون نزول فرمود ودرآن اوان ایلچی ازخراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیك جونی قربانی وملوك سبزوارسربداری با مجموع لشگرهای کلات وطوس یاغی شده اند وخراسان پرفتنه وآشوبست

ذکر مبدء اعتبار وسبب عصیان حاجی بیك جونی قربانی

حاجی بیك پسر عم علی بیك بن ارغونشاه درزمان دولت او اعتبار واختیاری نداشت ودرغایت افلاس ونهایت فلاکت روزگار میگذرانید وهرگز اورا در ایام حکومت علی بیك اسبی بقاعده که برنشیند وجامهٔ پاکیزهٔ که بپوشد دست نداد ودرآن زمان که ماهیچهٔ طوق آسمان سای حضرت صاحبقرانی ازافق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شآمت ومخالفت علی بیك اکثر وجوه واعیان جونی‌قربانی در معرض سخط وغضب حضرت صاحبقرانی آمدند وآنحضرت حاجی بیك را منظور نظرعنایت واحسان گردانیده حکومت طوس باوارزانی داشت و دروقتیکه شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق وفارس شد حاجی بیك ظفر کردار دررکاب همایون ملازمت مینمود بعد ازاستخلاص ازاصفهان وعزیمت شیراز حضرت صاحبقران‌علی بیك را بایالت آنولایت نصب فرمود واز خزاین ودفاین اصفهان مبلغی خطیربدست او افتاده بثروت ومکنت از قارون در گذشت وکارش بجائی رسید که حضرت صاحبقران دختر اورا از برای امیرزاده عمرشیخ خواستگاری نمود و چون آن حضرت بواسطهٔ هجوم لشگرقبچاق از فارس مراجعت نمود حاجی بیك وسایرحکام ولایات را بمواضع خویش فرستاد وبنفس همایون بماوراءِ النهررفت و آوازهٔ شایع گشت که آنحضرت از توغتمش خان انهزام یافته‌بماوراءِالنهر رفته است توغتمش خان اورا محاصره نموده وحاجی‌بیك خیال‌سلطنت ماوراءِالنهر دردماغ جای داده با خود گفت که توغتمش خان تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد گرفت وتا او از مهم ماوراءِ النهر فارغ شود من باری خراسانرا ضبط نمایم بسبب این تصورات باطل شهرطوس را حصار ساخت وحقوق الطاف حضرت صاحبقرانرا نسیاً منسیا انگاشته سکه و خطبه بنام توغتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر

قمرالدین که درطوس مقید بودبیرون آورده بامارت نشاند در اینوقت ملوك سربدار تربیت کردهٔ میرانشاه از سبزوار روان شد بامید آنکه بشاهزاده عالمیان پیونده وچون بحوالی طوس رسید حاجی بیك اورا اغوا نمود تا خدمتش نیز یاغی شد و خبر اینواقعه درهرات افشا یافته امیرآقبوقاء کسان بطوس فرستاد و حاجی بیك را ازعاقبت این کار ناپسندیده بترسانید اما دردل اوجایگیر نیامد و امیرآقبوقا لشگرهاء خراسان وغیرذلك جمع آورده روی بطوس نهاد وحاجی بیك باتفاق طوسیان باستقبال شتافته جنگهای مردانه کرد وآخرالامرمنهزم شده بشهردرآمد وامیرآقبوقا ازیکجانب وشیخ محمد داروغه ازجانب دیگرطوس را احاطه کردند ورعایت حزم کرده بر گرد خود خندقی کندند ومدت محاصره متمادی شده خلقی کثیر ازطرفین بقتل آمدند ودراین اثناء امیرآقبوقا ایلچی پیش حاجی بیك فرستاده پیغام داد که سه ماه است که بردست راست تکیه کرده ام وسه ماه دیگر بردست چپ تکیه خواهم کرد آنگاه سه ماه برپشت خواهم خوابید بعد ازآن به بینم که توبرروی خواهی خسبید یا من وچون خبرتشویش وفتنهٔ خراسان بسمع حضرت صاحبقران رسید خماری ایناق وحاجی عبدالله پسرامیر عباس ودولدای و آنکه سارق را فرمود که ازجیحون عبور نمایند و دردفع مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان برحسب فرمان ازآب گذشته خماری ایناق بکابل رفت و سه کس دیگر بامیرآق بوقا پیوستند وچون از افواه امراء خبرانهزام توغتمش خان درخراسان شایع شد امیرآقبوقا وسایر ملازمان وهوا خواهان حضرت صاحبقران صدای گوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان باور نمیکردند و همچنان برطغیان وعصیان اصرار میکردند وامیرآقبوقا حاجی عبدالله و آنکه سارق را بسبزوار فرستاده ودولدای را پیش خود باز نهاد وبعد ازرفتن امراء حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را فرمانداد تا بسمرقند آمده ملك پیرمحمد بن ملك غیاث الدین را با دوپسرش محمود وزین العابدین نیست گردانید و از نسل ملوك کرت ذواعتباری نماند وامیرزاده میرانشاه بتعجیل تمام بخراسان شتافت ودرآنولا خانزاده در هرات بود وچون خبرتوجه شاهزادهٔ شنید باستقبال او روان

شد ودرجیچکتو ملاقات روی نمود ودو روز درآن منزل توقف واقع شد وازآنجا بوبکرقبچاق را پیش امیرآقبوقا فرستاده تا آوازهٔ وصول‌لشکر ظفرلواءِ برسانند وشاهزاده عازم هرات شده درباغ‌زاغان نزول اجلال فرمود ولشگریانرا جاررسانید که از راه قراباغ وباد غیس درحرکت آمده در موضع سارق قمش جام مجتمع گردند وچند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته پرتوالتفات بر ترتیب اسباب حصار گیری ازعراده ومنجنیق وقارورهای نفظ ومایشا به ذلك انداخت و در خلال این احوال ایلچیان امیرآقبوقا رسیده معروض داشتند که ملوك سربدار با سپاهی بیرون ازحساب‌وشمار بمدد حاجی بیك میرسند اگررایت زرنگار بدینجانب نهضت فرماید بیشك کارها بروفق دلخواه گردد شاهزاده فرستادگانرا خوشدل و خرم‌باز گردانیده بساط عیش گسترد ومجلس نشاط چید وبا وجود غلوات سکر از وقایع امورمملکت آگاه بود بالجمله در تاسع جمادی الاخرسنه احد و تسعین و تسعمائه رایت‌نصرت‌آیت بجانب‌طوس درحرکت‌آمد وروز چهارم در جام‌اتفاق‌نزول افتاد وشاهزاده عالیمقام ازروحانیت شیخ الاسلام احمد جام استمداد همت نموده‌باز ایلچی امیرآقبوقا بتفصیل بساط جلالت مناط فایز شده بعرض رسانید که ملوك سربدار نزدیك رسید امراء چون امثال این کلمات معروض داشتند نایرهٔ خشم شاهزاده اشتعال یافته‌فرمود که ملوك سربدار چه سگ است که آقبوقا ازاواندیشه داشته باشد

بیت

سك کیست روباه نا دیده جنك که با شیر غران در آید بجنك

وبا ایلچیان گفت که دراین چند روز حرکت نخواهم کرد وشب اسبانرا نعل بسته فرمود که آغروق بآهستگی متوجه طوس گردد وبا هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد ازقطع منازل ومراحل به نیشابور رسید واز آنجا برونیزرفت و مردم رونیز در قلعه متحصن بودند وشاهزاده‌جوان بخت نخواست که آسیبی‌بایشان رسد لاجرم برزبان گوهرافشان گذرانید که‌همانا اینحرکت نا دانسته‌ازآنجماعت صدور یافته باشد ویکی ازمعتمدانرا به رونیز فرستاده ازحقیقت حال اعلام دادو

ایشان بپای ادب بخدمت قیام نمودند وامیر زاده بنظر عنایت درایشان نگریسته نیم شب بیاسامیشی ازآنجا روان شد وچون اندك مسافتی قطع فرمود لشگریان پیریرا که پیاده میرفت گرفته آوردند پیر بعرض رسانید که دوش چهار سوار از لشگر ملوك بقراولی آمدند ودر قلعه قاسمی قرار گرفته مرا فرستاده اند که چیزی معلوم نمایم امیر زاده عالیمقدار فرمود فوجی که چنین قراولی فرستند توان دانست که ایشانرا چه قوت وتوانائی وشوکت باشد وشاهزاده پیررا نوید داد که چون فتح وظفر روی نماید عنایت پادشاهانه شامل تو گردانم وازآنجا بتعجیل تمام رانده خود را بقلعه قاسمی رسانیدند وشاهزاده بنفس همایون پیش رفته آوازداد که جمعی که ازنزد ملوك آمده اند اگر نزد ما فرستید امان یابید والا درخون خود سعی نموده باشید وبعدازیاسامیشی ازآنموضع گذشته ناگاه سیاهی سپاه درنظر لشگریان آمد وآبی درمیان فاصل بود وامراء توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن ازآب مصلحت نمینماید شاهزاده فرمود که اگرما حصارداری میکردیم هرات ازاین موضع محکم تر بود وتازیانه براسب زده مانند برق وباد ازآب بگذشت وسپاه موافقت نموده ملوك سربدار با فوجی از اهل شر و فساد درصحرای بحرآباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و لشکر منصور و ارباب بغی و فساد درهم ریخته مخالفانرا منکوب و مقهور ساختند و دست بغارت و تاراج برآورده ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند و برفور حمله آوردند و بعضی از بهادران پریشان شده مخالفان شمشیر به امیرزاده میرانشاه رسانیدند چون عنایت الهی یار او بود زخم کارگر نیامد و شاهزاده فرمود که تیر باران کنید اصحاب قبضه شبه آغاز کرده بسیاری ازآنها را برخاك هلاك افکندند و بقیهٔ اهل ادبار منهزم شده روی بفرارنهادند و غنیمت بسیار بدست لشگر افتاده مجموع رابعرض رسانیدند وشاهزاده بردو مجلد کتاب که یکی ابن یمین و دیگری بحرالانساب بودرقم اختصاص کشید و باقی رابر لشگریان قسمت فرمود و ملوك ازآنمعر که نیم جانی بیرون برده بعراق گریخت و شاهزاده بعد از این فتح برفراز پشتهٔ برآمده فرمانداد که هرکس باید سری بیاورد و سپاه نصرت شعار مخالفان را تکامیشی کرده بسواران وپیادگان رسیدند

وبسعی و اهتمام ایشان میان رؤس و ابدان مفارقت افتاد و از آن سرها بموجب فرموده منارها برآوردند .

ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه از صحرای بحرآباد بجانب طوس

چون خاطر خطیر شاهزادهٔ کشور گیر از جانب ملوك فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنهٔ معاودت بر ذروهٔ این گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعه‌حامد نزول فرمود اهالی آنجا بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاهزاده وامیر حاجی مشهدی راکه از امراء امیر ولی بود ودرآنولا ملازمت رکاب عالی مینمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت نماید و امیر حاجی بپای قلعه رفته‌ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود و چون اجل موعود اورسیده بود یکچوبهٔ تیر از شصت قضا گشاد یافته امیر حاجی بر خاك هلاك افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میرانشاه مهم طوس را اهم واولی دانسته عنان عزیمت بآنجانب تافت و در بیست و ششم جمادی‌الاخر سنهٔ احد و تسعین و تسعمائه در مرغزار رادکان نزول اجلال فرمود و امیر آقبوقاء و شاه شاهان سیستانی و خیل یساول باستقبال شتافته عز بساط بوس دریافتندو امیرزاده میرانشاه در محافظت‌خراسان امیر آقبوقا را شرف احماد ارزانی داشت و رایت فتح آیت ازرادکان نهضت نموده بظاهر طوس رسیدوشاهزاده‌قلعه را بنظراحتیاط در آورده باستعمال عراده‌ومنجنیق فرمانداد و پیش از آن هرچندطوسیان میشنیدند که امیرزاده میرانشاه با لشگر منصور از آب جیحون عبور فرموده بخراسان درآمده است باور نمیکردند و در آنروز از آنچه از آن میاندیشیدند بچشم خویش دیدند و دست از جان شیرین شستند وبموجب فرمان لشگریان بمحاصره مشغولشدند و در این اثنا یوسف جونی قربانی که منشاء آن شوروفتنه بود از حاجی بیك روی گردان شده بیرون آمده و اسبی بغایت خوب پیشکش کرده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیك قریب سیصد کس از منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت یوسف بعرض رسانید

که حاجی بیك داعیهٔ فرار دارد و امیرزاده میرانشاه بقدر میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط ساخت حاجی بیك چون دانست که بعد از رفتن یوسف ومقید شدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود شد با خواص خویش درباب گریز مشورت نمودیکی از آنجمله او را بدیواری راه‌نمود که از اندرون بآسانی رخنه میشد و بیرونیان از آن غافل ماندند و حاجی بیك قرار بر فرار دادند مردم‌خود را مستعد ساخت و ببهانه شبیخون از دروازه بیرون آمد و در خیمه‌های لشگریان آتش دیده با مردم خود گفت که چون مردمی که در برابر ماند بیدارند از اینجانب هیچ مهمی متمشی نمیشود شما در این محل توقف نمائید تا من راهی دیگرپیدا کنم و برفور باز گشته موضعی را که باونشان داده بودند رخنه کرده عیال و اطفال خودرا گذاشته بیرون آمد و امیر زاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی برفرار حاجی بیك وقوف یافته جمعی رابتکامیشی فرستاده باو نرسیدند ولشگریان دست بغارت و تاراج برآورده شهر طوس را که رشك بزم کیکاوس بود درخرابی قرین بیابان لوط نمودند و از موقف جلال‌فرمان صدور یافت که هر که سری بیاورد و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون‌از آن جنس دیگر فردی پیدانمیشد وهر کس که میرسید جواب خویش میباید گفت زنانراسرتراشیده‌بقتل می‌آوردند و رؤس ایشان بتواچیان میسپردند و بموجب فرمان از سرهای کشتگان منارها مرتب میساختند وزن و فرزند حاجی بیك را بمحافظان هشیار تسلیم نمودند تادر حفظ ایشان شرایط حزم مرعی دارند چون قریب ده هزار مرد معروض تیغ یاسا گشت شاهزادهٔ جهانیان ترحم نموده حکم کرد که متجنده دست از کشتن باز داشتند و منشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتح نامه‌ها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بایزید طوسی که حاجی او را محبوس گردانیده بود مشمول مرحمت و عنایت شاهزاده شد و از قید رهائی یافته حاکم طوس شد ورایت ظفر پیکر به جانب رادکان در حرکت آمد در این اثنا یوسف جونی قربانی بیرخصت متعلقان خود را بمشهد فرستاد و میخواست که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه از این

حال آگاهی یافته آتش غضب او برافروخت وفرمود با وجود آنکه مسبب این فتنه و شورش او بود ما رقم عفو برجرایم او کشیدیم هنوز برسرحرامزادگی و فساد ایستاده پس یوسف را طلبیده ازوی استفسار نمود که چرا بیرخصت ما برادران و خویشان خود را فرستادی او جوابی نامعقول گفته شاهزاده فرمود که این مفسد بیدولت بدولت ما موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادتی جسارت دیگران میشود لاجرم قهرمانان قهر را بقتل خدمتش فرمانداد و امیرزادهٔ جوان بخت مولانا حسین مازندرانی را جهت آوردن خزینهٔ حاجی بیك بقلعهٔ حامد فرستاد و سکان آنجا که در زمرهٔ متابعان انتظام داشتند و سابقاً امیر حاجی بیك را تیر زده کشته بودند چنانچه سمت گذارش خواهد یافت بقدم متابعت و مطاوعت پیش آمده مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیك داشت تسلیم نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود سربدار از نیشابور رسیده پیشکشی لایق بعرض رسانیده مقبول افتاد و امیر زادهٔ جوان بخت نیکخواهی و جانسپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده بود بشرف محمدت مقرون گردانید و مقارن اینحال توجه حضرت خانزاده ازهرات بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نموده استقبال نموده بعد ازتقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت نمود و درپانزدهم شعبان سنه مذکوره امیر زاده میرانشاه امراء و حکام اطراف را رخصت انصراف داد که بموضع خویش روند خود بطرف هرات متوجه شد وچون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند و ازآنموضع متبرك درحركت آمده بیست و ششم شعبان باغ زاغان را بفر قدوم خویش رشك گلستان ارم ساخت و مولانا علاءالدین علی قصیدهٔ در مدح شاهزاده انشاء نموده بصلات پادشاهانه اختصاص یافت و این دوبیت ازقصیده بثبت افتاد

قطعه

ای زمهر رخ تو ماه منور گشته | عالم از نکهت زلف تو معطر گشته
خط مشکین تو بر صفحهٔ کافور عذار | آیت حسن وجمال است محرر گشته

و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از

یزد رسیدند و در اواخر رمضان ایلچی از ماوراءالنهر آمد و اخبار فتوحاتیکه حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانید و در اوایل‌شوال باز از پیش آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر آقبوقاء رسیده سه تومان نقد باسم اکل گاه شاهزاده‌آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش اختصاص داده بار دیگر ایلچی صاحبقرانی رسیده امیرزاده میرانشاه را طلب داشت و امیر زاده روانه خدمت گشته درسمرقند بشرف دستبوس آن حضرت فایز شد و چون مدت پنج شش‌ماه حاجی بیك جونی قربانی دراطراف و اکناف سر گردانی کشیدآخر بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت بیان این سخن آنست که چون حاجی بیك‌بهزار جریب رسیدعمادالدین‌حاکم‌آنموضع او را گرفته در مصاحبت‌معتمدان بابند گران بدر گاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقرانی ازوی پرسید که در بارهٔ تو چه تقصیر نمودیم که یاغی شدی زبان ناطقهٔ او از جواب لال ماند بعد از پرسش و ثبوت گناه درپای طوق بیاسارسانیدند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب جته و مغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه گورکان را بخراسان شهریار آفاق‌داعیهٔ آنداشت که لشکر بطرف توغتمش خان و دشت قبچاق کشد اما مقربان‌بار گاه فلك اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اعلا صواب بیند نخست به نیت صافی و عزم درست بحشم حضرت خراجه اغلان توغلق تیمور خان و انکاتورا قیام نمائیم‌تا دیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و پیرامون جسارت و فضولی نگردند و چون از این مهم فراغت حاصل گردد از سر استظهار روی توجه بدشت قبچاق آریم‌و جزای عمل ناپسندیده‌توغتمش خان‌و لشگر لقمان در کنار ایشان گذاریم و حضرت صاحبقران کامکار رای امراء نامدار را پسندیده و سخن ایشان‌رابسمع رضا اصغا فرموده درشهور سنهٔ احدی و تسعین و تسعمائه عزیمت جانب مغولستان مصمم گردانید و از موضع آل پوش عنان سعادت انعطاف داده براه بوری باشی با

خدم و مواشی درحرکت آمد و فرمانفرمای باستحقاق بعد از طی مسافت بقصبهٔ اوزناق برآمد و بنابر لاغری اسبان هیجده نفر را سه کس بسمرقند فرستاد و مجموع لشگریان را دو اسبه ساخت و برمرکب همایون سوار شده روان گشت و چون بمنزل ایص‌سوا رسید مردم از بی‌آبی درزحمت و مشقت افتادند و دو سه‌روز در راهها چاه‌ها کندند و اندك آبی حاصل‌نمودند و بدین زحمت و مشقت‌میرفتند که ناگاه ازفیض فضل ربانی در چله تابستان بمرغزاری رسیدند که در زیرعلف برف و یخ‌فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه بادواب‌و چهار پایان سیراب گردیدند وشکر و سپاس ملك وهاب بجای آوردند وروان شدند و درصحرای الغویانی‌بامر شکار مشغول گشته گور بسیار گرفتند و درآنجا نزول کردند و میرکه‌ایلچی‌و پسر علی‌تار که قراول سپاه نصرت شعاربودند و درآندشت با هزار سوار ازلشگر انکاتورا که بطلب قوم بحرین میگشتند دوچار خوردند و آتش پیکار افروختند و مخالفان روی بهزیمت نهادند و سپاه‌منصور شخصی را از دشمنان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مسیر آوردند و بعد از تفتیش آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتورا در موضع اورنك ما نشسته است‌حضرت صاحبقران دولت‌یار امیرشیخ‌علی را با امیر انکاتیمور و جمعی از بهادران برسر انکاتورا فرستاده و عجزچی راه غلط کرده بطرف دیگرافتادند و در روزسیوم راه یافته باکوررسیده فرودآمدند حضرت صاحبقران باامراءوشاهزادگان و خواص و مقربان فرمود که چون سه‌روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان پراکنده گردیده باشند وظیفه‌آنکه ازدوجانب متوجه ایشان شویم و سرراه بآن جماعت بگیریم و بامضاء این عزیمت امیرزاده عمر شیخ را با طایفهٔ به یکجانب روانه ساخت وامیرجلال‌الدین حمید را عجزچی گردانیده بنفس همایون با بقیه سپاه براه دیگر روانه شد و موضع قراجور را دو سه روزی معسگر همایون گردانید و امیرزاده عمر شیخ بتعجیل تمام رانده در منزل قوباق بانکاتورا رسید و دلیران شیر شکار آتش رزم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت شعار مخالفانرا بضرب تیغ آتشبار متفرق و پراکنده ساختند و

انکاتورا را ازولایت بیرون کرده دختران ماه پیکر و حوران خورشید منظر واشتر و استر بسیار و اسبان راهوار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده بشرف دست بوس پدر بزرگوار استسعاد یافت و چون از شیخ علی بهادر وانکو تیمور که بطلب یاغی رفته بودند تا غایت دراردوی همایون خبری نبود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمرشیخ بهادر با فوجی از بهادران در طلب ایشان روی براه آوردند و شاهزاده بحسب فرموده درحرکت آمد و امراء بعد ازچند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند و امیرزاده عمرشیخ با که کول رسیده با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی و آقبوقاء وحاجی محمود میسوری و امیر حاجی ارلات وغیرهم برسم قراولی از لشگر جدا شده پیشتر رفتندنا گاه از جمله معاندان قرابیان تیمور با هفتصد نفر درآن بیابان پدید آمد و شاهزادهٔ شیردل بعون عنایت یزدانی متوسل شده و اعتماد بردولت روز افزون حضرت صاحبقرانی کرده هیچ دغدغه‌بخود راه نداد و شمشیر جلادت آخته بردشمنان تاخت و دستبردی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت به دندان گرفت و امیرحاجی ارلان کمال مبارزت بظهور رسانید و بسیاری از آن بیدینان را برخاك مذلت انداخت و در اثنای کروفرتیری بر مقتل او آمده در زمرهٔ شهدا انتظام یافت وآخرالامر مجاهدان دین برآنملاعین شقاوت قرین رابه تیغ کین بگذرانیدند و اموال وچهار پایان ایشانرا غارت کردند و باردوی‌اشرف اعلا معاودت نمودند حضرت صاحبقران بموضع فراجو رسیده چند روز در آنجا توقف نموده تا اسبان فربه شدندو مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف‌وجوانب بدرگاه گیتی پناه‌آورده‌بودندبرخواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت‌فرمود و فرمانداد تا امیر جهانشاه با دیگر امراء و سی‌هزار از جنود ظفرپناه بطرف اردیش بطلب دشمنان رایت جلالت برافراختند و بتعجیل هرچه تمام‌تر رانده به مقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند ومتمردان‌را که بمواضع حصین پناه برده بودند بچنك آورده از دقایق نهب و قتل دقیقه فرو نگذاشتند و با غنیمتی فراوان‌بیرون از قیاس وتخمین باز گشته بموکب همایون‌پیوستند وحضرت‌صاحب

قران گیتی ستان ایل والوس مغولستان را که درتحت تصرف بندگان دولت‌نشان آمده بود بامیر لعل برادرامیر طغایبوقا سپردهٔ بجانب سمرقند فرستاد وآنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بایل عرجو رسیده در سرای اوردم نزول فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت ساخته در آن باب با امراءِ و نوئینان طرح مشورت انداخت ورایها برآن قرار گرفت که جنود ظفر ورود به طرق مختلفه روان شوند و هر کجا که از مردم جته نشان یابند نام و نشان ایشان از صحیفهٔ احیاءِ محو گردانند و فرمان قضا جریان صدور یافت که سکنه عتبهٔ علیا رایها نوشته بر شاهزادگان و امراء تومان قسمت فرموده عجزچیان پیدا کردند و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران و اعیان با عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز جمع آیند و نخست امیرزاده عمرشیخ براهی که‌مقرر شده بود با لشکر اندکان روان‌شد وبرهان اغلان وسان تیمور پسر ایکجك جهت عجزچی روان شدند وشاهزاده تاقراچه که‌ازسمرقند سه‌ماه‌راه‌است‌تاخته‌غارت وتاراج کردند وامیر شیخ علی‌بهادر وامیر جهانشاه باسی‌هزار سوار براهی که‌مقرر شده بود در حرکت آمدند وازقرا ارت‌وشووغلو گذشته ازمخالفان هر کرا یافتند کشتند واموال ایشان ببردند وامیر عثمان عباس بابیست‌هزار نامدار که‌امیرجلال حمید عجزچی ایشان بودبراه سقرغان وسوعولقان لیغ‌وکبوك ایار ایلغار کردند و از قتل وغارت دشمنان‌خودرا معاف‌نداشتند وخداداد حسینی‌وبیشتر بهادران بابیست هزار مرددیگر قماری راعجز چی ساخته راه ازجکو راه پیمودن گرفتند ودرآن یورش باقوم بولقاجی تلاقی شده حربی صعب دست‌داد وزمان محاربه یکشبانه روز امتداد یافت وسپاه منصور عاقبت غالب‌آمده ویاغی راپرا کنده ساخته اولجای فراوان گرفتند وحضرت صاحبقران گیتی گشای بالشگر قول که‌همه صف‌شکن ورزم آزمای بودند ازمعسکر ظفرقرین ایلغار فرمود وبار دیگر الوس بولقاجی درمعرض خسار وبوار آمدند وآنحضرت درآن که متوجه جانب توغتمش خان بود امیر یادگار برلاس و امیرسلیمانشاه وشمس الدین غیاث ترخانرا در ترکستان

گذاشته بضبط حدود وصیت فرمود وایشان در آندیار توقف کرده وظیفه نیکو بندگی بجای آوردند وچون لشگر توغتمش خان ازصدمات‌شهریار بزرك منش شکست یافت عنان عزیمت خسرو آفاق ازجانب دشت قبچاق مصروف شده‌بطرف مغولستان معطوف گشت‌وفرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امراء مذکور درمنازل قوم جته درآمده ایل‌والوس بسیارغارت کردند وچون ازموضع مولد در گذشتند بحضرت خواجه اغلان که‌پادشاه مغولستان بود رسیدند واودرآن حین سپاه بسیار همراه‌داشت امراءمصلحت‌ندیدند که‌سواره بامغولان جنك نمایند لاجرم ازاسبان پیاده شده ودامن جبها برمیان زده دست بتیرو کمان گشادند وبعداز دو شبان روزهردو گروه داد محاربه‌داده ازجنك بستوه آمدند وبیواسطه ناصح‌مشفق بر مصالحه متفق‌شده ازهم جدا گشتند امراءنامدار بموضع یلدوز که‌موعد اجتماع بود عنان عزیمت معطوف‌ساختند وپیش ازآمدن امراء بآن‌محل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملك ترخان که‌از جنك گریخته بود صورت حادثه‌رامعلوم کرده وبتعجیل‌رانده بآنموضع رسید وامیر یادگار برلاس‌وامیر سلیمانشاه ودیگر امراء راکه از مصالحه ومحاربه حضرت خواجه اغلان منصرف شده بودندودریلدوز بسعادت زمین‌بوس سرافراز گشتند وحضرت صاحبقران کامکار ازبهادران نامدار از لشگر اختیار کرده درآغروق گذاشته درعقب دشمن ایلغار فرموده بعد از طی‌مسافت وبیابان پرآفت چون باقشوقای رسید قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی پیدا شد وآنحضرت شب در همانموضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر خبردار گشتند وهم وهراس برضمایر ایشان استیلایافته ازهم فروریختند وطایفه ازمنهزمان بامیر زاده عمرشیخ بازخوردند وازصدمه سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند آنچه دیدند وگروهی انبوه از گریختگان بطرفی دیگر رفتند وجمعی دیگر بامیرجهانشاه وشیخ علی‌بهادر بازخوردند وشرایط قتل ونهب بتقدیم رسانیدند وحضرت صاحبقران ظفر قرین از کوتل بای زن گذشته تاموضع قراتاس‌درعقب‌دشمنان رفت وحضرت‌خواجه اغلان دل ازحکومت‌مغولستان بر گرفت وروی درصحرا وبیابان نهاده ایل‌و الوس اورا غارت کردند و چهار پای

بیشمار بدست آورده معاودت نمودند وحضرت صاحبقران فلك رفعت از آنجامراجعت فرمود وغنایم نامحصور که جمع آمده بود بموجب فرمان بر طبقات خدم وحشم مقسوم گشت ورایت نصرت شعار درحرکت آمده موضع یلدوز رانمونه رضوان ساخت و در آن مکان برحسب میعاد امراء تومان وقوشون که باطراف وجوانب قری وقصبات رفته بودند واقوام مغول راتاخته مال و غنیمت گرفته باز گشتند ورایت جمعیت بر افراشتند حضرت صاحبقران ازیلدوز ایلچی پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاده پیغام داد که براه قهلقه درحرکت آید ودر قلع واستیصال طوایف شمرده که در آنجا و اقطار باشندسعی بلیغ نماید وشاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شدودراثناء راه کویلك که ازعظمای امراء جته بود پیش آمد وبعد ازمحاربه قوی آثار عجز وانکسار برصفحات روزگار خوددیده دستش ازحرکت وپایش ازرفتار بازماند عاقبت باتیغ انتقام شاهزاده جوان بخت سالم وغانم باز گشت وکاشغر را ازفر وجود خویش تزیین داد وازآنجا باندگان خرامیده درمقر عزو جلال خود نزول اجلال فرمود وچون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازمهم جته فراغت یافت باافواج لشکر از کجك یلدوز بجانب الغ یلدوزتافت ودرآنموضع چندروزی بلهوو سرور بگذرانید وشاهزادگان وامراءونوئینان وبهادران را علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم بعطایای ارجمند وانعامات دلپسند بنواخت ودر آنجا از خامس عشر شعبان سنه احدی وتسعین وتسعمائه رایت توجه بجانب دارالسلطنه سمرقند برافراخت ودر هفتم ماه مبارك رمضان آن بلدهٔ بیمانند ازوصول رکاب فلك فرسای رفیع تراز سپهر گشت وچون فصل شتانزدیك رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد ودرآنزمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بذروهٔ شرف مستعلی شده نورباصرهٔ خلافت سلطان بخت بیکم بموجب شریعت مطهره جلیس وهمنشین او گشت و بسبب مصاهرت صاحبقران بیهمال غنچه آمال او درروضه اقبال بشکفت ودرآنزمستان برحسب فرموده دختر امیرحاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شدو خدر معلی خانزاده بمراسم طوی قیام نمودودراین اثناءقداق خواتون حرم محترم پدرحضرت صاحبقران ازاین سراچهٔ فانی بسرای جاودانی انتقال نمود

وچون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار کامکار از موضع افتار طرح قریلتای انداخت .

ذکر قریلتای فرمودن حضرت صاحبقران وفرستادن امرا و نوئینانرا بطرف جته وقمرالدین

حضرت خسرو باستحقاق دربهارسنه اثنین وتسعین وتسعمائه ازموضع افتار تواچیانرا باطراف و جوانب فرستاد معلم بانکه گردنکشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند وچون امراءِ تومان وقوشون وسرداران عرصهٔ ربع مسکون ازمواضع خویش درحرکت آمدند وبمعسکر همایون پیوستندو گماشتگان بارگاه حشمت وجلال ترتیب اسباب قریلتای اقبال نمودند وچندان گاو واسب و گوسفند کشتند که ازلحوم آن پشته وهامون سمت تساوی پذیرفت وخون بجیحون رسید وآب رنك لعل بدخشان گرفت ودراین اثنا» فرمان قضا جریان درشان زیادتی سان سپاه نفاذ یافت تواچیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه وامیر جاکو وامیر شمس الدین عباس مامور شدند که سپاه را بعرض گاه رسانند مقارن اینحال جشنی دیگر ترتیب یافته خواهرزاده حضرت صاحبقران سونج قتلق آغارا درسلك ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند وچون ازاین قضایا فراغت روی نمود برحسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندگان رفت و حضرت صاحبقران بدار الملك سمرقند توجه فرمود وروزی چند موضع یلغر نعاج که در سمرقند است مرکز اعلام ظفر انجام گشت امراءِ سرحد ونوئینان رفیع قدر امیر سلیمانشاه وخداداد حسینی وامیرشمش عیاس وعثمان برادرش وامراءِ قوشون صدیق تابان وسلطان سنجر وحاجی سیف الدین وحسین جاندار وامثال ایشان را بابیست هزارسوارجرار بطرف جته روان داشت وچون امراء مذکور بالشکر منصوردرحرکت آمدند وبراسی کول رسیدند از پیش امیر زاده عمرشیخ صدرتر کمان باپنجهزار سوار فرستاده بود بایشان پیوستند و سپاه ظفرنشان بکوك توبه نزول کرد واز احوال دشمنان استفسار نموده از پی ایشان

رفتند ودرراه هر کرا یافتند یا باسیری بردند یا کشتند وبعدازطی منازل و مسالك ازلایغ گذشته بقراقال که یورت انکارتورا بود فرود آمدند و در آنموضع بسمع امراء رسید که الجایتو قاقوچین از بندگان پادشاه روی زمین که پیش ازاین با چهارصد سوار بخبر گیری دردشت و صحرا میگشت و در شکار گاه دوچار قمرالدین شده جنگی هولناك میان ایشان دست‌داد لاجرم امراءِ کبار پیش رفته حسین جاندارراافرستادند تاخبری‌بتحقیق بیاورد واین جماعت شبگیر کرده بمصاف قمرالدین والجایتوقا قوچین رسیدند و درآنموضع کشته بسیار دیدند ودر آندشت یکی ازمردم خود رایافتند زخم‌دار که چهل‌روزبعلف گذرانیده بود و رمقی ازحیات باقی داشت اورا تعهد نموده پیش امراءِ آوردند و خدمتش تقریر کرد که دراین سرزمین باقمرالدین جنك کردیم وخلق‌بسیار از جانبین کشته شدند واوبر سپاه ماغالب آمده بطرف‌صحرای حسی‌روان شد امراءِ بعد ازاستماع این خبر بر سبیل استعجال ازعقب اوشتافتندوآغروق در راه گذاشته ایلغار فرمود وروزو شب‌رانده درکنار آب ادریش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمر الدین گذشته‌بود ودرآنجا بتحقیق پیوست که‌قمرالدین بطرف قوس که‌سمور وقاقم ازآنحدود میآوردند رفته است وجان بیرون برده امراء هریك از ملازمان خود شخصی را بانطرف آب فرستادندتاداغ تمغای ایشان بردرختان صنوبر عالی‌نهادند وچون مدت آن‌بشش ماه رسیدقوت لشگریان و قوت چهار پایان بنهایت انجامید امراء ازآنجا معاودت نمودند وبعد ازقطع صحرا وبیابان درسمرقند بعز تقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالك ستان فایز گردیدند.

گفتار در عزیمت فرمانروای باستحقاق از دار السلطنه سمرقندفردوس مانند بجانب دشت قبچاق

درشهور سنه اثنین وتسعین وتسعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توغتمش خان فرموده تواچیان را بطلب لشکر ممالك محروسه تعیین فرمود وفرمانداد که‌از ایشان مچلکاء ستانند که بجانب هیچ آفریدهٔ نگاه نکنند و

بیاسون قدیم وجدید آذوقه یکساله ارباب یساق رابسر یورش دشت قبچاق تکلیف نمایند وباید که یکعدد کمان باسی چوبه تیر با کیش قربان همراه داشته باشد ومیان هردونفر یك اسب کتل وهرده آدم یك خیمه ودوبیل ویك کلنك ویکداس ویك اره ویك تبر ویك تیشه وصدسوزن ویك درفش ونیم من بسنك انبار ریسمان و یك دیك برنك مصحوب گردانند وباید که دروقت عرض بنمایندو آنحضرت فرماندا که اسبان از رمه آورده بلشگریان دهند و در خزینه گشاده طبقات حشم و خدم رابدینارو درهم بی نیاز ساخت وازسمرقند بیرون آمده روی براه آورد وبر آب خجند پل بسته زمستان درتاشکنت قشلاق فرمود ودراین اثناء مزاج همایون از صوب صحت انحراف جسته ومرض اشتداد یافته چهل روز امتداد یافت وار کان دولت متحیرو پریشان خاطر گشته دست بدعا بر آوردند عاقبت سقم مبدل بصحت گشته کافه خلایق اظهار فرح وشادی نمودند وصلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند وبر سلامتی ذات بی بدیل خسرو آفاق شکرها گفتند و مقارن اینحال امیرزاده میرانشاه گورکان باسپاه خراسان باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت ورأی حضرت صاحبقرانی برتو تفقد والتفات براحوال ملازمان انداخت و امراء و نوئینان را بعطایای ارجمند وصلات گرامند مستظهر وبلند پایه ساخت وعامه سپاه رایگان یکان خوشنود کرده بنواخت وتیمور ملك خان وتونجه اغلان وآید واوزبك رابرسم قراولی درقول بازداشت وسایرعجزچیان با ارکان دولت وامراء با حشمت قسمت فرمود و در دوازدهم صفرسنه ثلاث و تسعین و تسعمائه که آفتاب جهانتاب درهشتم درجهٔ دلو بود در ضمان تأیید ملك ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال بر افراخته و امیر لعل وامیر ملك رام لازم امیر زاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان راباز گردانید و مجموع خواتین و بعضی از آغا یانرا رخصت انصراف داد مگر جلبا نملك آغا را که در مرافقت خویش نگاهداشت وچون قرایمان محل نزول جنود ظفر نشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متعاقب شد و در آنجا ایلچیان توغتمش خان رسیده بعداز چند روز بوسیلهٔ امراءِ کبار شرف دستبوس خسرو

نامدار حاصل کرده یك تفوز اسب راهوار و یکدست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع ونیاز درپایهٔ سریر خلافت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توغتمش خان عرض میکند که حضرت‌صاحبقران مرا بمثابهٔ مخدوم وپدر مهربانست‌وحقوق ایادی‌ونعم آنحضرت دربارهٔ من‌بیکران‌واز افعال ناشایست واعمال نا بایست که سابقاً بواسطه اغواء اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم ودربیداری تحسر وتحیر هایم وسر گردان اگراین نوبت رقم عفو برجریده جریمه من کشد بعد ازاین قدم ازدایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون ننهم ودست درفتراك دولت دیر بازده سر از خط بندگی وفرمان بازنه پیچم و حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که برعالمیان روشن است که‌در بدایت حال او بچه کیفیت و سان گریخته وبآستان دولت آشیان‌ما آمده و ما بر انتظام احوال اوقیام نموده لشکر ومال هیچ دریغ نداشتیم وبعداوت ارس‌خان کمربسته درقلب زمستان متوجه اوشدیم وبسیاری از اسب وشتر دران یورش تلف شده مع ذلك درباب تقویت امروتمشیت کار اوخودرا معاف ومعذورنداشتیم وبرعداوت‌ارس خان کمر بسته بدین‌مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که درالوس جوجی خان باراده‌ملك منان برتخت سلطنت قرار گرفت وانجا رواطراف‌دشت قبچاق درحوزه تصرف وتسخیر او درآمدومیان ما واوطریق‌پدر وفرزندی‌مسلوك گشت وآخرالامر بخزاین موفور ولشکر نامحصور مغرور شده‌بخار پندار بدماغ خودراه‌داد و حقوق احسان ونیکوئی برطاق نسیان نهاد ودرزمانی که‌در تسخیر ولایت فارس وعراق مشغول بودیم باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده‌لشکر فرستاده تا حوالی مملکت ما خراب و ویران ساخته وما این معنی راحمل برافساد‌مفسدان بد آموز کرده پرتوالتفات بروی انداختیم وآن حرکات ناپسندیده را کان لم‌یکن‌انگاشتیم تا ازآن تهور بی موضع و جسارت بی موقع پشیمان گشته در مقام اعتذارواستغفار درآید واوخود ازشراب غرور چنان مست وبیخود شده بود که نیك از بد و خیراز شربازنمیدانست تا بنفس خویش‌متوجه اینجانب شد وجمعی از متهوران‌کافر کیش را برسم منقلای ازپیش فرستاد تا بولایت ما درآمده بار دیگرخرابی آغاز کردند

وچون این صورت معروض رای عالم آرای، گردید بی لبث ودرنك بآهنك جنك از ولایت دوردست نهضت نموده قدم پیش نهادیم وسیاهی‌سپاه تا دیده بگریخت و گرد ادبار برفرق خود بیخت واکنون که برحسب یرلیغ خان لشگر جهان جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم واو براینحال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشگراسلام درحیزمکنت خویش نمی بیند لاجرم دست در دامن عجز وبیچارگی زده میخواهد که سیلاب قهرآلهی وپیمانه زهر پادشاهی را بافسانه وفسون ازساحت ملك خود دور گرداند وچون برقول وفعل او اعتباری نمانده ما از این اندیشه متقاعد نخواهیم شد وبعنایت ملك بیچون آنچه مکنون ضمیر انور است از قوه بفعل خواهد آمد وبا این همه اگردرقول خویش صادق است و با ما یکجهت شده باید که علی بیك را بفرستد تا بعد از استشاره واستخاره برمقتضی وقت عمل‌نموده آید وچون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را طوی داد وخلعتهای قیمتی پوشیده و با امراء وشاهزادگان مشورت فرمود وایشانرا موقوف گردانید ودر ایمن وقت و اسعد ساعت بربارهٔ جهان نورد سوار شده با امراء ولشگریان روی براه آوردندو ازقراجون گذشته یکهفته در بیابان راندند واز بی آبی چهار پای بسیار تلف شد وچون بموضع صادق اذرن رسیدند اسبانرا سیراب ساخته شکرنعمت وهاب‌بیمنت بتقدیم رسانیدند وبنابر کثرت وحل چند روزی درآنمقام توقف افتاد وچون دوسه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده خلعتهای قیمتی دادند وچون سیل اندك‌سبکتر شد و گذار پیدا گردید بشنا ازآب بگذشتند ودراین اثنا دو نوکر ازپیش آیدکو اوزبك گریخته پیش توغتمش خان رفتند وبموجب‌فرموده جوجی ایشان راتعاقب نموده اما نیافتند ولشگر ظفر نشان همچنان مسافت می پیمودند تا بکیجك طاق رسیدند وازآنجا دوشب درمیان بموضع بالغ طاق‌آمدند وحضرت صاحبقران فلك شکو، ببالای آنکوه که پنجاه گز ارتفاع داشت برآمد ونظربران بیابان که‌طول وعرض آنرا خدای جهان داند وبس بیفکند وآن صحرائیست مشتمل برچشمهای خوشگوار وآبهای فراوان واشجار بی پایان وآنحضرت یکروزدرآنجا توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که لشگریان ازاطراف وجوانب سنگ آوردند و

درآنمکان نشانه بلندی برمثال مناری برافراشتند و سنك تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت صاحبقران بلند محل برآن بنگاشتند تا برصفحات روزگار از مآثر آنشهریار رفیع مقدار یادگاری باشد

قطعه

شنیدم که جمشید فرخ سرشت بسر چشمهٔ بر بسنگی نوشت
براین چشمه‌چون‌مابسی‌دم‌زدند برفتند تا چشم بر هم زدند

وپادشاه‌کامران از آنجا روان شد وشکار کنان بکنار آب بیلان جوق رسیده نزول فرمود واز آب گذشته هشت شبانروز رانده بموضع فرعوی فرودآمدند و چون ازابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت وپنج شش ماهه آندشت از عمارت وزراعت دور بود عسرت وقحط دراردوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک گوسفندبصد دینار ترقی کرد وقیمت‌یکمن غله بسنك بزرك که عبارت ازشانزده من شرع است بصدوبیست دینار کپکی یافت نمیشدوا کثرلشگریان درآن‌بیابان بی پایان بتخم مرغ واصناف جانوران که شایسته خوردن بودی گذرانیدند و حضرت صاحبقران ازطریق مرحمت واشفاق حکم کرد که طایفهٔ را که اندك زادی مانده باشد بمأ کولی قناعت کرده هرشخصی‌ازآن قوم روزی یک‌کاسه یلماق بسر کند وهیچکس نان کماج وبغیر او تتماج نپزد ودیگهای معده با وجود حرارت هوا ازاشتیاق خوردنی بجوش‌آمد خلایق را اطعمه بسحاق فراموش شد و امراء تجربه کردند از یکمن باربسنگ انبار شصت کاسه یلماق آماده شد و گردن کشان آفاق که ازغایت تکلف بکباب گوشت مرغ وغاز مایل نمیشدند سربکاسه یلماق فرومی آوردند و دراین اثناء صاحبقران‌کامکارنشاط شکار فرموده و ازبرانغار وجوانغار لشگر نصرت شعار درحرکت آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند وچندان شکار درآنجا مجتمع گشتند که با وجود قلت طعام سپاه اسلام صید فربه برداشته ولاغررا میگذاشتند و ازجمله آهوئی درآن صحرا یافتند که هریك ازایشان بجثه از گاومیش بزرگتر بودند وآنرا مغول قندهای گویند واهل دشت یکن وچند گاه سپاه ظفرپناه از گوشت آن معاش مینمودند

راقم حروف درتاریخی که یکی از ملازمان امیرزاده میرانشاه نوشته است دیده که درآن صحرا شبها موشان از سوراخها بیرون آمده مانند بلبلان میسرائیدند والعهدة علی الراوی بالجمله چون آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت یاراز امرشکار بازپرداخت پرتوالتفات برعرض سپاه انداخت وطبقات لشگرمانند بحر اخضر درجوش وخروش آمده آراسته مکمل فوج فوج متوجه عرضه گاه گشتندو حضرت صاحبقران گردون احتشام برسمند گردون خرام سوار شده در آنعرصه فسیح قوشون را بنظراحتیاط درمی‌آورد وسردار هرفوجی را شاهزادگان وامراء نوئینیان که ماهیچه ظفرپیکرسایه التفات بروی افکند زانو زده اسبی را هموار سزاوار میکشید وزبان بدعا وثنای آنحضرت گشاده میگفت تا بروزقیامت‌آفتاب حشمت پادشاه گردون غلام ازمنقصت زوال محروس ومصون باد حضرت‌صاحبقران شرف محمدت وتحسین ارزانی میداشت ودر مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامیده آنحضرت متامل میبود که از شاهزادگان و نوئینان کدام یك را برسم منقلای روانه سازد ودرآنساعت امیرزاده سعادتمند محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای لشگرفیروزی اثراوباشد واین جرأت وجلادت ازشاهزادهٔ جوان بخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او بانجاح واسعاف مقرون گشت و درروز هفتم جمادی الاخر باختیار قدوه اهل نجوم مولانا عبدالله و شاهزاده محمد سلطان وامراء عظام که بموجب فرمان واجب الاذعان بر ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان شد وحضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که جزویات و کلیات هرچه درراه پیش‌آید قوة الظهر سلطنت اورا اعلام نماید وشاهزاده و امراء دو روز راه رانده درپنج موضع آتش دیدند که تمام فرو نشسته بود برفور مسرعی باد رفتار پیش صاحبقران‌کامکار فرستاده از اینحال اعلام داده وآنحضرت فرمود که عجز چیان تفتیش نمایند که افروزندهٔ آن آتشها بکدام جانب رفته اند و همچنین خبرفرستاد که شرایط حزم واحتیاط باید مرعی داشت واز احوال لشگر و سپاه نیك اختر با خبرباشد وشاهزادهٔ عالی مقدار وامراء نامداربعد ازاستماع این اخبار ایوار و شبگیر کرده تفحص کنان در رفتار

آمدندوچون از سه آب عبور نمودند جمعی رابقراولی پیش فرستادند فرستادگان بسمع شاهزادهٔ عالمیان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم وهرچند صحرا و بیابان پیموده هیچکس راندیدم بازاین صورت معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند آنحضرت را چون براینحال اطلاع افتاده لشگرظفرمآل برسبیل استعجال روان شد وازآب گذشته بمنقلای پیوست ولشگریان عرصهٔ آندشت را هرچند پیمودند ودر زیر سم اسبان آوردند وباینطرف وآنطرف شتافتند اصلا زنام و نشان هیچ صنف مردم نیافتند وحضرت صاحبقران بتلقین دولت راسخته البنیان شیخ داود ترکمانرا با جمعی دیگرازبهادران بزبان گیری فرستاد واومردی بود که دربیابان ریگستان نشو ونما یافته وبتجربه مهذب گشته ودرتمشیت امور زحمتها کشیده بالجمله شیخ داود بسرعت هرچه تمام تر روشبان روز رانده ودرسحرشب سیوم جندالاجوق دیده داود دلاوران درپس پشتهٔ بایستادند ودر وقت صبحدم سواری از آن الاجوقها بکاری روان شد وچون ازبهادران درگذشت اورا گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند وحضرت صاحبقران دربارهٔ داود صنوف الطاف واعطاف ارزانی داشته دیگرانرا نیز بانعام واحسان سرافراز گردانید وازآن شخص احوال توغتمش خان استفسار نموده معروض داشت که مدت یکماه شد که تا ازمیان ایل والوس بیرون آمده ایم ودراین موضع قرار گرفته ایم واز احوال خان زیاده خبری نداریم امادر این دوسه روز ده سوار جبه پوش آمده ودربیشهٔ که نزدیك است ساکن شده اند وتا غایت معلوم مانشد که از کدام مردم اند وآنحضرت فرماندادکه عبید خواجه با سی نفر بروت ومردم الاجوق را کوچانیده باردو رساند وعبید خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشانرا بیاورد وهمچنین حکم شد که خماری یساول که شیر بیشه هیجا بود برآن جنگل توجه نماید وآن ده مرد راکه درآنجا بسر میبرند گرفته بیاورندوخماری برحسب اشارت روی توجه وجلادت بدان بیشه نهاد وچون بسرایشان رسید آنجماعت قدم پیش نهاده بمحاربه مشغولشدند وبعضی ازآن ده نفر کشته گشته و برخی را دستگیر کرده بپایه سریراعلا رسانیدند وبعد از تفتیش احوال توغتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند ومسافت بسیار پیمودند واز

آبها و کوهها گذشته در بیست وچهارم جمادی الآخر کنار آب تنق مضرب خیام نصرت انجام گشت ودر آنجا عجزچی بشرف عرض رسانید که این آب سه گذارداره یکی را خرماغی نامند ودیگری راسوار کجت وسیوم را خیمه کجت پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطرح اشعه انوارملك قدیر بود برزبان خجسته بیان گذرانید که گذشتن ازاین سه گذار ازمصلحت دور مینماید چه میشاید که دشمنان در کمینگاه غدر مترقب ومترصد ایستاده دستبردی نمایند وظیفه آنکه ببالای آب روان شویم واعتماد برفیض وفضل ربانی گرده خود رابرود زنیم وبگذریم وبامضای این عزیمت همان لحظه دوال انتقال برطبل ارتحال فرو کوفته درجنبش آمدند و بمقصدرسیده سواره وپیاده خود را برآب زدند وبدو روز ازآب عبور نمودند و ازآنجا رایت توجه افراخته بعد ازشش روز بکنارآب سمور رسیده فرود آمدند ودر آنموضع قراولان که پیشتر رفته بودند آوازهٔ دشمن شنیده این معنی را بررای اشرف اعلا عرضه داشتند ومقارن اینحال امیرزاده محمد سلطان بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید وبعد از پرسش جوابداد که گروهی بسیار در اینجا بودند وچون آوازهٔ توجهٔ لشگرمنصور شنیدند کوچ کرده برفتند و چون بتحقیق پیوست که یاغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هیچکس از هزاره وقوشون خودجدا نشود ولشگریان دشمن سوزمطلقادرشب آتش نیفروزند وبعد ازآن افواج خدم وحشم مسلح ومکمل متعاقب یکدیگر روان گردیدند و چون موضع اینکك مخیم دولت پادشاه ترك وتاجیك گشت حضرت صاحبقران دریا دل صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده برمرکب هامون نورد سوار شد ودر سرپل تأمل نموده فرمانداد که منقلای پیشتر ازپل بگذرند وچندان ایستاد که سپاه قول رسید ولشگر دست چپ وراست خود را برآب زده بشنا عبورنمودند آنگاه پادشاه اسلام ازپل گذشته روان شد دراین اثناء قراولان سه کس ازمخالفان را گرفته آوردند وحضرت صاحبقران از کماهی احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توغتمش خان ازآمدن لشگرظفر نشان خبر نداشت ونوکران آید گواز اردوی شهریار جهان آمده باو گفتند که امیرتیمور گورکان با سپاهی فزون از

قطرات باران میرسد توغتمش خان از استماع اینحدیث دود حیرت بدماغ او راه یافته از غایت دهشت واضطراب گفت که من نیز دوچندان لشگر فراهم آورم و خان غافل ندانست که نصرت وظفر بتأیید پادشاه عادل است نه از کثرت سپاه‌هایل وبرفور تواچیان باطراف ممالك جوجی خان فرستاده سپاه برانغار وجوانغارجمع آورده واکنون درفرق کول نشسته است وانتظار دیگران میبرد واین معنی نیز معروض داشتند که توغتمش خان را درخیال بود که چون شما بآب بهق رسیده از آن گذارها عبور فرمائید فرصت غنیمت دانسته دستبردی نمایند وآنچه در باطن توغتمش خان بود برضمیرمنیر پادشاه کشور گیر پرتوانداخته بود که ازبالای‌آب گذشت‌چنانچه رقم زدهٔ کلك بیان گشت‌وچون بررأی عالم آرای حضرت‌صاحبقران احوال دشمنان انکشاف یافت بآنجا که رسیده بود توقف فرمود تا افواج بهادران صف شکن ومبارزان مرد افکن بموکب همایون پیوستند و درآن منزل فرمان همایون صادرشدکه تورها وچپرها آماده مهیا دارند ولشگریان درحوالی خود خندقی کنده از دقایق حزم واحتیاط غافل نشوند وجنود ظفرورود بموجب‌فرمودهٔ شهریار عاقبت محمود عمل نموده شب درآن مرحله بودند وروز دیگر که خسرو سپهراحتشام براین کاخ فیروزه فام برآمد فرمانفرمای اهل اسلام ازآن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شده عساکر گردون مآثردرهرمحل که فرود می‌آمدند ازسلوك حزم وخندق خود رامعاف ومعذورنمیداشتند درخلال این‌احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امراء تومان وقوشون را احضار فرموده همه را بتجدید درهم ودینار بخشید وقامت ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته انواع نفایس علاوهٔ آن عطایا گردانید ودر اثناء راه گل ولای تیره وسیاه پیش آمد و بزحمت ومشقت بسیار ازآنجا بگذشتند وخیام استراحت برافراشته هر کس در وثاق خود قرار گرفت وبعد ازاندك زمانی قراولان خبرفرستادند که از مخالفان سه قوشون خود را بما نمودند وباز پیغام دادند که گروهی انبوه از دشمنان ظاهرشده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آئین سوارشده پیشرفت وفرمانداد تا مجموع لشگرصفها آراسته ازعقب روان شدند و

مقارن اینحال قراولان شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توغتمش خان میخواهد که شمارا کشیده پیشتر برد زیرا که چنین شنیده که خوردنی در این اردو بغایت نایاب و عزیز است و شحنهٔ قهر بقتل او امر فرموده آن بیچارهٔ صادق‌القول کشته شد و سونجك بهادر و ارغونشاه مامور شدند که بدانجانب توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف عالی رسانند وایشان به امتثال امر مبادرت نمودند و چند فرسنك درآن بیابان رفته ازمخالفان اثری نیافتند و بی‌خبر باز گشتند و صدق قول شخص مقتول بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سونجك بهادر و ارغونشاه شهریار جمجاه مثال‌داد که مبشر بهادربزبان گیری رود و خبری بتحقیق از مخالفان آورد و آن شیر بیشه ظفر باجمعی مردم دلاور برجناح تعجیل درحرکت آمدند و چون چند مرحله قطع کرد بجنگلی رسیده از دور راه روی دید وپیشتر رفته آوازی شنید و کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع‌شد و چون مقاومت باایشان درحیزمکنت خویش بدید با یاران خود بر سر آنجماعت راندو یاغی از حادثه آگاه شده جز جنك چاره دیگر ندید و بضرورت آنقوم خون گرفته پای جلادت پیش نهادند ودر مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بزخم تیرو نیزه دمار ازروزگار اهل ادبار بر آوردند وچهل کس از ایشانرا دستگیر کردند و گرفتارانرا بدرگاه شهریار عالم پناه رسانیدند ومبشر بهادر منظور نظر عاطفت و احسان بیکران شد و یاران او نیز بصنوف‌پادشاهانه اختصاص یافته پادشاه بحروبرازآن چهل نفر احوال توغتمش خان استفسارفرمود ایشان بعرض رسانیدند که خان ما حکم کرده که لشکر در فرق کوچ جمع آیند و ما بیچارگان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم مانشد که سبب نا آمدن او بوعده گاه چه‌بود لاجرم در جنگل وبیابان سرگردان میگشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا گردیدیم و بعد از عرض اینحکایات بموجب فرمان آن اسیرانرا بقتل رسانیدند ودر این اثنا پسر سقناق رامجروح وخسته‌بپایهٔ سریر اعلاآوردند وزانو زده معروض داشت که از جانب سرابموعدی که خان بما بندگان اجازه رسانیده بود رفتیم و او را در آنموضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع نداریم و

حضرت صاحبقرانی ندیله ترخانی و جلال پسر امیر حمید ومولای وصاین‌تیمور را باطایفه از بهادران بقراولی فرستاده فرموده که چون سیاهی سپاه مخالف بـه بیند اگر غلبه باشند از راه فریب خود را بدیشان بنمائید وروی بفرار نهیـد تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هر چه روی نماید بیت‌ـوقف معروض داریـد و بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند واز بالای آب ولایتنای گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توغتمش خان افتاده از ایشان پانزده کس جدا گشته بدآنجانب توجه نمودند وصاین تیمور از اینطرف پیش رفت وبایکدیگر حکایت گفتند وصاین‌تیمور مراجعت کرده مولایرا بخدمت‌حضرت صاحبقران روانه گردانید تا کیفیت واقعه رامعروض داردواوهمعنان بادشمال‌وصبا شده خودرا بموکب‌همایون رسانید وآنچه دیده‌بود بسمع صدرنشینان عالم بارگاه اعلا رسانید

ذکر قراولان شاه‌منصور وبقتل رسیدن آیدکو تیمور و دیگرحکایات

چون مولای باردوی همایون آمده صورت حال معـروض داشت حضـرت صاحبقران کامکار امیرآیدکوتیموررا باچند هزار سوارجرارنیزه گذار فرمانـداد که بطرف مخالفان رود و تحقیق کثرت وقلت‌ایشان نماید و محل و منزل آنقوم معلوم گرده خبری درست بیاورد و امیرشیر دل پیل افکن بامتثال حکم‌واجب الاتباع کمر بسته با طایفه از دلیران صف شکن روان شدند و از گل ووحـل کثیف گذشته‌بجلال حمیدوندیله ترخان‌وسایرقراولان پیوست وچون باتفاق پیشتر رفته اندك مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توغتمش‌خانرا برفراز پشتهٔ دیدند که ایستاده نظرمینمایندامیرآیدکوتیمورفوجی ازمردان‌کارودلاوران‌شیرشکار را بجانب ایشان فرستاد و مخالفان چون از توجه سپاه نصرت پناه آگـاه گشتند از پشته بزیر آمدند و فرستادگان بجای آنجماعت برپشته بالا رفتند و از آنطرف پشته سی قوشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرست نشسته حرب

و پیکار را آماده چون قراولان بعدد دشمنان اطلاع یافتند همانجا توقف نموده کس نزد امیر آیدکو فرستادند وصورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده و ببالای پشته بر آمد و کثرت دشمنان را ملاحظه نموده مصلحت درمراجعت دید و نخست مردم خود را باز گردانیده وصیت کرد که بآهستگی ازوحل وآب بگذرند و خود با اندك نفری بر فراز آن تل بایستاد و چون مردم توغتمش خان دانستند که مدد قراولان حضرت صاحبقران دور است و در راه آب و گل بسیار متوجه جانب آیدکوشده و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه جهان گیر بسلامت از آب بگذشتند و بعد از آن عنان معاودت انعطاف داد و ازعقب تیری بروی خورد و تیری دیگر براسب او رسید وخدمتش بآن اسب بیفوت شده ازپای در آمد ملازمان اسب دیگر کشیده چون قدم در رکاب آورد آن اسب‌نیز بزخم تیری بیفتاد و او پیاده روی باعدا نهاده تیر میانداخت تا شهادت یافت **لامردلقضائه ولامعقب لحکمه** و در آنمعر که نیز ملك‌پسریادگار برلاس ورمضان خواجه ارلات شرط موافقت امیر آیدکو تیمور بجای آوردند **انالله‌وانااليه راجعون** و مقارن اینحال حضرت صاحبقران بیهمال در ضمان‌تائید پادشاه بی‌زوال بامردم اندك بکنار آب رسیده فرمانداد تا دلاوران از آب‌بگذشتند و بزخم پیکان جان ستان اعداء دولت قاهره را براندند و امیر حاجی سیف‌الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند ودرآن محل هولناك امیر جلال الدین پسر امیر حمید آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانید و از مخالفان سه‌نفر را دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مسیر رسانیدند و حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشگر گاه نزول فرمود و طایفه که در آنمعر که مردانگیها نمودند و از کثرت دشمن ووحشت مصاف نیندیشیدند بعطایای بیکران و نوازش بی پایان مخصوص شدند و حکم شد که یساولان چوب منع پیش ایشان ندارند از آمد و شد مجلس آنحضرت تا جریمهٔ ازآن جماعت و اولاد ایشان صادرنگردد مؤاخذت ننمایند و اقربا و بازماندگان امیر آیدکو را نوازش فرموده موجه اورا بامیر غیاث الدین شاه ملك ارزانی

داشت و پایهٔ قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر آید کوتیمور کشته شد و هم بر لشکر نصرت شعار مستولی شد و شبی در غایت هول و هراس و اندیشهای گونا گون گذرانیدند بالجمله چون نزدیك بشش ماه بود که حضرت صاحبقران بیهمال در ضمان تائید حضرت ذوالجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بجائی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از شروط صلوة وقت است در آن اوقات که خسروانجم چند وقتی خیمه در بروج شمالی میزد که نماز خفتن بر بندهٔ مکلف بر حسب شریعت غراو ملت بیضا فرض نمیشد و بنابرآنکه توغتمش خان در هیچ یورتی چندان توقف نمیکرد که جنود ظفر ورود باو رسند و قریب بآن شد که آن گروه انبوه بستوه آیند حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امراء در آن باب مشورت فرموده گفت که امیر زاده عمر شیخ بابیست هزار سوار نامدار و چند سردار نامی مثل سونجك و سلطان سنجر و حاجی سیف‌الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا او ناچار توقف نمایدوشاهزاده و امراء برحسب‌فرمان‌روانشدند وروزدیگرخبر آمد که‌قراولان جانبین بهم‌رسیده‌اند وچون‌رای همایون ازاین‌قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر یاسامیشی سپاه‌انداخت

گفتاردربقیه طبقات لشکر ومحاربهٔ حضرت صاحبقران

و توغتمش خان بایکدیگر

در آن اوان که مسافت میان فریقین سمت تقارت پذیرفت خسروانجم از سحاب مظلم نقابی برروی کشید تاهول کارزار مشاهده نکند و برف و سرمای عظیم پدید آمده و بیمن توجه خاطر آفتاب اشراق فرمانفرمای باستحقاق بعداز شش روز هوا صافی شده آنحضرت روز دو شنبه پانزدهم رجب سنه‌ثلاث وتسعین و سبعمائه در موضع قندزچه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال نموده و هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود ویاسامیشی آن بسلیمانشاه رجوع نمود

و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان‌سپرد وبهادران سپاه نامدار و دلیران شیرشکار استحکام داده قول سیم بوجود امیرزاده میرانشاه گورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط وربط آن مقرر شد و موضع اینقول دست راست معین گشت و قول چهارم در دست چپ بامیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم بالتفات و اهتمام امیر زاده عمر شیخ باز گذاشت پوشیده نماند که در تاریخ بر سبیل اجمال بهفت قول بیش نکرده‌اند بالجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین هشت‌قوشون از دلاوران جلادت آئین اختیارفرموده حکم کرد که درعقب قول بزرك توقف نمایند تا اگر هنگام نبرد فوجی را بمدداحتیاج افتد ایشان آماده و مستعد این معنی باشند و دربعضی تواریخ‌مسطور است که امیر حاجی سیف‌الدین با لشکر دست چپ در قبل دست راست بود و پیروی بیك ساربوقا و خدا داد حسینی و طایفه از بهادران در قبل دست چپ‌مقرر شده و امراء تومانات و قوشونات هر یك در موضع خود قرار گرفته آمادهٔ جنك و پیکار شدند و ازآنجانب سیاهی‌دشمن پدیدآمد و توغتمش خان قول برانغار سپاه خود را بشاهزادگان مثل ماشوراغلان و ایلتمش و بیك‌پولاد و علی اغلان و امراء الوس جوجی خان مثل علی و سلیمان‌صوفی و نوروز قصیر وعیسی‌بیك برادربزرك آیدکو وحسن بیك و دیگر بهادران دشت قبچاق آرایش داد و در مقابل خدیو آفاق صف کشیده و از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره وازغبار سم اسبان هوا تیره گشت و در وقتی چنین حضرت صاحبقران کشور گشای فرمانداد تا لشکراز چهار پایان فرود آمده خیمه وخرگاه برپای کردند و در اکثر وثاقها آتش افروختند و توغتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار و قلت التفات ایشان تعجبها نمود و حسابها بر گرفت و باخود گفت که اینها چه‌نوع مرد مانند که در روزی بدین هولناکی پروای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند و باخوفو خشیتی تمام بتسویهٔ صفوف مشغول گشت و سپاه اعدا چند قوشون از لشکر نصرت مآل زیاده بودند و حضرت صاحبقران کامکار که پیوسته فتح و فیروزی از عنایت و تائید حضرت پروردگار میداشت نه از کثرت اعوان و انصار

پیش از شروع در قتال وجدال فرود آمد و از سر صدق و اخلاص دو رکعت نماز بگذارد و جبین نیاز برزمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد ومقارن اینحال مرتضی ممالك اسلام افتخار عترت‌حضرت خیر الانام صلی‌الله‌علیه و آله وسلم امیر سید برکه‌و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف‌و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوهٔ ارباب صفا و عرفان شیخ‌الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود دستها بدعا برآورده وسرها برهنه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام‌اسلام و شوکت حضرت صاحبقران و انخفاض دولت توغتمش خان طلب داشتند و جناب سیاد تمآب روی بخسرو کامیاب آورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که **توجه حیث‌شئت فانك منصور** دلاوران هردو لشکروصفدران هردو کشور پای‌در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم وپیکار بنوعی بر افروخت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان آنمعرکه بسوخت پیش ازهمه امیر حاجی سیف‌الدین شمشیر انتقام از نیام بر آورده حمله کرد و دست چپ مخالفانرا که در برابر او بودند درهم شکست و صف اعداء از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند قوشون از اهل شقاوت و عناد که زیاده‌آمده بودند بقصدآنکه از عقب امیر حاجی سیف‌الدین‌در آیند و دستبردی نمایند روان شد و چون امیر جهانشاه تهورایشان مشاهده فرمود با سپاه خویش حرکت کرده سر راه برایشان گرفت و همه‌را بزخم تیر و شمشیر باز گردانید و امیر زاده میرانشاه گورکان رخش جهان نورد برانگیخته دمار از روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند بر آورد و از جوانغار دشت قبچاق بعضی کشته گشتند و برخی راه انهزام پیش گرفتند و امیر عیاس بافوجی اندك از مردم وفا دار حق شناس خود را بر سه قوشون زده در اثناء کرو فراز اسب در گشت ومیان امید و یأس دست بتیرو کمان یازیده بار دیگر بنیروی دولت حضرت صاحبقران پای دررکاب آورده برپشت زین نشست و برقراول دشمن تاخته مجموع راپریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنك همیشه طالب نام و ننك بود در شیشه خانه جمعیت بداندیشان سنك تفرقه انداخت و شاهزاده عالمیان امیر زاده

عمر شیخ بهادر رایت جلادت برافراخت و بر برانغار تاخته هر که را در برابر خود یافت در بدن او جوشن کفن ساخت و پیروی بیك و خدا داد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمدند ومخالفان از هم فرو ریختند و بعضی کشته شده وبرخی گریختند و توغتمش خان چون مقاومت باحضرت صاحبقران در حیز مکنت خود ندید روی از آنجا گردانیده متوجه جانب امیر زاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بیفشرد و توغتمش خان چون دید که مرد معر که او نیز نیست عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزار های سلدوز تافت ایشان هر چند شبه آغاز کردندفایدهٔ نداد و توغتمش خان با امراء و سرداران الوس جوجی خان حملهای پی در پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته واز میان ایشان گذشتند در عقب لشکر پادشاه جهانگشای صف آرای شدند و شیر بیشه هیجا و نهنك دریای وغا امیر زاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توغتمش آمدند و جنك آغاز نهادند وحضرت صاحبقران در عقب گریختگان میرفت که بیك تواچی رسیده معروض داشت که توغتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از پیش امیر زاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانیده چون توغتمش خان چتر فلك فرسای پادشاه هفت کشور مشاهده نمود پای ثباتش ازجای رفت ودست جلادتش از حرکت بازمانده شآمت کفران نعمت بروز گار اوواصل شده و باهزار حسرت وافسوس دل ازملك ومال برداشته بد روزو بی ناموس راه فرار پیش گرفت وتمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب و گسسته عنان متفرق وپریشان شدند واز خاندان جداافتادند وحضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان و امراء و نوئینان شرف تقبل بساط جلالت مناط دریافتند وزبان استبشار بتهنیت آن فتح نامدار که سرمایهٔ فتوحات روز گار بود گشادند و نثارها کردند و آنحضرت ایشانرا در آغوش گرفت و همه را به عنایات پادشاهانه بنواخت و از هیجده نفر هفت نفر اختیار فرموده ازعقب دشمنان فرستاد و دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام بر کشیده ازپی دشمنان شتافتند و

مانند برق جهنده درحرکت آمدند و آن خون گرفتگان بخت برگشته رااز پس شمشیر قاتل و از پیش رودآتل قیاس توان کرد که از میان این دوسیلاب چند کس رخت بساحل نجات کشیده باشد ومال ومنال واسباب چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن گنگ و لال بود و از شاهزادگان جوجی نژاد کونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و ازامراءِ الوس آید کو که پیش از این بچند سال از توغتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه عالیه حضرت صاحبقران می‌نمود بخلعت‌های گرانمایه و جامه‌های قیمتی سرافراز شده نوازش تمام یافتندو در اثناءِ این اوقات که فتحی چنین روی نمود توغتمش خان نیم جان ازان دریای خونخوار بکنار کشید و ایشان در پای سریر اعلا زانوزده عرضه داشتند که اگر رای عالم آرای صاحبقران اقتضا نماید که ما بندگان صاحب الاخلاص ایل والوس خود را که از گردش دوران پریشان و سرگردان شده‌اند جمع نموده بیاوریم عاطفت پادشاهانه ملتمس آندو پادشاه زاده را باجابت مقرون داشت وفرماندادکه از برای هریك منشوری علاحده درقلم آوردند مضمون آنکه هیچکس متعرض ایشان نشود و باج سرازآنجماعت نگیرد و کونجه اغلان و تیمور قتلق و آید کوحکمی در آن باب حاصل کرده خرم و کامیاب در تك و پوی آمدند و صاحبقران عالی مکان ازعقب جنود ظفر نشان که درعقب گریختگان رفته بودند و در نهایت طراوت و بها متوجه معسگر همایون گشت و تیمور قتلق اغلان وآید کو اوزبك که بطلب الوس خود رفته بودند هردو قوم خود را یافته گروه انبوه پیش ایشان جمع شدند آن یك راهوای خانی دشت قبچاق و مملکت جوجی خان در باطن راسخ شدواین را داعیهٔ امارت بی‌مانعی از باطن سرزده حقوق ایادی و نعم صاحبقران را فراموش کردند و چهرهٔ عهد را بناخن بیوفائی خراشیده تیمور قتلق روی به بیابان نهاده و آید کوبا اقوام خود بطرفی رفت و کونجه اغلان چون بمجلس خاص بمزیدقرب و شرف محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان خود درصحرا و دشت باز خورده بدرگاه عالم پناه مراجعت فرموده ملحوظ نظر عنایت پادشاهانه گشت وجمیع امراءِ و نوئینان که بموجب فرمان بتاخت ولایت یاغی رفته بودند با غنایم موفور

و اموال نامحصور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان راهوار و اشتران باربردار باردوی همایون معاودت کردند و چندان غلمان و حوران پری رخسار در معسکر همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر بر گزیدند و یکی از ظرفا که ملازم رکاب اعلا بود در اثناءِ راه بزبان امید نظم کرده بود که.

بیت

گر بماند حیات ما باقی   بکف آریم ترك تغمافی

و در آن منزل جنت نشان که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمه حیوان خبر میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل طرب و عشرت فرموده مدت بیست وشش روز در آن مکان دلفروز که تختگاه جوجی‌خان و اولاد نامدار اوبود دادعیش وکامرانی داد

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق

بدار السلطنه سمرقند از دشت قبچاق

چون این فتح نامدار که طراز سلاطین گردون اقتدار تواند بود حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و دردشت و جزایر کسی از قهر عساکر گردون مآثر نماند حضرت صاحبقران سعادت قرین روی توجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد و جنود ظفر ورود مستظهر و شادمان قطع منازل مینمودند و از جمله اسباب تجمل که بدست لشگریان افتاد چندین خرگاه‌بود که نشیمن اهل‌دشت وصحرا میباشد و کیفیت آن خرگاه‌چنان است که آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم نمی گشایند و همچنانکه ساخته‌اند بر گردون می‌نهند و برمیدارند و کثرت خلایق در اردو بمرتبهٔ بود که هر کس وثاق خود گم کرده بود زبان حال او باین مقال مترنم بود.

بیت

هر گزبغریبی نروم همره شاهی   از بادیهٔ عشق تو گربا وطن آیم

و چون بکنار آب بیق رسیدند نزول کردند و کونجه‌اغلان خبر یافت که

تیمور را بر سریر خانی نشانیده‌اند او را هوای مسکن مالوف و ملازمت تیمورقتلق دامن گیر شده از جادهٔ صواب مستقیم منحرف شده راه بیوفانی سپردن گرفت و بیرخصت حضرت صاحبقرانی بجانب وطن مالوف خود شتافت وچون از آب بیق عبور نموده فرسنگی چند پیموده حضرت صاحبقران عدالت آئین امیرحاجی سیف‌الدین رادر آغروق گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر درحرکت آمد و بیابانهای پرخطر می‌پیمود تا درذی‌القعده سنهٔ ثلاث و تسعین و سبعمائه از حیران گذشته در انزار فرودآمد و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و خانهٔ خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نوئینان و خواتین مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند وزبان در ستایش ملك منان جاری گردانیدند و عامهٔ برایا و کافهٔ رعایا سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران گیتی‌ستان فرمان داد که‌طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و طرب اشتغال نمودند وچون چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده میرانشاه برحسب فرمان متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت تریاق قشلاق کرده‌بانصوب رایت اقبال برافراخت وامیرحاجی سیف‌الدین‌در محرم سنهٔ‌اربع وتسعین و سبعمائه باغروق همایون پیوست وشهریار کامکار تمامت‌شاهزادگان وامراء ونوئینان را از فتوحات آن سفر خجسته‌خوشحال ساخت و زمستان در حدود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهارمتوجه مستقر سریر سلطنت گشت واز آب خجند گذشته شکارکنان درحرکت آمدوچون موضع آقیار مرکز اعلام ظفرشعار گشت عاطفت خسروانه ممالك سلطان محمود سبکتکین را از کابل وغزنین وغیر ذلك تا حدود آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت وبموجب فرمان‌امراء عظام مثل‌حسین‌صوفی و غیاث‌الدین ترخان وقطب‌الدین عمزادهٔ امیر سلیمانشاه و حسین خواجه پسرامیر عباس و شمس‌الدین و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده با اهل وعیال روانشدند وهم در اوایل‌سال‌مذکورپادشاه‌مؤید منصور سالیانه التفات بدارالسلطنه سمرقند انداخت و آنسرزمین رابفروجود همایونش زیب‌وزینت داد و بعدازروزی چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترد از آنجا نهضت فرموده کانکل‌موضع

خیام پادشاه دریادل گشت وحکم جهان مطاع صادر شد که جهت ازدواج اولاد واحفاد در آن مکان خیمه وخرگاه وقبه بارگاه باوج مهر وماه برافراشتند واسباب طوی بزرك که لایق پادشاهان باشد آماده ومهیا داشتند و دختر غیاث الدین ترخانرا با دختر امیرحاجی سیف‌الدین درحبالهٔ نکاح امیرزاده ابابکربن امیرزاده میرانشاه درآوردند و برای هریك از شاهزادگان اردوی علاحده ترتیب دادند وصلای پیر مغان بگوش خورد و کلان و پیروجوان رسیده بساط زهد وتقوی در نور دیده شد وصومعه نشینان ایام که در اجتناب از جرایم و آثار قدم بر قدم شیخ احمد جام داشتند بیك کرشمهٔ ساقی سیم‌اندام از سرسجاده برخاستند ورطلهای گران کشیدند

بیت

اساس توبه که درمحکمی چه سنك نمود　　ببین که جام‌زجاجی چگونه‌اش بشکست

وچون خاطرخطیر صاحبقران جهانگیر از آن قضایا فراغت یافت بعزم یورش پنجساله لوای عزیمت برافراخت

ذکر لشگرکشیدن حضرت صاحبقران بممالك ایران و فتح قلعه ماهانه سر بسعی سپاه فیروزی اثر

چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفهٔ از حکام ولات ایران زمین درزمان غیبت موکب همایون پای ازحدخویش فراتر نهاده‌اند و بخلاف توره و یاساق آنحضرت عمل نموده‌اند برضمیر منیرش گذشت که یك نوبت دیگر برآندیار گذار فرماید و ایشان را گوشمال بسزا دهد تا دیگر باره هیچکس از جادهٔ اطاعت انحراف ننماید و بامضای این عزیمت در منتصف رجب سنهٔ اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران که همت بلندش کمند تسخیر بر شرفات ایوان کیوان می‌افکند رایت جهانگیری برافراخت و در غره شعبان‌ازسم سمند باد رفتارش بخاربخارا بعنبر سارا تبدیل یافت و در آنموضع برمزاج‌شهریار دریادل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ فرمود تاجوی زر که از اعمال بخاراست عنان باز نکشید و در آنجا زحمت قوی شده خواتین و اولاد

را طلب داشت حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و قرةالعین سلطنت سلطان بخت بیگم با سایرفرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده بشتاب تمام شتافته بپایهٔ سریر خسرو روی زمین حاضر آمدند و در این اثناءِ فرمان حضرت صاحبقران صادر شد که امیرزاده محمد که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده‌بود سپاه‌منصوررا بموضعی که رسیده بگذارد و مراجعت‌نماید وخواتین‌وفرزندان‌وارکان‌دولت واعیان‌حضرت دانستند که حدیث **اذامرضکم‌علیکم بالصدقه** آن حدیثی است که تصدیق فحول علماءِ و اهل صدق وصفا بآن مقرون گشته است دست بتصدق گشادند و از فواضل صدقات بر فقرا و مساکین وارباب احتیاج برآنچه مقدور و میسور ایشان بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی‌به جهت امن وامان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آنمرض‌صعب که روی نموده بود بحد صحت باز آمد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان پیش‌رفته بیاسامیشی لشگر منقلای توجه خاطر مصروف‌دارد و درششم رمضان‌المبارك‌حضرت صاحبقران گردون توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بضبط ممالك ایران سوار شد وبموضع ایامه نزول فرمود مهد علیا سرای ملك خانم و تومان آغا را با سایر خواتین رخصت‌انصراف بدارالسلطنه سمرقندارزانی داشت و از جیحون‌عبور نموده در خبوشان بامیرزاده محمد سلطان و لشگر منقلای پیوست و امیر زاده سلطان محمد و امیر جهانشاه با لشگرها پیشتر از وصول رایات نصرت آیات به امیرزاده محمد سلطان‌ملحق گشت وبانوی عظمی‌خان‌زاده ازجانب هرات رسیده‌در آنمکان حضرت پادشاه عالیشانرا طوی داده تحفهای سنگین کشیدند و اردوی‌اعلا از خبوشان نهضت‌فرموده جرجان موضع قیام سپاه نصرت انجام گشت و درآنمقام قدوهٔ سادات عظام امیر سید برکه که پیش از این برسالت مازندران رفته بود باز آمد و گفت که‌سید غیاث الدین‌پسر سید کمال‌الدین در صدد اطاعت‌وفرمانبرداری و خراج گذاری است و چون پادشاه با دین و داد از استراباد فرود آمد جنگلی عظیم پیش رسید که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا راه نبود و حکم

واجب‌الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند وچنان کنند که عرض هر یك یك سر تیر پرتاب باشد و ملازمان که شیر بیشه پیکار بودند بدینطریق جنگل بریده پیش میرفتند تا بسیاهی دره رسیدند و درآنجا بتحقیق پیوسته که سید کمال‌الدین گریخته بماهانه‌سر گریخته پیش سیدرضی‌الدین رفته است و ماهانه سرقریه‌ایست که در چهارفرسخی آمل واقع است نزدیك بدریا و قریب بآنموضع حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته‌اند که یکطرف آن اتصال ببحرداشت ودیگر جانبش بسیار مغاك بود که هنگام تموج آب دریا درآن میریخت و عرض آنمغاك که حکم دریا داشت قرب یکمیل بود و پیرامون قلعهٔ ماهانه سردرختان بلند سردرهم کشیده چنانچه بر چشم بیننده آن حصاری دیگر مینمود و دراین هنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و جنس بآنجا بردند و سایر متمولان آنولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزیده چندان نقره وطلا درآنموضع مجتمع شده بود که قوت مدرکه گمان نمیبرد که عشر عشیر در خارج موجود باشد و این معنی بر رای عقده گشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روانشد و سپاه رزم آزمای درآن گل ولای جنگل راه بریده چون بآمل رسیدند پادشاه بر وبحر فرمود که سیدغیاث‌الدین بماهانه سررود وپدر رانصیحت کند و بپایهٔ سریر اعلا حاضر گرداند و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او درحرکت آمد و سپاه بمشقت بسیار آن جنگل و بیشه را صحرا ساخته میگذشتند بالجمله روز دوشنبه بیست وهشتم ذی قعده‌قراولان جانبین بیکدیگر رسیده جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه‌پسر شیخ علی بهادر در آنمعر که سفر آخرت اختیار کرد و بعد از سه روز سید کمال‌الدین از قلعه بیرون آمده‌به شرف دستبوس سرافراز شد و زبان باستدامت دولت دیرباز گشوده امان طلبید و حضرت حاحبقران گیتی ستان بر زبان گوهر افشان گذرانید که مسئول شما مبذول می‌دارم مشروط بآنکه حکام این ممالك هر کدام یکی از فرزندان خودرا با مال چندین ساله پیش ما فرستد تا درسفر وحضر ملازم ما باشند و پدران‌ایشان چون رأفت‌ومرحمت ما را در بارهٔ اولاد خود معلوم نمایندازکمال رغبت واطمینان

خاطر توجه بدین جانب نمایند و این خبر بگوش اهالی ماهانه سر رسیده گردن از خط متابعت به‌پیچیدند وفی الجمله نقاره زده اظهار مخالفت کردندورأی عالم آرای شهریار کشور گشای اقتضای آن کرد که پسر پادشاه و ارغونشاه ودیگرسرداران وغیرهم از برادران باکشتی بانان جیحون و رعد اندازان از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر و تسخیر بقلعه ماهانه سر نهند و آنجماعت بنابر اشارت حضرت صاحبقران رفته سفاین ارباب خلاف را بدست آوردند و مردان کار ودلیران کار زار با طبل و نقاره و نفیرها کشیده به کشتیها در آمدند وروی قلزم از تیغ آتشبار بهادران سپاه نصرت شعار ماندمهر جهانتاب میدرخشید و از خروش کورکه و کوس، گوش گردون کر میشد و چون رایت ظفر پیکر پرتو توجه بقلعهٔ ماهانه سرافکند نهنگان دریای وغا بر مقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب خشکی فروریختند و در آنروز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و قاصر آید و عاقبت مبارزان لشگر منصور دشمنان را مقهور ساختند و حصار بیرون را مسخر گردانیدند و ایشان به اندرون گریختند و در غره ذی الحجه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه ماهانه سرعاجز ومضطر گشتند و گروه گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه ببارگاه فلك‌شکوه آوردند ونخست سید کمال الدین و سید رضی الدین بااولاد واحفاد بخدمت مبادرت نمودند و صاحبقران پاك اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بود که آنجماعت دروظایف عبادت تکاسل میورزیدند واز اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمودند اول ملاقات باایشان سخن خشونت آمیز گفت ودر آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه‌را با کرام واحترام و بذل انعام بنواخت وزبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که ازاعتقاد فاسده ومذاهب باطله احتراز و اجتناب میباید جست ودست ازشیوه‌های پدر وجدخویش سید قوام الدین بایدشست وبر شما واجب‌است که فرزندانرا بتعلیم علوم شرعی ترغیب وتحریص نمائید واعزاز واحترام صلحا بر خود واجب شناسید وبعد ازادای موعظه ایشان را بقلعه

ساری فرستاد ودر محافظت آنجماعت مبالغه وتاکید نمود وحضرت صاحبقران چندروز در آنجا توقف فرموده اموال قلعه را که ازحیز حساب بیرون بود کشتی مالامال کرده بامراء ولشکریان بخشید وقلعه ماهانه سررا بفرمان دارای هفت کشور باخاك برابر ساختندوچون ازافواه والسنه بسمع اشرف اعلا رسید که مردم آندیار فدائی وشریر وبدعقیده و بد کیش اند بمرتبهٔ که اگر ورقی بدست کسی می بینند بتهمت آنکه طالب علوم فقه است خون اورا مباح میشمرند واز قتل اهل صلاح وتقوی وارباب علوم وفتوی هیچ باك ندارند یرلیغ واجب الاذعان از موقف سیاست صادرشد که هر که عوسوم بسیادت باشدازسپاهی وعوام افراز نمایند تابر آن ناراستان کج طبیعت بحکم شرع شریف تیغرا حکم سازند وشیخ علی بهادر بانتقام پسرش حسین خواجه واسکندر شیخی بجهت آنکه درویشان سید قوام الدین پدرش افراسیاب را کشته بودند درمیان آنقوم در آمده قتلی بافراط کردند و بر حسب اشارت علیه سید کمال الدین را بااهل وعیال ازراه دریا باز بجانب خوارزم بردند وپسرانش سید مرتضی وسید عبدالله را ازسمرقند گذرانیدند وبتاشکنت رسانیدند وچون ولایت مازندران درتحت تصرف گماشتگان حضرت درآمد مبشران باقطار ممالك روانشدندوازآنجمله بموجب فرموده ایلچی بافتح نامه وبیلاکات که ازساری وآمل وقلعه ماهانه سر بحصول موصول شده بودعازم سمرقند گشت باتحف وهدایا رسانیده وشاهزادگان وخواتین واعیانرا طلب داشته چون تسخیر مازندران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ میرزا بهادر وامیرزاده خلیل سلطان و امیر زاده رستم وحضرات عالیات سرایملك خانم وتومان آغا ودیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغولشدند وآنحضرت درمحرم سنه خمس وتسعین وسبعمائه فرمانداد که درموضع شماسان ازاعمال جرجان قصری راسخته البنیان ساختند وداروغگی ساری رابجمشیدقارن که مولدش فارس بود مفوض گردانیدوحکومت آمل راباسکندرشیخی پسر افراسیاب ارزانی داشت ودر کنف حفظ ملك ذوالجلال بسعادت واقبال بولایت مازندران معاودت فرمود وبعد ازطی منازل دربیستم ماه مذکور بشماسان رسیده ودرقصری که معمار همت عالی نهمت آنحضرت احداث کرده بود فرودآمد وبنابر

اشارت عالی تواچیان باطراف ممالك رفته لشگرها بدرگاه گیتی پناه آوردند و شاهزادگان وآغایان که باستدعای ایشان رفته بودند ودرچهارم ذی‌القعده بمبارکی بخت وطالع سعد ازسمرقند بیرون آمده وایوار وشبگیر کرده ازآب عبور نموده بلاخان رسیدند و ازآنجا گذشته بهندوان نزول فرمودند وآغروق راگذاشته‌شب وروز رانده بعد از سیزده شبان روز در حلوان قرار گرفتند و تا آنمقام حضرت صاحبقران ازطریق عطوفت ومهربانی استقبال نموده بدیدار یکدیگر شادمان گردیدند وآغایان وشاهزادگان مراسم نثار وپیشکش بتقدیم رسانیدند وازآنجا درعین ارتیاح ومسرت کوچ کرده سایه التفات برشماسان افکندند.

گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالك فارس وعراق

حضرت صاحبقران کامکار دراواسط فصل زمستان یااوایل بهار علی اختلاف الاقوال دربیست وچهارم صفر بافوجی ازشیران بیشهٔ ظفر از شماسان کوچ کرده ازهیجده نفر سه‌نفر ملازم‌نموده ودرآغروق بانوی عظمی سرایملك خانم وتومان آغارا بگذاشت وحلبانملك و سلطان آغا ونگارآغا بشرف مصاحبت اختصاص‌داد وامیر یادگار برلاس‌وامیرجهانشاه وامیرعباس وحاجی محمود شاه واوچ قرابهادر را جهت ضبط ونسق در اردوی همایون مقرر فرمود که بآهستگی بیایند و امیرزاده محمد سلطان رامنقلای ساخته واز ییلاق امیرولی گذشته ولشگریان رادر دامغان وسمنان وری شهریارکامکار تغارداد وامیر زاده‌محمد سلطان وبرادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند شیخ خواجه شهسوار راکه حاکم آن سرزمین بود بجنك گرفته پیش شاهزادگان آوردند وایشان اورابدرگاه عالم پناه فرستادند ودرآن محل حاکم سلطانیه وفات یافته ارتق شاه نام نوکرش‌بجای اونشسته بضبط شهرو قلعه مشغول بود و چون شاهزادگان متوجه آنجانب شدند وبکردستان رسیدند مولی ازاردوی همایون آمده خبر رسانید که شاهزادگان باید کنارراه چمچمال درحرکت آیند وامیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر

محمد از کردستان مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و لشگریان آتش‌نهب و تاراج درآنولایت‌زده بارهٔدیگر ازنزد حضرت صاحبقران خبررسید که‌شاهزادگان باید که کردانرا بایلی دعوت کنند وهر کس که‌دعوت رااجابت ننموده سر کشی کند سزای عمل اودر کنارش نهند وبر غارت ایل‌والوس یاغی مبادرت نموده عرصهٔ آن‌ممالک‌را ازقطاع الطریق ومفسدان پاك سازند شاهزادگان بحسب فرمان بارهٔدیگر بکردستان روان شدند وچون بچمچال و کوه‌بیستون رسیدند سونجك بهادر وتیمور خواجه وآقبوقاء ومبشر بهادر را باطایفه از لشگر منصور بتاخت بعضی‌ولایات فرستادند وشاهزادگان ازدربند باجی خواتون درحرکت‌آمده وچون درآنموضع نزول کردند یکی‌از سرداران کردستان بهوس اجرای‌حکومت آنولایت پیش ایشان آمده معروض داشت که من راههای آنولایت رانیك میدانم اگر فرمان‌شود راهبری کنم وشرایط نیکو بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان بکمرو شمشیر وخلعت خاص اورا سرافراز گردانید وشیخ بهادر رامنقلای ساخته حکم‌فرمود که آن‌سردار کرد عجزچی اوباشد وشیخ علی بهادر بموجب فرمان باعجزچی روانشد ودراین‌اثنا والی کردستان ابراهیم شاه‌پسرخودسلطانشاه راباتحف وهدایا واسبان تازی ونفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیرشیخ علی بهادر رانیز بخدمات شایسته خوشنود گردانیدوامیرزاده‌محمدسلطان رقم قبول بر پیشکشیهای ابراهیم شاه کشید و کس‌روانه کرده شیخ‌علی بهادررا بازخواندوامیرشیخ‌علی بهادرمراجعت نموده دراثناء طریق‌فرود آمدوبـآش‌خوردن مشغولشد عجزچی‌چون ازمطلوب خویش مایوس‌شده بودناگاه کاردی بشیخ علی بهادر زدچنانچه دم‌نزد وهمان لحظه عجزچی باقبح وجهی کشته شدو مضمون کلمه **کماتدین‌تدان** بوضوح پیوست .

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان وخوزستان

پادشاه کامکار درموضع رودبار دیگر بار جمعی ازلشگریانرا بر گزیده امیر زاده‌میرانشاهرا بابقیه‌سپاه‌درآنجا گذاشت‌وفرمود که چندان توقف‌نماید که‌آغروق

باوپیوندد وبنفس همایون با آنطایفه گزیده متوجه بروجرد شدو امیر زاده عمر شیخ را بـا لشگر دست چپ فرمانداد که ازراه دیگردرحرکت آمدو قلعه کبو را بقهر وغلبه بگرفتو کوتوال قلعه محمد قمی رااسیر کرده از آنجارانده روز دیگر بموضع مرورود رسید ومظفر برهانی که گماشته محمد قمـی بود بشـرف بساط بوس مشرف شده از آنجا در گذشته در کرمرود نزول کـرده اسفـندیار کوتوال آنجا ازراه عجزونیاز ازقلعه‌بیرون آمده سعادت ملازمت در یافت وامیر زاده عمرشیخ محمدقمی واسفندیارراببدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت صاحبقران گیتی ستان بعد ازطی‌منازل بروجرد رامخیم اقبال ودولت ساخت وامیرزاده عمـر شیخ‌بهادر درآنموضع بپایهٔ سریر اعلا رسید وآنحضرت سیف‌الدین قلداش را بضبط بروجردنصب فرمود وحکومت نهاوند رابشیخ‌میکائیل ارزانی داشت وازآنجا کوچ کرده روزدیگر بخرم آباد رسید وملك‌عزالدین تاب مقاومت دلاوران‌نصرت‌قرین نیاورده فرار برقرار اختیار نمود وصاحبقران باتمـکین جمعـی رابمحاصره قلعـه تعیین فرموده امیر زاده عمر شیخ رابتکامیشی ملك‌عزالدین فرستاد و اکثر سپاه رابتاخت اطراف روانه ساخت وبنفس همایون‌متوجـه تستر شـد وبهر منزل کـه میرسید مردان دلاور رادر کمینگاه ها میگذاشت وندای رحیل در میداد تا ایشان طایفهٔ دزدان ومفسدان که ازقلال جبال فرود می‌آمدند ودست بادیال لشگر منصور دراز میکردند ازپای در آوردند حضرت صاحبقران بیهمـال ازخرم آبـاد یازده منزل قطع فرموده بپل‌آب زلال رسیدند وامیرزاده عمـرشیخ که‌بتـکامیشی ملك عزالدین رفته بودباز گشت ودرآنموضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که مسالك ومراحل بسیار پیمودم امـا از ملك عزالدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که ضبط و یاسامیشی آغروق تعلق برأی وررویت اومیـداشت بـرحسب فرمان نادر کاشان راند در آنوقت شاه‌سربدار که از سبب تیغ آبدار سپاه جـرار شاهزادهٔ رفیع مقدار ازخراسان گریخته بعراق‌رفته بود برحسب فرموده شاه‌منصور بحکومت آنولایت اشتغال داشت چون ازوصول رایات عالیات خبر یافـت بزبـان ضراعت واستکانت‌امان‌طلبید شاهزاده ازسر جریمهٔ ایشان در گذشته وملوك بیرون

آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشت وامیرزاده میرانشاه درضمان حفظو تائید باری سبحانه وتعالی بآغروق معاودت فرمود وآنحضرت امیرزاده عمر شیخ را بحویزه فرستاد وشاهزاده چون بآنجارسید داروغه که از قبل شاه منصور کوتوال آنجا بوداز حویزه ازخوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون در موضع زرفول نزول فرمود دهدار شمس‌الدین سعادت‌دستبوس حاصل‌نموده بیست خروار نقره برسم پیشکش‌تسلیم خازنان کردوآنحضرت اززرفول نهضت فرموده‌متوجه تستر شد وامیر زاده محمد سلطان وامیرزاده پیر محمد درظاهر تستر بموکب همایون پیوستندوعلی کوتوال واسفندیار که‌از قبل شاه‌منصور حاکم تستر بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواریرا بحکومت تستر باز داشت و کمند همت بر کنگرهٔ قلعه سفید انداخت وسپاه منصور بعداز تسخیر انحصار پادشاه‌کامکار متوجه شیراز گشت وباشاه منصورجنك کرده اورا از میان برداشت وبعد ازقتل شاه‌منصور بقیهٔ آل مظفر باردو پیوستند ونخست‌بنوازش اختصاص یافته آخرالامر آتش غضب‌صاحبقران اشتعال یافته تروخشك آنجماعت رادرهم بسوخت واین حکایت بتفصیل دردفتر چهارم مسطور گشت .

ذکر نهضت حضرت صاحبقران ازفارس بجانب عراق واصفهان

حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعداز تسخیر شیراز وقتل آل مظفر درروز بیست وهفتم جمادی الآخر سنه خمس‌وتسعین وتسعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف گردانیده ومنازل ومراحل طی کرده نقش جهان اصفهان را بعزوجود خویش زیب‌وزینت‌داده چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند وبطرف قلعه انکوان توجه فرمود ومردم آنموضع که ازغلات اسمعیلیه بودند و **الحالةهذه** بهمان مذهب اند گریخته در نقبها تحصین‌جستند ولشکرقیامت نهیب برحسب اشارت علیه ازبلندی جوی بریده آب درنشیب انداختند تا بنقبهادرآمده مجموع مردم ازممر آب بآتش دوزخ شتافتند وحضرت صاحبقران شب درانکوان بسربرده روز دیگر صحرای سراهان‌را نزول‌سپاه‌نصرت شعار ساخت واز آنجاسوار

شده نشاط شکار فرموده درآندشت لشگریان خر گور وآهوی انداختند ومقارن اینحال حضرات عالیات سرایملك خانم وتومان آغاوحرم محترم امیرزاده میرانشاه ودیگر خواتین وآغایان بر آغروق پیشی گرفته درآندشت و صحرا بدستبوس صاحبقران ممالك ستان استسعاد یافتند وپیشکشها گذرانیدندونثار بتقدیم رسانیدند واز آنجا کوچ کرده قطع مسافت نموده در منزل سلمند هوای همدان را ازغبار سم سمند ملازمان عطر سای ساخته نزول اجلال فرمود ودر خلال این احوال امیر زاده میرانشاه آغروق را گذاشته بپایهٔ سریر خلافت مسیر آمد/و جهانشاه و امیر شمس الدین عباس وحاجی محمود شاه واوچ قرابهادر که در آغروق بحسب حکم جهانمطاع توقف نموده بودند ازراه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند وامیر زاده محمد سلطان چندروزی که دراصفهان رحل اقامت انداخته بود بعد از تحصیل اموال آنمملکت باردوی همایون آمدوبانوی عظمی سرایملك خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی راطوی عظیم دادند وعاطفت خسروانه ممالك دربندوباد کوبه را با توابع و مضافات تا حدود روم بامیرزاده میرانشاه گورکان ارزانی داشت و شاهزادهٔ جوان بخت از سلطانیه وتبریز ودیگر ممالك ساوری گرد کرده طوی پادشاهانه مرتب گردانید و بزم عیش وعشرت انتظام یافته چند روز بلهو وسرور بگذرانید وآنحضرت درسیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منقلای بطرف قراباغ روانه گردانید وحضرت صاحبقران باامراء و نوئینان شکار کنان میرفتند تااز موضع گنبدك بگذشتند ودراثناء این اوقات ازپیش امیر زاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قرامحمد ترکان درمیان کوهستان نشسته است و کوچ وحشم خودرادرموضع حصین و کوههای بلند بر آورده خیال قتال وجدال دارد وچون رای اصابت شعار ازاین قضیه خبردار گشت ازراه قلعه صفاهان روان گشت وبعد از شبانروزی بقولاغی رسید فرمانداد تا سپاه مظفر لوا مجموع راههای مخالفانرا محافظت نمایند وتر کمانان درحصار ها و درهای صعب المسالك رایت قتال وجدال برافراختند و سپاه نصرت پناه پیش رفته جنك در انداختند ویساقیان ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کردند و عاقبت زخمی

خورده باز گشت و بهمان زخم در گذشت و چون تر کمانان جلادت لشگر نصرت انتما مشاهده کرده همه بر ترك اموال و اسباب دل نهاده از کوه بزیر آمده روی بگریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالارفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سپاه منصور از عقب گریختگان شتافته بایشان رسیدند و بسیاری از آن بخت بر گشتگانرا بقتل آوردند و بقیة‌السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعداء که در آنحدود حصن حصین داشتند حضرت صاحبقران بتسخیر آنها رخصت داد و لشکر جلادت آئین اطراف حصار را فرو گرفتند و از دولت قاهره باندك زمانی قلعه را مسخر ساختند و گبرانرا کشته از عمارت و برج حصار اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرمود از آن منزل روان شده در کنار افشای بآغروق ملحق شد پیش از این امیرزاده میرانشاه را بتسخیر سارق قوغان فرستاده بود و اوچقرا بهادر را بمحاصرهٔ کرد نامزد کرده بود ایشان باقبال حضرت صاحبقران هردو قلعه را گرفته دشمنانرا مستاصل گردانیدند و با غنایم موفور باز گشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و در این اثنا خانزاده بنت شکر بیك حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده حکم واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر زاده میرانشاه و امیر زاده محمد سلطان بدان طوی توقف نکنند و امیر زاده میرانشاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کردستان رود و قطاع الطریقی که در آنحدود باضرار مسلمانان دست بر آورده‌اند بتیغ تیز مهم ایشانرا قطع فرماید و شاهزادگان بامتثال فرمان مبادرت نموده خانزاده طوی عظیم داد و شاهزاده از دشت قولاغی کوچ کرده بایلاق آمد و در آنجا ماه مبارك رمضان بطاعت ملك منان بپایان رسانید و در سیوم شوال مقتدای آنروز کار شیخ الاسلام اعظم عبدالرحمن اسفرانی قدس سره که بوفور زهد و تقوای و کمال معرفت اتصاف داشت از طرف دارالسلام بغداد باشارت سلطان احمد بغدادی برسم رسالت بپایه سریر اعلا آمد و آنحضرت چنانچه عادت پسندیدهٔ او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی‌الغایت کوشیدی

مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقی نمـود و شیخ‌الاسلام اعظم ادای سفـارت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که من بنده و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم وثابت قدم میباشم اما یارای آن ندارم که عنقریب در سلك خدام بهـرام انتقام منعقد شوم و سعادت پایبوس حـاصل نمایم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران کشور ستان چنان بـود که اگر سلطان احمد بـررؤس منابر خطبه باسم ولقب آنحضرت بخواند عراق عرب بروی مسلم دارد ومراجعت نماید و چون از این باب سخنی درمیان نیامد و بنقد اخلاص سلطان احمد سکـه نیافت هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات گشت و آنحضرت‌جناب ارشاد مآب‌را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام‌فرمود ورخصت ارزانی داشت پوشیده‌نماند که شیخ‌الاسلام مذکور نسبت سلسله‌اش بخرقهٔ شیخ زین‌الملة والدین خوافی‌است

گفتار در توجه فرمـان فرمای بـلاد نوبت اول

بجانب دارالسلام بغداد

حضرت صاحبقران چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغدادباز گردانید عزیمت آنصوب تصمیم داد وفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر آغروق را سر کـرده باحضرات عالیات سرایملك خـانم و تومان آغا و دیگرخواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و درآنجا توقف فرمایدوحکم‌شد که هرفردی‌ازبرای گذشتن‌آب‌دونساج‌مرتب دارد ودرسیزدهم‌شوال‌سنه‌خمس‌وتسعین‌و تسعمائه‌صاحبقران در یانوال در ضمان‌حفظ و تائید ملك ذوالجلال سوار شده‌عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع مـاق بلاق نزول اجلال فرمود و ازآنجا ایوار و شبگیر کرده و بسیاری از کـوه وهامون طی کرده در روز سیوم برسم قراولی ازلشکر پیش شد و شب از عقبها و کریوها بگذشت و بهنگام صبح صادق‌باصد سوار موافق‌قرامحمدتر کمان را گریزانیدند و سپاه منصور ایل والوس اورا غارتیدندو او بجای قراولان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران‌کامکار

ایلغار کرد و بتعجیل تمام روانه شد و چون بمزارفایض‌الانوارشیخ‌ابراهیم یحیی قدس سره که بقبه ابراهیم اشتهار دارد رسیده شرایط زیارت بجای آورد وصدقات بمستحقان رسانید و از ساکنان ومجاوران آن بقعه‌استفسار نمود که کبوتر ببغداد فرستاده‌اید و ازحال ما خبرداده‌اید ایشان گفتند بلی چون گرد سپاه ازدور پیداشد بامری که برحسب اشارت بدان اقدام مینمائیم اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگری آوردند وحکم کرد که بهمان خط رقعه نوشتند و بربال او بستند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه خبر داده بتحقیق پیوست که احشام تراکمه بود که از سپاه امیر تیمور گورکان گریخته بدین‌طریق میآمدند و سلطان احمد برسیدن کبوتراول اضطراب بخود راه داده احمال واثقال را از آب گذرانیده بخبر کبوتر دوم‌تسکین یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بقراولی از پیش فرستاد و بنفس همایون چون باز بلند پرواز بیست سی فرسخ راه بیك راندن طی نموده روز سه شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر احمال و اثقال را از آب گذرانیده بود و خود نیز از دجله گذشت وجسربریده و کشتیها شکسته غرق کرد و خود در آنطرف سواره ایستاده بود وچشم براه نوازل‌آسمانی‌نهاده که ناگاه آواز کوس و کور که شنید بیتوقف‌بجانب دجله روان شده افواج لشکر مانند بحر اخضر ازعقب می‌آمدند و از هردوطرف بغداد بالا و پائین خود را برآب‌زده میگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بودند بدست آورده بدینطرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران در کشتی نشسته و از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه از موضعی که بقریه اعقاب مشهور است باطایفه از دلاوران دریا دل‌اسب در آب راندو مولانا نظام‌الدین غازانی که تاریخ علاحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میفرماید که من درآن اوان در دارالسلام بغدادبودم و ازمردم آندیار اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط فایز شدم و حضرت صاحبقران نسبت بمن صنوف عواطف ومرحمت بتقدیم رسانید و بر زبان گوهر افشان گذرانید که خدای تعالی بر تورحمت کناد که نخست از مردم این دیار

تو پیش ما آمدی غرض از تحریر و تقریر اینحکایت آنکه از مولای مشارالیه مرویست که گفت از آن زمان که ازبغداد بعزم بساط بوس بیرون آمدم روی دجله ازلشگر منصور که عنان فرار در آب داده بودند از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه انداز که خاك و آب در نزد ایشان یکسانست و اهل بغداد ازمشاهدهٔ این امر غریب انگشت تعجب و تحیر بدندان گرفته دانستند که حضرت صاحبقرانی مؤید من عندالله است از حافظ نورالدین مشهور بحافظ ابرو منقولست که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که فرمود از من در آنروز تقصیر واقع شد چه اگر در آنروز که بکنار دجله رسیدم خود را درآب زده میگذشتم سلطان احمد را بدست می آوردم القصه سلطان احمد از نهیب لشکر فیروزی اثر بجانب دجله روان شد و حضرت‌صاحبقران بلندمکان با جمیع شاهزادگان و امراء و نوئینان بتکامیشی از عقب او شتافتند و چون بموضع کسور رسیدند اینایج اغلان وسایر خواص و مقربان زانوزده عرضه داشتند که در خواست ما بندگان آنست که شهریار کامکار بطالع مسعود وبخت جوان مراجعت‌فرموده دربغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان ازعقب‌سلطان‌احمدشتافته اورا بچنك آوریم‌حضرت صاحبقران التماس نوئینان وامراء را بسمع رضا اصغا نموده ازآنموضع بازگشت وبدارالسلام‌بغداد درآمده سرای سلطان احمد رابوجود همایون خویش رشك‌بهشت برین گردانید و ذخایر ونفایس که از والی بغداد باقی‌مانده بود بدست آورده و جمعی که‌ازعقب سلطان احمد رانده شبگیر نموده صبحگاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمداز آب گذشته‌و کشتیهاغرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بدمشق رفته است و عثمان‌بهادربادیگر بهادران گفت که صواب‌چنان مینماید که برآب زده بشنا بگذریم و از عقب یاغی بشتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذارها پیدا کنیم و براین رای اتفاق نموده روان شدند و در این اثنا چهار کشتی یافتندو امراء در سفاین نشسته‌و اسبانرا پهلوی کشتی داشته‌بگذشتند و چون بدینسان از فرات عبور نموده درپی مخالفان شتافتند و اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و غیرذلك که در راه از غایت‌دهشت و حیرت‌انداخته

بودند بگرفتند و چهل و پنج مرد از امراء و نوئینان و اعیان مثل اینایج اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر وغیرهم برسبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان از رفتار بازمانده آن چهل و پنج نفر دردشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند و او قریب دو هزار سوار جرار داشت و از آن مردم دویست سوار نامدار باز گشته حمله آوردندوامرا از اسب فرود آمده شبه آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان مخالفان روی گردان شده امراء سوار شدند و بازدرپی آنجماعت روان گشتند و گریختگان معاودت نموده حمله آوردند و امراء باردیگر خود را از اسبان بزیر انداخته دست بتیرو کمان یازیدند و باز دشمنان روی بفرار آوردند و امراء پای در رکاب آورده در عقب منهزمان تاختند و سیوم بار اعدا چنان حمله نمودند که امراء را مجال پیاده شدن نبود و جوانان جانبین و مبارزان طرفین بایکدیگر در آویختند و بزخم شمشیر و تیر و خنجر خاك کربلا را باخون کشتگان در آمیخته وعثمان بهادر در آنروز دادمردی و شجاعت داد و دستش بضرب شمشیر از کار بازماند و سلطان احمد بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد وامراء دشمنانرا گریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند وغنایم نامحصور گرفته باز گشتند و در آنروز از قلت ماء وشدت حرارت هوا و کثرت حرکت امراء را عطش روی داد چنانچه لعاب در دهان و مغزدراستخوان ایشان نماند و مجموع خلایق در جستجوی آب بی‌قوت و تاب گشتند اینایج اغلان و امیر جلال حمید طایفه را بجستن آب روان کردند و ایشان بعد از مشقت تمام‌مقدار دوشربت آب یافته آوردند اینایج اغلان یکشربت آب آشامیده عطش او تسکین نیافت وبا امیر جلال‌الدین گفت که ازغایت تشنگی روح ازبدن من مفارقت میکند اگر آن شربت آب را که حصه تست بمن ارزانی داری غایت مروت باشد امیر جلال حمید گفت که نوبتی از صاحبقران شنیدم که شخصی از عرب و دیگری ازعجم در سفر بایکدیگر مرافقت مینمودند از قضا در آن بیابان که مانند چشم دشمنان آل‌عبا بود وحکایت ازدشت کربلا می‌نمود بهمین محنت و بلا گرفتار شدند و عرب را یکشربت آب مانده بود وعجم باالب خشك و

دیدهٔ‌تر اورا گفت که مروت وجوانمردی اعراب شهرت تمام دارد اگر ازسر اینقدر آب در گذری تا من از این دریای خونخوار نجات یابم غایت کرم باشد عرب جوابداد که با آنکه یقین میدانم که اگر این آب بتو دهم مانند ماهی بیتاب‌شوم لیکن میخواهم که ذکر فضیلت عرب بر دفاتر ایام بماند و نام نیکوی‌ایشان برصفحات روزگار ثبت گردد آنگاه آب را بعجم داد تا ازغرقاب بلانجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن او ازجان شیرین درالسنه وافواه بماند و امیر جلال حمید بعد ازاین قصه‌غریب فرمود که من اقتدابآن عرب میکنم واینقدر آب که حیات من باو بازبسته است بتوارزانی میدارم و چنین حقی عظیم براولاد جوجی خان والوس او ثابت میگردانم تاذکر امتنان ایل جغتای باوراق لیل‌ونهار مثبت گردد مشروط بانکه چون بپایهٔ سریر خلافت مسیر رسی حالاترا معروض داری تا این قصه غریب در تواریخ جدید ثبت افتد و اینایج اغلان انگشت قبول بردیده نهاد امیر جلال دست ازجان شیرین شسته حصه آب‌خویش بدوداد و اینایج اغلان آب آشامیده از آن بلیه نجات یافت و امیر جلال حمید ببرکت مکرمتی چنان در زمرهٔ‌رستگاران منتظم شد و خدمتش با سایر امرا به مزار متبرك مشهد امام ابی عبدالله الحسین عليه السلام شتافته سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاءِ الدوله پسرسلطان احمد را بازنان و فرزندان او اسیر کرده چون بموکب همایون پیوستند اینایج اغلان وامیر جلال ماجرای آب در پایه سریر اعلا عرضه داشتند و حضرت‌صاحبقران دریانوال‌زبان بمحمدت وتحسین امیر جلال گشاده و از حق صحبت و عقل‌و کیاست پدرش یاد آورده در بارهٔ امیر جلال حمید التفات و اهتمام تمام نمود و پایهٔ قدر اوازفرق‌فرقدان بگذرانید

ذکر بعضی از قضایای متفرقه‌و بیان برخی حکایات متنوعه

ارباب عیش و عشرت چند روز دربغداد این ندا دردادند که

قطعه

وقت صبح‌است‌ولب دجله وایام بهار ‌ ‌ ‌ ‌ ای پسر کشتی می تاشط بغداد بیار
دجله‌عمریست‌تروتازه‌و کس‌میگذرد ‌ ‌ ‌ ‌ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

وحضرت شهریار کامکار شاهزادگانرا باطراف وجوانب فرستاده روزی چند در

مسکن خلفا و ملوك بعیش و سرور گـذرانیده فرمـانداد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات که دربیت‌الشراب سلطان احمد یافتند سربدجله‌دادند و ماهیان نیز ازمی تلخ وش محظوظ شدند و شوری درنهادشان پدید آمده در روی آب سرمست افتادند چنانچه لشکریان یك‌یك و دو دو بدست میگرفتند و بعد از انقضای ایام لهوولعب صاحبقران فرمود تا مزار مهبط الانوار امام احمد طغیان‌آب دجله ویران شده بود بحال‌عمارت باز آوردندو دراین اثناء امیرزاده‌محمد سلطان که بکردستان رفته بود وعرصهٔ آن‌ممالك‌را ازدزدوحرامی‌پاك‌ساخته وهفتصدمردمتهور را که‌درکوه‌شامخ متحصن‌شده‌ازجبل‌انداخته معاودت‌نمود ودربغداد بفربساط بوسی استسعاد یافت‌ودرهمان‌چند روزشاهزادهٔ مشارالیه‌بضبط واسطونواحی آن‌مأمور گشته بدانطرف‌رفت‌واز اردوی‌اعلا کسی‌متوجه‌خدمت‌امیرزاده میرانشاه‌شده‌خبررسانید که فرمان چنانست که امیرزاده از دجله بجانب‌بصره رود و حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطـان احمد باپسرش علاءالدین و صناع و محترفـه و هنرمندانرا با خانه کـوچ کرده بسمرقند برند وهلازمان رکاب همایون بموجب فرموده‌عمل‌نموده‌خواجه عبدالقادر که درفن موسیقی سر آمد دوارو‌علامه‌روز گار بود برحسب اشارت با اهل‌وعیال‌درضمان‌حفظ ملك متعال متوجه دیار ماوراءالنهر گشت واهالی‌بغداد‌بشکرانه‌آنکه‌نفس وعرض ایشان از صدمات سپاه جهانگشای مصون‌ومحفوظ‌ماندمال امان‌قبول کرده‌بخزانه عامره‌رسانیدند و درخلال این‌احوال صاحبقران‌عدیم‌المثال‌شیخ‌ساوه را که‌ازمشاهیرعصر بود‌باطایفه‌ازمردم‌داناتحف‌وهدایا بجانب مصروشام برسالت فـرستاده خلاصهٔ سفارت آنکه بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخان زحمت و تشویش بسیار بـاهـالی آندیار رسید تـا عـاقبت مهم بصلح انجامیده خلایق ایمن‌و مطمئن‌خاطر گردیدندچون‌پادشاه سلطان‌ابوسعید بهادرخان عالم فانی را وداع کرده‌بسرای جاودانی خرامید فتنه‌وشورش‌در ممالك ظاهر گشت و این‌زمان که‌از اقصای ماوراءالنهر تانهایت مملکت‌عرب‌در تحت‌تصرف گماشتگان ما آمده‌نیك‌اندیشی‌رعایاو‌انتظام‌احوال برایامقتضی‌آنست که‌رعایت‌حقوق‌قرب جوار کرده بین‌الجانبین قاعده‌دوستی ومحبت تأکیدیابد ومکاتبات‌مراسلات مفتوح گردد

تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشانست بیدغدغه آمد وشد توانند نمود.

والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه تکریت وتسخیر و تخریب آن

چون دارالسلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزهٔ تصرف بندگان پادشاه مؤید کامران آمد طایفهٔ از تجار آینده و رونده در پایهٔ سریر اعلا عرضه داشتند که در این نواحی قلعه‌ایست تکریت نام که دست تصاریف بدامن خاك ریز آن نرسیده و سپهر کبود در عرصهٔ ربع مسکون چنین قلعهٔ ندیده و اهل آنجا بنهب و تاراج مشغولند و پیوسته قافله‌مصر و شام را می‌زنند و مهم مسافران بجائی‌رسیده که بادصبا با وجود آنکه گردآلود فقر ونیاز است از آنحوالی بدشواری‌میگذرد وچون پرتو این خبر برپیشگاه ضمیر انور پادشاه بر وبحر افتاد فرمانداد که برهان اغلان وبیك صوفی و جلال حمید و زمرهٔ دیگر از بهادران‌لشگر فیروزی اثر ازپیش‌روان شده بمحاصرهٔ قلعهٔ تکریت‌اشتغال‌نمایند و ایشان برحسب‌فرموده متوجه شده بدان امر قیام نمودند ورایت نصرت آیت دربیست وچهارم ذی الحجه سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه ازدارالسلام بغداد متوجه شده بطرف قلعه‌تکریت روان گشت و امیرزاده شاهرخ منقلای شده دراثناءِ راه بکردستان رسیده فرود آمدند وشخصی‌درآن بیشه‌شیری دیده‌خبربحضرت پادشاه‌آوردوآنحضرت‌باجمعی از بهادران پیل افکن بعزم صید روی بآن بیشه‌نهاده ناگاه پنج شیرعرین جوشان و خروشان از آن‌جنگل بیرون آمدند و مبارزان پلنك سیرت هرپنج رادر یکزمان بنوك سنان برزمین افکندندوطعمه دیگروحوش و سباع ساختند وپادشاه عدوبند قلعه گشای از آنموضع روانشده بظاهر قلعه تکریت نزول فرموده از آواز کوس کورکه ونفیر گوش گردون کرمی‌شد و لشگریان‌حصار را احاطه نموده‌بمحاصره مشغولشدند ودرخلال این احوال والی موصل یار علی وحاکم اردبیل باپیشکشهای لایق متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیله مقربان بارگاه فلك اشتباه باحراز

دولت زمین بوس سرافراز گردیدند وملك قلعهٔ تکریت امیرحسین که پیوسته‌راه زدی وهرگز بمتابعت هیچ پادشاه سرفرو نیاوردی ازصیت توجه رایات نصرت آیات خائف و هراسان گشته برادر کوچك خود را باردوی همایون فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده وحضرت صاحبقران فرستاده را اسب و خلعت داد و فرمود که باز گرد و بابرادرت بگوی که باید بی‌اندیشه بخدمت شتابد تا ازمائدهٔ احسان ما حظی نماید وچون برادر امیر حسن باورسیده پیغام بگذارد بنابر آن که از غایت بیم یارای آن نداشت که بیرون آید در تاکید اساس حصار داری مبالغه نمودو پشت منازعت بدیوار حصار باز نهاده آمادهٔ‌رزم وپیکار گشت ولشگر قیامت اثر عراده و منجنیق وغیر ذلك ترتیب داده جنك در انداختند و ساکن ساکنان قلعه از آسیب‌سنك‌های گران خراب و ویران شده وروز سیوم امیر حسن باز برادر خود را بابیلاکات گرانمایه از اسبان‌تازی و دیگر هدیها بیرون‌فرستاد واو اززبان امیرحسین عرضه نمود که مابندگانرا چه‌حد است که با سپاه‌نصرت آئین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه چتر فلك سای آن حضرت‌بمرتبهٔ دردل جای گرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر رخصت شهریاری مقرون گردد برادر وپسر بیرون فرستم و چون خوف ورعب من کمتر گردد و شرف بساط بوس حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین بابرادرش فرمود که گناه اورا بتو بخشیدم برو و اورا بگوی که بی‌توقف بخدمت ما آید و اگر در آمدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه‌اند در گردن او خواهد بود برادر امیرحسن از آنسخن اندیشناك گردید وبحصار باز گشت و لشگریان‌نصرت شعار نقب‌ها بریده بپای حصار درآمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب زده یك برج حصاررا درشب بینداخت و لشگر قیامت‌اثر حصار بیرون را گرفته مخالفان بحصار اندرون گریختند و امیرحسن را خوف و خشیت زیاده گشت ودل ازجان شیرین بر گرفت و بجد وجهد تمام بجدال و قتال اشتغال نمود و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که تواچیان پیرامون قلعه را بر امراءِ ندمان و قوشون بخش کنند و مقررشد که چهل نقب ببرند و هر نقبی در

عهدهٔ امیری باشد و هر کس بکار خود مشغولشد مفصل این مجمل آنکه نقب اول
بعهدهٔ تومان کپك خان آمد وشیخ ارسلان کارفرمای ایشان بود و نقب دوم برپسر
پادشاه‌بن‌تغاتیمورخان‌قرار گرفت‌ودیگری برخواجه‌علی‌پسرخواجه‌یوسف‌شاه‌اولجایتو
ایردی مقرر شده و دیگری امیرالله پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال‌الدین
حمید و شمس‌الدین علی هرسه بیك نقب مشغولشدند و یادگاراندخودی ولطف‌الله
بیان تیمور و همزهٔ ماهان هریك به‌یك نقب اشتغال نمودند و آدینهٔ قهلقه چی و
دیگری هر دو بیك نقب رفتند و آیت‌خواجه وموسی کمال هر دو بیك نقب‌اهتمام
نمودند و چلال باورچی و بیان قوچی بیك نقب مشغولشدند و شمس‌الدین و اویلاق
و ابوالقاسم خویش امیر عیاس هرسه بیك نقب اهتمام نمودند و توکل و یوسف
چهره هردو بیك نقب در کار شدند و سونجك بیك نقب و قوشون بوقاء بیك و
شیخ‌درویش‌الهی‌بنقبی و امیرقطب‌الدین برادرقمرالدین جبه‌دار و احمد سلطانشاه
هردوبیك نقب و حمزه یلدوز وحمزه مظفر هردو بیك‌نقب ومحمدارلات ودرویش
بیك بنقبی و یحیی وبخشی بیك بنقب و منکلی خواجه و کپك خواجه بیك نقب‌و
خواجه مسعود سبزواری و مراد ایلچی قوجین بیك نقب و جامی حداد بنقبی و
مجموع این مردم زیر برجها که منسوب بایشان بود در اندك وقت خالی ساخته
امیرحسن چون دید که مهم اوخالی از اشکالی‌نیست مضطرب شد و کس بیرون
فرستاده بجرم خویش اعتراف نموده‌امان خواست و حضرت صاحبقران فرمود که
بجز بیرون آمدن چارهٔ نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن
آنحضرت رسانید قلق و اضطراب اوزیاد شد و شخصی را پیش امیر زاده شاهرخ
فرستاده دست امید بدامن عاطفت آنحضرت زده تا خون او را خواهش نماید وبه
این اکتفا ننموده‌برادر خود را ازعقب روانه کردوبزبان عجز ومسکنت معروض
داشت که ما خود را از کمترین غلامان حضرت صاحبقران می‌شماریم اما برادرم
از غایت وحشت‌و خشیت یارای آمدن ببارگاه فلك اشتباه ندارد و شاهزادهٔجوان
بخت برادر امیرحسن را بپایهٔ سریر اعلا رسانید و سخن او را عرضه داشت آن
حضرت فرمود که تا خود بیرون نیاید و از کرده‌های ناپسندیده توبه نکند مفید

نخواهد افتاد و اگر باشارت ما عمل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و ببرادرش گفت که اگر حسن بیرون نیاید تو نیز برو و با او باش چون برادر امیر حسن بقلعه در آمد و اخوان با یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدتها در اینقلعه حکومت کرده‌ایم و مأمور امر هیچکس نبوده‌ایم و از هرچه خاطر ما خواسته بدان اقدام نموده‌ایم و از احدی نیندیشیده‌ایم و اکنون اگر بیرون رویم بیشك جمعی که در این اوقات اموال ایشان بناحق گرفته‌ایم برما دعوی کنند و ما چون نتوانیم از عدهٔ آن بیرون آئیم بنکال و عقوبت گرفتار گردیم تدبیر غیر از آن نیست که تا رمقی در بدن باشد بکوشیم و مجموع راه زنان و دزدان که در قلعه بودند این رای صواب شمرده بدین معنی هم‌داستان شدند و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند و از این حرکت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته فرمان داد تا کوس و کور که درفریاد و فغان در آوردند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع آن را برسر چوبها گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار رخنه‌ها استوار ساخته فدائی وار بجنك و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار متصدی رزم و پیکار شدند و یرلیغ جهانمطاع صادر شد که هر جا که مجوف ساخته باشند برسر ستونها بهیمه و نفت پر کرده آتش در آن زدند و در شب این عمل به تقدیم رسانیدند و اکثر دیوارها افتاده و برجی که بیق صوفی خالی کرده بود بالکل از پا درآمده بیست کس از آنجا بخاك افتادند و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که دست غیر بدان نرسیده بود مجوف ساخته هیمه و نفت در آن بقیه کرده آتش زنند ولشگریان بموجب فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها بیفکندند و بعضی را که کار آماده گردانیده بودند بالکل منهدم شد و امیر حسن و اتباعش را از مشاهدهٔ این جلادت دود حیرت بدماغ متصاعد شد و بقلعه کوه بر آمدند و بهادران سپاه نصرت شعار زانو زده رخصت طلبیدند که ببالا بر ایندو دمار از روزگار خاکساران برآورند حضرت صاحبقران فرمود که چندان صبر باید کرد که راه گشاده شود و چون کار حصار تکریت باین مرتبه رسید تکریتیان تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند و مقربان و امراء را شفیع کرده

زینهار خواستند و شفاعت امراء درجهٔ قبول نیافت و بهادران سپاه نصرت انتما چون این معنی فهم کردند بقلعهٔ کوه برآمدند و امیرحسن را با هر که در قلعه بوده دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته آسیبی نرسانند و لشگریانرا برامراء تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند و بمقتضی فرمان تمام آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواچیان منارها برآوردند و خانهای بدکرداران را خراب کردند و بموجب حکم یکدیوار حصار بگذاشتند تا بروزگار معلوم عالمیان گردد که استواری آنقلعه تا چه غایت بوده **ان فی ذالك لعبرة لاولی الابصار**

ذکر مراجعت صاحبقران ظفر قرین و پیوستن شاهزادگان و امراء و نوئینان باردوی همایون و توجه رایت نصرت شعار بجانب دیار بکر و از آنجا به طرف ماروین

رایت ظفر پیکر روز دوشنبه غره صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب غربی معاودت نموده و نشاط شکارگاه ازخاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر برزده فرمانداد تا ملازمان رکاب نصرت انتساب بآن امر قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نموده وجرکه زده آنحضرت شب درچول توقف فرمود و روز دیگر جرکه بهم رسیده صید فراوان افکندند پیش از این امیرزاده محمد سلطان که از کنار شط بواسط رفته بود و طایفهٔ از امراء مثل رستم طغایبوقا و شمس الدین عباس و غیرهما ازآب شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشگر خویش از دجله در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ تیمور بهادر و اوچ قرابهادر ومبشر و ارغونشاه بطرفی و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جاکو و محمد درویش برلاس و شیخ علی سرغولی و محمد برلاس بطرف دیگر توجه نموده بودند و این مجموع شاهزادگان و امراء ولایت یاغی را کوچانیده و غارتیده بودند و عرصه مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاك ساخته عازم اردوی اعلا شدند و چون عراق

عرب با توابع در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه در آمد آنحضرت خواجه محمود سبزواری‌را بحکومت و محافظت بغداد فرستاده ووصیت کرده که در تعظیم‌سادات وعلماء و فضلاء ورعایت رعایا و ترفیه حال فقراو کافه برایا دقیقهٔ مهمل نگذارد و بنفس همایون عازم دیار بکر شد وامیر زاده میرانشاه را بافوجی از سپاه‌نصرت انتما جهت فتح و ضبط بعضی از ولایات ببالای آب بغداد روان ساخت و جسر بسته از آب گذشته آوازهٔ مراجعت شایع گردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل وذاهل مانند و سپاه نصرت شعار را بنظر احتیاط در آورده از هیجده نفر دو نفر اختیار فرموده و عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود بضبط عراق باز داشت تا آن الوس را سر کرده از عقب بیاورد و امیر زاده محمدسلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز بر حسب فرمان در اردوی همایون توقف نمودند تا بضبط و یاسا میشی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت آیات ببالای آب روان شد وچون بقلعه کرکوت رسید اهل حصار طریق تمرد مسدود گردانیده باب موافقت بگشادند و آنقلعه برسم سیور غال نامزد امیر یارعلی موصلی شد و درخلال این احوال پسر علی‌و جهانگیر وسایرسرداران آن نواحی شرف بساط‌بوس حاصل کردند و بعنایات پادشاهانه سر افراز گردیدند و آنحضرت جهت زنان وفرزندان ایشان سیم زروحلی وزیور ارسال‌نمود تامایحتاج پسران مرتب داده جهت دختران جهیز ترتیب دهند و از آنجا نهضت نموده در اردبیل فرود آمد و حاکم آنموضع شیخ علی طوی سنگین کشیده وظایف خدمت کاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده کنار آب خیارات سرادق جلال شد و از آب گذشته هوای موصل از غبار سم‌سمند باد رفتارش‌مشک سای گشت‌و بزیارت یونس وجرجیس علی نبینـاو علیه‌السلام رفته فرمود تاجهت عمارت هر مزاری ده هزار دینار کپکی خادمان از نقد و جنس تسلیم نمودند وصلات وصدقات فراوان بمستحقان آنموضع رسانیده در این‌اثناءامیر زاده‌میرانشاه که بتسخیر ایل والوس صحرا نشینان رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بعزبساط بوس فایزشد ویارعلی والی بلدهٔ مذکوره

بشرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقران راطوی پادشاهانه داد وآنحضرت او را عجزچی گردانیده متوجه روحاشد ودر اثناء این اوقات سلطان عیسی والی ماروین رسولی فرستاده اظهارایلی وانقیاد نمودوبنا براین حضرت صاحبقران نصرت قرین میل بجانب ماروین نمود و چون بدان نواحی رسید کس فرستاده پیغام داد که با لشگر های آراسته در عقب ما بتعجیل بیای که عزیمت مصر و شام داریم و آنحضرت از آنجا گذشته براس العین نزول فرمود و لشگریانرا بغارت احشام قراقرا وغیرذلك فرستاده سپاه منصور غنایم نا محصور گرفته باردوی همایون معاودت نمودند و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بروحا رسید و کزل که حاکم آنموضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بگریخت و بعضی رعایا با او موافقت نموده پناه بکوه بلندی بردند و این معنی بر مزاج مبارك گران آمده طایفهٔ از متجنده را فرستاد تا آتش نهب در خان و مان ایشان زدند و حضرت صاحبقران بافرزندان و امراءبروحادر آمد و آن شهریست ازبناهای نمرود که از سنك تراشیده ترتیب داده و قضیهٔ ابراهیم خلیل عليه السلام در کنار آن بقعه وقوع یافته و چشمهٔ که بفرمان ملك منان در میان آتش جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی بر حوالی چشمه تا غایت باقی مانده و حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امراء دران چشمه غسل کردند و آن آبرا آشامیدند و قریب به بیست روز بساط عیش ونشاط گسترده و طویهای پادشاهانه مرتب داشتند و جماعتی که بمراسم جلادت و شجاعت قیام نموده خدمت گاری وجانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش نامحصوراختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده و برای ملك و مال واهل و عیال امان طلبیدند و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و والی حصین کیف در روحا روی عجزبرزمین افتقارنهاد و بمیامن دولت بیکران پایهٔ قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماروین در آمدن اهمال نموده بود وخلاف آنچه ازاو متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که قوره نیست که یاغی را در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و

بواسطهٔ این معنی رایت نصرت شعار روز پنجشنبه شهر ربیع الاول بصوب ماروین در حرکت آمد ودر اثناء راه سلطان والی ارزین و حاکم یامن نیز بتلقین ملهم دولت روی بکعبهٔ اقبال آورده در سلك، سایر ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در آغروق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع آق ملك که هفت فرسخی ماروین است رسیده منزل ساختند حاکم جزیره ملك عزالدین شرف بساط بوس در یافته بعنایات پادشاهانه سر افراز گشت و سلطان عیسی حاکم ماروین چون ازتوجه جنود ظفر و رودخبر یافت باتنسوقات سزاوار و هدایای قیمتی روی باردوی اشرف اعلا نهاد و بمقصد رسیده امراء او را در پایهٔ سریر اعلا حاضر ساختند و سلطان عیسی زانو زده پیشکشها معروض داشت و خسرو روی زمین زبان بعتاب‌ملك ماروین گشاده از سبب‌تاخیر درآمدن سئوال فرمود وخدمتش در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو ومغفرت‌نموده پادشاه خطابخش پوزش‌پذیر پرتوالتفات وعنایت براحوال سلطان عیسی انداخته کمرزر وخلعت‌خاص ارزانی‌داشت و ازآنجا روان‌شد حوالی‌ماروین‌دضرب خیام‌سپاه ظفر قرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمرشیخ بهادر انارالله برهانه

چون امیر زاده عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نا محصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده رفیع مقدار را بحکومت فارس تعیین نموده متوجه بغداد شد آنحضرت قرب یکسال بتنظیم مهمات آن مملکت قیام نموده ایل والوس متفرقه را جمع آورده مجموع ایشان کمر خدمتگاری برمیان بسته خاطر بر خراج گذاری قرار دادند وطایفهٔ ازمتابعان شاه منصور درآنولا قلاع وبقاع حصین راپناه خود ساخته دم‌از تمردوعصیان میزدندوشاهزاده جوان‌بخت برای پیرو حسن‌تدبیر بعضی ازآن مردم را بلطف و برخی رابعنف مطیع ورام گردانید وایلچی باور کند روان کرده فرزندانرا طلب داشت و بغیر امیر زاده بایقرا فرزندان دیگر بفارس

رفتند و در آنزمان که شاهزادهٔ مشارالیه بمحاصرهٔ سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران بجانب دیار بکر میرفت کسی پیش آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده بالشکر های عراق و فارس از راه کوه کیلویه در حرکت آمده باردوی شهریار آفاق ملحق شود وآید کوبرلاس و شاه شاهان والی سیستان وپیرعلی سلدوز را بمحاصرهٔ سیرجان بگذاشت و امیر زاده عمر شیخ بموجب فرموده متوجه شیراز شد و در آنموضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سونجك را بضبط ممالك فارس بگذاشت و امیرسونجك بفرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه قهندز که خراب کردهٔ شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقیع نمود و امیر زاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانید و باسپاه پرخاشجوی از راه شولستان متوجه دیار بکرشدو از کردستان گذشته بقلعه مختصر رسیده که او را خرمان یو گویند و اندك مردمی در آنجا بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان تغار طلبیده آنجماعت سرباز زده و نوکران بر گشته صورت حال بعرض رسانیدند و شاهزاده سوارشده بر فراز پشته که در برابر آنقلعه بود برآمده یکی از کردان بیخرت تیری بجانب سواران انداخته آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته و سپر در سر کشیده پیشتر رفت ناگاه از شصت قضا تیری بر شریان آن شیر ژیان رسید و فی‌الحال مرغ‌روح آن سعادتمند بجانب ریاض‌خلددر پرواز آمد و بعضی ازمورخان گفته‌اند که چون شاهزاده بحوالی خرمان یورسید بنظاره حصار ببالای تلی بر آمد که نزدیك باو بود نادانی از قلعه تیری انداخته و برشاه رك او خورده فی‌الحال بروضه رضوان خرامید بعد از فوت شاهزادهٔ مشارالیه ملازمان در همان زمان قلعه را گرفته هر کرا در آنجا یافتند تا کودکان شیر خواره پاره پاره کردند ودر درج سلطنت امیر زاده پیر محمد وارکان دولت شاهزاده را دود حیرت بسر برآمده و آتش وقت ولی نعمت در درون و بیرون همکنان بر افروخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش را درسردابه بعاریت نهادند آری بر جویبار دولت و اقبال سروی بالا نکشید که از تند باد حوادث متمایل نگشت

و بسپهر عظمت و حشمت آفتابی طالع نشد که عاقبت الامر بمحنت کسوف گرفتار نیامد

قطعه

چون نیست‌زهر چه‌هست‌جز باد‌بدست　　چون هست‌زهر چه نیست نقصان‌وشکست

انگار که‌هرچه هست‌درعالم نیست　　پندار که هرچه نیست درعالم هست

حضرت پادشاه گردون صولت انتظار قدوم امیر زاده عمر شیخ می کشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمده خبر واقعهٔ هایله شاهزاده را بسمع اعیان دولت رسانید امراء و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته نه یارای گفتن داشتند و نه روی نهفتن

بیت

مشگل‌همه آنست که‌مامشگل‌خودرا　　گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم

و عاقبت جز گفتن‌چارهٔ ندیدند و در خلوتی باتفاق بعرض فرمانفرمای باستحقاق رسانیدند حضرت صاحبقران دولت یاردست دردامن تحمل واصطبار زده اصلا اضطراب بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بآیه کریمه **انالله وانااليه راجعون** گشاده زمام ایالت فارس را در قبضهٔ اقتدار فرزند ارجمند امیر زاده‌پیر محمد نهاده و او همراه شاهزاده بود واوچ قرابهادر برحسب فرموده بامنشور همایون متوجه خرمان یوشد و امیر زاده مصیبت را با امراء و شاهزادهٔ مرحوم بطرف شیراز باز گردانیدند و خود نیز بنابر اشارت علیه دررکاب همایون او روان شد و بعد از مدتی خواتین امیر زاده عمرشیخ بهادر قتلق‌آغا و ملك آغا و فرزندان‌سعادتمند اونعش آنجنابرا از شیراز بشهر کش‌نقل‌نمودند ودربقعه‌ای که‌از مستحدثات حضرت صاحبقرانیست در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس‌الدین مدفون‌ساختند وسبب‌نقل نعش‌شاهزاده مرحوم درظفرنامه وسایر تواریخ حضرت صاحبقرانی‌مسطوراست

ذکر بقیه قصه ماروین و مقید شدن سلطان عیسی بفرمودهٔ پادشاه باداد و دین و توجه آنحضرت بجانب جزیره

چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمد باج و خراج قبول کرد بعضی از لشکریان بجهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماروین در آمده ناگاه طایفهٔ ازرنود و اهل غوغا برسر ایشان هجوم آورده‌ند ورأی عالم‌آرای پادشاه جهانگشای براین حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی‌را طلب داشت و بزانو در آورد و بواجبی تفحص و تفتیش نموده ازفحوای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادران و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجهه قلعه را از دست ندهند و شهر تسلیم نکنند و وصیت کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و مبالغه‌نمایم شما شفاعت مرا قبول مکنید والتفات بسخن من ننمائید که من خود را فدای شما و این مملکت مینمایم و بعد از ثبوت این جریمه یرلیغ واجب‌الاتباع باخذو قیداو صادر شد و چون از کثرت چهار پای صحرا و بیابان بستوه می‌آمد رای عقده گشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید و محاصرهٔ ماروین را بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه مرحله طی کرد ناگاه هوا متغیر گردید وابر و بارندگی پدید آمد بمثابهٔ که زمان طوفان نوح علیه السلام نسبت بآن خشک سالی مینمود و زمین آن ناحیه بغایت سست و نرم بود چند روز مردم ببالای آن لای گرفتار شده قطار قطار از اشتران بار بردار واستران راهوار درآن وحل فرو رفتند و زمان بارندگی اشتداد میبافت تا بمرتبهٔ رسید که اکثر خلایق خیمها بر جای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امراء و نوئینان نمدها وزیلوها و امثال اینها بر روی لای انداختند و بگذشتند و مبدءِ بارندگی دریازدهم جمادی‌الاول بود وخلاصی‌از آب ووحل در عاشر جمادی الاخر بود و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف وتنسوقات بیرون از شما رجهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شیخ نام شخصی که‌درملازمت

ملك عزالدین حاکم جزیره بود و سعادت دستبوس دریافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته بود پای درطریق بیراهی نهاده ودر اثناء راه دست درازی کردن گرفت و مجموع بیلاکاترا بر گرفته بجزیره در آوردو ملك عزالدین عهدشکسته با آن مفسدان در ساخت حضرت صاحبقران دو سه دفعه بجهت الزام حجت کس پیش ملك عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را بدرگاه مافرست تا رقم عفو بر جریمه تو کشیم والا مجموع جزیره وقلاع تو در زیر سم ستوران لشکر پست ونا چیز خواهد شد ملك عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود که لاجرم شعله دولت بباد بی نیازی فرو خواهد نشست چون صاحبقران کامکار دانست که ملك عزالدین بر حصانت قلعه اعتماد کرده پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نخواهد آورد در روز ثالث عشر جمادی الاول آغروق را گذاشته ایلغار فرمود و بالشکر فیروزی اثر از دجله گذشته دروقت سحر برسر آن بخت بر گشتگان رسید ملك عزالدین در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفت خدمتش را رها کرد ملك عزالدین بمشقت بسیار جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون بردو صامت و ناطق مملکت او عرصهٔ نهب و غارت گشت و چند جزیره را گرفته سپاهیان از نقد و چهار پای بی نیاز گردیدند و رایت نصرت انتما بعد از گوشمالی اعداء از آنجا معاودت نمود و چون آنحضرت ازدجله عبور فرمود فرمانداد که تمامت اموال راازغنایم و غیره بموصل نقل کردند وآنها رادر چهل کشتی بمدت ده‌شبانروز ازآب گذرانیدند و باردوی همایون رسانیدند

ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزاده جهان پناه سلطان الغبیك

چون زمستان بپایان رسید و خسرو انجم به بیت‌الشرف خویش خرامید شهریار بحروبر بعد ازفتح جزیره پرتوالتفات بر حال لشکر انداخت و پیادگانرا

سوار ساخت و در غره جمادی آلاخر سنه ست و تسعین وتسعمائه لوای ابهت بصوب ماروین برافراخت و امیر زاده میرانشاه گورکان را برسم منقلای از پیش روان ساخت و صحرا نشینان از حوادث سپاه لگدکوب نوائب گشتند و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران باسپاه منصور بصوب ماروین فرود آمده باطراف و جوانب شهرمحیط شدند و ازآواز کوس و کور که ولوله در این گنبد آبنوس افتاده و روز دیگر صاحبقران کامکار با سپاه قول و جوانغاز متوجه حصار گشتند وپیش از همهٔ لشکر قول نردبانهابردیوارها نهاده ببالا برآمدند و سایر بهادران دیگر حمله آوردند و دشمنان را گرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان ازبیم جان روی، بقلعه آوردند و لشگریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست وپای دواب هلاك شدند و بسیاری از تشنگی مردند و جنود ظفر و رود اموال نامحصور بدست آورده در پای قلعه بجنك مشغولشدند واین حصاریست در نهایت محکمی و استواری و برسر کوهی بلند واقع است و مقدار یك آسیاآب قلعه بنشیبست آمده و شعرا و بلغا منثورات و منظومات خوش بمتانت و حصانت آنقلعه اشارت کرده‌اند القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان آنروز تا بشب آتش رزم و پیکار برافروختند و چون خسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست از جنك باز داشتند و روز دیگر ببالا رفته هر که باندرون قلعه رفته بود وپناه بکمرها گرفته فرود آوردند و ارباب حصار چون قوت پنجه لشگر نصرت شعار مشاهده‌نمودند خوف‌وخشیت برضمایر خودراه داده تضرع وزاری آغار کردند و بجان زینهار خواستند و حضرت صاحبقران دولت یار از پای قلعه باز گشت و باردوی همایون نزول فرمود واهالی ماروین پیشکشها بیرون فرستادند و باج و خراج متقبل شده از اتفاقات که مردم آن سر زمین را دستگیر کردند آن بود که در اثناء تضرع و تخشع ایشان ایلچیان ازجانب سلطانیه از نزد سرایملك خانم رسیده خبر رسانند که روز یکشنبه نونزدهم جمادی الاول سنه‌ست و تسعین وتسعمائه امیرزاده‌شاهرخ‌را در قلعه سلطانیه واهب‌بی‌منت‌و بخشندهٔ‌بی‌ظنت‌فرزندی

ارجمند ارزانی داشت و عمله نجوم از مراسم احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرقی مسقط راس آنجناب منطبق بود و صاحبش آفتاب در حمل که خانه شرف آنست

قطعه

اسد طالع آمد خداوند زور — گران دیدهٔ دشمنان گشت کور

شرف یافته آفتاب از حمل — گرانید از علم سوی عمل

از استماع این بشارت مسرت وارتیاح حضرت صاحبقران گردون منزلت روی در ازدیاد نهاد و شعله خشم جهانسوزش که بر فلك اثیر رسیده بود بکلی تسکین یافت و بشکرانه این عطیه کبری از سر ارباب ماروین گذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند بدیشان بخشیده زمام حکومت آن دیار را درقبضهٔ سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد و از آنجا عنان عزیمت پیچید و دینارها بخش کرده عازم سیری شد و شاهزادگان و امراء و نوئینان هر یك براهی باز گشتند و بنفس خویش از راه شور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیر زاده میرانشاه‌را جهت‌ضبط آنولایت بر بالای آب‌دجله برسبیل‌استعجال روان‌ساخت و خوداز آب گذشته درمرغزاری که‌طیب‌نسیمش‌از باد بهشت‌نشان‌میداد نزول‌فرمود بعزیمت‌آنکه متوجه‌آلاتاق شود

ذکر قلعه حامد

چون حوالی آلاتاق مضرب‌خیام صاحبقران گردون‌اقتدار شد هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیر زاده میرانشاه گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر آورد که اهالی قلعه حامد بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سر کشی میکنند آنحضرت فی‌الحال امیر زاده جهانشاه را در مقدمه روان گردانید و خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشگریان از آب‌دجله که در آن موسم‌بغایت تنك‌میباشدعبور نمودند وبرظاهر آنقلعه‌فرود آمدند و طناب کشیدند و آنحصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف‌همسری و در رزانت باسد سکندر دعوی برابری میکند خندق آنرا تامر کز زمین فرو

برده‌اند و دیوار اورا تا اوج اعلا علیین بر آورده‌اند و مجموع بارهٔ آنرا از سنك تراشیده ترتیب داده‌اند و بگچ استوار ساخته‌اند وعرض دیوارش بمرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند و برسرباره هم از طرف شهر وهم از طرف بیرون دیواری سنگین مرتب داشته‌اند و بعد از آن ساخته‌اند و سنك اندازها ازآن گذاشته‌اند تاوقت‌شدت حرارت هوا و هنگام برودت سرما خلایق در آنجاآسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمهٔ آب خوشگوار سریان دارد و چند باغ بارور در آنقلعه است و از بنای حصار حامد تا زمان محاصرهٔ حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده است که درمدت این اوقات هیچکس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصره از ممری که‌آب بشهر درمی‌آمد پنهانی در آمده بود و بر آنموضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران بحصار حامد رسید روز دیگر سوار شده لشکریانرا بر محاصره ترغیب و تحریص نمود و سپاه ظفرپناه بجنك اشتغال نمودند وهرچنداز بالا سنك میریختند پای ثبات ووقار بهادران جلادت آئین از جای خود متزلزل‌نشد و حضرت صاحبقران فرمانداد تا عثمان بهادر وارغونشاه هریك برجی را نقب زده راه آمد و شد مهیا ساختند و ارغونشاه پیش از همه بفصیل بر آمد و لشکر از اطراف و جوانب حمله آوردند و قلعه راکه در مدت چهار هزار سال هیچکس بزوردست و بازو نگرفته بود در دو سه روزمسخرساختند و در حصار ریخته‌دست بغارت گشودندوسپاهیان آنجا در نقبهارفته نا پدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان یساقیان ببالای‌برج‌رفتند وبتخریب آن مشغولشدند وچون از غایت استحکام آنعمارت فرصتی دور و دراز و زمانی دیر باز میبایست که این معنی‌میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست ازآن باز داشتند وازآنجا کوچ کرده در اثناء راه بپایه سریر اعلا عرضه داشتند که‌بیق صوفی‌دل دگرگون کرده است و میگریزد بر حسب فرمان در زمان او را حاضر ساختند و بعد از حاضر گشتن بگناه خود معترف شده و جمعی راکه در آن باب اتفاق نموده و صورت حال آنکه پادشاه خطابخش جرم پوش امثال اینحرکت را

از وی مشاهده فرموده و ذیل عفو واغماض بر آن پوشیده در برابر اعمال ناپسندیدهٔ اومراحم خسروانه و نوازش پادشاهانه ارزانی داشته بود و چون بتجدید آن اندیشه از وی صادر گشت صاحبقران بقید او فرمانداد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی که بااو اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب آلاتاق و

فرستادن بعضی از شاهزادگان باطراف

حضرت صاحبقران باستحقاق بعداز تسخیر حامد متوجه آلاتاق شده و در آن دیار کوتوالان وسرداران بقاع قلاع حلقه اطاعت در گوش کرده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قوائم سریر خلافت مسیر سرافراز شدند وباج وخراج قبول کرده که هرسال مبلغی خطیر بخزانهٔ عامره رسانند وچون شهریار روی زمین ازمیافارقین بگذشت راهها تعیین نموده عجزچیان مقرر گردانید وامیر زاده محمدسلطان را براه حونه روانه داشت و رایت ظفر پیکر ازراه سیواسن بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب واستر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب از تمامت آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب خیام و سرادق عزوجلال گشت و امیرزاده میرانشاه وامیر زاده محمدسلطان در آن محل باردوی همایون پیوستند وحاکم تفلیس حاجی شرف که در مجموع گرجستان بحسن اخلاق منفرد بود در آنموضع بدولت پایبوس سر افراز شده اسبان باد رفتار بگذرانید و از آنجمله اسبی بود که با تمامت اسبان نامدار حکام اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند برهمه سبقت گرفته حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر احترام گردانید و مملکت اورا بتمامت و دیگر ملحقات وضمایم بروی مسلم داشت قامت قابلیت اورا بخلعت طلا وزرو کمر زرین مشرف ساخت و بیق صوفی را باو سپرد تادر قلعه تفلیس مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس راباطایفه ازسپاه بمحاصرهٔ قلعه التمه فرستاد و

چون قرایوسف واحشام تراکمه بآوازهٔتوجه‌طوق زرنگار ازراه لوند فرار برقرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران در آن باب مشورت فرمود رایها برآن‌قرار گرفت که جمعی را بتکامیشی ایشان فرستد و آنحضرت برهان اغلانرا باینلیغ سپاه گردانید و اینایج و جهانشاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمانداد تا آنجا که میسور و مقدور باشد روند و عنان بازنکشند ودر دفع شروفتنه ایشان سعی و اهتمام نمایند وبنفس همایون چندروز درآن‌صحراتوقف نموده‌بجهت‌استیصال طایفه که تا غایت‌خویشتن دارای شعار خود ساخته و بدرگاه گیتی پناه نشتافته بودند امیر زاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاده فرمود که‌هر کس بقدم اطاعت و انقیاد پیش‌آید مزاحم احوال او نشوید وان که تمرد نماید ولایت والوس ویرابباد تاراج دهید واز دقایق سیاست نکته فرونگذارید وبعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در محاصرهٔ آن سعی و اهتمام مبذول دارید و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که تواچیان باطراف ممالك محروسه روند و لشکریانرا کائناً من‌کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان برحسب فرمان روان شده در اکناف و اطراف جهان جهت اجتماع لشکر گردون مآثر متفرق و پراکنده گردیدند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب آلاتاق بازگشت و حضرت ابهت سمات سرایملك خانم و تومان آغا وخواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند در اینولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلا شدندو چون‌حوالی اخلاط‌محل گسترانیدن بساط جلالت مناط شد والی عبدلی چون در زمرهٔ صاحب قدیم‌انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد وعرق مرحمت وعاطفت خسروانه در حرکت آمده اخلاط را بسیورغال او ارزانی داشت و حضرت صاحبقران در آن بیابان میل‌شکار فرمود و ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول‌شدندو بعد از دو سه‌روز جرکه بهمرسیده آهوی سفید و میش و قوچ کوهی و گوزن فراوان انداختند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده بودند و در

سلطانیه اقامت داشتند در اینولا که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق اوزبانه کشید و براه اوچ کلیسا در حرکت آمد و در اثناء راه ملاقات اتفاق افتاد و چمن آمال همگنان از رشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و از تذکیر واقعه جگر سوز امیرزاده عمر شیخ بهادر حزن والم بی‌پایان برخاطرها استیلا یافته ومراسم تعزیت شاهزادگان ونوئینان تازه ساختند آخرالامر چشمها از گریه بازایستاد و زبانها از ناله خاموش شد و مقتضی کلمه **الانسان مرکب من السهو والنسیان** آن شکوفهٔ حدیقه سلطنت از خاطر دوستان وبرادران فراموش گشت وصاحبقران ظفرلوا نظر التفات برانتظام احوال مملکت انداخته وقمع واستیصال اعدا را وجههٔ همت ساخت و تیمور خواجه آقبوقا را بمدد محمد درویش که بمحاربه النجق مشغول بود فرستادو بنفس سعادت قرین متوجه قلعه آیدین شد واهالی قلعه مال امان قبول نموده هرچه داشتند ازصامت و ناطق بیرون فرستادند و باعیال واطفال برسر کوه آمده فریاد الامان باوج آسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعدل وانصاف بود ایشانرا ازبیرون آمدن معاف و معذور داشت و ازآن موضع باز گشته شب درمیان کوچ کرده باوچ کلیسا نزول فرمود و مقارن اینحال طهرتن والی ارزنجان که سوابق اخلاص را لواحق اختصاص داشت با مطایا وهدایا باردوی سعادت انتمارسید وآنچه آورده بود بنظر کیمیا اثررسانید و بعنایات بی‌پایان وعاطفت بیکران اختصاص یافت

ذکر فتح قلعه اونیك

چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بساحت بارگاه جهان پناه آورده بودند مصر خواجه پسر قرامحمد ترکمان که حاکم قلعهٔ اونیك بود نیامد و خاطر خطیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آنحصار شد و امیرزاده محمدسلطان را در مقدمه روان کرد ورایات نصرت آیات براه‌دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام پیشتر از امیرزاده محمدسلطان بدانمقام رسیده لشکریان فی‌الحال جنك در انداختند و بمیامن دولت روز افزون پادشاه زمان حصاررا بازمین یکسان ساخته مصرخواجه‌با اتباعش بقلعه کوه‌متحصن

شدند وبهادران سپاه‌ظفر مآل‌پیاده گشته فی‌الحال بکمرهای کوه‌بر آمدند ونزدیك بدروازه‌رسیدند صاحب جوش وخروش گوید

شعر

پیاده روان‌شد بکردار پیل ‌ ‌ ‌ سوی مصر مانند دریای نیل
سپه چون بقلعه رسیدند تنك ‌ ‌ ‌ بر آمد ز هرجانبی کوس جنك
قبوحی زهر گوشه بگماشتند ‌ ‌ ‌ زهر سوعراده بر افراشتند
که هر کس که‌جنبد فرازفصیل ‌ ‌ ‌ بناوك زنندش که گردد قتیل
فراز کمرها بسان پلنك ‌ ‌ ‌ سپه انجمن شد بآهنك جنك
زمژ گان‌خوبان‌دو صف رزمساز ‌ ‌ ‌ یکی در نشیب و یکی در فراز

روز دیگر مصر پسر و نایب خود را باتحف و هدایای پادشاهانه بپایه سریر اعلا فرستاده معروض‌داشت که بنده فرمان‌بردارم اما ازمهابت چتر فلکسای‌یارای بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم از سراطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشور گشای فرستاد گانرا بنواخت و فرمود که آنچه مصر فرستاده است مقبولست و با او بگوئید که از سر جریمه‌اش در گذشتم اما باید که بزودی بیرون آید تاعنایت ما شامل حال او گردد و ایشان باز گشته بقلعه آمدند و این سخنان باوی گفتند مصر از طالع ضعیف وبخت‌نحیف کلمات نیکو خواهان را بسمع رضا نشنید و اهل قلعه دست بتیرو کمان یازیده جنك آغاز کردند و روز دیگر امیرطهرتن‌پیش‌رفته مصررا از طرق مصلحت‌اندیش نصیحت کرد و گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ خود راه دادهٔ و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری وغاشیه کشی او آمده از خلاف و نزاع با اوهیچ نمی‌اندیشی که مهم بچه سرایت کند و ازعهدهٔ این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمد از استماع این کلمات خوف وهراس اوزیاده شد بازپسر خود را باستلمش که از خویشان نزدیك اوبود و از دلاوران آن سرزمین بجرات وجلادت امتیاز داشت بااسبان باد رفتار بیرون فرستاد وایشان بزبان‌تضرع استکانت درپایهٔ سریر اعلاعرضه داشتند که مصرامید میدارد که آنچه سابقاً التماس

نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه دارد که بخدمت نشتابد لاجرم فرمان همایون نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور در ظلمت لیل بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم و مردانه کردند و در اثنأ حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر آن چیزی نوشته بودند محصل آنکه میان مصر و ستلمش خویشی نزدیکست و استظهار اهل قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش را مقید گردانند خطوری تمام بر احوال منازعان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از نخست این معنی پرداخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او درسن شش سالگی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از ابنای زمان امتیاز داشت و چون بپایهٔ سریر اعلا رسید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نهاده و زانو زده بعبارتی دلپذیر خون پدرش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از کشتن او در گذرد من بروم وسعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه پادشاه آید و آنحضرت فرمود که هرچند خون پدر توریختنی است اما اورا بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر مصر پوشانید و حمایل یکی از شاهزادگان در گردنش افکند واورا باجمعی از ملازمان واستمالت نامه نزد پدر فرستاد واورا چون بدین هیأت بقلعه در آوردند اهل آن بقعه درجوش و خروش آمده زبان بدعای ابد پیوند بگشادند و مقدم بندگان علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آن جماعت را بخلعتهای فاخر وزر وجواهر خوشدل گردانید اما ازغایت وحشت وسراسیمگی پی بمقصود نبرد و زهره نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را ببارگاه فلك اشتباه رساند تا نقش بی بدیل را از آن مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمانداد تا قلعه را ویران ساختند و در اثناءِ این اوقات ما در مصر باتحف و پیشکش ازحصار بیرون آمده روی نیاز برخاك عجز و مسکنت نهاد و بزبان استکانت معروض داشت که پسر من بنده ایست از بندگان این آستان اورا چه حد آن باشد که در مقام منازعت خدام عالیمقام آید

لیکن از غایت خوف وخشیتی که بروی استیلا یافته دست و پای میزندالحق جای آن دارد که از شکوه این گروه که ملازمان رکاب نصرت انتسابند زهرهٔ شیرژیان آب شود و اگر مصر خوف وهراس برخودراه‌دهد عجب نباشد حضرت صاحبقران اورا خلعت و نوازش فرمود که اگر پسرت بجان ومال دلبستگی‌دارد زودبخدمت شتابد والاهرچه بینداز خود بیند واهل حرم سرایملك خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصررا خلعتهای‌فاخره داده گسیل کردندو چون بقلعه درآمد کیفیت حال با پسر درمیان نهاد ومصر ازغایت شقاوت‌وادبار برعصیان اصرار نمودهزاران واجب‌الاذعان بنفاذ پیوست تا استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بلند ساختند ودر اندك‌زمانی بنائی رفیع تر از حصار باتمام رسانیدند واز ضرب سنك عراده ومنجنیق محصورانرا بتنك آوردند وچون پنج ماه ازماه رمضان بگذشت قلت آب بمرتبهٔ رسید که مصر بیتاب گشت ومجموع رعیت را ازقلعه بیرون کرد و اکثر کاخ وایوان قلعه اوینك اززخم سنك عراده باخاك یکسان گشت .

بیت

آن‌مصر مملکت که‌تودیدی خراب شد　　وآن‌نیل مکرمت که‌شنیدی‌سراب‌شد

وازاضطراب وپریشانی نایب خود را پیش شاهزاده محمد سلطان فرستاده زاری وتضرع ازسر گرفت وشاهزاده جوان‌بخت اورا بپایهٔ سریراعلی رسانید واز آشفتگی‌مصروسراسیمگی‌اوچند کلمه معروضداشت آنحضرت‌فرمود که‌اگر بدرگاه ماشتابدآسیبی بدوراه‌نیابدوبرحسب‌فرموده‌فرستاده‌را خلعت‌پوشانیده آن‌شخص‌بامصر ملاقات کرده آنچه دیده‌وشنیده‌بود‌باز گفت‌وبرزبان گذرانید که‌مصلحت‌دربیرون آمدنست‌حرارت‌مصرنه‌بمرتبهٔ‌بود که‌برزبان‌نصیحت‌تسکین‌یابدوهمچنان‌در کارخود مصربود وحرکة المذ بوحی میکرد ومبارزان ظفرپناه بران کمرها بالارفته‌پیش ازهمه همای همت شاهین خواجه بهوای تسخیرقلعه درپرواز آمد وبا هفت کس در شب تاریك بکمربلند برآمد ودرآنموضع مرتفع آتشی برافروخت ومخالفان‌اطلاع یافته سرراه برایشان بگرفتند وشب تاریك بود و کمرها باریك جنگی عظیم شد وامان شاه زخمدار گشت وارغونشاه با طایفه‌ازدلاوران دشمنانرا رانده برموضعی

که ارتفاع آن سیصد گز بود بر آمدند وبدیواری رسیده زیر اورا خالی ساختند و برسرچوبها بازداشتند ومصر براین قضیه مطلع شده خود را غریق نیل فنا دید و نوکرانش چون سیل بلا برخویش محیط یافتند ازوی، اعراض نموده واسلحه‌جنك ازبدن افکنده راه گریزجستند ومصردرروز جمعه غرهٔ شوال دل از ملك و مال برگرفته مادر خود را دیگربار بیرون فرستاد وایشان بتقبیل قوایم سریرخلافت مسیر فایز شده زبان بدعا وثنا بگشادند وآنعورت بیچاره روی برخاك نیاز نهاده زاری وفغان باوج فلك اثیررسانید واز سرسوز و گداز برای پسرامان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود اورا بتوبخشیدم اما باید که همین لحظه بیرون‌آید واگردرآمدن تعلل نمایدخون چندین خلایق در گردن اوخواهد بود مادر مصراندیشناك باز گشت واز صورت قضیه پسرراآگاه گردانید ومصر با شمشیر و کفن بیرون آمده وبامیرزاده محمد سلطان التجا نمود وپیشانی برخاك نهاده گفت اگرشاهزاده خون‌مرادرخواست نماید مدت العمروظایف نیکوبندگی بجای آرم وتا زنده باشم بمراسم خدمتگاری وجانسپاری قیام نمایم و شاهزاده جوان بخت مصررا امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه‌آورده و کلمات اورامعروض داشت وشفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران خون مصررا بشاهزاده بخشید لیکن یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماروین و مصر را بسلطانیه برند سلطان عیسی را درآنموضع توقیف نموده مصررا بسمرقند برند و ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل نموده و حکم شد که تمامت آلات وادوات حرب و جنگ که در اوینك بود بیرون آوردند و امیرایلتمش بمحافظت آن موسوم گشت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالك ستان و

فرستادن لشگر بجانب گرجستان وولادت امیرابراهیم سلطان

شهریار گیتی گشای کشور گیر وخسرو زینت فزای اکلیل و سریر بعد از تسخیرقلعه اوینك پنج روز درآنموضع بساط نشاط گسترد وداد عیش و طرب

داد وچون ازلهو ولعب سآمت وملالت روی نمود ازآنجا مراجعت نموده روزهشتم ماه شوال دراثناءِ راه امیرحاجی سیف الدین ازماوراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت حضرت صاحبقران درجلکائی که نمونه روضه رضوان بود فرود آمد وچند روز توقف نموده روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور فرمانداد تا طوی عظیم ترتیب کردند ودرآن طوی امیرطهرتن را بمنشور ولایت ارزنجان ونواحی آن بلند پایه گردانید وبکلاه و کمرمرصع اختصاص داده روانه ساخت وامیربزرك امیرجاکوپیش از این با طایفهٔ ازپردلان پرخاشجوی بقلعه آیدین رفته بودند و بآنجا رسیده درباب محاصره وجنك يد بيضا نموده حاکم آنقلعه امیربایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که همه اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلبید والتماس نموده عهد کرد که اگرلشگردست ازمحاصره بازداشته ازپای حصار بیرون روند کارسرانجام گیردوامیر بزرگ ملتمس اورا مبذول داشته ازآنجا برخاست وقرب بآن محل نزول کرد امیر بایزید بی آنکه امیر بزرگ را اعلام کند بهنگام سحر ازحصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر عاطفت گردید وحضرت صاحبقران ولایت آیدین راباو ارزانی فرمود وباآل تمغاو کمرزرین اورا باز گردانید وایلچی فرستاده امیربزرك را بازخواند ودر خلال‌این احوال برهان اغلان وامیر حاجی سیف‌الدین وامیر جهانشاه وامیر عثمان بموجب فرموده ازراه افسقا با لشگری گران متوجه گرجستان شدند و آنحضرت بنفس همایون ازجنگلستان آلاتاق عازم‌آنصوب گردید ولشگریان ظفر قرین‌از اعدا هر کرامییافتند قتل‌وغارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار باشاهزادگان رفیع‌مقداروامراء نامدارچون بشهرقارص‌رسیدند درظاهر آن که‌صحرائی‌دلکش‌بود فرود آمدند واز جملهٔ فتوحی که‌در آن اوان روی‌نمود آن‌بود که اختر مبارك فال ازافق جلال طالع گشت یعنی درروز خجسته بیست وششم شوال سنه ست و تسعین وتسعمائه حضرت ملك متعال امیرزاده شاهرخ رافرزندی سعادتمند کرامت فرموده به میرزا ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عظمی سرایملك خانم کس

فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را ازایصال بشارت فرحناك ومسرور گردانید ومدت بیست ویکروز بجشن وسور ولهو وسرور گذرانیدند وحضرت صاحبقران باکمال مسرت وشادمانی از مرغزار قارص کوچ کرده دردشت منك کول نزول فرمود ودرآنموضع امراء وبهادران که بغزوات گرجستان رفته بودند وقلاع و بقاع آنولایت رافتح کرده بودند باغنایم موفور باز گشته بعزبساط بوس فایز گشتند وباردیگر طوی کرده برپشته فصیح عریض نزول فرمود.

ذکر رفتن شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بحسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان بار دیگر

در بیست ویکم ذی قعده سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید وچون شاهزادهٔ مشارالیه عزم رفتن نمود آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرایملك خانم وتومان آغا ودیگر خواتین وآغایان باآغروق درمرافقت آنجناب تاسلطانیه روند وایشان درآنموضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد و نور باصرهٔ سلطنت وحرم باحرمت بموجب فرموده درحرکت آمدند و بعد ازرفتن آنجماعت باردیگر احراز فضیلت جهاد ازخاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر برزد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که بقرالیق اشتهار دارد منعطف ساخت و ایشان بقلال جبال ومواضع استوار پناه برده بودند وسپاه جلادت شعار بکوهها بالارفته در بارهٔ آن بیدینان قتل وغارت بتقدیم رسانیدند ومظفرو منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نموده وحضرت صاحبقران کامران شکار کنان میرفت تا بتفلیس که معظم ترین بلاد گرجستان ودار الملك سلاطین ایشانست رسیدواز آنجا باز گشته بولایت شکی آمدو امیرحاجی سیف الدین وامیر جهانشاه راباجمیع امراءبرسبیل ایلغار بطرف آنولایت فرستاده تاهر که از درایلی درآید ابواب عاطفت برروی او گشایند وهر که مخالفت نماید بنیاد اورا براندازند وایشان برحسب فرموده عمل نمودند و مجموع کوه و دشت برناراغارت کردند ایل و الوس آن نواحی را بند کرده باردوی همایون

رسانیدند وامیر شیخ نورالدین وپسر ساربوقارا با لشگری سنگین بکوهستان روان فرمود وایشان چون بکوهستان درآمدند سید علی‌شکی حاکم آنموضع‌مال وملك‌را وداع کرده ازخوف جان روی بگریز نهاد وامیرشیخ نورالدین آتش‌نهب درکوهستان زده باغنیمت‌فراوان بدرگاه‌خسروصاحبقران معاودت نمود ودر خلال این احوال کس‌از جانب شیروان آمده خبرآورد که‌لشکر توغتمش خان باتبلیغ ایشان علی اغلان والیاس‌خواجه باجمعی دیگر ازشاهزادگان جوجی نژاد وامراءِ بدنهاد تادربند آمده بعضی ازولایات شیروانرا که‌باج گذار آنحضرت بودغارت کردند حضرت صاحبقران‌فی الحال بجانب ایشان‌روان‌شده مخالفان چون ازتوجه رایات ظفر نگار خبردار گردیدند فراربر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند وآنحضرت جهت قشلاق درعلف زار محمود آباد نزول فرمود وقبه سرادق جلالت نشان باوج کیوان برافراشت وازآنجا مسرعی را بطلب حرمها و اولاد صغار بسلطانیه فرستاد و سرایملك خانم و تومان آغا ودیگر خواتین وفرزندان عالی‌مکان برحسب‌فرمان شده ومنازل طی‌نموده‌از آب کر گذشته‌سعادت دستبوس حاصل کردند ودراین اثناءِ امیرزاده میرانشاه ازظاهرالنجق نهضت‌نموده روی باردوی اعلانهاد وچون‌بموضع آبی رسید حضرت حق‌سبحانه‌وتعالی نورباصره اورا بدیدار فرزندی‌زیاده گردانید وحضرت صاحبقران‌این سخن‌را استماع نموده آن پسر راایجل نام‌نهاد وامیرزاده پیر محمد برحسب اشارت علیه با امیر حسین جغداق وسونجك وعلی بیك ولشگر خاص روان شده در اینمقام بعز بساط بوس سر افراز گشت .

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد ازهزیمت وجلوس

او باردیگر برسریر سلطنت بغداد

سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشگر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نموده اشراف واعیان آندیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای مصروشام بود در اکرام واحترام خدمتش مبالغه نمود، آنچه

مایحتاج اوبود مرتب وآماده گردانید وسلطان احمد باجمعی دردولایت حلب شب بروز وروز بشب میرسانید وسلطان برقوق کسی رانزد اوفرستاده خود را بنده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملك ومالو حشم و خدم حکم مشار کت دارد بلکه برمجموع آن اگررقم تملك میکشد هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را سه اسب نامدار وخلعت نفیس وافسر و کمر مرصع داده عازم دمشق شد اکابر آن بلده سلطان احمد رابدار الاماره فرود آورده اسباب‌مایحتاج ترتیب دادند وچندروز درآنجا بنشاط وخرمی گذرانیده روی‌بمصر نهاد وچون بقاهره رسید ملك‌برقوق بنفس خویش استقبال نموده پایهٔ رفعتش‌رااز ذروهٔ کیوان‌بگذرانید وصدو سی‌اسب تازی وسی جامهٔ زربافت پیشکش کرده‌سلطانرا قریب برودنیل درموضع نزه‌فرود آورده و هر روز ماکولات لذیذه پیش او میفرستاد و سلطان احمد تبرکات بسیار بمصریان میداد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمودند ورأیها برآن قرار گرفت که‌سلطان‌احمدبالشکر ها متوجه‌حلب شود وبر قوق درخزانه باز کرده وسپاهی عظیم آراسته گردانیده وسلطانرا کسیل کرده وسلطان بحلب رسید شنید که‌حضرت صاحبقران از غزوهٔ گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق منعطف ساخت و بنابر این مصریانرا عذر خواهی نموده باز گردانید واز حلب متوجه دارالسلام بغداد شده خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف بصره شتافت وسلطان احمد در سنه تسع‌و تسعین وتسعمائه باردیگر برتخت عراق تمکن یافت وبر خاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که توغتمش خانرا مجدد گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای ازاندازه خویش فرا تر ننهد .

گفتار درلشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شمال

ووقوع محاربه بزرك باتوغتمش خان

دراواخر زمستان که سلطان عدالت‌شعار بهار باستواءلیل‌ونهار فرمان‌فرمود برخاطر خطیر وضمیرآفتاب تاثیر خسرو جهانگیرخطورنمود که مجددا‌توغتمش

را گوشمالی بسزا دهد تادیگر بارپای ازاندازهٔ خویش بیرون ننهـد بواسطـه این معنی پرتوالتفات براحوال سپاه ظفر پناه انداخته همه‌را انعام داد وحضرات عصمت سمات را باآغروق بسلطانیه روانه گردانیده وفرمان داد تاسرایملك خانم وتومان آغا بااولاد صغار ازسلطانیه بسمرقند روند ودیگر خواتین در آنجا توقف نمایند ودرهفتم جمادی‌الاول سنه تسع و تسعین وتسعمائه خدیو آفاق بالشگرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراخت وپیش ازاین حضرت صاحبقران نصرت‌قرین شمس‌الدین المالیغی را که‌مردی چرب زبان وشیرین‌سخن بود وازوقایع اموروافق وبرغث وسمین‌حکایات‌مطلع وبر ایراد کلام برحسب مقتضی مقام‌دانا ازایازمحمود غزنوی مکتوبی مشتمل بروعدووعید ومحتوی برصلح وجنك پیش توغتمش خان فرستاده بود واو ازدربند گذشته وبدشت قبچاق بتوغتمش‌خان‌رسیده مکتوب‌خسرو آفاق رسانید وسخنان حضرت صاحبقرانرا از وفور نکته دانی و کمال سخن رانی بنوعی تقریر کرد که در خاطرخان مؤثرو جایگیر آمد وتوغتمش خان خواست که‌دست‌دردامن صلح‌وصفا زند وزبان‌بکلمه‌اعتذار واستغفار گویا گرداند وغبار وحشت بزلال عذر خواهی تسکین دهد اما امراء او که ازدانش بهرهٔ نداشتند از این‌معنی سر باززدند وبدآموزان‌اورا بکلمات‌فریبنده ازجادهٔ‌صواب منحرف‌ساختند تادر تیه غفلت وپندار وغرور سر گردان شده دردشت نخوت و عنادت تخم ویل و بثور گشت و کلمات خشونت آمیز درجواب نامه نوشت وشمس‌الدین را زرو جامه داده باز گردانید واو در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توغتمش خان رامعروض داشت وازآن جواب‌نا صـواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال یافته بعرض سپاه وترتیب لشگر فرمان داد وآب سمور دردامن کوه البرز واقع است وازآنجا تا دریای قلزم هفت فرسخ باشد در عرض‌محل لشکر افواج سپاه مانند بحر اخضـر درجوش وخروش آمدند وفصل دست چپ‌دردامن کوه البرز وقبل دست‌راست محیط برساحل قلزم لشگری که‌بآراستگی و کثرت‌آن‌ازرمان افراسیاب تا آن‌غایت‌دریکموضع هیچکس‌نشان نمیداد وحضرت صاحبقرانی مؤید بتائیدات آسمانی برابرش گردون خرام سوار

شد وازبدایت طلوع نیر اعظم تاقریب ظلام پیرامون قول وبرانغار وجوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط درآورده بهرقومی که میرسید سردار آنجماعت زبان بدعا وثنا گشاده اسب میکشیدندچنانچه رسم وعادت ایشان بودوآنحضرت شرف محمدت ارزانی میداشت وبعد ازفراغ ازاین امرشاهزادگان و امراءِ تومان و قوشونات هریك بجای خودروان شدندوازدربند گذشته بقومی ازهواخواهان وتوغتمش خان رسیدند وبنوعی اطراف وجوانب آن روز بر گشتگان فرو گرفتند که از هزار یکی واز بسیار اندگی از آن معرکه جان بیرون نبردند ودراین اثناءِ توغتمش خان شخصی اوتراق نام ابرسالت فرستاده و آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسید کثرت وازدحام سپاه ظفرپناه رادیدسراسیمه وحیران باز گشت و بتعجیل تمام رانده بلشگرگاه خویش پیوسته معروض گردانید که امیرتیمور گورکان باسپاه گران اینك میرسدوتوغتمش خان ازاستماع این خبر پریشان و هراسان گشته قرانجی راباطایفه ازبهادران دشت قبچاق منقلای ساخته روان گردانیدوآنحضرت درموضع ترقی نزول فرمودوشنید که قرانجی باقلبه تمام در کنار آب جوی منزل کرده است حضرت صاحبقران کامکار بادلاوران نامدار شبگیر کرده روی جلادت بایشان نهاد وهنگام صبح ازآب گذشته بضرب شمشیر آبدار دمار ازروزگار دشمنان خاکسار برآورد وازآنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب خیام نصرت انجام گشت وتوغتمش خان بالشگرهای گران بر کنار آب ترك فرود آمده وعرابها پیش داشته در استواری و محکمی سعی نمود و چون انهزام قرانجی وتوجه آن حضرت راآگاه شدپای ثبات ووقار او متزلزلشده روی بگریز نهاد وشهریار کامکار باسپاه ظفر پناه گذار پیدا کرده ازآب ترك عبور نمود و توغتمش خان بآب جوی رسیده توقف نمود وتواچیان فرستاده بقیه لشگر راطلب داشت و حضرت صاحبقران دریا نوال بواسطه قلت زاد فرمانداد سپاهیان کنار آب بطلب ولایت حوارث درحرکت آمده تاایشان ازغلات آندیار بهره ور گشته باستظهار تمام کمربقلع وقمع مخالفان بندندمقارن اینحال قراولان بمسامع علیه رسانیدند که توغتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قبچاق کنار آب درعقب لشگر منصور میآیند حضرت صاحبقران کلمه **العود الاولی** برزبان

مبارك رانده ومیمنه ومیسره وقلب‌وجناح آراسته‌چون مسافت میان هردو گروه سمت تقارب پذیرفت‌آن دوشاه کینه خواه‌دربرابر یکدیگر فرود آمدند وفرمان شد که‌جهت حزم واحتیاط یساقیان پیرامون معسکر همایون خندق کنندند وبر چپرهااستوار گردانیده وبموجب‌فرموده دربیرون خندق دیگر فرو بردند وحکم شد که امشب کسی ازجای خود حرکت‌نکند وآواز برنیارد ومجموع وظایف به‌تیقظ مرعی داشته از شبیخون برحذر باشند ودر آن شب اینایج اغلان ازنژاد جوجی خان چهرهٔ عهد بناخن بیوفائی خراشیده بگریخت وروز دیگر که‌سلطان سپهر ارتفاع‌از کمینگاه افق‌بیرون آمده بهادران هردو لشکرچون‌امواج‌بحراخضر درحرکت آمدند حضرت صاحبقران فلك شکوه پرتوضمیر آفتاب تاثیر برتنظیم وتنسیق لشگر ممالك ستان کشور گیرانداخت وهفت قول مرتب گردانیده قول اول بفر وجود امیرزاده محمد سلطان زیب وزینت داد وبمردان صف شکن و دلاوران مردافکن استوار واستحکام داده وبنفس همایون بابیست قوشون آراسته چون کوه آهن درعقب لشگر قرار گرفت تا اگرخللی روی نماید بتدارك وتلافی آن اشتغال نماید مخالفان نیز از برابر شمشیرها آخته و علمها افراخته پدیدآمدند و از جوش و خروش و نعرهٔ بهادران پیل افکن زهرهٔ شیر فلك آب شد واز گردسم سواران شمشیرزن رخسار مهر وماه بیتاب گشت ودراین اثناءِ از جانب‌جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که‌از دست راست توغتمش خان جمعی ازشاهزادگان مثل کونجه اغلان وبیك مارق ودیگر نوئینان مثل داود صوفی‌درمقابل‌میسره‌اینجانب‌آمده‌بجنگ‌مشغولندحضرت‌صاحبقران‌باقوشونهای‌خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بایشان آورده حمله کردند ومخالفان ازصولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز نهادند وازجمله بیست وهفت قوشون جمعی ازپی گریختگان روان شدندودشمنان بقول خود رسیده باز گشتند واز آن جمعی که‌ایشان راتعاقب نموده بودند برخی را کشته و بعضی خود رابحضرت صاحبقران رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان بی‌تحاشی پیش رانده بر آنحضرت حمله آوردندوامیر شیخ نورالدین ساربوقا رعایت حقوق ایادی واحسان

صاحبقران ممالك ستان کرده واز سرجان گذشته فرود آمد والله داد باقوشون وفادار بمدد رسیده فرود آمدند وقوشون قول در پهلوی شیخ نورالدین پیاده شده شبه کردند وحسین ملك قوجین باقوشون خودرسیده وقول باایشان منضم شده در خدمتکاری کمر بستند وبنوك پیکان جان ستان جان دشمن‌خستند وهرچند بهادران دشت قبچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند وحملهای متواتر کرده کوششهای مردانه میکردند وسپاه ظفر پناه که‌فرود آمده‌بودند بتیر انداختن مشغول‌بودند از جای بر نتوانستند گرفت وجویهای خون درآنمعر که جریان‌یافت و سرهای مبارزان درآن میدان انداخت وامیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند ومجموع بهادران باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند وبزخم پیکان وشمشیر خونریز دست ازجان شسته باتومان خود ازاسب پیاده گشت ودست جلادت گشاده تیرباران آغاز کردند ودشمنان هرچند بمدد یکدیگر رسیده بشمشیر وتیر برسر ایشان راندند آن پردلان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگر دوزباز گردانیدند ودراثناء این‌احوال امیر جهانشاه با فوجی از سپاه ظفرپناه بمعاونت امیر حاجی سیف‌الدین از گوشهٔ در آمده باتفاق خودرا بر قبل دست چپ توغتمش خان زدند وایشانرا چنان راندند که‌دیگر هوس بازآمدن نکردند وخواجه آقبوقاء نیز وظایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خود را از جای بر گرفت و امیرزادهٔ رستم پسر شاهزاده مغفور عمر شیخ بهادر بیك حمله آتش آهنك خرمن شوکت‌مخالفانرابسوخت ونام‌پدر مرحوم خود را در صغر سن بسرپنجه اقتدار زنده ساخت وعلی بیك از مخصوصان توغتمش خان با برادران و ملازمان خویش بمیدان درآمده زبان بلاف و گزاف بر گشاده امیرعثمان عباس را بمبارزت طلب داشت وعثمان بهادر باقوشون خویش پیش رانده هر دو قوشون با یکدیگر درآویختند وخون هم بضرب شمشیر وخنجر در صحرای هیجا ریختند وعاقبت عثمان بهادر بنیروی دولت روزافزون دشمنان رامنکوب وزبون گردانیده بهادران وسرداران بمیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه ازعین عنایت ملك متعال اهل عدوانرا درهم شکسته همه رامتفرق وپریشان ساختند و توغتمش خان

چون‌دانست که کار نوعی دیگراست بر مفارقت مال و ملك تاسف خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق از آن‌معرکه‌پشت دادند و لشکر بهرام انتقام‌تیغ کین ازنیام برآورده‌بسیاری ازمخالفان‌رابقتل رسانیدند فرزندان دولت یار وامراءِ رفیع مقدارمراسم دعا وثنا بجای آوردند وزانوزده زبان‌بتهنیت گشادند وصاحبقران گردون اقتدار ایشانرا در کنار گرفته تحسین و ستایش فرموده وچون رایات نصرت شعارازآنجا درحرکت آمده کنار آب قوی معسکر همایون ساخت وآنحضرت امیر شیخ نورالدین را از میان ارکان دولت امتیاز داده وبسبب آنچه درآن معرکه ازوی صادر شده‌بود اسب خوب و جامه طلا دوز و کمر مرصع‌باو بخشیدومبلغ صدهزار دینار کپکی برسم انعام باو ارزانی‌داشت اوغنایم واموال که‌درآن مصاف حاصل شده‌بود باآغروق بگذاشت وامیرزاده میرانشاه که پیشتر ازجنك ازاسب افتاده بود وپای مبارکش کسری یافته بضبط آغروق تعیین نموده وامیر یادگار برلاس وامیر حاجی سیف‌الدین‌را درملازمت شاهزاده گذاشت وبنفس‌شریف بالشکر شیرشکار درپی توغتمش‌خان روان شدوچون بکنار آب اتل رسید عنایت پادشاهانه شامل حال پسر ارس خان غوری اغلان گشت و جمعی از بهادران که درسلك ملازمان عتبه علیا انتظام داشتند همراه اوساخت وبجامه زر و کمر مرصع وافسر زرنگار اوراسرافراز ساخت وازآب بگذرانید ونام حکومت دشت قبچاق والوس جوجی خانرا در قبضه اقتدار اونهاد وشاهزاده درآن طرف بضبط سپاه ویاسامیشی‌الوس مشغول‌شده‌لوای شوکت وعظمت برافراشت وتوغتمش خان عروس‌ملك راسه طلاق بر گوشه چادربست واز بیم جان ترك‌خان ومان کرده بجنگلستان بولابا معدودی چنددر آمد وخواص ومقربان اوبهر طرف درحرکت آمدند ولشکر فیروزی اثر این‌نوبت نیز دردشت قبچاق قتل‌وغارت کرده نزدیك بظلمات رسیدند چنانچه دریورش‌اول قریب بآنموضع رسیده بود پیوستند وچون زمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالك محروسه امتداد یافته بود واکثر شاهزادگان نامدار ونوئینان رفیع مقدار ظفر کردار ملازم رکاب همایون بودند رای عالم‌آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که‌امیرزاده پیر محمدبن امیرزاده عمر

شیخ رابفارس فرستد وبرخی ازامراء راروانه سمرقند گرداند وبامضای این عزیمت حکم شد که شاهزاده مشار الیه باشش هزار کس بشیراز معاودت نماید وغیاث الدین ترخان وشمس الدین عباس باردبیل نزول کردند وشنیدند که قرایوسف باغلبه ازترکمانان در نواحی آلاتاق است وعزیمت خوی دارد وشمس الدین عباس وغیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بود روی توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد بالشگرخویش بتبریز آمد ولشگریان آن نواحی راجمع آورده وامراء وملازمان امیرزاده میرانشاه که در آندیار اقامت داشتند بشاهزاده پیوستند و چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع قرایوسف نهاده در خوی نزول فرمود ودر آنجا شنید که قراول قرایوسف در قرا دره است شاهزاده بی تحاشی برسر ایشان تاخت وتراکمه ازبیم جان گریخته بدربند ماهی پیش قرایوسف رفتند وخدمتش ازخوف شمشیر بهادران شیر شکاران فرار بر قرار اختیار کرده وامیر زاده پیر محمد ایلغار فرموده تادربندماهی رفت ولشگریان راازعقب قرایوسف بتکامیشی فرستاد وایشان تا او ینك رانده ازوی اثر نیافتند وامیر زاده پیر محمد باز گشته بسلطانیه آمد وخانزاده اوراطوی داده خلعت خاص پوشانید و خدمتش متوجه شیراز گشت .

ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بدست راست

جوجی خان وشرح دیگر وقایع که در مغولستان روی نمود تازمانیکه آنحضرت معاودت فرمود

بعد از فرار توغتمش خان پادشاه ممالك ستان تاخت الوس دست راست جوجی خان راوجههٔ همت ساخت ورایت نصرت آیت برافراخته بجانب آوزی روان شدوامیر عثمان عباس رادر مقدمه فرستاده امیر مشارالیه در موضع منکو به بیك باروق اغلان وطایفه ازالوس اوزبك رسیده آتش نهب وغارت درخانمان ایشان زدومعدودی چند از آنطایفه جان بکنار کشیدند وباتیمور اغلان آوازهٔ توجه لشگر منصور شنیده بایل سربداری که پیوسته باهم عداوت داشتند توسل جسته

غارت یافته بروم رفتند وحضرت صاحبقران ازآب آوزی باز گشته آهنك روس کرده ولشگر ظفر قرین در کنار آب تن بر کر به بیك باروق اغلان رسیده خدمتش چون عاجز گشت فرزندان ومتعلقان خودرا گذاشته بایك پسر از میان بیرون رفت وسپاه ظفره آل اهل وعیال اورا بدرگاه صاحبقران آوردند و آنحضرت جهت ایشان خیمه وخرگاه تعیین فرموده اسباب یورش آنجماعت رامعین داشت ونقدو جنس بایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل وشادمان از عقب بیك بارق اغلان روان کرده وامیرزاده میرانشاه باردیگر با سرداران باز گشته نوبت دویم متوجه برانغار جوجی خان شدند وبمقصد رسیده بقیه مردم راغارت کرده ومجموع ایل والوس ارس خان‌را غارتیده تالان کردند وپسران خوب ودختران مرغوب‌را اسیر کرده شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند وامیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام فتوحی قراول را تاراج کردند وچند قبیلهٔ دیگر را که‌از خوف شمشیر لشگر صاحبقران ممالك ستان در کوه وبیابان سر گردان بودند دریافته بایشان ملحق گردانیدوحضرت صاحبقران چون بشهر مسکاو(مسکو) که‌از امهات بلاد روس است رسید لشگریان مجموع آنولایت را بباد غارت وتاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست وازآنجا حکم جهانمطاع نفاذ یافت که‌اهل اسلام راز ارباب کفر جدا ساخته رها کردند وفرقه ضاله را بجنهم وبئس البوار فرستادند وخدیو آفاق از حصار ازاق نهضت نمود برسمت قویان روان شد وبنابر آنکه چرکسیان علفزارهای ولایت راسوخته بودند در آن راه چهارپای بسیار ازپا در آمد واردوی همایون ازآب ولای فراوان گذشته موضع قویان محل اقامت سپاه ظفرپناه گشت و امیرزاده محمد سلطان وجهانشاه وامیرزاده میرانشاه باطایفه ازبهادران بتاخت اطراف وجوانب چرکس شتافتند وهر کرا یافتند کشتند وهر چیزیکه دیدند گرفتند وباز گشته بموکب اعلا پیوسته سعادت دستبوس دریافتند و چون خاطر آفتاب اشراق فرمان ده آفاق ازمهمات ولایت روس وچرکس فارغ شدعنان عزیمت بجانب البرز کوه معطوف ساخت ودر اثناء طریق امیرعثمان عباس بواسطه تهمتی غریق

بحرفنا شد **لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه** حضرت صاحبقران جهانگشای امیرحاجی سیف‌الدین رادر آغروق گذاشته به‌نیت غزا بالبرز کوه بالا رفت و بسیاری ازبیدینان راکه دردره وقلعهای محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاد و مظفرو منصور با غنایم نامحصور بآغروق معاودت نمود وامیرحاجی سیف الدین آنحضرت راطوی پادشاهانه‌داد وهفت روزبعیش‌وشادمانی بسر بردند وچند روز دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان بحال خود باز آمدند ولشگریان بیاسودند وحضرت صاحبقران کامکار از آغروق جدا شده بجانب قلعهٔ طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران البرز کوه بودند وحکام آنموضع قلاع حصین داشتند که‌قوت واهمه بآن راه نمیبرد ونور باصره از کمر آن‌نمیگذشت وقلعهٔ طاوس قلعهٔ بوددر کمر کوه بغایت رفیع ومنیع چنانچه طایر اندیشه هرچه پروبال میزد بشرفات آن‌نمیرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکررا طیران درهوای تسخیر آن محال مینمود وحضرت صاحبقران نصرت قرین جمعی ازقبیلهٔ کمر یت‌را که درسیر کوه‌قدم برقدم نخجیر مینهادند طلب داشت وبتفحص وتفتیش آنقلعه امر فرمود وایشان هرچند احتیاط کردند پی‌براهی که موصل باشد بمقصودنبردند ورای حضرت صاحبقران بعد از تدبر وامعان اشارت فرمود که‌چند نردبان بلند ترتیب دادند وبریکدیگر پیوند کرده بر کمر اولین نهادند وطایفهٔ از پردلان ببالا برآمدند ونردبانها کشیده بر کمر دویم نصب کردند وباز بمعارج بهادری مرتقی شده ونردبانها بالا کشیده برکمر سیوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست ازجان شیرین شسته از عقب هم بر نردبانها بر آمدند و طایفهٔ از دلاوران روزگار که پلنگان کوهسار از بیم ایشان بجان زینهار خواستندی برقلعه جبل عروج کردند وطنابها بر میان بسته سر های طناب بر سر کوه محکم گردانیدندو با تیغهای کشیده تابرابرقلعه فرود آمدند وهر دو گروه حمله آوردند وهرچند از قلعه تیر وسنك می‌انداختند و قفس کالبد را از مرغ روح تهی میساختند و دیگر بهادران دیندار متصدی آن‌کار میشدند و اهل قلعهٔ حوادث ارضی‌و سماوی را بر خود محیط یافتند سراسیمه وحیران مانده دست ایشان ازکارو کارایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور بدین نهج قلعه را مسخر ساختند و کولاه

و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آندو مفسد ضال صادرشد وهردو رااز پای‌در آوردند و چون بسمع همایون رسید که او ترکو پناه بقلعهٔپولاد برده تاازچنگال شیران بیشهٔ هیجا امان یابد رایت فتح‌آیت بآنجانب درحرکت آمد و اوترکو یکی ازعظمای امراء توغتمش خان بود و بمزید حشمت و ابهت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت بالجمله حضرت صاحبقران برادر او ترکورا که ملازمت رکاب نصرت انتساب مینمود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او گردانید مضمون آنکه او ترکو از ما گریخته نزد تو آمده‌است باید که‌اورابدرگاه‌عالم‌پناه فرستی‌والاهرچه بینی‌ازخودبینی پولاد جوابداد که قلعه رفیع دارم مشحون بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکارند تا جان در بدن دارم محال است که زینهاریرا بسپارم از این سخن نایرهٔ غضب شهریاری التهاب یافته فرمانداد که لشگریان قلعهٔ او را که جنگلی پردرخت بود و مسلکی سخت مانند کف دست هموار سازند و سپاه نصرت پناه سه فرسنك درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیده چندان عسل یافتند که هر چه خواستند برداشتند و آنچه کار نداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که دره هولناك بود رسیدند مردم حصار فدائی وار پیش آمدند و بجنك مشغولشده‌بعد از ستیز و آویز سپر مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعاربعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و قتل و غارت کرده از عمارات اثر نگذاشتند واوترکو گریخته بجانب البرز کوه رفت و از برانغار امیر زاده میرانشاه خبر فرستاده که اوترکو را تکامیشی کرده‌ام و او سراسیمه وحیران در کوهستان البرز کوه در آمده است و حضرت صاحبقران سوار شده و چون موضع ایابیه مضرب خیام جلال شد او ترکو را در آنموضع دست و گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه آوردند و از موقف سیاست حکم بقتل او صادر شد و بشفاعت بعضی از امراء قتل او در توقف مانده فرمان شد که بر کعب او بند گران نهند و بموجب فرموده عمل نموده جمعی که در آن موضع حصین متحصن بودند غارت یافته و اسیر کشته

گردن بحکم تقدیر نهادند و حضرت صاحبقران معاودت نموده باردوی همایون فرود آمد و چند روز در یاس طاق و نواحی آن بسر برده محمد اغلانرا که درآن اوان بموکب اعلا پیوسته بود عجزچی ساخته متوجه قلعه سمسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند از پای در آورده تر و خشك آندیار را پاك بسوخت وطیبالمرضاة الله ﷺ جمیع کلیساها و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت واز آنجاباز گشته رایت سیاست برافراخت و بدامن کوه و دمن رسیده ایل والوس آنعرصه رابتاخت واز آنموضع درضمان سعادت و اقبال معاودت نموده به پیش کنت شد و رعایای آندیار که قبل از این بقدم اطاعت و انقیاد پیش‌آمده بودند از خوف و هراس ایمن شده بعنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر استراحت و فراغت نهادند ورایات ظفر پیکر از آنجا نهضت نموده لشگریان ایل چور قراقررا مستاصل ساختند و آنحضرت چون بموضع بوقا رقم رسید در آن محل قشلاق فرمود و در آن یورت طایفه از مردم مغول و قبایل ممقتودقاری قوموق بدرگاه جهان پناه شتافتند و بعوارف خسروانه سرافراز گشتند و در آنزمستان جمعی کثیر که ایشان را بالیق خان میگفتند یعنی ماهی گیران بجزایر رفته بودند و آب رابند پنداشته درتوجه بارگاه فلك اشتباه تقصیرو تهاون ورزیده بودند چون رای عالم آرای براین قضیه مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان امرفرمود و آنجماعت از آبهای عظیم که پل عظیم قوی بسته بود گذشته مجموع جزایر را تاختند و باغنیمت بسیار باز گشته بمعسکر خجسته ملحق شدند و در این‌اثنا فرستاده امیر تابان که بر حسب فرموده بضبط‌حاجی ترخان اشتغال داشت باردوی همایون آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آن موضع سر مخالف دارد و اگر تدارك مهم او نفرمایند کار مشگل شود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیر زاده میرانشاه وطایفه ازبهادران و امراءِ عظام را در آغروُق گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرمود و بعد از قطع مفاوز و مسالك چون بحاجی ترخان نزدیك رسید محمدی

طوعاً و کرهاً باستقبال بیرون آمدو آنحضرت او را در ملازمت امیر زاده پیرمحمد و امیر جهانشاه و دیگر امراءِ بتخریب سرای فرستاد و بنفس همایـون در شهر نزول فرموده بعد از تحصیل مال امان صامت و ناطق آن عرصه تاراج آمد و امیر زاده پیرمحمد و امراءِ بالشکر هااز آب آمل برروی یخ بگذشت و محمدیرا بزیر یخ فرستادند تا ماهیان محفوظ گردیدند و چون شاهزادهٔ مشارالیه باسپاه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توغتمش خان در آنزمان که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق اشتغال داشت بماوراءالنهر آمده آتش در سرای سلطان زده بود که بزنجیر سرای اشتهار داره ایشان نیز بآتش قهر سرای را بسوختنـد و احشام و صحرانشینان آنولایت را بنوعی زیر وزبرساختند که دیگر اثری ازایشان نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخانرا کوچانیده در آن شهر نیز آتش زدند و خسرو آفاق بالشگر هابیورت قشلاق معاودت فرمودو در آن زمستان بنابر شدت سرماو بعد مسافت از معموره ممالك محروسه بیشتر چهار پایان تلف شدند و عشرت در میان لشگریان بمرتبهٔ رسید که یکرأس گوسفندبدویست وپنجاه دینار کپکی ویکمن ارزن بهفتاد دینارو گلهٔ گاوی بصددینار کپکی یافت نمیشدو عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب الاتباع نفاذیافت که تواچیان مجموع غنایـم راکه در آن یورش بدست آورده بودند برایشان قسمت نمایند وسپاهیان از تنگی وقحط خلاص شده بعضی پیاد گان سوار گشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال وشرح بعضی از قضایا

چون تمامت دشت خزر وسایر بلاد شمال در تحت تصرف بند گان صاحبقران بیهمال آمد و دشمنانرا کشته وآواره ساخته در آنولایت از ایشان اثری نگذاشتند آنحضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و تسعمائه از بوقا رقم براه دربندرایت معاودت برافراخت و ازآب ترك برروی یخ گذشته موضع برقی معسکر همایون گشت ولشگریان دولت یاربرآغروق پیشی گرفته باسپاه آراسته بهنیت غزاروی

با شکوجه نهادند و بمقصد رسیده لشکر ستاره عدد مرکز وارا شکوجه را در میان گرفتند و در این اثناءِ سوقل از قاری قوشون با سه هزار مرد مکمل بمدد اهل اشکوجه روان گشت باآنکه ایشان پیش از این تاریخ اکثر اوقات بغزا وجهاد کفار آنمواضع اشتغال مینمودند و این خبر بسمع اشرف اعلا رسید آنحضرت با پانصد مرد نامدار ایغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده اسبانرا بعلف رها کرده بودند و حضرت صاحبقران ببالای پشته تنها برآمد و همه را بنظر احتیاط در آورده وفی‌الحال عنان پیچیده سوارانرا فرمود تا رکاب گران گردانیده بآن قوم خون گرفته تاختند و کارایشانرا بتیغ خونریز و پیکان دلاویز آخر ساختند وسوقل باسپاه فرار نموده ببالای کوهی بر آمدند وابراهیم خان از عقب پیاده بکوه برآمد و بیکچوبهٔ تیر او را از بالا بغلطانیدو سرشرا از تن‌جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران رسانید و جمعی را زنده بدرگاه عالم پناه آوردند و آنحضرت از این جماعت پرسید که چون شما پیش از این به نیت احراز مثوبات اخروی بکفار جهاد مینمودید اکنون بخلاف سابق چرا بمدد ایشان میروید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده بسهو وخطای خود اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از جریمه اسیران گذشته همه را خلعت داد و فرمود که بروید و باعظماءِ و روساءِ خود بگوئید که بیتوقف بدرگاه ماشتابند تا از مائدهٔ احسان ما محظوظ و بهره‌مند گردند و آنقوم زبان‌بدعا و ثناءِ گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین‌اشکوجه را قهراًقسراً مسخر ساختند و مجموع آن بیدینانرا بتیغ جهاد گذرانیدند و اموال ایشانرا متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تاخته بنیاد اهل کفر و عناد برانداختند و غنیمت فراوان گرفتند و مقارن اینحال عظمای قازی قون باعلماءِو قضاةبدرگاه عالم پناه آمدند وزبان باعتذار و استغفار گشاده وظایف خدمت بجای آوردند و پادشاه‌جهان‌همه را بخلع گرانمایه و کمر و شمشیر واسبان تازی خوشدل گردانید وبرغزا وجهاد ترغیب فرمود وولایاتی که داشتند بر ایشان مقرر گردانید و در آن‌باب یرلیغها داده همه را رخصت انصراف ارزانی داد و در ضمان سعادت واقبال

از آنجا روان شد وقطع مسافت کرده ظاهر قلعهٔ کر کس را مضرب خیام نصرت انجام گردانید و کفار واشرار آنموضع رابدار البوار فرستادند و گروهی انبوه ازمخالفان دین که پناه بموضعی حصین برده بودند و در شکافها و کوههای بلند خزیده بودند آن حضرت همت براستیصال ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران جلادت آئین در صندوقها نشستند و طنابها ازقلال تابرابر کمر ها و شکافها که فرقه ضاله در آنجا متحصن شده بودند فرو گذاشتند و مجموع آن گمراهانرا بزخم نیزه وتیر بدوزخ فرستادند و اموال و اطفال ایشانرا گرفتند و لشگرفیروزی اثر در آنجا چند قلعه دیگر دیدند که تفصیل آنها موجب تطویل میشود و چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاك گشت رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده لشکریان ظفرشعار اموال بسیار و دختران سروقد سمین عذار بدست آوردند و محبوبهای ماه رخسار در عرابها نشانده در نهایت خرمی منازل می‌پیمودند و چون موکب همایون قریب بولایت زر گران رسید اهالی آنجا بقدم انقیاد پیش آمده زره وجوشن بی‌اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عوارف خسروانه شدند واهل قلاع نیز امان طلبیدند وبنوازش پادشاهانه اختصاص یافته و چون اردوی همایون ازبند گذشت رای عقده گشای بعمارت و استحکام قلعهٔ آنجا فرمان داده استادان چابکدست کمر اجتهاد بسته بازوی هنروری بگشادند و حاکم شیروان و شماخی امیر شیخ ابراهیم که درآن یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود پیشتر ازاین رخصت طلبیده بشابران آمده بود بترتیب اسباب یرغو وساوری اشتغال نمود و در آنولا که رایات ظفر نگار بآنجا رسید خدمات لایقه بجای آورده و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید وچون بعد از طی منازل لب‌آب کرنزول فرمود امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کشید عاطفت‌شهریاری اورابخلعت خاص و کمرمرصع اختصاص بخشید و خواص و مقربان او را نیز به خلع گرانمایه سرافراز گردانیده ممالك شیروان با توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه در بند را محافظت نماید و از سرحد هانیکو باخبر باشد و چند روز در آندیار

بعیش و عشرت بگذرانید و بعد از آن درحرکت آمده از آب کر گذشت وموضع آق‌بام مضـرب خیام سپهر احتشام گشت و در این ولاحکم شد که امـیر زاده میرانشاه برضبط ولایتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارتست از دربند باد کوبه تا بغداد و ازهمدان تاسرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن ممالك بپردازد بمحاصرۀ قلعۀ النجق مشغول شـود و شاهزاده مشارالیه برحسب فرمان عزیمت‌رفتن‌نمود وحضرت صاحبقران‌او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیر زاده رستم و امیرجهانشاه را همراه‌او گردانیده وصیت کرد که در محاصرۀ قلعۀالنجق اهمال نورزند و امیر زاده میرانشاه بـه آذربایجان شتافته امراءِ و لشگریانش که در خراسان مانده بودنـد و کس بطلب ایشان فرستاده بود رسیدند و برانغار سپاه شاهزاده قراباغ ونخجوان را تا اوینك یورت ساختندوجوانغار لشگرش سوق‌بلاق‌ودر گزین‌برای توطن گزین کـردند و شاهزادۀ جوان‌بخت ازسرجدو اهتمام‌بمحاصرۀ قلعه‌النجق‌مشغولشد

ذکر خروج سلطان‌محمد طبسی دریزدو بهلول درنهاوندو

توجه‌امیرزاده‌محمدسلطان بهرموز

سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لواخیال فاسددر دماغ راه داده بابعضی خواجه تاشان خویش از خراسانیان که سابقـا در زمـرۀ ملازمان آل‌مظفر انتظام‌داشتندودر آنولادریزدبسرمیبردنداتفاق‌نموده خروج کردند و گماشته‌حاکم‌یزدرابقتل‌رسانیدندوازاکابریزدنیزطایفه‌ایرا ازمیان‌برداشتند ومال دوساله آنولایت را که در خانۀ قابض اموال محفوظ میداشتند بردند و چندخروار قماش جهت سرایملك خانم که خریده بودند از شهر بیرون برده و جامه بسیـار دوخته هر بیسروپـائی که با ایشان همداستان شده بودازاو جامه میدادند وجمعی کثیر از ارازل واوباش در آن موضع مجتمع شدند و امیرزاده پیر محمد در شیراز از این قضیه آگاه شد بتهیه یورش و ترتیب محاصره یزد مشغولشد و شـاهزادۀ مشارالیه و داروغکان کرمان و اصفهان و قهستان و غیر ذلك متوجه دفع ایـن

فتنه شدند و در ظاهر یزد جمعیتی عظیم دست داد و سپاه اطراف بمحاصره و محاربه مشغولشدند وچون پرتو این‌خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت‌صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد با تیمور خواجه و آقبوقا و دیگر سرداران و بهادران بدانصوب شتابند و چون در حوالی یزدعلف زاری که قوت چهار پایان حاصل شود نبوده حکم شد که سواران اسبان خود را در ییلاق کوشك زر در نواحی اصفهان گذاشته بآنجا پیاده‌روند و بمحاصره‌مشغول شوند و شاهزاده و امراء و لشکریان بر حسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره کردند و جنك آغاز نمودند و هر روز دو نوبت بدان امر خطیر عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحبقران آن بود که امیر بایزید برلاس که مردی شکوه مند بود بـر حسب فرموده آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام کـه هر روز نخست شیطان تعلیم ازاو گرفتی و بعد از آن باغواو افساد مشغول شدی و بهلول مخذول امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاك ساخته بر نهاوند مستولی شد و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته برتسویل نفس ر فریب هوا غرور بخود راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان عیسی والی ماروین را از بند بیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحـی را بروی مسلم داشت واو را بآنطرف معزز گسیل کرد ویرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر زاده سلطان حسین و خداداد حسینی بادیگر امراء و لشگـریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمك در کنارش نهند و ایشان برحسب فرمان بدانصوب درحرکت آمدندورایات ظفر نشان ازهمدان بجانب نواحی عراق نهضت‌فرمودوامیر زاده‌مشارالیه‌چون باامراء بنهاوند رسیده حصار را مرکز واردر میان گرفتند وحرب درپیوستند وبعدازسعی‌و کوشش بسیارنهاوندرامسخر ساختند و ارباب فتنه وفساد را بتیغ خونریز ریزریز کردند و بهلول‌کافر را گرفته بآتش سوختند وچون خبر این فتح نامدار بسمع شهریار کامکار رسید فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امراءوسپاه بلرستان توجه نمایندو مفسدان قطاع

الطریق آنجا رابجائی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد و کنار ساحل رفته مجموع بحروبر را تا اقصای هرموز در تحت تصرف آوردند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند وچون بنواحی همدان درآمدند ماه مبارك رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت وحضرت صاحبقران پاك اعتقاد چون از صلوه وصیام و تلاوت و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطانرا بجانب شیراز روان گردانید و فرمانداد که امیر جلال حمید و امیر شاه ملك و امیرارغونشاه در رکاب شاهزاده تا هرموز بروند و تمام بلاد سواحل‌و گرمسیرات را مستخلص گردانند و امیرزاده محمد سلطان و امراء برحسب فرموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع علیه‌رسیدو کیفیت واقعه چنان بود که چون‌زمان محاصره امتداد یافت مردم باوجود آنکه گوشت سك و گربه میخوردند و از خلق شهر قریب سی‌هزار مرد از گرسنگی هلاك شدند و پسر ابوسعید طبسی با اتباع اورا قوتی نماند و آن مخذولان از زیر خندق یزدنقبی کنده و ازآنجا بیرون‌رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصوررا خبر شده آنجماعت را تعاقب نمودند وبسیاری ازآن بدکردارانرا بدست آورده ازپای درآوردند و پسر ابوسعید که رأس ورئیس ایشان بود در بروجرد بدست آمده کشته شد و برضمیر منیر پادشاه هفت کشور مخفی نماند که فقرا و رعایای‌یزد در آن حادثه اختیاری ندارند از کمال‌مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آنجا را تعرض نرسانند و برحسب فرمان تمو که داروغه آنجا بود بعد از تسخیر بانوکران بشهر درآمده هیچکس از لشکریانرانگذاشتند که قدم در یزد گذارند و بزودی آندیار را که روی بخرابی نهاده بود آبادان و معمور شده بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب‌الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریانرارخصت دهند که باوطان خودروند امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز وبقلان‌شد و امیرزاده پسرعمرشیخ متوجه اردوی اعلا گردید ولشکریان‌روبخانهای‌خود آوردند و دربعضی‌ازتواریخ مسطور است که امیرزاده پسر عمرشیخ بعد از فتح‌یزدباردوی‌همایون رفته ازآنجا برخصت معاودت نموده متوجه شیراز گشت و چون بمقصد رسید سونجك که‌ملازم

او بود و امراء شاهزاده رنجیده خاطرعرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلافرستاده قضیهٔ اسراف و اتلاف مال‌فارس باز نمودند بنوغی حیدر سالهای دراز ملازمت شاهزاده کرده بود بنابر میل و محبت‌بسیاست رسیدو امیرتوکل و امیر قرایوسف که ازامراءِ شاهزاده عمرشیخ بودند بواسطه‌رنجشی که از امیرزاده پسر عمرشیخ داشتند بصحبت شیخ‌الاسلام جنیدکازرونی مایل گـردیده درسلك مریدان آنجناب انتظام یافتندودولتخواجه که نیابت‌شاهزاده میکردباسونجك اتفاق‌نموده رای‌عقده گشای حضرت صاحبقرانی کـه بر این حالات اطلاع یافت حـکم فرمود که امیر زاده محمد سلطان بضبط ونسق‌ولایات فـارس و شبانگاره اهتمام نماید و امیرزادهٔ پسر عمرشیخ باسونجك و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقندرفتهٔ حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب بـا شاهزاده خطاب فرمود و چند روز نظرالتفات از وی باز گرفته باردیگر بر سرعنایت آمد و شاهزاده را روان کردو سونجك‌را گناه‌کار ساخته‌حکم کرد که باتومان خودبهندوستان رود ومدت‌سه‌سال بفتح قلاع و بلاد آندیار اشتغال نماید و دولتخواجه را گوش و بینی بـریده امیر زاده اسکندرشفیع شد تابجان امان‌یافت وشاهزاده اورا‌باخود باندکان بردبالجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فـارس و خوزستان چون خـواست که بطرف هرموزروان شود با امراءِ ومقربان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بنفس نفیس از طرف دارابجرد درحرکت آمد و امیرحاجی سیف‌الدین بواسطه مـرضی که داشت درکریـال بـاز ایستاد و امیر جهانشاه و دیگر امراء در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن عمر شیخ که در برانغار بودباتفاق امیر شاه ملك راه‌کازران پیش گرفته‌خوشحال و فارغ بال متوجهٔ شدند و امیرجلال حمید و ارغونشاه و بیان تیمور و ایکجك براه جهرم ولار عزیمت دریا بازنمودند وآید کوبرلاس از راه کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته ولایت کچ و مکرانرا غارت کرد و شاهزاده و امراءِ دیگر بطرق مختلفه روی توجـه بمقصد نهادند و در آن راهها از ولات و حکام‌وقصبات هر که بقدم اطاعت وایلی پیش‌آمد بنوازش اختصاص یافت و هر که از باج گذاری و فرمان برداری سرپیچید پایمال

حوادث و نوائب گشته مال او در عرضهٔ تلف آمد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند در آن نواحی هفت قلعه مثل تنك زندان و گوشکل و شامل و مینا و ترزك و منوجان و تازیانرا گرفته غارت و تاراج کرده از عمارات اثر نگذاشتند و محمدشاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا درجزیرهٔ جرون خزیده آب عمانرا پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بآن نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و بسی تحف و هدایای بحری فرستاده درمقام ادای مال چهارساله که مبلغ هزار بار هزار هزار و دویست هزار دینار میشد و بروی باقی بود آمد و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم کرد و تتمه را ملزم شد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمدسلطان مقضی المرام از آنجا باز گشته بجانب ماوراءالنهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقران در آن دیار سمت گذارش خواهد یافت انشاءالله تعالی

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بمستقر شرف عزو جلال

حضرت صاحبقران ممالك ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائه از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیرجهانشاه زمام محاصرهٔ قلعه النجق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمدسلطان متوجه فارس گردد و در همان روز صاحبقران کامکار میل شکار نموده فرمانداد تا جرکه انداختند و روز دیگر جرکه بهم رسیده صید فراوان انداختند و بعد از فراغ از آن کار عبدالملك قراقانرا که از النجق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبدالملك برحسب فرمان بتعجیل رانده در سلطانیه با میرزاده رستم دوچار خورد و در رکاب شاهزاده باز گشت و حضرت صاحبقرانی لشکریانرا رخصت انصراف داده از آغروق جدا شد و چون عرصه ورامین ازسم سمند کیهان پوی غیرت فزای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف پای بوس استسعاد یافته باشارت علیه متوجه شیراز

شدتابامیرزاده‌محمدسلطان‌پیوندد وخسرو آفاق درزمان مراجعت‌ازدشت‌قبچاق ایلچی بسمرقندپیش امیرزاده‌شاهرخ‌روان کرده‌بود که‌امیرزاده ابابکررا بارستم طغایبوغا برلاس‌وپسرعلی وپسرحاجی محمود شاه میشوری باپنجهزار سوار باردوی همایون فرستدودر اینوقت که‌خدام‌سپهر احتشام ببسطام‌رسیدندامیرزاده‌ابابکر باردوی‌اعلا ملحق شده شرف پـایبوس حاصل کرده و حضرت صـاحبقرانی هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسب کمیت طهرتنی راکه پیکر کوه دماوند با سرعت سپهر بلند جمع داشت باو ارزانی فرمود و ملازمانش را بصنوف نوازش خـوشدل ساخته امیر زاده مشارالیه را پیش پدرش شاهزاده میرانشاه بتبریز فرستاد و خـود عنان سبک رکاب گران گردانیده بشتاب‌هرچه‌تمامتر میراند وبهردیار که میرسیدسردار آنجا ساوری و پیشکش‌آورده جبین مسکنت برزمین عبودیت مینهاد وبهرولایت که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم وعدل حکام وداروغـگان تفتیش مینمود و داد مظلوم از ظالم ستانده بعضی از آنجمله را بقتل میرسانید و بحبس برخی فرمان میداد وچون‌بخطه خراسان درآمدامیر آقبوقا برجناح استعجال باستقبال شتافت و ساوری و پیشکشهای سزاوار بمحل‌عرض رسانید وحضرت صاحبقرانی‌کامکارشبگیر وایوار کرده بکشتی ازآب آمویه بگذشت وولایت حرار مخیم سپاه نصرت شعار گشت و در آن محل حضرات عصمت سمات سرایملك خانم و سلطان بخت بیگم وتومان آغا و سایر خواتین وآغایان با امیرزاده‌شاهرخ و دیگرشاهزادگان‌برسم استقبال آمده شرف‌دستبوس حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده‌مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران کامکار از حرار بخطه کش نزول فرموده در اقرا که ازمتحدثات معمارهمت عالی نهمتش بود چنانچه اشارتی بدان واقع شده نزول فرمود وبمزار مشایخ آندیار و پـدر بزرگـوار و فرزندان عالی مقدار خویش رفت و صلات و صدقات بارباب فقر واحتیاج رسانیده اعیان و اشراف اطراف مملکت ماوراءِ النهر روی بدرگاه عالم پناه نهادند و بوسیله امراء و مقربان بپایهٔ سریراعلا حاضر گشته زبان بدعا وثنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت واعیان حضرت در آق سرابساط نشاط گسترده چند روزی بخرمی و انبساط

گذرانیدند ورایت ظفر پیکر از آنجا درحرکت آمده دارالسلطنهٔ سمرقند رامحل نزول همایون گردانید اکابر و اصاغر آنولایت بانعامات وافره وتشریفات متکاثره شهریاری خوشدل و آسوده خاطر گشتند و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب طویهای بزرگ مرتب داشتند وچون خاطر انورش از عیش وعشرت بازپرداخت پرتوالتفات برتنظیم امور مملکت انداخت و تفتیش احوال زیردستان نموده متغلبان وظالمانرا گوشمال بسزا داد و مظلومانرا بنواخت وخراج سه ساله برعایا بخشیده همه را خوشنود ساخت و دراین اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطانرا پسری کرامت فرموده بمحمد جهانگیر موسوم گشت و چنانچه معهود و معتاد است بلوازم جشن طوی اشتغال نمودند و چون ازلهو وسرورفراغت حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند بباغی که در شمال سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال اشتهار دارد سرادق عظمت و جلال بر افراخت و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمانداد واستادان ماهر و معماران صادق که ازخراسان وعراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بودند طرح آنرا بکلك بصارت برلوح مهارت کشیدند و چون مقبول خاطر خسرو جمشید سریرآمد واقفان دقایق فن نجوم ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع وتسعین و سبعمائه بنایان چابکدست بنیاد آن نهادند وچهاررکن قصر ثابت ارکانرا برامراء قسمت نموده و حضرت صاحبقران سعادت انتماازکمال اهتمام ووفور اعتنا بنفس همایون ملتفت بآن شد تا درمدت چهل وپنج روز باتمام رسید طاق ایوانش ازذروهٔ کیوان رفیع ترواساس جدارش از سد اسکندرمنیع تر آمده

ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان

و نهضت حضرت صاحبقران بخطهٔ شهر سبزو وصول امیرزاده محمد سلطان بآستان فرخنده آشیان

در اثناء تعمیر قصر باغ شمال حضرت صاحبقران ستوده خصال حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بدر درج سلطنت ودری برج خلافت

معین السلطنه والدنیاءِوالدین شاهرخ بهادر ارزانی فرمود و ازامراءِ نامدار امیر سلیمانشاه و امیر مضراف ولد امیر جکوا و سید خواجه پسر شیخ‌علی بهادر وعبد الصمدامیرحاجی سیف‌الدین وملك آقاوجهانملك پسرش وپیرمحمدپولادوازاولادغیاث‌ـ الدین‌ترخان‌حسین‌صوفی‌ترخان‌وازغورحسان‌توبلاق‌و کپکی‌نوریحیی‌وطغای‌مرکز وغیرهم واز هرتومان فوجی را بملازمت او تعیین نمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امراءِ صاحب اندیشه تا خربنده و ثنا کرد بیشه کوچ باخود بـرند و شاهزادهٔ با فرهنك که سزاوار اکلیل و اورنك بود فی‌ایمن وقت و اسعد ساعت پای عزیمت در رکاب‌سعادت آورده در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمائه ازآب‌آمویه گذشت و منازل و مراحل طی نموده‌ازراه‌اند خوبجیجکتو رسید و درآنجـا امیر آقبوقا با اشراف و اعیان بلدهٔ هرات بدولت زمین بوس مستسعد گشته شرایط‌نثار و پیشکش بجای‌آوردند و از آنجا روان‌شده بروزی فرخنده در مرغزار کهدستان که دریکفرسخی هرات واقع است نزول فرمود و ماه مبارك رمضان را در آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت واحسان‌او بر انحاء و اقطار خراسان تافت‌وسرداران و حکام ولایات بآستان دولت آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی‌پایان گشتند و شاهزاده شاهرخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از فـرقدوم اوآن سرزمین‌پای افتخاربر تارك هفتم آسمان نهاد و بعضی گویند که جناب‌شاهزاده علی‌الاطلاق آنزمستان در مازندران قشلاق فرموده در شب بیست ویکم ذی‌الحجه سال مذکور آفـرینندهٔ انـاث وذکور شاهزادهٔ جوان بخت را بطالع سعد پسری شایستهٔ‌تاج‌وتخت کرامت‌فرموده‌چون‌این بشارت بسمع بر گزیدهٔ **الذی یحکم و یأمر** رسید ببایسنقرموسوم گشت وحضرت صاحبقران عدیم‌المثال از باغ شمال‌سوارشده رایت عزیمت بجانب شهر سبز برافراشت و چند روز در جلگاءِ دلکش کش بنشاط وطرب گذرانیدو ازآنجا کوچ کرده‌و بشهردرآمده درآق‌سرا نزول‌فرمود وماه‌مبارك رمضان درآن بقعه‌بطاعت‌وعبادت‌وقیام‌وصیام‌بسر بردواز آن‌محل نهضت‌نموده درییلاق سلطان‌ارقوج‌بر آمدوودرآن موضع‌امیرزاده‌محمدسلطان‌از یورش‌فارس‌وهرموزرسیده پیشکشهای‌پادشاهانه‌ازجامهای‌زردوزی‌واسبان‌تازی بازینهای‌زر بمحل‌عرض رسانیدو

مجموع شاهزادگانرا خلعتهای طلادوز پوشانید وحضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطانرا عنایت ربانی ازخطرعظیم نگاهداشته بودوظایف شکربجای آورده زر بسیار بارباب استحقاق داد مفصل این مجمل آنکه جمال الدین فیروز کوهی که بزعم بعضی‌ازاجداد امیر شاهی شاعر است درحین مراجعت امیر زاده مشارالیه روزی برسم‌خدمتگار پیاده در رکاب او میرفت تا پیك اجل در رسید آنخون گرفته را باعث شد که بیخبر کاردی برشاهزاده زد چنانکه اندك جراحتی براندام مبارکش رسید و خود از بیم خان بطرف کوه دوید و بدرهٔ‌افتاده حیات طبیعی را وداع کرد بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته اورا در آن دره مرده یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و آورده در زیر سم جهان نورد آن جناب انداختند

ذکرخواستگاری دختر خواجه اغلان بازدواج

امیرزاده‌اسکندروتوجه رای‌عالم‌آرای بعمارت باغ دلگشای

حضرت صاحبقرانی شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان را بمواهب و عطایای بیکران اختصاص داده فرمود تاپیش پدررودوجهت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستگاری نماید و ازبرای اتمام این‌مهم حکم شد که غیاث‌الدین ترخان بانفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید وایشان‌هردو برحسب فرمان متوجه‌اردوی خان‌شدندوشهریار باذل درسمرقند بمرغزار کانکل که‌هوای عطرآمیزش طرب افزای جان ودل بود منزل نمود ودر این اثناءِ حرم‌محترم شاهزادهٔ عالمیان‌شاهرخ بهادر ملك آغا رسیده تنسوقات‌نامی وبیلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان عالی درباب ترتیب اسباب طوی صدور یافت قبهٔ سراپرده و بارگاه باوج مهر وماه بر افراشتند وچندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسید وچندان مسکرات درمیدان آوردند که زمین وزمان سراندازان‌شدند ومدت سه‌ماه بعیش‌وعشرت اشتغال نمودند وشاهزاده تاکشی سلطانرا بآئین شریعت غرا در سلك ازدواج امیر زاده اسکندر کشیدند

وبعد ازآنکه بساط جشن وطوی درنوردیده شد بانوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته بحشمت هر چه‌تمام تراز راه بخارا بجانب سریر عزت عزیمت نمود ودرپائیز سنه‌تسع‌وتسعین وسبعمائه معمار همت‌حضرت صاحبقرانی مبانی‌جهانبانی فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کانکل که درنزهت وطراوت ازروضهٔ‌فردوس‌و باغ جنت نشان میداد احداث نمایند مهندسان معتبرو بنایان صاحب هنر که بر در گاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند درروزی شایسته وساعتی بایسته برحسب اشارت علیه بنیاد باغی رفیع نهادند هرضلعی هزاروپانصد گزشرعی ودرمیان هر رکنی ازارکان‌دروازهٔ عالی‌ترتیب دادند که‌طاق آن‌بلندی ازفلك گردون میگذشت ودرعرصه آن نباتات وافراز اشجار مثمره و گلهای خوشبو ورياحين تازه‌روی بنشاندند وچون غنچه دل‌بنظارهٔ‌آن‌مانند گل‌صدبر گ شکفته‌میشد بباغ دلگشای موسوم گشت وحضرت صاحبقرانی از برای گشادگی خاطر تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان که شمع جهان وغیاث الدین ترخان بخواستگاری او فرستاده بود پرتوالتفات‌براتمام آن افکنده مخصوص بوی‌ساخت‌ودراثناء این اوقات‌حضرت صاحبقران ملك سمات‌رایات نصرت آیات رادرجنبش آورده ازآب جیحون‌بگذشت وقریب بقریهٔ جنیاس مضرب سرادق گردون اساس گشت ودرآنموضع قشلاق‌اتفاق افتاد ولشگریان خانه‌های زمستانی ساختند وازنی وبوریا پرداختند وآنحضرت بقصبهٔ نسا تشریف برده بزیارت شیخ احمد نسوی‌مشرف شدو آن بزرگوار از فرزندان امامزاده محمد حنفیه است‌وعلی‌ابیه‌وآله‌السلام وفرمان‌واجب الاذعان نفاذیافت که برسرمزار وارد الانوار اوعمارتی وسیع ورفیع طرح‌اندازند و برحسب فرموده طاقی بنیاد نهادند بغایت بلندو منارو گنبدی مربع سی گز درسی گز ودردوطرف گنبد درچهار صفه‌دیگر دوازده گزوچهار صفه دیگرباحجرات وغیرذلك‌ازعمارات اساس افکندند وفرمان شد که‌جهت مقبره سنگی سفید درغایت تکلف بتراشیدند ونقوش قریب وبدیع درآن بنگاشتند و فرمود که مولانا عبدالله صدردراتمام آن اهتمام نماید ودرعرض دوسال پسر مولانا مشار الیة آنعمارت را باتمام رسانید و حضرت صاحبقران گردون غلام صلاة وصدقات بمجاوران آنمقام انعام فرموده

باردوی‌همایون معاودت نمود مقارن اینحال مبشران آمده طنطنه وصول تکل‌خانم رابسمع اشرف اعلا رسانیدندومجموع خواتین وآغایان‌غیرسرایملك‌خانم وتمامت امراء سوارشده پانزده روز راه باستقبال شتافتند ومراسم نثار بجای آورده اسبان کشیدند ودرهر یورت ومنزل که‌نزول کردند آن گلدستهٔ چمن خانیت راطویهای دادند ودرروز پنجشنبه غره‌ربیع‌الاول سنه‌هشت‌درعین سرور وحضور باردوی اشرف اعلا رسیدند حکم واجب‌الاتباع بترتیب طوی عظیم‌نفاذ یافت وقضات اسلام‌وعلماء انام واشراف ایام راکه در ممالك ماوراءِ النهرمجتمع بودند بپایهٔ سریر اعلا حاضر ساختند تادر خوبترین ساعتی وبهترین زمانی زهرهٔ سپهر ابهت راقرین خورشید مشتری ماهیت گردانیدند یعنی تکل خانم بنت خضر خواجه اغلانرا بآئین شرع شریف بسرای‌عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان وارد گردانیدند وخواتین عصمت آئین وشاهزادگان سعادت قرین وامراءِ عالی تبار ونوئینان‌رفیع مقدار دست، اقتدار به‌نثار گشادند از کثرت دینار وزرکه افشاندند پشت گاوزمین خم گرفت وازبسیاری جواهر ودرکه‌بپاشیدند دیده‌دریا وکان‌خیره ماند وچندروز بعشرت وشادمانی گذرانیده ازعیش وکامرانی نکتهٔ فرونگذاشتند وچمن آمال مجموع‌اعیان وآغایان که‌همراه مهد علیا آمده‌بودند از رشحات فیض انعام واحسان حضرت صاحبقران گردون توان تازه و ریان گشت ودراین اثناء ایلچیان بیغوخان که ازجانب ختای آمده بودند با تحف و تنسوقات آن‌ممالك باردوی همایون‌رسیدند وامراء ومقربان راوسیله ساخته‌بپایه تخت سکندر حشمت فریدون فر حاضر گشتند و پیشکشهارا بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند ورخصت انصراف یافته خوشدل‌باز گشتند وحضرت صاحبقران عالی‌مکان امیرزاده محمد سلطانرا بعدازتحویل‌آفتاب بحوت فرمود که متوجه مغولستان‌شده آن سرحد راضبط‌نماید وپیری‌بیك ساربوقاو امیرحاجی‌سیف‌الدین‌وخداداد حسینی وامیرشمس‌الدین عباس‌ودیگرامرا راباچهل‌هزارسوارملازم‌اوساخته فرمان‌داد که‌در گرداشیرهٔ‌سوری‌وخندقی‌احداث نمایند وایشان‌روان‌شده‌ازعقبه قولان گذشته‌نواحی اشیره‌را یورت ساختند وبموجب‌فرموده‌مردم رابزراعت وعمارت ترغیب‌نمودند ودر اوایل حمل حضرت صاحبقران گردون محل ازیورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت ودرآن بلدهٔ فردوس مانند چندروز بعیش و خوشدلی گذرانید

بجانب کش نهضت فرمود ودر هفت فرسخی سمرقند بکوهی رسید که در دهنهٔ آن رودخانه ایست جاری وچون آنموضع‌را شایسته عمارت دیدفرمان واجب‌الاذعان نفاذ یافت که‌در آنمکان‌خرم‌باغی بهتروخوشتر ازباغ‌ارم سازند ودرمیان باغ‌قصری به‌تکلف بپردازند ودراندك مدتی‌باغ‌وکوشك برطبق مدعا مکمل گردید ورایات نصرت انتما ازآنجا درحرکت آمده دراثناءِ طریق امیرزاده شاهرخ که ازقشلاق استرآباد‌براه ماخان‌متوجه‌درگاه‌عالم‌پناه‌شده بودشرف دستبوس‌حضرت صاحبقران فلك شکوه‌حاصل کرده بیلاکات‌وتنسوقات بمحل عرض رسانیدآنحضرت از کش گذشته‌ایلچی‌بالغرا مخیم‌دولت‌واقبال‌ساخته دریورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت انتما بقبهٔ‌جوزابر افراخت.

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران

بدآنصوب درضمان ملك‌منان

حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندز وبقلان وکابل و غزنین و قندهار تاسرحد هندوستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیرارزانی داشته بودچنانچه سابقا اشارتی بدان رفت شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشگرهای آراسته متوجه فتح دیگربلاد وامصار گشت وبالمرا ونوئینان مثل‌امیر سیقل قندهاری و امیر قطب‌الدین عمزاده امیر سلیمانشاه وبهلول پهلوان و محمد درویش برلاس و قماری ایناق وتیمور خواجه آقبوقاءِ وشاهان بدخشان شاه‌ولشکر وشاه بهاءِ الدین و دیگر سرداران شجاعت آئین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود درحرکت‌آمده اوغانیان گروه سلیمانی راغارت کردند وازآب‌سند عبور نموده برشهر آجه بیجنك استیلا یافتند واز آنجا روان شده قطع منازل کرده بمولتان رسیدند ودر آنوقت حاکم شهر سارنك برادر بزرك ملو بود واین دوبرادر بعد ازفوت‌سلطان‌فیروز شاه نبیره او سلطان‌محمود را بپادشاهی‌برداشته برممالك هند استیلای تمام یافتند وملودردهلی بملازمت پادشاهی اشتغال نموده و سارنك بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتانرا محاصره کرده هرروز

دونوبت جنگهای مردانه‌میکردند واین خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آنشد که بجانب هندوستان توجه نماید ودر آنزمان عزیمت آنداشت که با لشگر های اطراف واکناف که‌در بارگاه جهان‌پناه جمع آمده بودند متوجه خطای گردد وبجای بتخانهای آن‌مملکت معابد ومساجد بنیاد نهد ودیگر آنکه پیش ازاین بمسامع جلال‌پیوسته بود که‌در آنمحل و اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان وعبدهٔ اوثان بسیارند که‌عرصه آنولایت ازلوث وجودخویش آلوده‌میدارند وچون همت عالی‌نهمت پادشاه مؤید پاك اعتقاد مقصود و مصروف برغزا وجهاد بود لشگر کشیدن بجانب مولتان ودهلی‌را راجح‌نموده وباخواص و با مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان دریورش هندوستان همداستان گشتند دررجب سنه ثمانمائه هجریه باسپاهی افسون ازاوراق اشجار وقطرات امطارروی بر آنصوب نهاد وامیر زاده عمرولدامیرزاده‌میرانشاه‌رابضبط‌سمرقندبازداشت‌وچون‌رایت نصرت‌انتساب‌سایهٔ وصول بر آندیار افکند ارباب آندیار بپایه سریرعالیمقدار آمده عرضه داشتند که ماجمعی ازمسلمانانیم وکافران کتوروسیاه‌پوشان‌هرسال ازما برسم باج‌وخراج مبلغی میستانند واگر درادای‌آن اهمال وامهال میرودمردم را بقتل رسانیده عیال‌واطفال مارا اسیرمیکنند نایرهٔ خشم وغضب حضرت صاحبقرانی ازاین سخن اشتعال‌یافته دردفع آنکافران ستمکارتاخیر وتسویف جایزنداشت واز سپاه فیروزی اثر ازده‌نفر سه‌نفر اختیار کرده بیتوقف واهمال بسعادت واقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ وباقی لشگر رادر ییلاق غرمان وبکبو بگذاشت‌وایوار وشبگیر کرده بتعجیل میراند و چون بموضع پریان رسید امیر زاده رستم و برهان اغلان وبعضی از امراء رابادو هزارسوارازجانب دست‌چپ بطریق‌سیاه‌پوشان فرستاد وازآنجا نهضت نموده بجاوك رسید وفرمانداد تاقلعه‌اورا که‌خراب وویران شده بودعمارت کنند واکثر سواران ومجموع لشگریان‌اسبان خودرا درآنمحل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور برآمدند وباآنکه آفتاب درجوزا بود چندان برف پیش آمد که‌پای اسبان تابزانو درآن برف فرومیرفت وازرفتن بازمیماندو درشب که یخ می‌بست سپاهیان برزبر آن میراندند ودرروز اسبانرا بربالای نمدها و زیلوها بازداشته توقف

مینمودند وباز درآخر روزروان میشدند و بدین طریق مسافت‌می پیمودند تابربالای کوهی بغایت مرتفع برآمدند وچون‌کافران دراندرون دره‌ها منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف ازبالای کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امراءِ و لشکریان ازقلال جبال بعضی بطناب فرودمی‌آمدند وبرخی برروی‌برف خسبیده خودرا بنشیب روان میکردند وبعد ازلحظه بزمین قرار میگرفتند وازبرای حضرت صاحبقران غازی دین پرورچپری ازچوب ساخته وحلقه‌ها برآن تعبیه نموده وطنابها که‌طول هریك صدوپنجاه گزبود برآن حلقه‌ها بستند وآنحضرت جهت احراز ثواب جهاد برآن چپرنشسته چند کس ازقله جبل آنرا بمقدار طول ریسمان فرومیگذاشتند و دو کس دیگربه بیل و امثال آن جای پای مینهادند و محل‌ایشان درست میکردند تا آنقوم فرود می‌آمدند و باز آنچپز رافرو میگذاشتند وبار دیگر محل قرار مرتب میساختند و باینطریق عمل نموده نوبت پنجم بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست گرفته مقدار یکفرسنك پیاده سیر فرمود وچند سراسب‌خاصه طنابها بر گردن‌وسایراعضا بسته ازفراز کوه بنشیب گذاشتند دواسب بسلامت بپایان رسید وباقی درعرصهٔ تلف آمدند حضرت صاحبقران سوار شده و دیگران پیاده درکاب همایون روان شدند و کفار آندیار مجموع بلند بالاو عظیم‌الجثه وزورمند بودند واکثرآنجماعت برهنه باهم اختلاط میکردند ومقدم ایشانرا غدا شو گویند وآن مخاذیل را زبانیست غیراز زبان پارسی وترکی وهندی وآنطایفه بجز زبان خود ندانند وهیچکس پی بلغت ایشان نبرد مگر کسیکه ازآن طبقه درمیان ایشان افتد وبتدریج برلغت آنقوم وقوف پیدا کرده ترجمان شود وآنملاعین قلعهٔ داشتند که آبی عظیم ازدامن قلعه‌ایشان میگذشت واز آنطرف کوهی عظیم بود که‌سربفرقدان کشیده وپیك تیزرو وهم ازوصول بکمرآن‌طمع بریده وآن مدابیرازوصول لشکر پادشاه جهانگیر بیك‌شبانه روز پیشتر آگاه شده بودند ورخوت واقمشهٔ خودرا ببالای کوه برده بتصور آنکه کس بآنجا نتواند رسید وفارغ‌البال نشسته‌وچون سپاه نصرت شعار برحصار ایشان استیلایافته بغیر از گوسفندی‌چند هیچ درآنجا نیافتند و گوسفندانرا گرفته

آتش درخانهٔ باد پیمایان زدند وفرمان همایون صادرشد که دلاوران ظفر نشان کمرجهاد بسته ببالاروند و بموجب فرمان مبارزان و مجاهدان دین غلغله تکبیر باوج علیین رسانیدند وروی‌جلادت بکوه‌نهادند وشیخ‌ارسلان پیش ازهمه‌دشمنانرا رانده بموضع مرتفع برآمد که برایشان مشرف بودوعلی سلطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان رانده درمقام آن جماعت بایستاد وامیر شاه ملك نیز بآن زمرهٔ فسقه فجره‌جنگها پیش برده وغایت سعی بجای‌آورده‌داد مردی ومردانگی دادازمجاهدان‌دین‌وغازیان سعادت قرین‌چهارده نفر ازبالای کوه بعز شهادت فایز شدند ومبشر بهادر وخواجه منکل وشیخ علی‌دلاور وموسی کمال وحسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده وباقی امراء تومان وقوشون از اطراف وجوانب حمله آورده‌آثار جرات وجلادت بظهوررسانیدند وبسیاری ازآن‌بیدینانرا بتیغ جهاد گذرانیدند وبعداز سه شبانروز که‌پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور باکفار کتور جنك کردند آنروز بر گشتگان بتنك آمده امان خواستندحضرت صاحبقران آقاسلطان کثیر راپیش ایشان‌فرستاده پیغام‌داد که‌اگر بخدمت‌مبادرت نمائید وزبان بکلمه توحید بگشائید بجان‌ومال امان یابید و حکومت این‌مملکت برشما مقرر گردد آنفرقه ضاله بواسطه ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد ازسه‌روز همراه آقا سلطان بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند واظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع وزاری گشادند که مااز جمله بندگانیم از مقتضای فرمان‌چگونه تجاوز کنیم‌عنایت پادشاهانه ایشانرا خلعت پوشانیده رخصت‌انصراف داد وچون زمانه لباس ماتمزدگان پوشیده آن تیره دلان شبیخون آوردند و قرب صدوپنجاه نفر ازایشان گرفتار شده کشته گردیدند وبعضی‌از آنجماعت مجروح‌و خسته‌جان بیرون بردند ولشکر اسلام بدان کوه بالارفته آنچه‌لسان شرع بقتل ایشان گویاشده بود کشتند وزن‌وفرزندان مخالفان را گرفته وازسرهای کشتگان منارها ساختند تااولوالابصار بدیدهٔ اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران کامکارادرآنجا باسهل‌وجهی میسرشده هیچکس ازسلاطین ذوی‌الاقتدار

رابسعی و کوشش بسیادر دست نداده .

ذکر فرستادن صاحبقران دین‌پرور محمد آزادرا به

تفحص‌حال امیرزاده‌اسکندر و برهان اغلان

چون ازرفتن امیرزاده اسکندر وبرهان اغلان مدتی بگذشت وهیچ‌خبری‌از ایشان نیامدرأی صواب‌نمای پادشاه‌هفت کشور برآن‌قرار گرفته که‌یکی ازمردم کتور را عجزچی ساخته محمدآزاد رابا طایفه‌ازخان بچگان وچهارصد نفرازترك وتاجیك‌بتفتیش‌حال ایشان‌روان‌سازدوایشان‌برحسب فرمان‌بتعجیل‌درحرکت‌آمده‌و بمشقت‌وزحمت‌بسیاراز راههای‌باریك گذشته‌بکوههای‌بلندپر برف برآمدندوسپر بردوش استوار کرده‌به پشت خسبیده‌و خودرا از آن بالارها کرده برزمین رسیدند و ازآنجاروان‌شده‌و بقلعه سیاه‌پوشان‌رسیده درآنجاازمخالفان‌ومنافقان‌اثری ندیدند اماپی‌بسیاردیدند که بجانب راه‌رفته‌بودندوآن‌پی‌سیاه‌پوشان بود که‌ازتوجه‌سپاه‌ظفر پناه آگاه گشته‌باستقبال شتافته بودند ودر دره‌های تنك کمین نموده بودندوچون امیرزاده رستم‌وبرهان‌اغلان‌وقوشون‌والله‌دادوسونجك‌تیمورویحیی‌وغیرهم‌بدان‌درهای تنك رسیده غافل فرود آمده اسبانرا بعلف رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند و برهان از غایت جبن و بد دلی جنك نا کرده بجای کمان افکنده و گریخته بود و چون اعداءِ دین مشاهده کرده‌بودند که مسلمانان روی بگریز نهادند ازعقب ایشان رانده و بسیاری از آنجماعت را بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند و از امراءِ قوشون شیخ حسین صوفی و دولت شاه اختاجی‌را بعد ازسعی‌و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسانیده بودند بالجمله‌محمد آزاد پی سیاه پوشان دیده ازعقب ایشان روان شد وچون بدرهٔ رسید که جنك در آنجا واقع شده بود باسیاه پوشان دوچار خورده و بزخم تیروضرب شمشیر وحملهٔ نیزه دمار از روز گار آن خاکساران برده همه را مقهور ومنکوب ساخته اسبان لشگر اسلام و آلات حرب ایشانرا که گرفته بودند از کفار گرفته سالم و غانم مراجعت نموده ببرهان اغلان‌و سپاه گریخته ملحق شد و از لشکریان هر که‌اسب

وسلاح خود بشناخت بگرفت و محمد آزاد برهان اغلانرا گفت که مصلحت چنان مینماید که در این موضع فرود آئیم وچون روز شود کوچ کنیم و او ازسستی وبد دلی بعقبه برآمده لشگریان با او موافقت نمودند

بیت

یکی‌را که دیدی تو درجنك‌پشت بکش گرعد و در مصافش‌نکشت

فی‌الواقع از زمان چنگیز خان تا آنغایت هیچکس ازقوم بیات برمثل آن بیناموسی اقدام ننموده بود و پیش از ایـن هم مانند این حرکت از او درجنك اوزبك صادر شده بود حضرت صاحبقران عفو واغماض را کار بنده شده ازآن گناه تجاوز نموده همچنان حرمت او میداشت و در آن اوان خدمتش را جهت آن فرستاد که تلافی مـافات نماید تا در میان الوس او را ناموس و آبروی حاصل شود و آنجناب این نوبت هم تقلید آنعرب نمود که از معرکـه میگریخت یکی از پردلان باو رسیده سرزنش کرده گفت شرم نداری که ازمصاف میگریزی ونمی‌اندیشی که مردم تورا عیب کنند و در انجمن زبان بغیبت تو گشایند عـرب جوابداد که نزد من اینصورت محبوب‌تراست که زنده باشم و خلایق لعنه‌الله علیه گویندازآنکه کشته‌شوم‌ومردم‌رحمة‌الله‌علیه‌برزبان‌آورندالقصه‌پادشاه‌هفت کشوربعد از فتح کتور وقتل آنفرقه فلك زده بداختر‌جلال‌الاسلام وعلی سیستانی را فرستاد تا راه بیرون آمـدن ازآن دره آماده کنند و زراعت آن بیدینان ستم پیشه راکـه هنوز سبزبودنا چیز سازند و در آن دیار ازنباتات اثر نگذارند جلال الاسلام‌وعلی برحسب فرمان تفتیش‌طریق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی مواضع‌برف راسوراخ کرده‌راه میساختند وحضرت صاحبقران کامکار با امراءِ رفیع مقداروسپاه نصرت‌شعار درحرکت آمدند وازعقبات‌وجبال عبورنموده‌درجاءِك‌نزول‌اجلال‌واقع‌شد وآنحضرت جمعی‌رابمحافظت قلعهٔ که بعمارت آن فرمان داده تعیین فرمود و در آنمکان باسبان رسیده تمامت امـراءِ ولشکریان که مدت هیجده روز بغزا اشتغال نموده بودند سوار شدندواز آنجا درحرکت آمده بآغروق همایون پیوستندوچون برهان اغلان و محمدآزادباردوی‌همایون رسید حضرت‌صاحبقران‌ممالك‌ستان‌برهان

اغلانرا که باده‌هزار کس کافران که نسبت بایشان درغایت قلت بودند جنك نا کرده گریزان شده بودند بمجلس فرخنده راه نداد وخدمتش را گناه کارساخته‌از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهار صد کس بآنگروه محاربه نموده وبسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده بود و اسب و سلاح اهل اسلام را گرفته بودند بازستده بود نوازش فرمود وجمعی که با اودرآن معرکه ثبات قدم نموده بودند بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده

شاهرخ را بجانب هرات ورسیدن ایلچیان اطراف

چون صاحبقران دین پرور از کتور درضمان تائید ملك دادگر مراجعت نموده بآغروق همایون پیوست قرةالعین سلطنت شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید و گوش وهوش آنسعادتمند را بدر رنصایح ومواعظ آراسته اورا در آغوش گرفت و بحفظ و عنایت پروردگار جهانیان سپرده ووداع کرده بهرات روان گردانید و بنفس همایون روانشده بالشگرها متوجه‌صوب کابل شد و بعداز قطع منازل بجلگاء ماران که‌از آنجا تاکابل پنج فرسخ است درمرغزاری نزه فرود آمد و چون فیاض علی‌الاطلاق میخواست که از رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحبقران چمن آمال‌ارباب آندیار تازه و سیراب باشد آنحضرت راموقوف ساخت و از رودخانهٔ آنجا بحفر نهری فرمانداد و بر لشگریان و امراء قسمت نموده بمقتضی حکم‌قضاجریان‌جوئی بطول پنج فرسخ دراندك‌زمانی جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم گشت و ازآن آب چندقریه‌معتبر پدید آمده معمورشد و بعد از سرانجام آن مهم رایات در حرکت آمده بکابل رسیدند و چون در آن سرزمین مرغزار دورین محل نزول‌لشگر ظفر قرین شد ایلچی تیمور قتلق‌اغلان و نوکرآید کو اوزبك رسید و از طرف چپ نیز رسول خضر خواجه اغلان آمدو بوسیله امراء بپایهٔ سریر اعلا حاضر شده پیغام بگذارد و محصل سخن آنکه‌حکام ما میگویند که‌مابنده وچاکر و تربیت یافته آنحضرتیم اگر پیش ازاین برهنمونی

بخت بدواغواء مردم مفسد پای ازدایرهٔ متابعت بیرون نهاده چهره وفارا بناخن مخالفت خراشیدیم و مدتی در صحرا وبیابان سراسیمه و حیران گردیدیم اکنون صورت قبح کردار نا پسندیدهٔ خود در آئینه خویش دیدیم و از افعال بد خودنادم و پشیمانیم و بلطف آنحضرت امیدوار و ازعنف خدام بهرام انتقام هراسانیم اگر ملکات ملکانه گناه ما ببخشد بعد از این پای از جادهٔ عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضای فرمان واجب الاذعان درنگذریم

بیت

بفرمان تو زندگانی کنیم　　　وزان پس بسی کامرانی کنیم

و هم در این اوان بایزید اغلان که مخالفت نموده از قبچاق گریخته بود بشرف‌دستبوس حضرت‌صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت بزبان عنایت وعاطفت سبب مخالفت اوراپرسش‌نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسبان‌راهوار واستران قطار وشتران باربرداررو خیمه وخرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشید و اوظفر کردار ملازم موکب سعادت آثار شد وهم در این سرزمین امیر شیخ نورالدین که در اثناء یورش پنجساله بموجب فرموده بضبط وجمع اموال فارس رفته بود باخزانه و تحف ارجمند از زروجواهر و کمرهای مرصع وخلعتهای طلا دوز ونفایس اقمشه گرانمایه و کرایم اسلحه و آلات وادوات‌حرب واسبان تازی بازین زروشتران‌شکوه منظر کوه پیکرواستران زرین رکاب بارخوت و آلات زربفت وخیمه وخرگاه از سقرلاطهای ملون ودیگر ظرایف ولطایف که دیدهٔ بیننده از خوبی‌آنها خیره میماند باردوی همایون پیوسته کتاب و حساب دیوان اعلا آنرا سه شبانروز در دفاتر ثبت نموده و اوقات و نسخ پرداخته بمطالعه امراء عظام رسانیدند و از مبدع طلوع‌خورشیدجهانگیر تاهنگام قیام‌نمودن‌خلایق بر کوع‌وسجود وقیام‌وقعود نمازپیشین‌امیر شیخ نورالدین بزانو درآمده‌امرا آنچه‌او آورده‌بود بنظر حضرت‌صاحبقرانی‌رسانیدندماهری‌اغلان‌وایلچیان دشت قبچاق و دیگر جوجیان بدیدهٔ تعجب در آنها نگریسته حیران ماندند که بندهٔ ازبندگان خسرو آفاق را پادشاه علی‌الاطلاق این همه مکنت داده که چندین

اشیاء باقیمت را در یکنوبت بعرض رساند و آنحضرت ازآن تبرکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمتگاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقران ایلچیان اُوزبك را باتحفهای گرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور وخوشدل باوطان خویش مراجعت نمودند وبعدازآن شیخ نورالدین زانوزده جریمه برهان اغلان وجمعی راکه با او در عتاب اشتراك داشتند شفاعت نمود مرحمت پادشاهانه ملتمس اورا بشرف اجابت مقرون گردانیده از سر گناهان ایشان در گذشت وهم در آن اوان سلطان محمود خان و امیر زاده محمدسلطان و امیرزاده رستم با طایفه‌از امراء ولشکرجوانغار برسمت هندوستان روان شدند و پیش از این ملك محمد برادر لشگر شاه اوغانی بدرگاه حضرت صاحبقرانی با طایفهٔ از رعایا آمده بود وتظلم نموده که موسی اوغانی که رأس و رئیس قبیله کرکس است و بغایت شریر و دزه وناکس برادرم راکه در زمرهٔ خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب را ویران ساخته و اموال هزارهٔ مارا بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاك و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع وعقار مارا در تحت تصرف خویش در آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات نا شایست اقدام مینماید و هیچکس از حوالی یورت او بسلامت نمیتواند گذشت ومن بنده کمترین از خوف جان شیرین گریخته بغزنین آمدم وچون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف نمودم نایرهٔ خشم حضرت صاحبقران داد گر از استماع اینخبر اشتعال یافته‌همگی همت عالی نهمت را بردفع شرموسی اوغانی بدکردار واعوان و انصار او گماشت و باملك محمد فرمود که توپنهان میباش تا من دراین باب فکری بصواب اندیشم بعدازآن ایلچی پیش موسی‌اوغانی فرستاده که تو قلعهٔ ایریاب را خراب ساختهٔ و چون آنحصار برسرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل استعجال بخدمت شتابی تا مستحق رعایت شده آن مملکت بتومقرر گردد و قلعهٔ ایریاب را عمارت کنی وچون ایلچی پیش موسی رسید باداء رسالت قیام نمود پیشکشها مرتب گردانیده بدرگاه گیتی پناه شتافت و بشرف پایبوس‌استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل

عرض رسانید حضرت صاحبقران اورا بخلعت و نوازش مستظهر گردانیده فرمود که لشگری در مرافقت توجهت تعمیر قلعه میفرستم تو نیز باید که حشم خودرا باینجا بیاوری که تا رفقا در عمارت آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و اگر کاری جزوی مانده باشد چون ما برسیم بمددکاری هریك تمام شود و موسی را باسه هزار کس که مصحوب او گردانیده برسبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده وموسی مردم خودرا آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند بانو کبری سرایملك خانم و امیرزاده الغ بیك را که در اردو بود بسمرقند باز گردانید و بنفس همایون از جلکاء کابل با تجمل تمام روان شد و روز چهار شنبه هشتم ذیحجه سنه ثمانمائه برایریاب رسیده آن نواحی محل نزول جنود ظفر درود گشت و موسی برسر عمارت ایستاده هر روز دویست سیصد نفر را باطبل و سرنـاکار میفرمودند حضرت صاحبقران فرمود که یساقیان ممد ومعاون شوند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آنحصار مشتمل بود بر مساجد و معابدو دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی وحکم شد که امیر شاه ملك وجلال اسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام تمام نمایند و چنان قلعهٔ فسیح عریـض بمدت چهارده روز ساخته آمد وحضرت صاحبقران در خفیه تواچیان را فرموده بود که چون عمارت تمام شود موسی و کسان اورا نگذارند که بیورت خود باز گردند وایشان شمهٔ ازاین حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احتیاط نماید در زمانیکه با امراء وارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از حشم موسی که درعمارت قلعه دخل داشتند بر بالاخانهٔ پشت دروازهٔ قلعه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران در برابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر بداختر تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از جریر تیر اسب جهان نورد برمید و از کمال عنایت ربانی گزندی بحضرت صاحبقرانی نرسید آتش خشم جهانسوزش برافروخته ازدروازهٔ دیگر بحصار آمد و امراء حشم موسی را که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه غدر اندیشیده بودند و یکی از ایشان تیر انداخته بود

از بیم جان دست تجلد بتیر و کمان یا زیده چند کس را زخم دار کردند تا کلمه کی سیستانی نردبانی نهاده بالا رفت و ایشانرا بقتل رسانیده و در همانروز موسی را با دویست نفر از اتباع او گرفته بملك محمد سپردند و او باسه نوکر مجموع را بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان مناره ساخت یرلیغ واجب‌الاتباع نفاذ یافت که حشم موسی را بغارتیدندو طایفه ازسرداران آنقوم را ازپای درآوردندو عیال و اطفال و اموال آنظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاد عاطفت پادشاهانه حکومت‌قلعه‌ایریاب و ریاست‌احشام آنولایت را بملك محمدارزانی‌داشت

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب قبیلهٔ برسالی

و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون بدیار هند

چون ولایت ایریاب بمرحمت صاحبقران کامیاب بمحال عمارت وزراعت آمد ورایت نصرت انتساب از آنجا درحرکت آمده متوجه خطه شنوزان شد و کوه وجنگل قطع فرموده حدود آندیار محل نزول سپاه نصرت شعار گشت فرمان‌قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان باطایفه از امراء و آغروق از راه قبچاق متوجه جانب بانو شدند و آنحضرت باصد هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعه تعر رفت‌وپیش‌ازاین‌امیرسلیمانشاه‌بالشکرهای‌خراسان بتعررفته‌بودوآنقلعه‌را عمارت کرده‌وچون چترهمایون‌فال‌سایه وصول برآندیار انداخت منهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیلهٔ بر سالی از احشام اوغانی که سابقاً فرمان‌صادرشده بود که‌باردوی‌اعلاپیوندند پای از دایرهٔ متابعت ومطاوعت بیرون‌نهاده‌اند ودرآن‌وقت امیرزاده پیرمحمد بعضی‌ازولایت‌هندراغارت کرده وغنایم‌بکابل‌میفرستاده‌این‌جماعت سر راه گرفته ودست تعدی ازآستین بیباکی برآورده‌چیزی ازآن اموال ربوده‌اند واکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق‌اقدام مینمایند از استماع اینخبرآتش‌خشم پادشاه هفت کشور که‌زبانه‌بفلك کشیده‌بود هم‌درآنروز بابهادران اردوی فیروزی نشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران از اسبان‌فرودآمده پیاده بکوهها وجنگلهادرآیند و بآب‌شمشیر

آنعرصه را از آلایش وجود آن ناپاکان بیباك پاك سازند و دلاوران پر خاشجوی بموجب فرموده درتك وپوی آمدند و خلقی نا معدود از آن عاصیانرا بتیغ قهـر بگذرانیدند و عیال و کود کان ایشانرا گرفته آتش نهب و تاراج درخانمان‌ایشان زدندو بعضی‌ازآنطایفه بهزارمشقت‌جان بتك‌پای بیرون بردند و حضرت‌صاحبقران دین دار خواست که در آن کـوه چندان توقف نمـاید کـه بقیة السیف دزدان اوغانی را بـدست آورده بردار سیاست آویزد تـاعرصهٔ آنـدیار از اضـرار ایشان بالکل ایمن وآرمیده گردند ومقارن اینحال پیشوای آن قبیله‌اویل نام بنیت‌صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز وافتقاربر ساحت مسکنت نهـاد وزبان باعتذار واستغفار گشاده توبه و انابت را وسیلهٔ خلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگـاه ضمیر انور او تافت بر جراید جریمهٔ او رقم عفو و اغماض کشیده بانواع عنایت و عاطفـت اویل را بمرتبه رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تعمیر قلعه تغر امیر سلیمانشاه شنیده بود که حشم کلاتیان که گروه انبوه و قبیله باشکوه اند فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بسمع رضا اصغا ننموده‌اند و چریك بپایه سریر اعـلا نفرستاده‌اند و پیش از آنـکه چتر زرنگار سایه وصول بر آندیار اندازد بدو روز پیشتر امیر مشارالیه بسر آنقوم قوی هیـکل زور مند تاخته بود و مجمـوع را بآتش قهر مقهور ساخته خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج داده زنان وفرزندان آن جماعت را اسیر کرده در اینولا که رایات نصرت آیات بدانجا رسیده امیر سلیمانشاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی او بمـوقـع قبول افتاده بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و درغره محرم سنـه احد و ثمانمائه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعه برسالی نهضت نموده در حوالی قلعـه تغرنزول فرموده حضرت شهریار ممالك ستان از آنجا امیر سلیمانشاه را باطایفه از سپاه ظفرپناه بمولتان پیش امیر زاده پیر محمد روان گردانید و کوتوالی قلعه تغر را بشاه علی فراهی ارزانی داشته پانصد کس از سپاهیان پیش‌او گذاشت و از آنموضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال

الدین خوارزم شاه بعد از کروفر فراوان از چنگیز خان گریخته بود خود را بآب زده گذشته چنانچه در مجلد پنجم سمت گذارش یافته فرود آمد و حکم جهانمطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سندپلی بندند وفرمان برداران فی‌الحال برحسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از سه پایه و کشتی ونی جسری ترتیب دادند و مقارن اینحال سیدمحمد مدنی را که از مکه ومدینه‌مکرمه برسالت آمده بود بعز عرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف انتظار قدوم مبارك میدارند که رایت نصرت آیت سایهٔ وصول برسر آندیار اندازه و آن ممالك را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد و حضرت صاحبقران او را نوازش فرموده باز گردانید و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر رانیز که بجهت عرض‌عبودیت و نیاز آمده بود خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و باسکندر شاه پیغام داد که باید لشگرهای آن نواحی بموکب منصور پیوندند و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران گردون غلام از آب سند گذشته و لشگریان بهرام انتقام تمامت آب بر گرفته در کنار چول جره نزول کردند و آن بیابانیست طویل و عریض که در میان اهل تاریخ بچول جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال‌الدین خوارزم شاه در حین فرار از چنگیز خان باین چول درآمده بود و خلاص یافته بود و در این اثنا امراء و پیشوایان کوه‌جود بملاحظه بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار خدمتگاری کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این بچندگاه امیر رستم طغایبوقا بر حسب اشارت علیه بافوجی از چریك منصور بمولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جودعنان عزیمت منعطف ساخته وهمین کسان او را چند روز نگاهداشته وظایف خدمت وضیافت بتقدیم رسانیده بودند لاجرم در اینولا عنایت پادشانه شامل حال ایشان‌شده مسرورو آسوده خاطر بمنازل خودباز گشتند

ذکر شهاب‌الدین مبارکشاه ملتمی وعناداو بعداز انقیاد

شهاب‌الدین مذکور حاکم جزیرهٔ بود که بر کنار آب جدکاین است و

بکثرت حشم و بسیاری مال از رایان دولت امتیاز داشت و در آن اوان که امیر زاده پیر محمد جهانگیر بحدود مولتان رسید خدمتش کمر عبودیت برمیان بسته بدرگاه شاهزاده آمد و در سلک سایر ملازمان عتبهٔ علیا انتظام یافت و بعاطفت و احسان بیکران مخصوص گشته چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد شیطان جهل و غرور استحکام مقام وقایه ایرا در نظر او جلوه داد تا سپهر مخالفت در روی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جند محل نزول عساکر پادشاه بروبحر گشت و از عصیان شهاب‌الدین آگاه شد امواج بحرغضب او در تلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نورالدین باطومان خویش روی توجه بدان جزیره نهند و بشمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زندو امیر مشارالیه بر حسب‌فرمان روان شده مانند دریای جوشان‌متوجه مقصد گشت وچون بحدود جزیره رسید دید که شهاب‌الدین خندقی عظیم فرو برده وبارهٔ بلند بر کشیده مهیای محاربه است و در حوالی آن حصن‌حصین بحیرهٔ بود پهناور لشگر شهریار هفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب بر افروختند و جنگی دست داد که زبان از تعریف وتوصیف آن قاصر آید وچون زمانه برسان درون مخالفان تیره و تار شد سپاه نصرت شعار بمنازل خود فرود آمده قرار و آرام گرفتند شهاب‌الدین باده هزار مرد گزین شبیخون آورده جنگی عظیم دست‌داد و امیر شیخ نورالدین باسپاه جلادت آئین پای ثبات ووقار بیفشرده حملات متعاقب و متواتر کردند و رعب و هراس بر خاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار بعضی ازایشان خود را در آب انداختند و برخی گریخته بمشقت بسیار کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران سعادت قرین بالشگر ها رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمد و شهاب الدین جانب‌حزم رعایت کرده بود و دویست کشتی جهت روزی چنان مهیا ساخته بود و در آن شب شکسته ومنکوب باز گشته برفور بامردم و متعلقان خود بکشتیها درآمدند و بر آب جمداران روان شدند و متوجه اوجه گردید و امیر شیخ نورالدین با

سپاه ظفر قرین باشارت صاحبقران نصرت شعار کنار آب رفته حربی عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام بگذرانیدند و چون امیر مشارالیه‌از عقب گریختگان باز گشت حضرت صاحبقران درینوال طایفه را که در آن شبیخون بمراسم جرأت و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خویش استوار داشته زخمدار شده بودند بخلعت وزر مستظهر گردانید وچون کشتیهای شهاب الدین بحدود مولتان رسید امیر زاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه باجریك منصور راه بر ایشان بگرفتند و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب‌الدین خود را در دریا انداخته بهزار مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملك برحسب فرمان بجنگلستان در آمده بهادران لشگر فیروزی اثر جمعی کثیر را به بئس البوار فرستادند و با غنیمت بسیار بیرون از حساب و شمار کشتیهای گرانبار از حیوانات واجناس ماکولات باردوی اعلا معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمده پنج شش روز کنار آب روان شده بلب آب غاوه در برابر قلعه یلمی فرود آمد که آب جمد و آب غاوه درآن محل بیکدیگر می‌پیوندد و آنحضرت فرمود که جسری برآن دریابندند ودرمدت سه‌روزپلی‌معتبر ساخته وپرداخته‌آمد

ذکر رسیدن جنود فرخنده پی بقلعه یلمی ونهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت کوکری

شهریار روی زمین بالشگر ظفر قرین ازپل گذشته بکنار آب یلمی در برابر شهر قتبه بارگاه سعادت انتمابقبهٔ جوزابرافراشت حکام و روساء آن بلدهٔ باسادات و علماء و اشراف بیرون‌آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند وهمانروز حضرت اعلا خاقانی از آب عبور ودر غره صفر سنه احدو ثمانمائه صحرای یلمی مضرب خیام خدام سپهر احتشام گشت و نویسندگان زرین قلم بموجب فرموده مبلغ دوالك مال برسم امان براهالی شهر رقم زدند و حکم شد که سادات عظام

وعلماء انام از آنمطالبه معاف ومسلم باشد ومحصلان بکار خویش مشغول شده چیزی از وجه رقم باقی ماند دراین اثناء مجموع جریك كه از اوراق اشجار وقطرات امطار فزون بودند رسیدند و بغله احتیاج تمام داشتند یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که هرجا غله باشد بردارند و لشگریان در ظلمت لیل ببهانهٔ طلب غله در شهر ریختند وسیلاب بلا بالا گرفته آتش در خانها زدند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج دادند و بغیر از منازل سادات و علماء و ارباب زهد و تقوی جائی مصون و محروس نماند مقارن اینحال بسمع همایون آن برگزیدهٔ ذوالجلال رسید که طایفه از حکام یلمی که باامیر زاده پیرمحمد در مقام متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان برآورده شیوهٔ مخالفت میورزند نایرهٔ غضب خاقانی از استماع این معانی التهاب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملك وشیخ محمد تمور با تومانات خود بر سر آنجماعت روند و ایشانرا گوشمالی بسزا دهند و امراء و لشگریان روان شده و بجنگلها درآمده قریب دو هزار از هندو را بدوزخ فرستادند وباغنایم نامحصور باز گشته باردوی همایون پیوستند و روز شنبه هفتم شهر صفر سال مذکور رایت نصرت آیت در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال که بر کنار آب پناه واقع است لشگرگاه گشت و در آنموضع بمسامع جلال رسید که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال رود خانه عظیم را پناه ساخته تکیه بر آب کرده است حضرت صاحبقران با لشگر بیپایان مانند بحراخضر جوشان و خروشان روی توجه بایشان نهاد و برانغار بفروجود امیر شیخ نورالدین وامیر الله داد آرایش یافت و جوانغار بامیر شاه ملك و امیر شیخ محمد ایکوتمور زیب و زینت گرفت وعلی سلطان تواچی باپیادگان در پیشقول آمادهٔ جنك وجدال گشتند و نصرت کوکری از غایت جهل و غرور باهزار نفر از جنك جویان هندوستان در برابر سپاه نصرت نشان صف آرای گشت وعلی سلطان تواچی و پیادگان خراسان در کنار آب جال آتش جدال و قتال برافروختند و بحملات متواتر آن مدبرانرا زیرو زبر ساختند و مخالفان فرار نموده امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد از عقب آن روز

بر گشتگان شتافتند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آنخاکسارانرا بدوزخ فرستادند و آن نصرت نام نکبت انجام را معلوم نشد که جان ازان ورطه بیرون برد یا با دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت و لشگریان اموال فراوان و غنایم بیپایان گرفته آتش در خانهای ایشان زدند و عساکر گردون مآثر بزحمت و مشقت بسیار از گل ولای گذشته موضع شاه نواز مرکز رایت واجب الاحترام منجم الاحراز گشت و آنقریه‌ایست معتبر و در آنجا غله بیحد و مریافتند و آنچه توانستند برداشتند و برحسب فرمان جهانمطاع آتش در تتمهٔ غله‌زدند تا گبران از آن منتفع نشوند و اردوی جهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب پیاده‌در برابر قریه منجمان فرود آمده و در این حین معتمدان شاهزاده شاهرخ هریملك نام‌از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانید و تحف و بیلاکات که همراه داشت گذرانید

ذکر تسخیر مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحبقران

سابقا سمت گذارش یافت که امیر زاده پیر محمد مولتانرا محاصره کرده بود لشگریانش هر روز دو نوبت جنك پیش میبردند و چون مدت شش ماه بر این قضیه بگذشت عسرتی در شهر پیدا شده که از سك و گربه نشان نماند و اهالی آنجا بالضروره مولتانرا گذاشته شاهزاده برآندیارمستولی گشت و عرضه‌داشتی مشتمل بر آن فتح نامدار بپایه تخت خسرو کامکار فرستاد و در این اثنا باران بسیار چند روز متصل که آنرا اهل هندوستان برشکال گویندباریده اسبان امیر زاده مشارالیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع سپاه و شاهزاده از بیرون بشهر در آمدند وحکام و سرداران دیار هند که پای‌در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده‌بودند خیال فاسد بدماغ راه داده گردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگانرا بقتل آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند وشاهزاده بغایت متفکر و متحیر شبی بروز وروزی بشب می‌آورد که ناگاه ماهچهٔ طوق ظفر

پیکر پادشاه هفت کشور از افق آندیار طالع گشت وازلمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان افتاده و دود حیرت بدماغ رایان تیره رای راه یافته در زوایای دهشت سر بگریبان حیرت‌فرو بردند

بیت

زرد کوشان بگوشها مردند سربآب، سیه فرو بردند

و امیر زاده پیرمحمد از مضیق تفکر بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه اردو همایون گشته در چهاردهم شهر صفر بر لب آب پناه بمعسکر ظفر پناه پیوستند و شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد یافته حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفت و بزبان عطوفت پرسش بسیار فرمودو حیدر بورلداری وبرادرش بایزید و محمد درویش که در حین یورش خوارزم ازامیر زاده‌جهانشاه گریخته بهندوستان رفته بودند در آن زمان که امیر زاده پیر محمد مولتانرا مسخر فرموده از جانب هند بخدمت او مبادرت نمودند و شاهزاده‌ایشانرا نوید داده‌بپایهٔ سر یراعلا حاضر گردانیدو التماس نمود که‌صحیفهٔ جرایم‌اهل خیانت بآب عفو شسته گرد د و عنایت پادشاهانه چون آنجماعت را بخشیده هر کدام رابچندچوب یاسا رهائی دادند در روزدوشنبه پانزدهم صفر رایت‌ظفر پیکر از آب پیاده گذشته مقابل قلعهٔ جیحان‌محل نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز در آنجا توقف واقع شد و درآن منزل امیر زاده پیرمحمد طوی بعظمت ترتیب داده تحفهای نامی از تاجهای‌مرصع و کمر های زرین واسبان خوب وزینهای زر ونقره ونفایس اقمشه وامتعه و ظروف واوانی مجموع از طلای احمر بمحل عرض رسانید و نویسند گان دیوان اعلا دو روز بکتابت آن مشغول بودند و در همانروز که آنها را بگذرانید حضرت صاحبقران که حاصل بحروکان برمائدهٔ احسان او نواله بود تمامت‌آنها را برخواتین‌و شاهزاد گان و امراء و وزراء و ملازمان عتبهٔ علیاتقسیم نمود و سی هزار اسب بلشگریان امیر زاده پیر محمد که اسبان آنها در برشکال تلف شده بود ودر آن یورش بعضی پیاده برخی بر گاو نشسته باردوی آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع‌جیحان نهضت نموده وقطع منازل کرده

مرحلهٔ جهوال را مرکزرایات اقبال ساخت و ارباب دیبالپور که پیش ازان داغ متابعت امیر زاده پیرمحمد بر جبین نهاده در مقام باج گذاری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را بداروغگی آن مملکت باهزار سوار فرستاده بود ودرآن اوان که برشکال واقع شد اندك ضعفی بحال سپاه جغتای راه یافت چنانچه سمت گذارش یافت مردم آن ولایت از خبث طینت باغلامان سلطان فیروز شاه متفق شده و مسافر را با آن هزار مرد بقتل رسانیدند و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دهلی بگوش صغیر و کبیر رسید آن متهوران بیباك از بیم جان خانمان را وداع کرده بقلعهٔ نظر رفتند و چون صاحبقران بیهمال درضمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول اجلال فرمود امیر شاه ملك و دولت تمور تواجی رادر آغروق گذاشته حکم فرمود که ایشان براه دیبالپور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران با ده هزار سوار جرار از جهوال برجناح استعجال روان شد وایوار و شبگیر کرده عنان عزیمت برصوب اجون معطوف گردانید و صباح بیست‌وچهارم ماه چتر همایون شهریار جمجاه سایه وصول بر آندیارافکند وپیش ازان‌شیخ منصوروشیخ سعدك‌آن یك بتیره رائی معروف‌و این‌بنخوت‌فزائی موصوف اکثر خلایق آن موضع را که بتقدیم شیخین در همه ابواب داشتند بر جلای وطن ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن خلایق مصحوب شیخ‌سعدك بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منصور بجانب دهلی رفتند اما جماعت سادات و علماء بنابرآنکه غایت التفات حضرت صاحبقران را نسبت بخود میدانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیدهٔ امید گشاده بسخن آن دو شخص ملتفت نشده در منازل خویش توقف نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق آندیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام آمدندو مجموع بعنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل باز گشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصرالدین عمرومحمد پسر خواجه‌محمود شهاب رابداروغگی آنشهر تعیین فرمود تا سادات وعلماءاز عساکر گردون مآثر کوفته وآزرده‌خاطر نشوند

ذکر تسخیر قلعه و شهر بند قلعهٔ بطیر و استیصال اهالی آنجا از مرؤس و رئیس و آمر و مأمور

قلعه بطیر حصنی بود درغایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان جول و بیابان واقع شده و هرگز لشکر بیگانه بآنجا نرسیده بود بدین سبب از جودن و دیبالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده جمعیت و کثرتی عظیم در آنسرزمین دست داد بمرتبهٔ که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم چهارپای فراوان و عرابهای مشحون برخوت واقمشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند و حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه بجودن درآمد و بزیارت شیخ فریدون شکر گنج قدس سره شتافته از روح پر فتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت فرمود از در و نه گذشت ودر خالص کوتلی که از آنجا تا جودن دو کروه و تا بطیر پنجاه کروه است فرود آمد و هرسه گروه یکفرسخ شرعی است و آنحضرت در خالص کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد وبقیهٔ آنروز وتمامت آنشب از حرکت نیاسوده و چنان راه طویل را بیك راندن قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بظاهر بطیر رسیده از آواز کورکه و کوس ولوله در زمین وزمان افتاده وغلغله تکبیر مجاهدان از اوج اثیر در گذشت و آنچه در بیرون شهر بود عرضهٔ نهب و تاراج گشت و والی آنولایت که او را راددولچن می گفتند وراه بلغت هندی بهادر را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور شده پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست وچپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیك حمله شهر بند را گرفته بسیاری از هندویانرا بقتل رسانیدند وغنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و امراءتومان و قوشون تورها وجیرها بآن قلعه برده جنك در انداختند وراددولچن بادلیران کشورهند مهیای قتال و جدال گشته بردر قلعه ایستاده بود و بهادران سپاه فیروزی اثر بتخصیص ازتومان امیر زاده شاهرخ مثل امیر سلیمان شاه وسید خواجه وجهانملك

شمشیر ها کشیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بآنشد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر رادهولچن استیلا یافت سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که آنروز او را امان دهند تا روز دیگر کمر خدمتگاری بر میان بسته دروازه بگشاید و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران پاك اعتقاد ملاحظه خاطر فرستاده که از خاندان نبوت و دودمان رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود کرده ملتمس حاکم بطیر را بانجاح مقرون گردانید و لشگر را از پای حصار طلبیده از جنك منع فرموده متوجه بیرون شد و در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر رادهولچن بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که هر یك از امراء در برابر خود نقب فرو برده بر دیوار قلعه رسانند و ایشان بر حسب فرمان عمل نموده بحفر آن مشغول شدند وهر چند از بالای قلعه آتش و سنك و تیر خدنك برسر غازیان دین میریختند ایشان آنرا حواله بتقدیر کرده باملك حی قدیر میگفتند *هرچه آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم* و رادهولچن و امراء او ازملاحظه آنحال مضطر وسراسیمه شده بر سر برجها آمدند و تضرع وزاری آغاز نهاده برزبان مسکنت و نیاز آواز بر آوردند که ماحد خود نشناختیم از طریق خلوص نیت وصفای طویت قدم در دایرهٔ عبودیت می نهیم مأمول آنکه مراحم پادشاهانه رقم عفو وتجاوز برسیآت ما کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشانرا مبذول داشته رادهولچن در آخر همانروز پسر ونایب خود را باتحفهای نامی وپیشکش گرامی بیرون فرستاد و پسر او بخلعت قیمتی و جامهٔ طلا دوزی و کمر مرصع سر افراز شده بموجب اشارت علیه پیش پدر باز گشت ورادهولچن روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران امیدوار شده از حصار بیرون آمده و شیخ سعد اجودنی با او مرافقت نمود و چون بدر گاه عالم پناه رسیدند روی اخلاص برخاك نهاده جانوران خوب وسه تفور اسب تازی بازینهای زر بعرض پادشاه هفت کشور رسانیده منظور نظر التفات گشته بانعام جامهای طلا دوز و کمر زرین واکلیل مرصع سر تفاخر و مباهات باوج سموات رسانیدند و چون جمعی کثیر ازممالیك هند بتخصیص از دیبالپورو اجودن که توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بآنجا

برده بودند امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط دروازها مأمور شدند وخلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم دیبالپور که در خون مسافر کابلی نوکر امیر زاده پیرمحمد و هزار نفردیگراز نوکران او شریك بودند برحسب فرمان خدیو آفاق بیاسا رسیدند و زن و فرزند آنجماعت بذل رقیت گرفتار آمدند و بعضی از اهالی اجودن نیز که ازسوء اعتقاد روی‌ازرایات ظفر پیکر تافته‌بودندو ببطیر رفته‌بودند بجزای عمل‌خویش گرفتارشدند و کمال‌الدین برادر زادهٔ راددولچن و پسر او از سیاست حضرت صاحبقران توهم بیجایگاه نموده باآنکه راددولچن در اردوی نصرت قرین بود دروازها بسته‌ابواب رنج و عناد برروی خود گشادند و آتش غضب صاحبقران زبانه زده فرمود که لشگر منصور بحفر نقب وتخریب سور قیام نمایند و بهادران نامدار بر حسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند و محصوران چون سیل بلا را برخود محیط دیدند دانستند که مقاومت باقضا وقدر ازحیزمکنت‌بشر بیرون است برادر زاده وپسراو بقدم عجزونیاز بیرون آمده بآستان دولت آشیان‌شتافتند و پیشانی خشوع برخاك نهاده وزبان باعتذار و استغفار گشاده و مقالید دروب بملازمان عتبهٔ علیا سپردند و امیر شیخ نورالدین و امیرالله داد برای تحصیل مال امان باندرون قلعه رفتند ورایان تیره رای در قبول وجه وادای آن مناقشه آغاز نهادند و ازجادهٔ مستقیم انحراف جسته مهم‌بجدال وقتال انجامید و آتش فتنه بالا گرفت پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تاخته یرلیغ واجب الاتباع نفاذیافت که بهادران ظفر شعار روی همت بقلع استیصال آن مفسدان بد کردار آرند و ایشان بموجب فرمان متوجه حصارشده کمند وطنابها بر شرفات آن افکنده‌ببالا برآمدند و گبران قلعه را آتش زده سرعیال و اطفال خودرا بر مثال اغنام بریده اتفاق عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت و همه قوی هیکل و سنگین دل و تنومند و آهن گسل و سپاه نصرت پناه در شهرریخته و بآنطایفه در آویخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبهٔ شهادت فایز شدند و امیر شیخ نورالدین یکی از دلاوران ارباب خلاف را از پای

در آورده گبران با شمشیرهای کشیده بگرد او در آمدند و نزدیك بآن رسید که نا چیز شود که اوزن‌مزید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق روی بآن بی باکان نهادند و چند کس از آن‌متهوران را برخاك هلاك انداخته امیر شیخ‌نورالدین رااز آن ورطه خلاص دادند و آخرالامر بمقتضی **ان‌جندنالهم‌الغالبون** باد نصرت بر پرچم رایت اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بیدینان بد اعتقاد بتیغ جهاد کشته شدند و آتش در عمارت وابنیهٔ شهرزده مجموع را بسوختند و از آن بلدهٔ معتبر بغیر چند تودهٔ خاکستر نشان نماند و آنچه بدست‌آمد از زر و نقره اسبان کوه پیکر باد رفتار و امتعهٔ نفیس واقمشهٔ مرغوب بموجب فرمان میان‌لشکریان قسمت رفت و اوزن مزید وفیروز سیستانی که ازسر جان گذشته امیر شیخ نورالدین رااز آن مهلکه بیرون آورده‌بودند بصنوف تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند

ذکر توجه رایات حضرت صاحبقران نصرت شعار بجانب

بعضی از دیار هند ودفع واستیصال بدکرداران

حضرت صاحبقران جهانگیر بعداز تخریب بطیرعنان عزیمت بجانب دیگر بقاع هندوستان تافت وچهارده گروه طی کرده موضعی را که موسوم بکنار آب حوض بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شده و منازل پیموده شهرسرسیطی ازیمن مقدم لشگر ظفر قرین غیرت فزای سپهر برین گشت و مردم آن بلده که اکثر ازدین‌مبین بهرهٔ نداشتند و گوشت خوك میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده گریخته بودند فوجی‌از سپاه اسلام ازعقب ایشان رفتندوبسیاری از آن روز بر گشتگان را در راه یافته بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی که داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند مگر مرغاول فراش که شربت شهادت چشید ورخت بفردوس اعلا کشیدو حضرت پادشاه غازی **نیك‌اعتقاد** یکروز در سرسیطی توقف نموده و روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل بمقصد رسیده و سراادق جلال بذروهٔ کیوان برافراشت

و اهالی آن بقعه نیز بوسوسهٔ ابلیس پرتلبیس طریق ضلالت پیش گرفته شهر را گذاشته بودند و روی ادبار به بیابان فرار نهاده طایفهٔ از متجنده که قلع و قمع دشمنان شیوه ایشان بود در پی گریختگان رفتند و بعضی از آن گمراهان را بقتل آوردند و جهات ایشان را غارت کرده باز گشتند و حضرت صاحبقران ظفرلوا ازفتح آباد باسپاه نصرت انتما روان شده سایهٔ وصول برحوالی قلعه امرونی انداخت و چون در آندیار هیچ صاحب وجود و صاحب تدبیری نبود که برسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آنولایت تابدلاجرم لشگر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم آنجا را کشتند و برخی رابه بندگی گرفته و آتش درقلعه امرونی زده از ابنیه و عمارات ایشان اثر نگذاشتند و بر آنحدود جمعی انبوه از طبقه که ایشان را جنان گویند استیلا یافته بودند و لوای استعلا افراخته و از دیرباز بقطع طریق اشتغال مینمودند وپای از دایرهٔ اسلام ومسلمانی بیرون نهاده‌کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل وغارت میرنجانیدند و چون لمعان‌تیغ سپاه ظفرنشان حضرت صاحبقران عرصه هندوستان اصائب پذیرفت آن تیره دلان بدکیش در میان بیشه‌ها وجنگلها که مشحون به‌نی شکر بود خزیدند و یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که امیر توکل‌هندوی قرقره ومولانا ناصرالدین عمربافوجی از بهادران فیروزی اثر بتاخت بر سر آنجماعت روند ایشان بموجب فرموده در آن جنگلها در آمده دویست کس از آن مفسدانرا کشتندو برخی‌را اسیر کرده سالم وغانم باردوی همایون مراجعت‌نمودند وچون همگی همت حضرت‌صاحبقران سعادتمند بر تفرق جماعت بد کرداران دامن طرق بلاد و ترفه عباد مقصود بود امیر سلیمانشاه را باآغروق و غنایم و اموالی که جمع آمده بود بصوب سامانه روان داشت و بنفس همایون از آنموضع با لشگری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال‌بقیهٔ جندیان که درصحرا و بیشها پنهان بودند ایلغار فرمود ودر آنروز از آن قوم بداختر عفریت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق‌بحر فناشدند و اموال وجهاز بیپایان درتحت تصرف مجاهدان دین‌آمده زن وفرزندان آنطبقه‌در

سلك دیگر اسیران انخراط یافت و مادهٔ شر وفساد جنان که از بیم ایشان باد صبا از آنحدود افتان وخیزان میگذشت بکلی منقطع گشت و در آنحوالی طایفهٔ از سادات عظام که در قریهٔ مقام داشتند بدستیاری ملهم توفیق قدم امید بیرون نهاده بدر گاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همه را سر تاپا جامه پوشانیده داروغهٔ گماشت تا ایشانرا از آسیب لشگر قیامت اثر محافظت نمایند و حضرت صاحبقران در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بود بآغروق پیوست و در روز دو شنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در حوالی تل کویله فرود آمدند و شاهزادگان و امراء جوانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرجهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغایبوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان وسونجك بهادر و مبشر بهادر و سایر سرداران و لشگریان دست چپ که از مرغزار کابل براهی که تعیین شده بر حسب فرموده در حرکت آمده بودند ودرآن راه دمار از روزگار متمردان برآورده واحمال و اثقال ایشانرا غارت و تاراج کرده بودند دراین مرحله بموکب همایون ملحق شدند ورایت نصرت شعار از تل کویله درحرکت آمده ومسافت قطع کرده موضع گتیل که ازسامانه تاآنجا پنج فرسخ ودومیل است محل نزول سپاه ظفرانجام گشت

ذکر توجه اعیان لشگریان بموجب فرمان واجب الاذعان

حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع

و چون شاهزادگان و امراء و نوئینان که بطرق مختلفه روانه شده بودند درظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند بموجب حکم قضامضا چون امراء برانغار وجوانغار هریك در محل خود نبود بجای خویش در حرکت آمدند و در دست راست امیر زاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب وقماری وتیمور خواجه و دیگر سرداران و دردست چپ سلطان محمودخان و امیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین و امیر شاه ملك و شیخ ارسلان و شیخ محمد آیکو تیمور وسونجك بهادر و دیگر بهادران و

درقول وتومان کلان امیرالله دادوعلی سلطان تواچی و دیگر امراءِ تومان وقوشون
بدین رای‌ویوسون بعرض چهارفرسخ و دومیل تاشش فرسخ‌علی‌اختلاف الروایتین
یاسامیشی کرده‌متوجه صوب دهلی شدند وروز دو شنبه بیست و دویم ربیع الاول
به سندی رسیدند و اهالی سامانه و کتیل و سندی از صولت سپاه ظفر پناه
گریخته پناه بدهلی برده بودند ورایت‌نصرت انتساب، از قلعه وسندی روان شده
بقلعهٔ توقلغ پور رسیدند و آنحصار موطن جمعی از تنویه بود که‌سراچهٔ دل
ایشان ازنورتوحید بهرهٔ نداشت وآنجماعت گمراه در صدد اثبات ذوالـه اند که
یکی رایزدان گویند ودیگریرا اهرمن وبنوروظلمت ازآن‌تعبیر نمایند وآنچه‌خیر
ونیکی باشدبزعم ایشان ازیزدان شناسند وهرشروبدی باشد نسبت باهرمن نمایند
القصه اهالی سامانه آن قلعه نیز که ایشان راسالـون خوانند مـرکز خود خالـی
گذاشته گریخته بودند خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی درتزاید آمده فرمود
تاآتش در آنحصار زنند حشم خجسته مقدم بموجب فرموده از آن ابنیه وعمارات
اثر نگذاشتند وماهیچهٔ طوق‌ظفر پیکر ازتوقلغ پور نهضت نموده و دوازده گروه
قطع کرده سایهٔ وصول برشهر مابیت انداخت ودر آندیار نیز متفتن پیدا نشد اما
دراندرون آن انباری پدیدآمد که زیاده ازصد وشصت هزار من‌بوزن شرع گندم‌از
آنجا برداشتند و همچنین اردوی مبارك منزل بمنزل میرفت و بر حسب مقتضای
وقت زمانی‌در هرمکانی توقف مینمود ودرروز بیست وهفتم ماه فرمان عالی‌نفاذیافت
که‌امراء دست‌راست تاعمارت سلطان فیروز شاه که‌در دو فرسخی دهلـی بربـالای
کوهی ساخته وازدامن آنکوه رود آبی میگذرد وبجهان نمای موسوم شده تاخت
کنند اعیان سپاه‌وملازمان جهان‌پناه بمقتضای اشارت علیه از قلعه کانکهی کرین
تاآن سرزمین درزیرسم چهار پایان جهان نورد درآوردند ومجموع احشام وصحرا
نشینان راکشته واسیر کرده اموال ایشانرا بباد تاراج دادند ودر ضمان نصرت و
ظفر باردوی همایون معاودت نمودندوحضرت صاحبقران گردون محل روزدوشنبه
بیست ودوم شهرربیع الاول ازآب جون گذشته متوجه حصار لوقی شد که‌علفزار
ها درآنصوب بودودرهمانروز بعد ازقطع مسافت برظاهر قلعه‌نزول فرمود وپیشتر

امیر جهانشاه وامیر شاه ملك و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن رفته بودند وبنا برتمرد و گردن کشی کوتوال قلعه که بمیمون میشوم موسوم بود بمحاصرهٔ جنك مشغولشدند وچون هوای آندیار ازغبار موکب همایون پادشاه جهانگشای عطر سای گشت شیخی که پیر ومرشد اوعقل صواب اندیش بود بقدم صدق‌وارادت بیرون آمد ودیگران ازغایت جهالت وشقاوت سپر مخالفت در روی کشیده برزم وپیکار اصرار نمودند مثال‌واجب‌الامتثال صدوریافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شوند وازاطراف وجوانب نقب‌زده قلعه رامسخر گردانیدند وگبرانرا از مسلمانان جدا کرده بتیغ‌جهاد بگذرانیدند وخانمان موحد ومشرك عرضهٔ تاراج گشت الا اموال سادات که ازآسیب مصون ومحروس ماند وقلعه راسوخته ویران ساختند ودرغره ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی‌ازحصار لوقی سوار شده بکنار آب جون دربرابر جهان نمای آمده گذارها احتیاط نموده باردوی همایون معاودت فرمودوامیر جهانشاه ودیگر ملازمان درگاه رافرستاده که اطراف وجوانب دهلی راتاراج کرده غله‌بیارند وذخیره میسر سازند تااگر مهم بمحاصره انجامد تغار لشکریان مرتب وآماده باشد وروز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی گشا مایل بتفرج عمارت جهان نما شده باهفتصد سوار رزم آزما بدآنصوب شتافت وبعد از تماشای آنموضع نزه بنظر امعان درآندشت وبیابان نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنك کجا لایق تر باشد مقارن اینحال علی سلطان تواچی و جنید بورلدای که‌بقراولی رفته بودند هریك‌شخصی گرفته آوردند وبعد ازاستفسار قضایا محمد سلف که اسیرعلی سلطان‌بوددر معرض‌تلف آمدودراین اثناءِ ملوخان باچهار هزار سوارجوشن پوش نیزه گذاروپنج هزارپیاده جرار وبیست زنجیرفیل‌ازمیان درختان درظاهر شهربیرون خرامید ونزدیك رسیدوحضرت صاحبقرانی ازآب عبورفرموده بلشکرگاه پیوست وقراولان سپاه جلادت شعار رسیده وسید خواجه ومبشر بهادر باسیصد نفر بمعارضه ومقاتله منقلای رفته والله‌داد را بمدد سید خواجه روان کرد وایشان چون برق‌وباد ازآب گذشته بسید خواجه پیوستند وبزخم پیکان جان ستان رخنه درقصر حیات بسیاری ازدشمنان افکنده‌مخالفان چون ضرب شست‌سپاه

پادشاه ممالك ستان مشاهده کردند سپر مقاومت انداخته پشت بمعر که دادند و در حین گریز یکسر فیل جنگی که هنگام پیکار خرطوم در کمر شیر فلك استوار میکرده سقط شد ارباب اسلام ازوقوع اینصورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران استدلال کرده یکدیگر رابشارت دادند وروز جمعه سیوم ربیع الثانی حضرت صاحبقران ازمقابل جهان نما کوچ کرده درجانب شرقی قلعه لوقی فرود آمدند درآنحین شاهزادگان وامراء ونوئینان که بتاخت رفته بودند درپایهٔ سریر خلافت مسیر حاضر آمدند و شرف پایبوس دریافته زبان باستدامت دولت و عمر درازی آنحضرت گشادند وشهریار کامکار درآن مجلس خاص که مشحون باعاظم و مقربان وخواص بود بتقریر وافی و عبارت شافی توره و یاسای سلاطین سابق در میان آورده وشرایط رزم میدان داری و لوازم حرب وتیغ گذاری را گذارش فرمود و طریق درآمدن بمعرکه وبیرون آمدن ازمهلکه وسایر مراسم جنك و جدال را بلباس دلکش جلوه داد ودرهمانروزوهمان مجلس شاهزادگان وارکان دولت بعرض رسانیدند که از کنار هند تا باین مرحله زیاده از صد هزار مجوس و عبدهٔ اوثان اسیر شده و دراردوی همایون مجتمعند ویمکن که درروز مصاف باهالی دهلی میل نموده بایشان پیوندند ومؤید این معنی آنکه درآنروز که ملوخان بالشگریان وفیلان بجهان نما آمده بود هندوان این خبر درلشگر گاه شنیده اظهار بشاشت میکردند سخن دولتخواهان چون مقبول خاطر پادشاه جهانگشا که در حقیقت جام جهان نما عبارت ازآنست افتاده فرمانداد که تمامت اسیرانرا که دردست ملازمان رکاب نصرت انتسابند بقتل آورند واگر کسی درامتثال این امر اهمال ورزد او را نیز بکشند واموال وجهاز آن شخص تعلق باو گیرد وهر که اینخبر رسانیده باشد تیغ سیاست بگردن زدن اودرآید بروایت اقل صد هزار هندورا مقتول ساختند ومولانا ناصرالدین عمر که در سلك ارباب عمایم انتظام داشت ومدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود درآنروز پانرده هندو راطعمهٔ شمشیر ساخت ویرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از ده نفر یکنفر دریورت توقف نموده بمحافظت عیال واطفال اسیران عمر بباد داده وچهار پایان ازتاراج حاصل آمده قیام نمایند آنحضرت در همانروز روی

عزیمت بشهر نهاده بر کناره آب جون فرود آمد ارباب منجم واصحاب زیج وتقویم ازاوضاع فلکی وضعف وقوت طالع بحثی میکردند وازنظرات مسعود و نحوس حدیثی میگفتند ودرباب تاخیروتعجیل جنك سخنی بر زبان میراندند وحضرت صاحبقران بآنکلمات اعتبار نکرده بمقتضای اهل تنزیه وتقدیس عمل نموده ملتفت بآنحکایت نشد وروز دیگر بعد از نماز بامداد وفراغ دعا واوراد به نیت رفتن بجانب شهر کلام مجید بگشاد آیهٔ بر آمد که بفتح وفیروزی بشارت داد وباز به نیت ملوخان که پشت و پناه شاه کشور هند بود تفال نمود این آیه ازسوره نحل بر آمد که **ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لایقدر علی شیئی ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستون** آن سعادتمند صاحب تائید اعتماد بر بشارت قرآن مجید کرده از کنار آن جون نهضت نمود وازآب عبور نموده دیگر طرف آن محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشگریان رعایت حزم واحتیاط رامرعی داشته خندقی کندند وازشاخ درخت چترو حصاری ترتیب دادند ورئیس خندق گاومیشانرا پای و گردن بهم بسته درپس خیمها داشتند.

ذکر محاربهٔ پادشاه اسکندر سریر جمجاه باوالی کشور هندوستان محمود بن سلطان فیروز شاه

حضرت صاحبقرانی صباح روزشنبه هفتم ربیع الثانی پرتو التفات بر حال لشگریان انداخته وبرمقتضی رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیرمحمد جهانگیر وامیر یادگار برلاس وامیر سلیمانشاه وقماری وتیمور آقبوقا ودیگر امراء آرایش گرفت وجوانغار ازوفور صولت امیرزاده سلطان حسین وشاهزاده خلیل سلطان وامیر جهانشاه وشیخ ارسلان ودیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و هراول بسعی واهتمام امیرزاده رستم وامیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك وامیرالله داد وسایر نوئینان انتظام یافت و ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از اوج علیا وقلب مستقر سلطان البروج تافت وبدین ترتیب ونسق شاه وسپاه متوجه رزمگاه شدند وازجانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود ملوخان

گشت ومیسره درحیز ضبط طغای‌خان ومیرعلی و دیگر اعیان هند آمد ودرمیمنه ملك معین الدین وملك هانی و سایر سپهسالاران آن نواحی رایت جلادت بر افراختند القصه حاکم مملکت دهلی باده‌هزار سوار نامدار وچهل هزار یا بیست هزار پیادهٔ جرار علی‌اختلاف الروایتین که مجموع حرب وپیکار را آماده بودند وخاطر برمرك قرارداده مع اسباب وآلات حرب وادوات طعن وضرب روی بمیدان کارزار نهاده ومادهٔ اعتماد وعمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر کریه منظر بود که‌عدد آنها بصدوبیست میرسید وهمه رابسلاح و کیهیم آراسته بودند وبر پشت آن افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته ودرهر صندوقی چند ناوك افکن چرخ‌انداز قرار گرفته ونخش افکنان ورعد اندازان درپهلوی صف‌پیلان‌پای درمرکز جلادت استوار کرده ایستاده هرچند پیش از این معرکه ها دیده بودند وصفها شکسته وتن دشمنان پیل افکن رابزخم پیکان ونوك سنان خسته اماپیکر پیلان ندیده بودند وازافواه و السنه شنیده هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح برآن کارنمیکند وقوتشان بمرتبه ایست که‌درختان قوی را که مضمون **اصلها ثابت‌وفرعهافی السماء** برآنها صادق‌آید بپا وخرطوم ازمیان‌بردارندوابنیهٔ‌راسخته البنیانرابااشارت پهلوی ازپای‌درآورند ازاستماع این اخبار ومبالغه خلایق دراین باب دغدغه بسیار درخاطر لشکریان پیداشده بود چنانچه‌در وقت تعیین مواضع اشراف واعیان حضرت صاحبقران ممالك ستان ازوفور شفقت ومرحمت که‌نسبت باهل فضل‌و دانش داشت ازارباب عمایم که در آن یورش ملازم رکاب بودند مثل خواجه افضل کشی ومولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیر هم پرسید که‌شما کجاخواهیدبود ایشان ازدهشت آن کلمات وحشت آمیز که‌شنیده بودند برفور جوابدادند که‌در آنمکان که‌خواتین و عورات باشند چون‌حضرت صاحبقران آن دغدغه وپریشانی ازملازمان مشاهده‌فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان برزبان مبارك گذرانید که‌در پیش صف پناهی سازند وخندقی کنند ودر پیش آن گاومیشانرا بپهلوی‌هم‌داشته گردنهاوپایهای ایشانرابچرم گاوبیکدیگر استوار بندند چنانچه گذشت و خارهای خشك بزرك از آهن ساخته بودند

که چون پیلان حمله کنند پیادگان آنها را در راه ایشان افکنند وجناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین جامی که بعضی از قضایای صاحبقران کامکار را در سلك نظم کشیده واکثر ابیات او نظیر ندارد در این محل این سه بیت از آن ابیات بلاغت سمات که او در جنك هندوستان گفته ثبت افتاد.

شعر

پس آنکه بسی گاومیشان نر	بزنجیر بستند بر یکدگر
که در پیش خندق فصیلی بود	وزان هر یکی منع فیلی بود
چرا باید از پیل کردن حذر	که او چارپایست چون گاووخر

وبنابر آنکه عنایت ازلی درهمه حال شامل روزگار حضرت صاحبقرانی بود کوکب دولت واقبال آنحضرت بنوعی در امعان آمد که احتیاج بامثال این امور نشد ودرحین تلافی فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود ازاسب فرود آمده روی صدق ونیاز بدرگاه ملك کارساز آورده دو رکعت نماز گذارده بزبان تضرع وابتهال واستیصال مخالفان مسئلت نموده وچون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت وصفای طویت بود بی تاخیر و تسویف اثر اجابت ظاهر گشت وازغرایب اتفاقات آنکه در آن اوان که حضرت صاحبقران کامران دو گانه ازبرای یگانه حقیقی میگذارد درخاطر امراء که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملك والله داد افتاد که اگر آنحضرت طایفهٔ از لشکر قول بمدد برانغار ومابندگان فرستد نشانهٔ دولت واستیلا وعلامت نصرت و استعلا باشد چون حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز از ادای نماز فارغ شدعلی سلطان تواچی ووالطون بخشی وموسی کمال را بامداد برانغار روان کرده و جمعی دیگر ازبهادران رابکمك هراول فرستاد وایشانرا ازوقوع اینحالت وصدور این کرامت دست و دل قوی گشته بر اقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند وشمشیر شجاعت آخته ورایت شهامت افراخته بی دهشت وتحاشی بردشمنان تاختند و آثار مردی ومردانگی خویش برصفحات روزگاریادگار گذاشته تبیین این مقال وتفصیل این اجمال آنکه قراولان حضرت مآل سونجك بهادر وسید خواجه و نصرت قماری و

درآمدند و آنحضرت تادروازهٔ هلی رانده برج بارهٔ آن بلدهٔ فاخره رابنظر احتیاط درآورده و از آنجا باز گشته کنار آب حوض خاص را بنصب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امراء و نوئینان و خواص مقربان در پایه سریر اعلا حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان پیل تن و دلاوران شیر افکن که بیمن همت قاهره در آنمعر که ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت ازجلایل نعم الهی رقت فرمود و شکر بخشنده بیمنت و دهندهٔ بیظنت که اورا ازافراد بشر بر گزیده بجای آورده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار و خزاین موفور و ممالك معمور مخصوص گردانیده باورسانید

ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران کامکار طایفهٔ از بهادران و امراء را از عقب ایشان بر سبیل ایلغار

چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب سپاه فلك شکوه با خاطر شکسته و دل مقرون بحزن و اندوه گریخته شهر را حصار خود ساخت و اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده خویش در زمانی که ندامت سودمند نبود پشیمان شد و بنابر آنکه جز آوارگی چارهٔ نداشت در همانشب که زمانه برنك رایان تیره رای بر آمد هر کدام از ایشان روبدروازه نهادند و خاطر بر کربت غربت قراردادند و از شهر بیرون رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفهٔ از امرا وبهادرانرا در عقب ایشان فرستاد وآنجماعت مانند برق و بادشتافته گریختگانرا دریافتند و پسر ملوخان را باسیری گرفته باغنیمت فراوان معاودت نمودند و هم در آنزمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امراء عظام بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود و در روزچهار شنبه هشتم ماه که خاقان شرقی انتساب آفتاب بر این سپهر فیروزه فام علم فیروزی بر افراخت وعیدگاه که قریب دروازهٔ میدان بود از

دروازه‌های جهان نما محل جلوس پادشاه جمجاه گشت و در آن محل سادات و قضات و علماء و اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی بعتبهٔ علیا نهادند بشرف دستبوس فایز شدند و فضل‌الله بلخی نایب ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه فلك اشتباه شدند و روی نیاز بر خاك آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند و اعیان ملت و منتسبان خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بشاهزادگان با حشمت و امراء و ارکان دولت توسل جسته دست در دامان استیمان زدند و ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافتند و اکابر و اعیان مقضی المرام باز گشته و نقاره و طوق ظفر پیکر ببالای دروازه بر آورده طنطنه فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسانیدند و این فتح مبین درسنه احد و ثمانمائه دست داد چنانچه هریك از این سه بیت از آن خبر میدهد

شعر

زفتح شاه که مجموع بشمری تاریخ شود مرکب خورشید بودجدی آرا
تو باور ارنکنی گار هندوان بنگر زشدتی که برایشان رسید سال رخا
زآب یاری نصرت بباغ دولت شاه بسال خارگل فتح هند شد بویا

و آنچه از پیل و کرگدن در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمن آوردند و مجموع پیلان روی برزمین نهاده مانند جمعی که امان طلبند بیکبار فریاد و فغان برآوردند و صدو بیست پیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف بندگان پادشاه هفت کشور آمد و بعضی از آنها را برای شاهزادگان و حکام اطراف ارسال فرمود ازآنجمله دوعدد پیل کوه پیکر بتبریز بردند و صد عدد بسمرقند و پنج عدد بهرات و یکی بشیروان پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی باذربایجان نزد امیر طهرتن و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمرو سایر ارباب عمایم و اکابر و اشراف برحسب اشارت علیه بشهر درآمده سرمنبر را باسامی والقاب سلطان محمود خان و خسرو خان و امیر تیمور گورکان زیب و آرایش داد و منشیان بلاغت شعار کیفیت آنفتح نامدار را قلمی کرده مسرعان بادرفتار بهر شهر و دیار رسانیدند و پیکچیان دیوان اعلا برحسب حکم جهانمطاع بشهر

در آمده مال امان توجیه کردند و محصلان غلیظ شدید مؤاخذه و مطالبه آغاز نهادند در این اثنا خاطر همایون صاحبقران جهانگشای مایل بآراستن مجلس عیش و سرور شده فرمانداد که ساقیان سیم تن شرابهای ارغوانی از شیشهای مینافام در جامهای زرنگار ریختند و مطربان لاله عذار این ندا در دادند

بیت

خیز درکاسهٔ زر آب طربناك انداز پیش از آندم که شود کاسه سر خاك انداز

و در آن نزهت سرای حیات بخش از رشحات سحاب مکرمت و احسان شهریار کامکار ریاض آمال شاهزادگان و امراء و نوئینان باخضرت و نضارت گشت و نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و افضال بالا کشیده و روز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران کامکار باپری پیکران خورشید منظر بعیش و طرب اشتغال داشت طایفهٔ از لشکریان بر در دروازهای دهلی جمع آمده متعرض رعایا میشدند شمه از این خبر بسمع اشرف اعلا رسانیدند فرمان شد که امراءِ و ارکان دولت ایشانرا از آن جسارت منع فرمایند اما چون ارادهٔ ازلی بخرابی دهلی و استیصال آندیار متعلق شده بود اسباب او فراهم آمد و بیان این سخن آنست که در این اثناء حضرت عصمت سمات جهانملك آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزار ستون که ملك جوبه بعمارت آن در جهان پناه موقوف شده بود بشهر در آمدند وچندین کس که برات قند و غله داشتند روی بشهر آوردند و طایفه دیگر از چریك جهت گرفتن جمعی که از صدمات متجنده قیامت اثر گریخته بودند و پناه بآنجا برده در شهر ریختند و چون غلبه و ازدحام جنود ظفر ورود در آن بقعه روی نمود اهالی آنموضع جرأت جسارت ترکان مشاهده کردند در شهرهای دهلی از سیری و جهان پناه و دهلی کهنه بسته دست جسارت دراز کردند و گردنکشی آغاز نهاده با تیرو کمان و سیف وسنان در مقام جواب ترکان بر آمدند و خلقی بسیار از گبران آتش در احمال و اثقال خود زده خویشتن را نیز با اهل و عیال خودسوختند و با وجود جنك و جدال و حرب و قتال هندیان و کم فرصتی ایشان امراء دروازها بستند که لشکر از بیرون بشهر در نیایند و خرابی کلی واقع نشود لیکن

پانزده هزار مرد کم کم ازپیش در شهر جمعشده بودند و در آن شب جمعه تاروز دست بغارت و تاراج گشادند و آتش در خانمانها زده دود از دودمانها برآوردند و روز دیگر علی‌الصباح سپاهی کـه در بیرون مانده بـودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر تاختند وآتش فتنه و طوفان بلابالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری بباد تاراج رفت و روز هیجدهم از نهب و تـاراج تقصیری نـرفت و ادنی کسی‌را که از لشکریان زیاده از بیست نفربرده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان پنجاه شصت کس از مرد و زن و کودك اسیر گرفته‌بیرون آوردند وانواع جواهر ولالی بتخصیص یاقوت والمـاس ولطـایف اقمشه و نفایس امتعه و رخـوت قیمتی واسباب واوانی وظروف سیمین و نقد نامحدود وزرنا معدود نه چندان بود که از هزار یکی رقمزدهٔ کلك بیان نتواند گشت و بسیاری از کنیزکان شکـر گفتار شیرین کردار را اسیر کرده بودند که خلخالی زر ونقـره در دست و پـای داشتند و بادویه و عقاقیر و اشیاء خود هیچـکس ملتفت نمیشد و در نـوزدهـم ماه امیر شاه ملك وعلی سلطان تواچی باپانصدمرد مـکمل‌و مسلح به‌نیت جهاد متوجه دهلی کهنه‌شدند مفصل این مجمل‌آنـکه جمعی از کبران اتفاق نموده‌درمسجدجامع دهلی کهنه خزیدند و آن بقعهٔ متبر که را حصار خود ساخته مهیای جنك وجدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد وعصیان زدند وچون اینصورت بعرض رای عالـم آرای‌رسیداشارت فرمود که آن دو امیرصاحب تدبیر بدفع آن فتنه قیام نمـایند و ایشان بموجب فرمان بدانجانب رفته بتیغ سر افشان آن بیدینان رابیجان کردند و در آنروز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه راغارتیده بقیة السیف اسیر ودستگیر گردیدند وفرمان‌اعلا نفاذیافت که‌بعضی‌ارباب‌حرف وارباب‌صناعات‌رابشاهزادگان و خواتین و آغـایان که بسعادت و اقبال بملازمت استسعاد دارنـد قسمت نمایند وبرخی را جهت دیـگر مخدوم زادگان وحضرات عالیات که در مستقر عزوشرف خویش اقامت نموده بودند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت این‌معنی رسوخ یافته بـود که در دارالسلطنه سمرقند مسجد جـامع از سنك تراشیده بسازد یرلیغ‌واجب الاذعان‌صادرشد که طبقهٔ سنك‌تراشان‌را ازجهت‌سرکارخاصه‌شریف‌ضبط

نمایند ووضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مدوردارد و دهلی کهنه نیز محاطست بسوری مثل آن اما سوره‌هلی نو بزر گتر است وازسورسیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربی مایل بجنوبست از دوجانب بارو کشیده‌اند و جهان پناه عبارت از آنست و ازدهلی کهنه بـزر گتر است و سیزده دروازه دارد شش از جانب شمـا مایل است بمغرب و هفت از جنوب مایل بمشرق چنـانچه ازدهلی که عبـارت ازاین سه شهری است سی دروازه بیرون گشاده است

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع

هندوستان و وقوع فتوحات و غزوات که در آن ایام واقع شد

حضرت صاحبقران ممالك ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن به نیت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان‌واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضات وعلمـاء و مشایخ را در مسجد جهـان پناه حاضر کرده‌ندو یکی ازمقربان بداروغگی ایشان تعیین رفت تانگذارد که‌ازجنبش لشکرها گرد ملالی برحواشی خاطر آن جمع حمیده خصال نشیند وچهارشنبه بیست و دویم ربیع آلاخرسنه احد وثمانمائه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه سلطانی ازظاهر جهان‌پناه کوچ فرموده بالشگرفیروزی اثرروان‌شدوسه کریوه‌قطع کرده‌درفیروزآباد فرودآمدوساعتی بتماشای منزهات آن بقعه‌مشغولشده بعد از آن بمسجد فیروزآباد که بر کنارجوی آبی از سنك ترا شیده وپرداخته بودند درآمد واز وفورصدق نیاز دو رکعت نماز گذارد وچون درزمان تائیدربانی سوارشده ازدروازه بیرون آمد سیدشمس الدین ترمدی وعلاءالدین نایب شیخ گوکری که پیش از این بفرمان صاحبقران ظفر قرین بشهر کویله رفته بودند رسیده عرضه داشتند که بهادران وحـاکم آن سرزمین داغ اختصاص برجبین نهاده و کمرخدمتگاری برمیان بسته‌اند و روزجمعه بشرف بساط بوسی استسعاد خواهند یافت و چون عرصهٔ فیروز آباد محل نـزول پادشاه نیکونهاد گشت ایلچیان دوطوطی سفید که بهادربهادرمصاحبت ایشان فرستاده

بود بشرف عرض رسانیدند و بغایت پسند و مقبول افتاد و آن دوطوطی اززمان سلطان تغلقشاه باز مانده بود و در مجالس‌ملوك هند سالها بشکر خواری‌وشیرین گفتاری قیام نموده و حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع کتم که معسکر همایون گشت بهادر بهادروپسرش‌قتلقامش باتحفهای گرامی‌بدرگاه‌عالم‌پناه آمده عزبساط‌بوس دریافتند ولوازم بندگی‌وسرافکندگی بجای‌آورده عاطفت شهریار سعادت انتماپایهٔ قدرایشان‌راازاوج ثریا بگذرانید واز آنجا روانشده بعد از طی منازل موضع آثار محل نزول‌عساکر صاحبقران کامکار گشت و از آن مرحله روز دو شنبه بیست وششم ربیع الثانـی رستم طغاییبوقا و امیر شاه ملك و امیر الله داد را بدر حصار میرت فرستاده و ایشان روز بیست و هشتم از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سری وصفی گبر باطایفه از گبران درحصار رایت عناد و استکبار بر افراشته میگـویند کـه ترمشیرین خان بدر این قلعه آمـد و بی نیل مقصود باز گشت صاحبقران بلند مکان از نسبت عجز و قصوری که بترمشیرین خان کرده بودند آشفته گشته چون شیر غیور باده هزار سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر که بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین در ظاهر قلعهٔ میرت نزول فرمود و در همانروزفرماندادکه‌امرا تومان و قوشون هریك در برابر خویش بحفر نقب مشغول شوند و تاهنگام ظـلام در برابر هربرجی ده گز نقب‌بریده‌شده بود هندوان از مشاهدهٔ این حال سراسیمه و مضطر گشته و دست ایشان ازکار رفته اثر حیات در آن تیره رایان نماند و روز دیگر امیرالله داد باقوشون خود تادر دروازه رفت و سرای نام نوکری ازنوکران او که نهنك دریای هیجا بود کمند بر کنگرهٔقلعه انداخته ببالای‌باره آمد و دیگر دلاوران و بهادرانرا عرق‌عصبیت درحرکت آمده باوی موافقت نمودند و درهمان زمان رستم برلاط و الیاس اوغانی را بـا پسر مولانـا احمد دست و گـردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدنـد وصفی گبر در جنك بقتل آمـده وباقی گبرانراهم بدوزخ فرستاده زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و قلعهٔ چنان که ترمشیرین

خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفرپناه بیك لحظه مسخر ساختند و صدور امثال این امور غریبه از جملهٔ نتایج اخلاق مرضیه و آداب رضیه آنحضرت بود و درتواریخ مسطور است که چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید که متمردان قلعهٔ میرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بزبان خجسته بیان گذرانید که باری سبحانه و تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان گرداند و فرمانداد که منشیان بلاغت شعار تهدید نامهٔ باهل حصار نویسند و آنجماعت را براه راست دلالت نمایند ویکی از آن زمره نامهٔ در قلم آورده در میان سطور درج کرده بود که مارا بترمشیرین خان چه نسبت است در اثناء عرض مکتوب چون این کلمه مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم بر آمده منشی را مخاطب و معاتب ساخت و فرمود که ترمشیرین خان برما سابق وفایق است و درجمیع امور رجحان او برما محقق لاجرم بیمن عقیدهٔ پاك و حسن ادب براکثر معمورهٔ عالم مالك و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله چون مهم قلعهٔ میرت فیصل یافت اشارت عالی صادر شد که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن نواحی را غارت و تاراج کنند وضبط آغروق بامیر شیخ نورالدین رجوع فرمود که از کنار آب قراسو در حرکت آیند و رایت جهانگشای به نیت غزا متوجه بالای دریای گنك شد و در اثناءِ راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون پیوست وبعد ازقطع منازل بموضع فیروز پور رسیدند سه گروه را فرمود که کنار آب رفتند تا گذار پیدا کنند و هنگام چاشت گذار آب را یافتند اما چنان نبود که همگنان بآسانی توانند گذشت و طایفهٔ از سپاه بر آب زده بشنا عبور نمودند و چون حضرت صاحبقران دریا دل خواست که سمند باد رفتار را در آب راند امرا زانو زده بعرض رسانیدند که امیر پیر محمد و امیر سلیمانشاه بالشکری برانغار بقرب فیروزپور از آب گذشته اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید امروز در اینطرف آب توقف نمائیم اینسخن مقبول افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از تومان

امیرزاده‌شاهرخ وسیدخواجه‌وشیخ علی‌بهادروجهانملک‌ودیگربهادران از گذار آب بگذشتند و صاحبقران باده سر کرده در کنار آب نزول فرموده از آنجا بجانب تعلق‌پور که دربالای‌آب‌دریای گنك واقع‌است روان شده‌دراثناءِ طریق‌بسمع همایون رسانیدند که در پایان دریای گنك گروهی انبوه از رنود و هنود مجتمع گشته رایت عناد برافراشته‌اند آنحضرت مبشر بهادر و علی سلطان تواچی را باپنجهزار سوار روانه آنطرف گردانید ورایت منصور بهمان دستور متوجه تعلق پور بود و مقارن اینحال اندك نفخی در بازوی مبارك‌آنحضرت پدیدآمد اطبا مشغول بمعالجه گشتند و درخلال این حال منهیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از گبران در چهل و هشت کشتی نشسته‌اند ودر روی آب مانند بادوزان می آیند و در زمان وصول اینخبر آنعارضه زایل شده حضرت صاحبقرانی ازغایت حرص برجهاد بنفس همایون باهزار کس‌از بهادران که‌در آن اوان‌نصرت آسا‌ملازم رکاب عالی میبودند متوجه دریا شدند وچون از وصول آن بحر مکرمت و احسان در کنار دریا صورت مرج‌البحرین‌یلتقیان‌روی نمود بهادران جلادت شعاربعضی از کمال شره بدفع‌اعداءِ دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را گرفته بر آن خاکساران تیرباران کردند و آن‌متهوران سپرها‌در سر کشیده بسفیر تیرجواب میدادند وجمعی که اسبان خودرا برآب رانده بودند و چون شنا کرده بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها زده بی تحاشی باندرون در آمدند و مخالفانرا بتیغ جهاد بگذرانیدند و براکثر کشتیها مالك شده ودر آن سفاین نشسته‌روی جلادت بباقی گبران آوردند و بغیر دو کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم جنگی بدست هندوان نماند وایشان آن‌هردو را در میان دریا بیکدیگر بستند و بازوی تهور بتیر انداختن گشادند و از تلاطم امواج بحرهیجا جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن بد کیشانرا طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت منصور بجانب تعلق پور برافراخت ودر شب ازپیش امیرالله داد و بایزید قوچین و الطون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر

آورد که در آنطرف یکی از ملوك هند مبارك خان نام سپاهی سنگین فراهم آورده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهریار گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده به نیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای گنگ بگذشت و یك گروه راه قطع کرده نماز بامداد بگذارد و دلاوران غزا پیشه بی اندیشه متوجه جانب خصم شدند وچون نزدیك باهل عدوان رسیدند دیدند که مبارك خان باده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بر مقاتله ومقابله مهیا و آماده شده ایستاده است در آنحال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعداء دین که تیغ کین آخته اند بعده بسیارند و لشگر اسلام در این موقف و مقام اندك وسپاه برانغار و جوانغار که باطراف رفته اند بغایت دور چاره جز آن نیست که پای تحمل در این معرکه استوار داشته دست در حبل المتین توکل زنیم وسعی و کوشش خود را در میان نه بینیم بغیر لطف الهی وعنایت پادشاهی فریادرسی نیست

بیت

شاها اگر نه لطف تو فریاد ما رسد   پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد

واز غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنجهزار سوار از تومانات شاهزاده شاهرخ که پیش از این باسید خواجه و جهانملك از آب گذشته بودند و بجیحون رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران کامیاب زبان بشکر ملك وهاب گشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملك و امیرالله داد باهزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت آنجماعت مطلقا دغدغه بخاطر راه ندادند امراء دولت یار بیتوقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب اعدا تاختند و چندان خوف و رعب برضمیر مبارکخان و اتباع او استیلا یافت که بی لبث و درنك روی از معرکه جنك برتافتند و چند روزهٔ حیات طبیعی را برنام و ننك اختیار کرده بجانب جنگل شتافتند لشگر شهریار ظفرلوا درپی ایشان رفته جمعی کثیر از آن بیدینان گمراه رادر ورطهٔ هلاك افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و کلههای گاو که از حیز حساب بیرون بود بدست مسلمانان افتاد حضرت صاحبقران در آن محل لحظهٔ نزول فرمود

و در همان زمان خبر رسید که در دامن دره کویله که‌در کنار بحر گنگ واقع است چند قبیله ازهند و مجتمع شده‌اند برفور باپانصد نفر متوجهٔ آنصوب گشتند و باقی جریك بگرفتن غنایم از رخوت وبهایم مشغول بودند و چون قریب بدرهٔ کویله رسیدند در آنمقام ازاعدا ملت اسلام که گروهی انبوه بود دیدند باساز و ابهتی تمام و امراءِ تومان امیر شاه ملك و علی سلطان باوجود قلت انصار واعوان بر سرایشان راندند وبضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشانرا سوخته مخالفان‌را درآن کثرت وغلبه مغلوب گردانیدند و لشگریان باخذغنیمت اشتغال نمودند وزیاده ازصد سوار ملازم رکاب فلك فرسای نماند و در آنحال گبری پر کینه ملك شیخه نام باصد هزار سوار وپیاده همه دل از جان بر گرفته و شمشیر ها بر کشیده متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت تا بنفس نفیس بقتل و اعدام کفرهٔ فجره اقدام‌نموده‌باشد وبدست مبارك تاسر کفار نامبارك افکنده عنان بآنجانب تافت و چون شیخه گبر نزدیك رسیدیکی ازملازمان خاصه نا دانسته معروض داشت که این شیخ گبر است که در سلك بندگان درگاه انتظام دارد و در اردوی همایون میباشد و بنابراین خبر حضرت صاحبقران ظفر قرین روی بکوه آورد شیخه گبر بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانیده و آنحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بطرف آن منعطف ساخت و یکی از سپاه ظفرقرین آن کبر تنومند راتیری بر شکم و شمشیری بر‌فرق زده از پشت زین بر زمین انداخت و دست و گردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند حضرت صاحبقران از او احوال پرسیده او پیش از جواب جان داده بود و در همان ساعت خبر رسانیدند که در دره کویله که از اینجا تا آنموضع چند کریوه راه است خلق بسیار از کفار وفجار هند جمع آمده‌اند و از اینجا تا مقصد راههای سخت و بیشهای پر درخت است چنانچه باد صبا از مضایق آن بدشواری میگذرد حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آنروز دو نوبت زحمت و مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود انسب والیق مینمود که لحظهٔ آسایش‌فرماید اما طلباً‌لمرضاة‌الله باطایفهٔ از بندگان خواص از امراء قوشون در ضمان حفظ و عنایت ملك بیچون روی سعادت بر آن

دره نهادند و چون طریق صعب المسلك در پیش بود و کفار فجـار بیش ازپیش و لشکر خاصه در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه موید منصور خطور نموده که اگر دراین وقت فرزند ارجمند پیر محمد وامیرسلیمانشاه بر سند از لطایف صنع الهی باشد و حال آنکه سه روز قبل از این ایشانرا بناحیه دور دست جهت غارت و تاراج عبدهٔاوثان و مجوس فرستاده بود وممکن نبود که بموکب همایون دراین اوقات پیوندند و درخیال امیرزادهٔ مشارالیه و امیر مذکور گنجایش نداشت که حضرت صاحبقران دراینطرف آب عبور خواهد فرمود وهنگام نماز دیگرشاهزاده جوان بخت و امیر دانشور بطریقیکه بر ضمیر انور گذشتـه بود بتقبیـل رکاب ظفر انتساب فایز گشت و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقـاوت انجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان بر آورده با غنـایم موفورواموال نامحصور بموقف‌غزوه دویم‌معاودت نمودند ودر آنولا بسمع همایون رسید که بالا تر از درهٔ کویله بپانرده کریوه راه سنگی‌است بشکل گاوی وآب دریای گنگ‌ازآن سنك‌بیرون می آید و گمرهان کشور هند آنسنك رامی‌پرستند چنانچه از یکساله راه بد آنموضع می‌آیند واز جمودت‌طبع و خوی‌بد برآن گاو سنگی که یکی از جماد است و نفع و ضرری از آن متصور نی تقرب مینمایند و مردگان خود را سوخته خـاکستر آنرا همراه می‌آورند و در آب ریخته و ایـن معنی را وسیله نجات و رفع درجات دانسته زرو نقره نیز در آن آب میپاشنـد و زندگان در آن آب قدم می‌نهند و آب بر سر خود ریخته سرو ریش میتراشند و اینصورت را ازجمله‌عبادات میشمارند وچون درنواحی سنك مذکور بسی ازهندوان مانده بودند که اموال فراوان از مواشی و منقودات داشتند حضرت صاحبقران باحشمت عنان‌عزیمت بدآنصوب نافت و آن زمرهٔ ضلال‌بتصور جنك و جدال که خیال محال بود در محل خود توقف‌نمودند و در وقت طلوع آفتـاب لشگر منصور بدان دره رسیدند برانغار امیر زاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیگر سرداران سپاه و از پیش‌قول امیر شاه ملك و سایر سرداران وامراء لشگر منصور حمله آوردند واکثر آن بیدینان بدکیش را بتیغ جهاد بگذرانیـدند و

اندکی از آن ورطه نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند وچون عرصهٔ آنولایت از آلایش وجود اهل شرکت و عناد پاك شد و اسباب و امـوال بیپایان بـدست غازیان و موحدان افتاد رایت‌نصرت شعار در همانروزباز گشته از دریای گنگ بگذشت و در ساحل آن‌بحر حضرت صاحبقران دریا نوال نماز پیشین گذارده‌باداء شکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن‌فتوحات‌در آن‌یورش کرامت فرموده‌بود‌قیام‌نمود وهمانساعت سوارشده پنج کریوه‌راه قطع‌فرموده ودرطرف‌زیرآب گنگ‌نزول‌نموده قبه‌سرادق جلالت‌انتما براوج ثریابرافراشت

ذکرعزم مراجعت فرمانفرمای ممالك حضرت صاحبقران

بکوه سوالك

چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود گبـران و بت‌ـ پرستان پاك شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم گردانیده روز سه شنبه جمادی‌الاول سنه احد وثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمـوده حکم واجب الاتباع صدور یافت که تواچیان بروند و آغروق را بموکب همایون رسانند و دیگر روز بمسامع علیه رسانیدند که در درهای کـوه سوالك کـه آنرا یك لك و دانگی از هندوستان میشمارند جمعی کثیر از هندویان بد کردار با یکدیگر اتفاق نموده مترصد رزم و پیکارند یرلیغ جهانمطاع صادر گشت که سپاه ظفر پناه که در آغروقند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالك نزدیك سوالك فرودآمد و در آن مرحله امیر زاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین برآغروق پیشی گرفته شرف بساط بوسی دریافتندو امراء و نوئینان بزبان‌درخواست‌عرضه داشتند که اگر رای ملك آرای اقتضا فرماید رایت نصرت در ضمان اقـبال و سعادت معاودت نماید تا ما بندگان برویم و دمار از روزگار اهل شرك وعناد بر آوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب امرجهاد دو فایده متصـور است یکی احرازاموال‌دنیوی دویم فایزشدن‌بسعادت‌اخروی وهمچنان شمارا در این واقعه

نظر بر ثواب آخرت و منفعت غنیمت است من نیز خواهان این معنی‌ام که‌درحال لشگریان بغنایم اموال کفار مستظهر گردانم و در مآل بنعیم سرمدی و سعادت ابدی برسم و هیچ شک نیست که ملاحظهٔ وحال مسکینان وزیر دستان ازآئین سلاطین دین پرور و خواقین معدلت گستر است و هم در آنروز فرمان قضاجریان خاقان فیروز جنک صدور یافت که امیر جهانشاه که از امراء جوانغار بود و پیش از این بیک هفته جهت غارت و تاراج ببالای آب جون رفته بیاید و با سایر امراء و بهادران بفضیلت غزا و جهاد مختصی بهره ور گرده و خدمتش متوجه گشته بموکب همایون پیوست وآنحضرت در عاشر جمادی‌الاول بعزم‌تاخت کوه سوالک رایت توجه برافراخت ودرآن دره رایئی بود تیره رای بهروز نام وچند هزار اوباش‌وجهال‌فراهم‌آورده وبحصانت‌جای ومحکمی موضع بخار پندار بدماغ راه داده رایت نخوت و استبداد برافراشت از برانغار امیر زاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بمحاربه آن گمراهان آوردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که‌قراول قول بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفانراوجهه همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در دهانه دره توقف نموده بوجود همایونش لشگریانرا قوت دل افزوده قتال فاحش دست داد و آخرالامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهانگشای خسرو غازی در وزیدن آمد و آن مخاذیل بیباک بعضی کشته شده و برخی نیم جانی بتک‌پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و رخوف و اسلحه و دواب بدست مجاهدان دین افتاده از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که‌از مردم زبر دست که هر یک از ایشان سیصد و چهار صد گرفته بودند بعنف ستانده بعجزهٔ وزیردستان لشگردهند وازمیامن‌عاطفت پادشاه کامران افراد آحاد سپاه نیز محظوظ وبهره‌ور گشته زبان بدعا و ثنای خسرو بروبحر گشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده باردوی همایون رسید و بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار گروه شبان روزی طی نمیشد و چون بعد از طی مفاوز و مسالکی از موضع کندر گذشته و از

آب جون عبور نموده حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلا رسانیدند که در اینحدود رای هست از رایان کشورهند رتن نام که بتمادی ایام حشری انبوه که هامون و کوه از کثرت ایشان بستوه آید فراهم آورده و بکوهها و بیشهای محکم پناه برده وجز بدرخت افکندن و درجنگل رفتن وبریدن در آمدن در آنموضع امکان ندارد و حضرت صاحبقران غازی چندان توقف نفرمود که روز شود و هم در شب یازدهم ماه مشعلها افروخته فرمانداد که لشگریان ببریدن درخت و پیدا کردن راه مشغول شوند ودر آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کریوه راه پیدا کرده آنمسافت قطع نمودند و صباح روز پنجشنبه رایت ظفر پیکر بمیان کوه سوالک و کوه کوکه رسیدند در آنمحل رای رتن میمنه و میسره و قلب جناح آراسته تن برزم و پیکار نهاده بوده اما در بدایت حال که آواز کورکه و کوس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میان ستیز روی بوادی گریز نهادند لشگر اسلام اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیده هر چه داشتند از صامت وناطق همه را گرفتند و هر یک از آحاد و افراد سپاه را صد گاو و دویست گاو و ده نفر بیست نفر وبیست نفر برده بدست افتاده وامیر جهانشاه که دست چپ بعهده او بود بدرهٔ دیگر تاخته بسیاری از رنود هنودرانیست گردانیده اما زیاده مردم او غنیمتی نیافتند و لشگر های دست راست و چپ آنعرصه را تاخته و مهمات ایشان را ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بموکب همایون پیوستند وروز جمعه حضرت صاحبقران دشمن گداز بازبر کوه سوالک بر آمده و از آن مرحله تا دیار یکربوت پانزده فرسخ بود وآن دره نیز جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عقده گشای حضرت صاحبقران برقلع وقمع کفار قرار گرفته شنید که درآن بیشه‌ها وجنگلها طبقات لاتعدو لاتحصی از بت پرستان و مجوس استقرار دارند وچون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شده بر غنیمتی گرامند مالک نشده بودند فرمان قضا جریان نفاذ

یافت که امیر جهانشاه با لشگریانش به آن موضع در آمده اسیر وغارت‌نمایند مقارن اینحال صاین تمور که‌قراول بودآمده درپایه سریر اعـلاعرضه داشت کـه کثرت هندوان بمرتبه‌ایست که‌قوت ناطقه ازشرح وبیان‌آن‌بعجز وقصور اعتراف مینماید حضرت صاحبقران بنفس همایون بایستاد وسپاه خراسان ولشکرجوانغار رافرمود که‌بمهم خود اشتغال‌نمایند وایشان تیغ جهاد ازنیام برآورده جمعی کثیر ازآن مشرکان رابقتل رسانیدند وغنیمت بی‌پایان و مال فراوان گرفتند و در وقت نمازپیشین همین روز ازپیش امیرشیخ نورالدین وعلی سلطان تواچی کـس آمده خبر آورد که‌ازطرف‌دست راست دره‌ایست ودرآنجا طایفهٔ از گبران جمع‌شده‌اندو عده ایشان ازحیز قیاس وتخمین بیرونست و مراعی ومواشی بسیار دارند حضرت صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمانداد که امیر شیخ نورالدین وعلی سلطان تواچی وسایر بهادران نامدار برسر آنجماعت ظلمت‌شعار رانند وایشان برحسب اشارت علیه روان شدند وتیغ جهاد بر آن‌روز بر گشتگان نهادند وچتر زرنگار خسرو دولتیار بر قلهٔ کوهی که برآن معرکه مشرف بود برآمد تابفر شکوه آنحضرت دلو دست مجاهدان قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن‌مخاذیل کشته‌گشته بقیةالسیف مجروح وشکسته روی بگـریـز نهادند لشکر ظفر قرین باغنایم روی زمین باز گشته و روی نیـازبر سم سمند جهان نورد مالیده بعواطف بیـکران وعوارف بیپایان اختصاص‌یافتندوچندان‌مراعی ومواشی آورده بودند که‌صحرا و کوه ازحمل آن‌بستوه می‌آمد و حضـرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بربالای آن کوه توقف نموده‌واز کمال شفقت ومرحمت حکم فرمود که‌هر که‌از سپاه‌ظفر پناه غنیمت نیافته باشد اورانصیبی دهند وشب‌اردوی کیهان‌پوی در آن‌دره فرود آمد ودرآن جنگلها وبیشه‌هاحمدونه بسیار بودچون شب میشد بلشکر گاه می‌آمدند ورخوت واشیاءلشگریان‌میبردند ودر مدت‌یکماه درمیان کوه‌سوالـك و کو که بیست غزوهٔ معین لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین درآنحدود و نواحی مسخر ساختند و آندیار باندك روز گاری ازخبـث وجود مشرکان پیراسته‌شد وبانوار توحید وعرفان آراسته آمدودر ظفرنامه‌مسطور

است که یکی ازقلعه‌ها قلعهٔ شیخه گبر بود وازخویشان ملك شیخ کوکر واهالی آنجا بوسیله جمعی ازمسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایرهٔ متابعت نهادند وظاهراً گردن انقیاد بطوق بندگی وفرمان برداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون ازصفحات احوال ایشان ظاهر ولایح بود و چون مال امانی بر ایشان انداختند واز مزاج واوضاع آن گمراهان مخاذیل غدر وفساد تفرس میرفت یکی ازبندگان درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند واسباب وآلات حرب که اندك ثمنی بهاداشت قیمت گران بر آن نهاده آنروز بر گشتگان هرسلاح که داشتند مجموع بیرون بردند وبفروختند وبدین حسن تدبیر هیچ سلاح دردست ایشان نماند بعد ازآن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر درسلك خدام هندوشاه خازن که یکی ازبندگان درگاه جهان پناه بود درآیند وبدان واسطه آن بدبختان از جاده شریعت و متابعت انحراف جستند وبعضی از مسلمانان را بقتل آوردند وبرذمه همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بیباکان شقاوت فرجام لازم گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند وآنرا فتح نموده دوهزار گبر را بتیغ غزا بگذرانیدند ودود استیصال ازخانمان ایشان بسقف دود اندود آسمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه ودربعضی تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعهٔ آنقلعه را بدین طریق آورده اند راقم حروف گوید که هرگاه که مورخان قایل باین شدند که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود رادرعوض مال امانی دادند چندان مناسب نمینماید که گویند مخاذیل نفاق وشقاق وغدر وفساد ازناصیهٔ گبران ظاهر وباهر بود والله اعلم بحقیقة الاحوال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران درنواحی هندوستان ودیگر وقایع وحالات او

چون خاطر انور صاحبقران والا گهر ازغزوات حدود کوه سوالك بازپرداخت رایت سعادت واقبال بجانب ولایت جموه برافراخت ودرمقابل قلعه و قریه بایله ازاعمال آنموضع نزول فرموده وامیرشیخ محمد ایکو تیمور ومبشر بهادر و اسمعیل

برلاس رابتاخت آن‌ده فرستاده ومردم بایله بغایت شجاع ودلیر بوده‌ند و جنگلهای استوار داشتند وجیرها درجنگل مرتب داشته آمادهٔ جدال شدند مجـاهدان دیـن خواستند که‌بی تاخیر بدار و گیرمشغول شوند وجزا وسزای آن‌بد کرداران‌را در کنار ایشان‌نهند امادر آنحال ازموقف جلال خبر آمد که بهادران درجنگ‌مبادرت ننمایند تاروزدیگر چترزرنگارسایهٔ وصول بر آندیار اندازد ودرروزهفدهم جمادی الآخر حضرت صاحبقران‌سپهراحتشام بر سمند گردون خرام سوارشده ولشکریان صفها کشیده برانغار وجوانغار وقول بیاراستند وآواز تکبیر وتهلیل باوج فلك رسانیدند ومخالفان دین بمجرد استماع طنطنهٔ نقاره و کوس وسورن سپـاه‌ظفـر قرین ده‌را گذاشته بگریختند وبسان مرغ آبی دربیشه‌ها وجنگلها مـاوی گرفتند شیران بیشهٔ هیجا چپرها برداشته در میان جنگل توقف نموده‌ند تاسپاه ظفر پناه پای درقلعه نهاده وغله‌فراوان بدست آورده همانروزه‌حرکت آمدند وچهار گروه مسافت پیموده فروه‌آمدند ودرهمانروزاولجه تمور وفولاد ومعتمدالدین که‌ازدهلی برسم رسالت پیش اسکندر والی کشمیر رفته بوده‌ند و احکام واجب‌الانقیاد باسم او برده‌باایلچیان‌شاه اسکندر رسیدند وبسعادت بساط بوسی فایزشده بعرض‌رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته وروی نیازبدر گاه عالم‌پناه آورده بموضـع جهان‌نما رسیده بود که درآنمرحله مولانا نورالدین ازجانب اوبـرسالت آمده‌بود ملحق‌شد وچنین تقریر کرد که‌امراءِ دیوان بزرك مقـرر فرموده که سی‌هـزار وصدهزار درست زر از هریك بوزن دومثقال‌و نیم ازولایت کشمیر سرانجام نمایند بجهت تقدیم این‌خدمت باز گشت تابعـد ازنسق این مهم دیگـر بار روی اخـلاص بدر گاه فلك اشتباه نهد حضرت صاحبقران بردیوانیان انکار فرمود کـه بر شـاه اسکندر تکلیف مالایطاق کرده‌اند وزیاده ازآنچه گنجایش ولایت کشمیر است ازاوطلب داشته اند ومقتضی عدالت‌آنست که‌هرچه درخور وسعت مملکت بود از آنجا بطلبندایلچیان حسن عبودیت وصفای‌طویت شاه اسکندر معروض گردانیدند عاطفت صاحبقران جهانگیرشامل روز گار والی کشمیر گشته بایلچیان فرمود که بایدشاه اسکندر بهیچ چیزباز نماید وبزوده‌ی احرام‌ملازمت بندد ودرروز هیجدهم

ماه‌رسولان شاه اسکندر رادر صحبت زین‌العابدین رخصت انصراف دادند مقرر بر
آنکه مدت بیست‌وهشت روزاز آن‌تاریخ بگذرد باید که‌در کنار آب‌سندرسیده‌باشد
بعداز آن‌ایلچیانرا گسیل کرده سپاه‌ظفرپناه قریه معموره معتبر راتاختند وخاطر
خودرا ازغله‌وعلوفه چندروزه فارغ ساختند ولشکریان فیروزی اثر بعد ازقطع
چهارفرسخ که مجموع کشت زاربود ومنبع آب جمود بوددر آمدندوچند نوبت‌از
آب بگذشتند ودردامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمود بودو بجانب دست راست
قریه سنود درهردومحل گبران قوی‌هیکل زورمندبودندو کوهها‌وجنگلها ازغایت
حصانت ومتانت داشتندچنانچه روندگان عبوربرآنموضع‌را ازمحالات می‌پنداشتند
وآن جهال عیال واطفال خودرا بقلال‌جبال فرستاده رای ایشان باطایفۀاز متهوران
بیباك بموضع حصین از کوه‌پناه‌برده ایستاده‌بود و تیرمی انداختند ونعره میزدند
رای عالم آرای بنابر مصلحتی که ملاحظه فرمود فرمانداد که‌ایشانرا بحال خود
گذاشته هیچکس ازلشکریان متعرض آنجماعت نشوند واماقریۀ سوررا تاخت
کنند سپاه ظفر پناه برحسب فرموده عمل نموده آن ده‌را غارت کردندودروقت
مراجعت بقصبه جمود درآمدندوغله فراوان بر گرفتند چنانچه مایحتاج ایشان
آماده گشت ورایت نصرت شعار ازآنجا درحرکت آمده خسرو گردون اقتدار
فرمود که‌چند قوشون ازمردم جلاد در کمین جنگل توقف نمایند وآنحضرت روز
جمعه بیست ویکم ماه ازآب‌جمود عبورنموده وچهار گروه رانده ازدره جمود در
مرغزاری که‌چهارده فرسنك علف خوار بود در کنار آب‌حباده فرود آمده وچون
اردوی کیهان پوی ازدره جمود وسنود بیرون آمده‌روان شدهندوان روباه صفت
بتصور آنکه بیشه ازشیران جلادت شعار تهی‌مانده ازجنگل پای بیرون نهادند
ناگاه بهادران جلادت آئین از کمینگاه بیرون تاختند وبرآن مدابیر بیدین حمله
آوردند وبسیاری ازآنطایفه رابرخاك‌هلاك انداختند ودولت تیمور تواچی و حسین
ملك قوچین رای جمودرا که زخمدار شده‌بود با پنجاه گبر دیگر اسیرودستگیر
کرده بدرگاه پادشاه دین پناه‌رسانیدوبنا برمصلحت وقت زخم اورامعالجه نمودند
وبعد ازوعد ووعید بسیار رای جمود زبان بتوحید گویا گردانیده و گوشت گاو

که در مذهب و کیش ایشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد وبتشریف و اعزاز سرافراز گشت ودر آن منزل خبر رسید که شاهزادگان وامراء که بطرف تهاوررفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص اواز بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند وبیان این سخن آنست که شیخه برادر نصرت کوکری که ذکر او گذشت درمبادی یورش هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت ومرتبه او بجائی رسید که هر کس درحدود هند گفت که من ازاتباع شیخه کوکرم بمال وجان ازسپاه دشمن سوز امان یافت ودر آنزمان که میان دوآب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخه کوکر رخصت طلبیده که بولایت خود رود وپیشکش وساوری ترتیب داده در کنار آب پیاده باردیگر بشرف بساط بوسی استسعاد یابد وچون ملتمس اوباجابت مقرون گشته بعد ازقطع منازل در لهاور که مملکت او بود قرار گرفت وبساط نشاط و کامرانی بگسترد ورقم نسیان برمیعاد مقرر کشیده باوجود خلف وعده وقلت التفات نسبت به بندگان حضرت صاحبقران کثرت عجب راشعار روزگار ادبار آثار خود ساخت چه در آن اوان که مولانا عبدالله صدر و هندوشاه خازن ودیگر ملازمان درگاه سمرقند می آمدند بدآنجا رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت وشرایط ضیافت ومروت بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت ولایت واخذ وقید او اشارت فرمود ومضمون **لئن کفرتم ان عذابی لشدید** بظهور پیوست ورایت نصرت پناه درچهارم ماه درجنبش آمده وپنج کریوه راه قطع کرده درمنزلی بانزهت قرار گرفت ودر آنروز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند واخبار شاهزادگان ودولتخواهان و احوال واوضاع ممالک محروسه وغیر آن بعرض رسانیدند وروز بیست وپنجم ماه هندوشاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند رود وبشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آندیار ازصغار و کبار برساند وهم در آنروز نوکران امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ از فارس رسیدند و کماهی حالات آنجائی معروض داشتند وپیشکشهای لایق ازشمشیرهای مصری وغیر آن بگذرانیدند ودرروز بیست وششم ماه از کنار آب جناده نهضت نمود وشش کریوه راه پیموده دربیابان فرود

آمدند وروز بیست وهفتم بسعادت واقبال روانشدند وبر سر تلی محفه حضرت صاحبقران رافرو گرفتند و در آنروز شیری ظاهر شده بهادران پیل شکار بر آن صید تاختند وپیشتر ازهمه امیر شیخ نورالدین‌شمشیرزده آن‌شیر رااز پای درآورد ومقارن اینحال امیرزاده رستم و امیرجهانشاه که‌بتاخت لهاورجهت تأدیب شیخه کوکر رفته بودندباغنیمت فراوان‌واموال‌بیپایان‌بموکب‌همایون‌پیوستندوانواع‌نقود ها و تبرکات بمحل عرض رسانیدند همت پادشاهانه مجموع آنها رابرایستادگان پایه سریر اعلابخشیدو درآن میان نظر مبارکش به پیر محمد آزادافتاده اورا مشمول عنایت بیکران گردانیده بجامهٔ خاص وتر کش بابند زر که‌آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد وهم در آنروز حکم‌شد که شاهزادگان باحشمت وجاه ونوئینان وسران سپاه هریك راهی معین بجانب وطن ومسکن خود باز گردند و تمامت مخدوم زادگان وارکان دولت ازیمن عاطفت پادشاهانه با کلیل خاص ومیان مبارکشان بکمر مرصع موشح‌ومزین شدواز ملوك واعیان ممالك هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهاندار بودند همه‌را خلعت وتشریف داده یرلیغ فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت وخضرخان‌را که از قید مبارك گریخته به پیش اسودن ملك بیابه رفته بود واز آنجا درحین وصول چتر فلك فرسای پناه بظل‌رایت جهانگشای آورده‌بحکومت مولتان تعیین فرمود وچون درآنحدود شکار گاه وسیع عریضی بود واجناس‌وحوش مثل‌شیر وپلنك و گرگو کرگدن و کوته پای وآهو و گوزن و کبود وغیرذلك واصناف طیورمانند طاوس وطوطی وسایر مرغان درآنجا یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل‌شکار کرده لشکریان بجرگه روانشدند وچندان شکار افکندند که کلاب و دواب مدتها از لحوم ودسوم‌آنها انتفاع گرفتند وچون ازآن کارفارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم‌ماه‌هشت گروه رانده‌درموضع‌صهیان که‌سرحد کشمیراست ودرآنزمان بانواع سبزه ورياحين آراسته بودفرود آمدند واگر اشارت عالی حضرت سعادتمندشرف نفاذیابد که‌در خاتمه کتاب تعرضی بامصار وبلادرود صفت کشمیر بعد از قضاءالله تعالی درآنجا سمت گذارش پذیرد انشاءالله‌وحده‌العزیز .

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کشورستان

بصوب مستقر سریر خلافت مسیر

روز یکشنبه سلخ جمادی‌الآخر اعدل خواقین اوایل واواخر ازعساکر گردون مآثر جداشده روی توجه بدارالسلطنه سمرقند نهاد وبر سبیل تعجیل بیست کریوه راه قطع کرده موضع سانیست ازتوابع کوه‌جود محل نزول شهریار صاحب وجود گشت وروزدوشنبه غره رجب از آنجاروان‌شده حوالی قلعه بروجه رامضرب خیام اقبال ساخت وازآن مرحله درهمانروز بعد ازاداء نمازپیشین پای دررکاب نصرت انتساب آورده بجول جلالی درآمده وبسرعت هرچه تمام‌تر رانده نمازشام از آن جول بیرون آمد وسبب تسمیه جول بجول‌جلالی سمت گذارش یافت و چون ازقریهٔ بروجه سی کریوه راه‌قطع فرموده‌در کنار کول‌آب برشکال‌محفوف بسعادت واقبال فرود آمد وروز دوشنبه دویم ماه کناردریای سند بفرمقدم حضرت صاحبقران گیتی‌ستان رشک چشمهٔ‌حیوان گشت وامراء که ضبط‌قلعهٔ تعرو باتو وآنحدود و نواحی تعلق بایشان میداشت مثل پسرعلی سلدوزو شاه‌علی قراچی بر حسب فرمان قضا جریان برآب سند پلی ازسه پایه وجیری ازکشتی بسته بودند رایت نصرت مآب ازآن پل فرود آمد وتاوقت‌استواء بر کنار آب توقف نموده امیر الله‌داد را بر سرپل بازداشت که‌آغروق ولشکریان که ازعقب متوجه اند بآهستگی بگذرانند و بعد از قطع مسافت درحوالی باتوقبهٔ بارگاه‌پادشاه اسلام باوج‌مهرو ماه‌بر افراشته‌پسرعلی‌سلدوز ودیگر سرداران که‌جهت‌دفع شر اوغانیان درقلعه باتوبر آنحدود بمقتضی فرمان واجب‌الاذعان توقف نموده‌بودند ودر این مکان بتقبیل سده‌فرخنده نشان‌فایز گشته یك‌تفوز اسب ویکهزار گاو بمحل عرض‌رسانید حضرت صاحبقران سپهر احتشام که‌پشت گاوزمین ازحمل انعام او خم میشد اسبان راهوار بهمان بهادران بخشید وحکم کرد که گاوانرا ازهر کس که‌برسبیل تعرض گرفته بودندبایشان‌رسانند وپسر علی‌واتباع‌اودرآن محل چندان توقف نمایند که لشکریان ازآنجابگذرند ودرروز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز

بود‌رایت نصرت شعار بجانب‌تعر‌درحرکت آمدوروز جمعهٔ خامس‌شهر مذکور قلعه‌تعر‌را ازغبار موکب منصور عطرسای گردانید ودرآنروز نوکر امیر زاده میرانشاه‌بموجب‌فرمان متوجه تبریز‌شد تااخبارفتوحات ارجمند که‌بندگان‌خاص‌را در کشور هندبدان اختصاص‌یافته بودبمسامع سکان‌ممالك‌آذربایجان‌رسانندوهم‌در آنروزاشارت‌عالی‌صدوریافت که‌محمود‌برانخواجه‌وهندوشاه‌بکابل‌رفته‌لشکر آن‌ناحیه را جهت دفع شر اوغانیان بیاورند و پیش از این نگاشته کلك بیان گشت که حضرت صاحبقران ممالك ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان جهت فساد اوغانیان وتمهید بساط امن و امان در میان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه تعر را بحال عمارت آورده و امیر مشارالیه در تعمیر آنقلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه چشمه آب خوشگوار در خارج حصار مانده بود در این وقت رای عقده گشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلاء شوق و آرزومندی بملاقات اولاد و احفاد مصلحت‌بلاد وعباد برنیل مراد راجح دانسته درآنجا توقف فرمود و چون عدد لشکریان‌حاضر معلوم نبود معروض رای انور گشت که از جمله اسباب اختاخانه چند خروارنعل موجوداست فرمان‌قضامضانفاذ‌یافت که آن نعلها را برطایفهٔ که‌ملازم‌رکاب ظفرقرین اند بخش کنند و سرداران سپاه نعل طمع در آتش امل نهاده نوکران خود را زیاده از واقع نوشتند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که در اضافه عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد و برحسب مفصل قسمت نعل بسیاق انداخته غدغن بمرتبهٔ رسید که امراء بدست خویش بمقتضای فرموده خشت میکشیدند تا بر نوکران وزیردستان چه رسد و دوسه‌روز آنعمارت سنگین تکلیل یافت و بعد از اتمام آن مهم نصرت قماری‌از نوکران امیرزاده پیر محمد باسیصد کس از قوشون وسه اغلان از احفاد جوجی خان با چهار صد خانه کوچ اوزبك مقرر شد که بمحافظ آنقلعه قیام نمایند و ضبط قلعهٔ ایریاب و شوران بشیخ حسن سخت گمان‌وعمزاده امیر شیخ‌نورالدین‌مفوض گشت ورایات نصرت‌آیات درحرکت آمده یك‌منزل قطع فرمود و روز سه‌شنبه‌نهم ماه از

حوالی گنبد شیخ مبارکشاه روان شده منزل کرماج مخیم اقبال خسرو باتخت و تاج گشت و در این مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی ببارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد اما همت شیخ مشارالیه از احضار چیزی که بقایای روح حیوانی بآن منوطست قاصر آمده باقامت وظیفهٔ ضیافت چنانچه راه ورسم ارباب خرقه‌وفقر است بهیچ گونه نتوانست نمود در همان روز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اشگبار از فرقدوم فرمانفرمای عصر غیرت افزای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز بقدر وسع طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانید

قطعه

برومند باد آن همایون درخت　　که بر سایه آن توان برد رخت
گه از سایه آسایش جان دهد　　گه از میوه آرایش خان دهد

روز دهم ماه‌ازموضع اشگبار کوچ کرده‌دهانه‌آرامگاه سپاه نصرت‌پناه گشت و در آنروز مولانا نعمت را پیش امیر زاده‌شاهرخ‌فرستاده تا مژدهٔ وصول چترفلك فرسای رساند و چاشت آنروز از آن منزل در جنبش آمده هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفرلوای‌عطرسای گشت و بعضی از آغایان راکه طاقت ایلغار و شبگیر نداشتند بگذاشت و مبشر را باز داشت تا باهستگی ایشانرا بیاورد و از آنجا نهضت نموده بجوی ماهی گیر که معمار همت آنحضرت احداث فرموده بود آمد و چون از آنجا روان شده موضع غربان محل‌نزول موکب‌نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از گچ وآجر مرتب سازند و باندك فرصتی آنعمارت باتمام پیوست وبعداز فرمان‌بترتیب آب بقعه حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و قریب بدو فرسخ قطع فرموده فرود آمد و در آن منزل که بتاخوشك اشتهار داشت دردست پادشاه اسلام قرحه پیدا شده ملازمان بارگاه سپهر احتشام از این صورت ناخوش گشتند و شب هنگام از جانب هرات نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار سلوت بمسامع علیه رسانید و بجهت شدت وجع سه روز درآنموضع توقف واقع شده بعد ازآن اردوی کیهان پوی درحرکت‌آمدومحفه آنحضرت‌را درآن دره‌استران راهوار میکشیدند

و چون در محفه دره زیادت میشدبندگان صادق الاخلاص دول ساخته محمل اشرف را که خلاصه نتایج هشت وچاردرآن درج بود بر گردن گرفته از آبها میگذرانیدند و در اثنای آنطریق عقبه ایست سیاه یخ نام از اول تا آن عقبه بیست وشش کرت و از آن عقبه تا آخر دره بیست دو نوبت از یك آب عبور میباید نمود روزپنجشنبه پانزدهم ماه نوکران حضرت ابهت آیات سرایملك خانم وتومان آغا وسایرخواتین و آغایان وپادشاه زادگان رسیدند و بیلاکات گذرانیدند و احوال سلامتی بعزعرض رسانیدند و حضرت صاحبقرانی کسی بآغروق فرستاد که پیلانرا بتعجیل بیاوردند و در هفدهم ماه عارضهٔ که بود بکلی زایل شد وروزشنبه هیجدهم ماه خسروکامیاب از موضع سراب نهضت نموده متوجه بقلان گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف نمود که آش خورده شد و از آنجا درحرکت آمده قرابلاغ معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین امیر زاده پیر محمد و امراء ورعایای دیار بقلان ساوریهای لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدندوموکب همایون از آن محل جنبیده و منازل و مراحل قطع فرموده همانشب بلب آب جیحون رسید

ذکر عبور حضرت صاحبقران از جیحون باسعد طالع و ملاقات باولادووصول بسمرقند

در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احد و ثمانمائه آن بحر مکرمت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آنمکان مخدوم زادگان امیرزاده ابراهیم سلطان و حجله نشین تتق عصمت وجلالت سرایملك خانم و تومان آغا و بیگم سلطانو سایر شاهزادگان و آغایانومجموع اشراف و اعیان بلاد ماوراءالنهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقران سعادتمند روشن ساختند و زبان بدعا وثنا گشادند و مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشهای سزاوار کشیده درهم و دینار نثار کردند و دو روز در آن منزل توقف نموده در روز سیم خانزاده علاءالملك از اجله سادات آنجا که بفخامت ذکر و نباهت شان

امتیاز داشت طوی سنگین کشیده تنسوقات مناسب بعز عرض رسانید و روز سه شنبه سیم ماه حضرت صاحبقران بر سمند باد رفتارسوار شده و قطع منازل فرموده موضع دور بیلحن معسکر ظفر قرین گشت و در آنمرحله دری برج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبةالاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بموقف عرض رسانید وهم در آن منزل امیرزاده عمرولدامیرزاده میرانشاه که شهریار جمجاه او را درسمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوسی سر افراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا وکافه برایا معاش پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز سه شنبه سلخ ماه رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده قبة الخضرای کش از مقدم همایون آنحضرت جنت وش گشت و ازحسن عقیدت و صفای سریرت شهریار دیندار بزیارت قدوت الواصلین شیخ نورالدین و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شتافت و نذوروصدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از آنجا روان شده ومسافت پیموده در کوشك باغ دلگشا در ظاهر سمرقند که درآن حین باتمام رسیده بود نزول اجلال فرمود و در آنمکان با نزهت شاهزادگان و آغایان وارکان دولت واعیان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گویا گردانیدند وچندان درو گوهر وسیم و زر نثار کردند که رسم آز و نیاز از میان بر خاست و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بکالبد در آید بدارالسلطنه سمرقند فی ایمن وقت واسعد ساعت درآمد

بیت

باز درآمد بشهر کوکبهٔ شهریار
عبرت فردوس گشت ازقدمش آندیار

و بعد از استحمام بصدق و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان اساس بزیارت فیض رسان قیم بن عباس تیمن و تبرك جست و مقیمان و مجاوران مزار را بصلات وصدقات بیپایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه مهد علیا تومان آغا قدم رنجه فرمود و بعد از نماز پیشین باغ چنار از فرقدوم صاحبقران دولت یار محسود گلستان ارم گشت و در آنجا بعیش وعشرت مشغولشده داد طرب

وکامرانی داد و از آنموضع فرح افزای بباغ بهشت عنبر سرشت نقل کرده بساط نشاط ممهد داشت و بعد از آن خسروکامران از باغ بهشت بباغ بلند خرامید و در این ایام پیلان و آغروق که در عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراءالنهر که مدت‌الحیات پیل ندیده بودند از آن هیکل مهیب وترکیب غریب درتعجب‌افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال‌صنع قادر بیچون آفرینها خواندندوحضرت صاحبقران ممالك ستان مجموع شاهزادگان و آغایان و امراء و نوئینان واشراف و اعیان و اکابر دیار و اطراف ماوراءالنهر را بعطا و بخشش و هدایا و تبرکات و تنسوقات ممالك هندوستان فرحناك و شادمان گردانید و سارنك برادر بزرك ملوخان راکه در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با دو زنجیر فیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند باشره پیش امیر زاده‌محمدسلطان فرستاد و برای‌مجموع امراء که در سرحد مغولستان قرار داشتند ارمغانی روان کرد و شاهزاد شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثناء این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمانداد و روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احد و ثمانمائه که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان دانشور در ساعتی شایسته و طالعی‌بایسته دربنای آن شروع نمودند و عمله‌وپیشکاران که هریك درفن خویش عدیل ونظیر نداشتند در آن مهم غایت‌جهد مبذول میداشتند و سنك تراشان ماهر از حدود ممالك جمع آمده بودند دویست نفر در نفس مسجدکار میکردند و پانصد کس در کوهها ببریدن سنك و فرستادن آن بشهر کمر جد و اجتهاد برمیان‌بسته بودند و برای مهم آوردن ونقل آلات و ادوات پنج زنجیر فیل که از دریای هندوستان‌بسمرقندرسیده بود تعیین رفت و سنگهای عظیم بگاو گردون‌میکشیدند و ستونها برشاهزادگان و امراءو نوئینان و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم شد وهر کس در امری که تعلق باو داشت‌مساعی جمیله بتقدیم میرسانید و دراثنا این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آغا بشرف پایبوس

استسعاد یافت و بمراسم نثار و پیشکش قیام نموده آنحضرت قرة‌العین سلطنت را در آغوش کشیده پرسش احوال فرمود واز کمال اعتقاد واهتمامی که فرمانفرمای هفت‌اقلیم در اتمام آن بقعه خیرداشت اکثر اوقات آنحضرت برسر عمارت حاضر میشد تا بر میامن التفات همایون او شرفات عالیش از ایوان کیوان در گذشت و باندك زمانی چهار صد و هشتاد ستون از سنك تراشید که هریك از کوه بیستون نشان میداد افراخته شد ومجموع سقف رفیع‌وفروش بدیع از تختهای سنك‌تراشیده ساخته و پرداخته غرض اصلی از تسویداین اوراق تاریخ است نه انشاء توصیف در تعریف آن بقعه شریفه بهمین قدرا کتفارفت

ذکر اصابت عین الکمال بحال امیرزاده میرانشاه و لشکرکشیدن حضرت صاحبقران بایران ویورش هفت ساله

در پائیز سنه اثنین وثمانمائه امیرزاده میرانشاه گورکانرا هوس شکار دامن گیر شده بعزم اینکار بـرسمند باد رفتارسوار شد و در صحـرای مـزید جـر کـه بهمرسیده در جوار مزار پیر محمد نخجوان شکاری فـراوان بهمرسید و در اثناء تك و تاز شاهزاده گردون فراز بقوچی باز خورده از فراززین‌دوتا گشته خـواست که قوچ را زنده بدست گیرد ناگاه از قضای آسمانی وحکم ربـانی بسروگـردن برزمین افتاد و بعضی گفته‌انـد کـه قـوچ را گرفته بقرپوس زین رسانید و آنصید طپیده و اسب رمیده شاهزاده از بالای زین برزمین افتاد و علی‌ای‌التقدیرین ازشدت آن صدمه بیهوش شد از این واقعه عظمی خروش از نهاد مردم برآمد و امراء و اعیان ببالین شاهزاده آمدند و قلق و اضطراب آغاز نموده تا بعد از اندك زمانی بر خود جنبیده فی‌الجمله اثر حیاتی از او مشاهده افتاد و مدت سه شبانه روزچند نوبت غش برذات‌پسندیده‌سمات اوطاری گشت ازطبیبی که متصدی معالجه اومیبود بسهو یا بقصد یا بعمدیا باغوای جمعی در تداوی تقصیری واقع شد خلـلی فاحش بدماغ شاهزاده خردمند راه یافت آنـکه مملـکت هلاکوخان را بنوعی ضبط کرده بود که مزیدی برآن متصور نبود بنابر این اکثر اوقات او بر نهجی صادر میشد

که مرضی و پسندیدهٔ عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بخون بیگناهی فرمان میداد و گاه از طریق اسراف گنجی براه گدائی مینهاد و بسیاری از امور که لایق مرتبهٔ سلطنت نبود ارتکاب مینمود از آنجمله در اوایل فصل تابستان بیموجی لشکر بجانب بغداد کشید و در شبانه روزی دو منزل قطع میکرد بتصور آنکه سلطان احمد جلایر از آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش گیرد و چون بقبهٔ ابراهیم لك رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد که طایفه‌از رؤسای واعیان آندیار باهم عهد و پیمان بسته داعیهٔ آن دارند که غدری اندیشند وچون همت شاهزادهٔ عالمیان رخصت نمیداد که بی نیل مقصود مراجعت نمایدبدان سخن التفات ننمود و همچنان میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در آنوقت محاصرهٔ دارالسلام تعسری دارد پای وقار دردامن اصطبار کشید ولب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون ایلچیان از تبریز متعاقب رسیده طغیان اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمودو هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید جمعی را که اندیشه خلافت داشتند شاهزادهٔ کامران از میان برداشت و یکی از آن جمله قاضی تبریز بود و در پائیز همین سال بمجرد توهم مخالفت سید علی شکی ارلات تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشید و حاصل مملکت او را از صامت و ناطق بباد تاراج دادوچون صیت اشتغال شاهزاده بلهو و سرور در اقطار انتشار یافت گرجیان که از مهابت سیف وسنان لشکر توران در زوایای اختفا خزیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی باذیال ممالك محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان سنجر امیر حاجی سیف‌الدین بموجب فرمان‌صاحبقران سعادت‌قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره کرده در گرد قلعه دیواری کشیده بود بلند ومحکم که هیچکس را مجال دخول نبود واهالی حصار بغایت بتنك آمده بودند ودر مضیق حیرت افتاده‌دراین‌اثنا گرگین حاکم گرجستان

جمعی از گرجیان بیدین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاده و سیدعلی‌شکی با وجودتحلی بزیور اسلام بواسطه آنکه‌لشکرشاهزاده ولایت او را غارتیده بودند با ایشان اتفاق نمود و متوجه قلعه النجق شده بمملکت آذربایجان در آمدند و دست تظلم برآورده متصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت از در قلعه برخاسته بتبریز رفت‌وصورت حادثه‌بعرض امیرزاده‌میرانشاه‌رسانیدوآنجناب‌پسرخودامیرزاده‌ابابکر را با طایفه از امراءِ مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و غیرهما بتسکین دادن آنفتنه‌امر فرمود و ایشان روی جلادت بجانب‌النجق آوردند وچون گرجیان بظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمد و بایشان ملحق شدو قلعه را بحاجی صالح و سید احمد علیشائی و سه از نادر گرجی سپردند و بلغت گرج ازنادر عبارت‌ازامراءِ وبهادرانست و چون مقصود گرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آنکه اینصورت میسر شد مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و او ازجانبین بتسویه صفوف اشتغال نمودند ونیران محاربه اشتعال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از نادران گرج برانغار وجوانغارشاهزاده‌ابابکر را از جای بر گرفتند و در این اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد و خدمتش امیرزادهٔ با آنکه در سن هیجده سالگی بود در مقام مردانگی ایستاده بیك چوبه تیرسید علی شکی را بر خاك هلاك انداخت و چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن معرکه برتافته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانید و گرجیان نیز روی باوطان خود نهادند و امیرزاده‌میرانشاه‌مایل بعیش وعشرت‌وشرب خمر ولهوولعب گشته از تنسیق امور مملکت تغافل میورزید از آن جهت اختلال باحوال ملك‌راه میبافت وچون حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی‌ستان از دیار هندوستان‌مراجعت نموده در مستقر عز وشرف‌قرار گرفت بسمع همایون نا مضبوطی ممالك‌آذربایجان رسانیدند ودراین‌اثناحرم محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از

شوهرش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و درقصر باغ چنار بشرف بساط بوسی خسرو کامکار استسعاد یافته حال ضعف دماغ شوهرش بعرض رسانید و گفت اگر دراین اوان رایت عالی‌سایهٔ وصول برآن‌دیار نیندازد او اظهارمخالفت خواهد کرد و این معانی موجب آنشد که حضرت صاحبقران از یساق یورش هندوستان هنوز نیاسوده و بیش‌ازچهارماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده باردیگر برتوجه ایران جازم شد وتواچیان بهرام صولت باطراف مملکت فرستاده تا جار رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله نموده بدرگاه عالم پناه شتابند و امراء امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانملك و پیر محمد فولاد برحسب فرمان بهرات رفتند و باشاهزادهٔ مشارالیه گفتند که بموجب فرموده شمارا بالشکر خراسان عزیمت آذربایجان میباید کرد و امیر سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود و چون این خبر بسمع فرخندهٔ امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمع سپاه نصرت مآل فرمانداد و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکرها شاهزادهٔ جوان بخت پای مبارك در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجرم اتفاق نزول افتاد توکل قرا از اردوی اعلا رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان براه شماسیما باسترباد روند که رایت جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام ودامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال واجب الامتثال نموده بالشکریان خراسان عنان بجانب شماسیماتافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جان گزا چندان چهار پای در عرصهٔ تلف‌آمد که زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت‌و بعد از تعب ومشقت انبوه‌بفیروز کوه رسیدند و به بهروزی و فیروزی از آنجا روان شدند و حضرت صاحبقران ممالك ستان امیرزاده محمد سلطانرا جهت ضبط‌ممالك‌توران در سمرقند بگذاشت وجمعی از امراء را که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود بدستور سابق‌در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمرشیخ بهادر را بحکومت اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالك عرب وعجم در محرم سنهٔ اثنین و ثمانمائه

بطالع مسعود وزمان محمود پای دررکاب نصرت انتساب آورده سوار شد ومنازلو مراحل قطع فرموده و شرف زیارت‌مشایخ واکابر دین قدس الله تعالی در یافته‌چون ببلخ رسید در وثاق امیر یاد گار برلاس که داروغه آنولایت بود فرود آمد وامیر مشارالیه نیز ترتیب طوی و پیشکش داده وظایف خدمتگاری بتقدیم رسانید واز آنجا روی براه بل‌بفضل اله آورده چون سارق قمش جام‌محل نزول خدام‌عالیمقام گشت‌حرم‌محترم‌امیرزاده‌شاهرخ ملك‌آغاو گوهرشادآغاوفرزندان‌ازهرات‌آمده در آن‌محل‌بعز بساط بوس فایز گشتند وامیرزاده‌سیورغتمش که پیش از این بتاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احد وثمانمائه بطالع سنبله در هرات از ملك آغا متولدشده بنظر کیمیا اثرپادشاه هفت کشوررسید وهم در آن منزل امیر آقبوقا نیز ازهرات آمده شرف دستبوس دریافت وحضرت صاحبقران اورا بنوازش وخلعت اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده و مسافت پیموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمده و بقدم صدق پیش رفته استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هردو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجك با دو هزار کس برحسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شد ورایت جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام درحرکت آمده از خارری گذشت و چون قریهٔ ایوانکیف از فرنزول پادشاه سپهر احتشام غیرت افزای ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از راه مازندران متوجه عراق شده بود در آنموضع بظل رایت جهانگشای استقلال جست

ذکر وصول امیرزاده میرانشاه گورگان بدرگاه گیتی پناه وگرفتاری خواص و ندماء او بمحن و بلاو بیان بعضی از وقایع

امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان پیشتر عازم تبریز شده بود چون بری

رسید و از بیان کلام قوچین قضیه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق شد ورفتن او به تبریز و ملاقات او بامیرزاده مشارالیه صواب ندانست لاجرم بهمدان رفته در آنمکان توقف نمود و امیر زاده ابابکر ولد امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کرده قاصدی مکتوب پیش امیر سلیمانشاه فرستاده اورا طلب داشت و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شده چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میران شاه را بامعدودی چند باردوی همایون‌روان کردو چون رایات جهانگشای شهریار خجسته پی‌ازولایت ری بگذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد پادشاه‌کامکار روز بخت شاهزاده را بارنداد و روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پای بوس سر افراز شده وزانوزده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید اما بنابر اخبار نامناسبی که از جانب او بمسامع علیه رسید بود ملحوظ نظر التفات نشد وتمور خواجه آقبوقا و جلال الاسلام پیشتر برحسب فرموده جهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده‌بتبریز رفتند و نواب وکارکنان اورا گرفته بند کردند ودفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال دو دانکه چند ساله را که تعلق بخزانهٔ عامره میداشت و شاهزاده اورا بعمروزید داده بود ازآنجا بیرون نوشته استر دادنمودند و چون مکرراً بعرض رای همایون رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بلهو و طرب وشرب مدام صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت‌بترغیب وتحریص جمعی از مردم اهل ساز وندیم پیشه که پیوسته ملازمت بزم مینمودند شد مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی بحکم ربانی و قضای آسمانی چنان‌متغیر شده بود که‌در اینولا فرمانداد که مجموع ایشانرا گرفته‌بدار اعتبار بر کشند و بموجب فرموده حریفان نزهت سرای فرح افزای شاهزاده را مثل مولانا محمدکاخکی که باوجود تبحر در مسائل عقلی ونقلی در شیوهٔ نظم ونثر وفن جدو هزل از ابناء زمان انفراد و امتیاز داشت واستاد قطب‌الدین نائی و حبیب عودی وعبدالمؤمن گوینده که هریك درفن موسیقی وادوار در زیر این گنبددوارسرآمدابنای‌روزگار بودند بگرفتند وچون ایشانرابپای‌داررسانیدند مولانامحمدکاخکی بطریق مطایبه وظرافت چنانچه شیمهٔ او بود روی بقطب‌الدین نائی آورده گفت که چون خدمت

اوستاد در جمیع ابواب و حالات برماسمت تقدم داشته اکنون نیز همانطریق مرعی میباید داشت استاد قطب الدین فرمود که چه‌محل‌هزل و امثال‌این‌سخنانست مولانا محمد گفت فایدهٔ نیست و جلاد نخست قطب نائی را رسن درنای افکنده بر کشید وچون‌نوبت بمولانا محمد رسید این دوبیت بدیهه انشاء کردچنانچه‌عقل از اقبال اوبرشعر گفتن درآنحال متحیرماند

قطعه

پایان کار و آخر عمر است ملحدا گر بایدت و گر نه‌بدست‌اختیار نیست
منصور وار گر ببرندت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست

ورفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیدند واگر چند ندیمان شاهزاده را بیاسا رسانیدند و خواص و مقربانش را از ملازمت او نفی کردند اما در مقام سلطنت برمجموع شاهزادگان مقدم می‌نشست و دریورش‌مصر وشام مجموع الوسی بنظر اعزاز واحترام دروی مینگریستند و چون لوای نصرت انتما بسلطانیه رسید مظفر لطری که صاحب اختیار عراق‌عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت و تبرکات و تنسوقات لا تعد و لا تحصی بپایهٔ سریر اعلا حاضر گردانید و اعلام ظفر فرجام از جانب قرادره واردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و درصحرای موقان و اقتان شکار کنان در کنار آب ارس‌فرودآمد و بر آن آب‌پل‌بسته‌عبور نمودیورت‌وعمر تابان‌را‌درحوالی قطورقند برای قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیر زاده ابابکر و امیرسلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امراء امیرزاده میرانشاه که همراه ایشان آمده بودند هریك فراخور حال ویورت پیشکشها‌بموقف‌رسانیدند و چون پیش از این سیدعلی شکی ارلات بگرجیان اتفاق نموده بدر قلعه النجق آمده بود و جان شیرین بجرمانه داده چنانچه گذشت در اینولا پسرش سیدی احمد که متصدی منصب پدرشده تنسیق امورولایت‌خودقیام‌مینمود دراینولاالتجا بحاکم شیروان‌برده اورا شفیع ساخت تابگناه پدر مؤاخذ نگردد امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان خاص بمزید قرب اختصاص داشت‌سیدی احمد را بپایه سریر خلافت‌مسیر

آورده در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید والتماس او بعز اجابت اقتران یافته منصب سید علی پدرش بروی مقرر گشت * از لطف تو هیچ بنده نومید نشد* و امیر شیخ ابراهیم درمقام خدمت کمر بسته بترتیب اسباب طـوی مشغولشد و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند وتواچیان ذبایح برلشکریان قسمت نمودند و دیگر مایحتاج جشن که مناسب آن بود ترتیب دادند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماه روی و غلامان عنبر بوی و فهود جهنده وجانوران پرنده و نفایس اقمشه و لطایف امتعه بمحل عرض چندان رسانید کـه از خبر قیاس و تخمین بیرون بـود و ازآنجمله ششهزار اسب کشید و مقارن اینحال در یکروز از اطراف واکناف خبرها رسید که برقوت دولت‌میکرد نخست آنکه تیمور قتلق اغلان که بعد از انهزام و نکبت توغتمش‌خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بر وی مقرر شده بود و از غرور دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از تمرد و مخالفت میزد در اینولا وفات کرده هرج ومرج بمملکت اوراه یافت وایل والوس او متفرق‌شدند و دیـگر آنکه ملك برقوق که سلطنت مصروشام باو متعلق میبود رخت بسرای باقی کشیده و میان امراء و خواص او حرب واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده‌اند و پسرش فرخ که ولیعهد پدر است چندان اختیاری ندارد و یکی آنکه سعودخان پادشاه ممالك ختای که‌مدتها دربادیهٔ کفروضلالت وصحرای غباوت وغوایت سرگردان میگشت از این سرای فانی بسرای بـاقی نقل نمـود و سپاهی ورعیت‌آن مملکت‌پریشان‌وبیسامانند ودیگر آنکه‌خضرخواجه‌اغلان‌ودیعت حیات را بمقتضای اجل سپرده‌ومیان اولاد اوشمع‌جهان اغلان وشیرعلی‌اغلان وشاه جهان اغلان بواسطه بد گوئی اهل غمز وسعایت مخالفت پدید آمده قصدیکدیگر دارند ودیگر آنکه‌امیرزاده اسکندرپسر شاه‌زاده عمر شیخ بهادر با امراءِ وبهادران بمغولستان رفته و بفر دولت روز افزون برمخالفان غالب آمده است وایشان را منکوب‌وزبون گردانیده ازاستماع این اخبار که بیکبار دراردوی اعلاانتشاریافت مواد بهجت و سرور ونشاط وحبور همگنان متضاعف گردید و تفصیل اجمال‌احوال

امیرزاده اسکندر در قضیه‌لشگر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضرخواجه اغلان وفات یافت مملکت او بهم برآمد شاه‌زادهٔ مشارالیه فرصت غنیمت شمرده لشگر بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده باتفاق امراء مثل پیرمحمد طغایبوقاء برلاس وبور که برلاس و بیان تمور پسر ایکجك و پیر حاجی وغیرهم باآنکه در سن پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان بجانب مغولستان روان‌شد و چون شاه‌زادهٔ عالی گهر بجانب کاشغر رسید امراء که بموجب فرمان‌در سرحدجته اقامت داشتند مثل پیری بیك ساربوغا و خدا داد حسینی و امیرشمس الدین عباس وغیرهم بموکب اوپیوستند وبهیات اجتماعی متوجه آنجانب شدند نخست بار کنت راغارت کردند و چون ازآنجا فراغت یافتند عرصهٔ سارق قمش و کلین ذالی کول و امثال این ولایات را تاختند وبعدازآن‌متوجه شده‌بدرآنموضع رسیدند وآنحصار استوار را بسعی و کوشش بگشادند آنگاه امیرزاده مشارالیه با امراء و سپاه عنان بجانب‌آق‌سو تافتند وآق‌سوعبارت‌از سه قلعه است‌دریکدیگر و اهالی آن نواحی هنگام ظهور شداید ومحن وحوادث وفتن همیشه پناه بدآنجا میبردند تاخون ومال ایشان مصون و محروس میماند القصه شاهزاده و امراءبمقصد رسیده در ظاهر قلعه فرود آمدند وبترتیب اسباب حصار گیری مشغولشدند وقریب بچهل شبانروز جنك و پیکار دشمن سوز امتداد یافت عاقبت مقیمان آنقلعه و ساکنان آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت ختای را وقایه عرض ومال خود گردانیده از حصار اخراج نمودند وشاهزاده باین قدرازایشان راضی‌شده فرماندادتالشکریان دست ازجنك بازداشتند ودربعضی ازتواریخ بخلاف‌این‌سخن‌مذکوراست که‌چون‌دوازده روزازمحاصرهٔ‌آق‌سو بگذشت ارباب قلعه‌بتنك آمدند وامان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود که سپاه ازمحاصره ومحاربه بازایستادند ومخالفان ازالتماس مصالحه پشیمان شدند وبار دیگر اظهار یاغیگری کردند واز این‌حرکت نا پسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصوره بمهم سابق اشتغال نمایند وایشان روی‌جلادت بتسخیر حصار نهاده از سرجدوجهد جنك‌آغاز

کردند عاقبت بقهر و غلبه بر آنحصار استیلا یافتند ومرد اورا بیاسا رسانیده‌زنان و فرزندان‌ایشانرا اسیر کردند وعلی ای‌التقدیرین امیرزاده اسکندر چون از مهم آق سوبپرداخت طایفه ازبهادرانرا بجانب بای و کوسن که ییلاق و قشلاق افواج مغول بود روان ساخت و آنجماعت بر امتثال مبادرت نموده درحرکت آمدند و ارباب آنجا را از پای در آوردند ومردم کوسن رابانواع‌محن گرفتار ساختند واز آنجا بتارم رفته آن‌سرزمین رانیز تاختند وشاهزاده جوان بخت بعد ازاین فتوحات عنان‌عزیمت بجانب ختن تافت‌وازختن تاخانبالغ که‌دارالملك پادشاه ختای است ازراه آبادانی وآب صدوبیست ویك منزل است چنانچه مورخان تفصیل آنرا درمصنفات خویش ایراد کرده‌اند و گویند که راهی دیگر هست که ازختن تاسرحد ختای بچهل روز میتوان‌رفت امادر آنراه بغیر ریگ هیچ چیز یافت نمیشد بالجمله‌چون امیرزاده اسکندر بتائید ملك ذوالمنن بختن‌رسید اهالی آنجا بارشاد بخت بلند روی توجه ببارگاه آنشاهزاده که‌شایستهٔ سریر وتخت بود برآوردند وانواع تبرکات واصناف‌پیشکش بموقف عرض رسانیدند وبمساعدت دولت واقبال حضرت صاحبقران بیهمال قلاع وبقاع آن نواحی ازشایبه کدورت و نزاع مصفی گشت و امیر زاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر معاودت نمود وآنزمستان درآنموضع بسربرد واز خوبرویان ختن دوتقوز بر گزیده بدرگاه شهریار زمین‌وزمن فرستاد ویك تقوز دیگر ازآن‌جنس بانه اسب پیش‌امیر زاده محمد سلطان روان کرده و خدمتش شاهزادهٔ مشارالیه درآن‌اوان بعزم یورش مغولستان وجته بالشگرها چند منزل پیش آمده بودوچون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر سمرقند توقف نکرده و از پیش رفته بود و آثار جهانگیری بظهور رسانیده اینمعنی برخاطر امیرزاده‌محمد سلطان گران‌آمده بیلاکات‌اورا رد کرد وبسمرقند مراجعت نمود و چون بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمدو ازآنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید ودر اثناء راه منهیان بسمع اورسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است واندیشهٔ گرفتن تودارده‌خدمتش ازاستماع اینخبر اندیشناك شده باز گشت وبحصار

اندکان درآمد امراء که در آن سرزمین بودند مثل پیرمحمد طغایبوغا وپیر حاجی اینصورت رامحمول برمخالفت داشته ولشکر اندکانرا فراهم آورده حصار رااحاطه نمودند وامیرزاده اسکندر باایشان سخنان گفته ازقلعه بیرون آمد ودرباغ گلستان که ازمستحدثات شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده عمرشیخ بهادر بود نزول فرمود وامراء و نواب وخواص اورا گرفته مقید ساختند وخبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر درباغ گلستان اندیشه عصیان داشت مانوکران خاصه او را گرفتیم و گوش داریم بهرچه حکم شود بدان قیام نمائیم شاهزاده کسان فرستاد تاامیرزاده اسکندر رادرباغ گلستان بانوکران خاصه بند کردند و قاضی جلال الدین رانیز باندکان فرستاد که امیرزاده اسکندررا باخواص بسمرقند آورده وبعضی گفته اند که چون امیرزاده اسکندرازقلعه بیرون آمد ازپیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت واورا با نوکران بسمرقند برد ودر کنار آب کرهک خدمتش را بشاهزاده رسانیدند واورا مقید ساختند بالجمله بعداز وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بیان تیمور بیکجک را که اتابك اوبود بابیست وشش نوکر امیرزاده اسکندر بقتل رسانیدند.

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مظفر لواجهت احراز مثوبات غزا بجانب کفار گرجستان و دره خمشا

حضرت شهریارغازی بنابر جرأت وجسارت گرجیان که سال گذشته آمده بودند وسلطان طاهر را ازمضیق محاصره خلاصی داده وبا خودبرده بودند درآنولا که قراباغ ازآن محل نزول لشکرفیروزی نشان بود عزیمت حرب کفار گرجستان و گوشمال ایشان بابلغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم وسیدی احمد رارخصت مراجعت ارزانی داشت وحکم کرد که ازهیجده نفر آذوقه ده روز بردارند وملازم رکاب نصرت انتساب باشند وبقیه لشگر وآغروق درهمانجا توقف نمایند وآنحضرت باتمام شاهزادگان عالیمقدار وطایفه ازبهادران شمشیرزن نیزه گذار بعزم رزم خمشا که یکی ازسرداران گرج بود ایلغار فرموده چون کنار آب کراز بوصول

رایت همایون علم تفاخر بر چرخ برین برافراشت و بموجب حکم جهانمطاع واجب الاتباع برسر آب پل بستند ومجموع مردم بآسانی از پل گذشتند وامیر شیخ ابراهیم بالشگر شیروان وسیدی احمد باسپاه شکی باردوی اعلا پیوستند واعلام ظفر انجام ازشکی گذشته بطرف دره خمشا که مساکن گبران گرج بود روانشد ومجموع آن‌دره ازتشابك اشجار بمرتبهٔ بود که جاسوس وهم‌آسان ازآنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضاجریان‌نفاذ یافت که‌لشگر جلادت پیشه‌بدهره واره وتبرو تیشه جنگل بریده وده‌منزل آماده‌ومهیاساختند تالشگریان ازآنجابسهولت توانستند گذشت ودرآن اوقات‌مدت بیست شبان روز برف‌میبارید وبا وجود شدت سرما و برف‌ویخ مجاهدان دین‌وپویندگان عرصهٔ یقین همچنان میراندند تا بمواطن گرجیان رسیدندوبضرب تیغ انتقام روی زمین را ازخون‌آن بیدینان لعل فام گردانیدند وهر کرا که‌یافتند کارش ساختند وهر که پیدا شد در زیر خاك پنهان گشت وخمشا که سردار آنقوم‌بود ازنهیب شمشیر مبارزان اسلام شغال آسا در جنگلهای دور دست خزید وعساکر دون مآثر ازعقب‌اوتا دره‌آق‌سو تاختند و غنیمت و چهارپای فراوان بدست آورده عنان‌مراجعت از آنجا تافتند و چون صغیرو کبیر ایشان بشراب خوردن معتاد بودند وموتی آنجماعت راتا بآب انگور نمی‌شستند دفن نمیکردند ازبرای تنقیض‌عیش وحزم قاعدهٔ‌آن‌بد کردارانرا مجموع‌ازبیخ بر کندند و کلیساهای ایشانرا بزمین هموار کردند القصه‌در آندیار ازعمارات عالیه‌و اشجار مثمره اثر نگذاشتند وبنا برشدت سرما وعدم قوت سپاه وعلیق‌چهار پایان حضرت صاحبقران مظفر لوا ولشگریان نصرت انتساب بااقمشه ورخوت ودواب که ازحیز حساب بیرون بود بآغروق باز گشتند ومقارن اینحال بخشنده‌بی‌منت بامیرزاده خلیل سلطانرا پسری کرامت فرمود واورا بر کل نام نهاده چندروز متعاقب پادشاه عالیشان وشاهزادگان وامراء ونوئینان بعیش وطرب بسر بردند ودراین اثنا یرلیغ‌جهانمطاع صدوریافت که‌امراء امیرزاده میرانشاه‌را که درجنگ گرجیان که‌جهت استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعهٔ النجق آمده بودند وتقصیری از ایشان واقع شده بود یرغوبرسند و امیرزاده شاهرخ وامراء در

دیوان بزرك بآنمهم اشتغال نمودند وبعد از تفحص وتفتیش صورت حالرا بی زیاده ونقصان معروض شهریار عالمیان گردانیدند واز موقف جلال مثال واجب‌الامتثال صادرشد که‌حاجی عبدالله عباس ومحمد قراغان راچوب یاسا زدند و اشارت علیه بکشتن حمزه ایردی که‌در آن معرکه پیش ازهمه فرارنموده بود صدور یافت و عاقبت بشفاعت شاهزادگان او نیز اززیر تیغ جسته اورا چوب پس‌و پیش زدند و هریک ازاین‌سه‌نفر بجرمانه‌سیصد اسب تسلیم نمودند واز باقی نوکران وملازمان امیرزاده میرانشاه که تعینی داشتند بقدر استعداد ایشان از پنجاه تا دویست و سیصد اسب بستاندند ومجموع این اسبان برپیادگان لشکرقسمت نمودند وامیر زاده ابابکر که‌در آن‌مصاف‌آثار شجاعت بظهوررسانیده بودوسیدی علی‌رابیکچوبه تیرافکنده مشمول عاطفت واحسان‌بیپایان گشت و در خلال این احوال برهان اغلان که‌بکرات تقصیرات از او در وجود آمده بود بواسطه ارتکاب گناه عظیم که‌مجدداً ازوی دروجود آمده وبسمع همایون رسانیدند بیاسا رسید .

ذکر بعضی از حالات امیر زاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقاً سمت گذارش یافت که‌حضرت صاحبقران گردون غلام ازولایت جام امیرزاده رستم راپیش برادرش امیرزاده پیرمحمد بشیراز فرستاد تاباتفاق متوجه بغداد شوند وچون امیرزاده رستم وسونجك بهادربادوهزار بموجب فرمان دررکاب اوردان شده‌بودند بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانید وصدهزار دینار کپکی‌بخشید وامیر سونجك وبرادرزاده‌اش حسین‌جاندار وحسن‌جغد اول که‌هردودرشیرازملازمت امیرزاده پیرمحمد مینمودند ازراه‌تستر و بهبهان روی ببغداد نهادند وامیرزاده مشارالیه با امیرزاده رستم نیزعازم آنجانب شده امیرسعید برلاس وعلی بیك عیسی را که باامیر عباس خویشی داشت‌بموجب اشارتی که ازبارگاه گردون اساس‌صادرشده بود بضبط ونسق امور مملکت شیراز بگذاشت وچون امیرزاده پیرمحمد بنوبند جان شولستان رسیده تمارض نموده باز

گشت‌وامیرزاده رستم وامراء مذکور لراسترك‌را غارتیده غنیمت فراوان گرفتند وبعزیمت بغداد ازدرقول گذشته درراه‌تمامت احشام سالگی وفیلی راغارت وتاراج کردند وازموضع روبند ار نهضت نموده باد را و ماد کسا را نیز بتاختند و زنان وفرزندان متوطنان آن دوموضع رااسیر کردند وچون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که ازقبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای درمیدان مقاتله ومعارضه نهاد وعساکر منصوره بیك‌حمله‌اورا منهزم‌ساختند وفوجی‌ازنوکران اوراد‌ستگیر کرده گردن زدند واز صدمت‌سپاه ظفر پناه خرابی تمام درمندلی راه یافت وچون امیرزاده پیر محمد ببهانه مرضی که‌نداشت مراجعت کرده بشیراز درآمد و بواسطه افسادواغواء جمعی مردم تازیك شریر که‌ملازم شاهزاده شده‌بودندتصورات بلاطایل بدماغ راه داده بترتیب سمومات قاتل و تدبیرات باطل مشغولشد وطایفهٔ هم‌از ملازمان اواز اندیشه‌های بیحاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند وهنگام تفحص وتفتیش همان نوکران آن‌سخنان را درحضور شاهزاده وامراء باز راندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیرمحمد را درقلعه قندر مضبوط ساخت وجهت احتیاط خود نیز درآن بقعه ساکن شدو علی بیك عیسی را بمحافظت شیراز باز داشت وعرضه داشتی مشتمل بروقوع اینحادثه باردوی اعلا که‌در قراباغ بود فرستاد و قاصد امیر سعید چون بپایهٔ تخت‌همایون رسیده عرضه داشت رسانید حضرت صاحبقران یرلیغ داد که امیرالله داد بشیرازرود و مفسدان بد آموز را سیاست نماید تاعرصهٔ چمن مملکت ازخارو فساد بیداد پیراسته گردد و امیر زاده رستم را بجای برادر بزرك بنشاند و خدمتش را بند کرده باردوی همایون رساند وامیر مشارالیه برحسب فرموده درحرکت آمد وچون بشیراز رسید ازاهل شرارت که‌در مکنت‌جسارت ببدآموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه وسید جراج ورستم خراسانی رابر فور بیاسا رسانید و مستوی قوشیجن را دست وپای بریده ومبارك خواجه ومحب شربت داروشیخ زاده فریدرا بند کرده‌و نشان فرمان ده ملك فارس رابجهت امیرزاده رستم بجانب عراق‌عرب فرستاد ودر مندلی بعد ازفرار امیر قلندر منشورخاقان منصور باميرزاده‌رستم رسیدو شاهزاده

چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت وحسن جاندار وحسین جغداول برحسب فرمان در رکاب امیرزادهٔ مشار الیه باز گشتند و امیر سونجك براه جمچال روی توجه باردوی همایون که در قراباغ بود آورد وچون امیرعلی قلندر ازصدمات عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید خدمتش قلق واضطراب عظیم نمود و ازغایت سراسیمگی فرمود تا دروازه‌ها ببستند ودر آن هنگام بفر دولت روز افزون قضیه بس غریب وعجیب ازپس پردهٔ غیب ظاهر شد تبیین اینمقال آنکه حضرت صاحب قران ممالك ستان حکومت خوزستان وضبط حدود آن رادر کف کفایت وقبضهٔ درایت امیر شیروانشاه نهاده بود واو دل برجمع مال قرارداده دست ظلم و ستم بگشادو از متمولان آنولایت مثل شمس الدین دهدار وغیره اموال فراوان بستاند وجمعی از متعینان حویزه را بقتل رسانیدو باهزار سوار مکمل روی ببغداد آورده ودرزمره خدمتگاران سلطان احمد انتظام یافت وسلطان احمد بچشم اعزاز واحترام دراو نگریسته پایهٔ قدرش رااز فرق فرقدان بگذرانید وشیروان پوشیده و پنهان باامراء بغداد وارکان دولت اساس دوستی ومحبت بنیاد نهاد وهریکی ازآنها را بمبلغی خطیر ازده هزار دینار تاسیصد هزاردینار بغدادی محظوظ وممنون ساخت ووفاخواتون عمه سلطان احمد که سلطان احمد نیز تربیت یافته اوبود ازحین طفولیت تا آنـزمان نسبت بسلطان احمد شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای پسندیده کرد از قضای آلهی وجهی که بهر کس داده بود ازنویسنده شیروان ظاهر شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد و درآن ایام که سلطان احمد ازخوف وخشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یاردروازهای بغداد بسته بود و دهشت وحیرت برضمیرش غالب گشته اندیشناك نشسته بود کوره بهادر آنصحیفه رابعرض او رسانید ودر آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مثبت بود توهم سلطان احمد ازاین جهت یکی در هزار شده فی الحال کورهٔ بهادررا بنشانید و بدست خود گردنش رازده ودرآن اوقات سلطان احمدشیروانرا بافوجی از امراء مثل قطب حیدری وغیره بتاخت قوم اویرات فرستاده بود یادگار اختاجی راروانه

کرده تاامراء شیروانرا بقتل رسانیده سراورا مصحوب خویش ببغداد آورند امراء بموجب فرموده عمل‌نموده چون بشهر رسیدندسلطان احمد خودرادر ورطه بلا وعنا دیدبعد ازاندیشهٔ بسیار دست درداماان حیله زده یکیك ازامراء وارکان دولت خود رادر خلوت میطلبیدواورا امیدوار گردانیده میگفت که‌روا باشد که‌فلانکس که تربیت یافته این درگاه است بیموجبی دل دگر گون کرده با مخالفان دولت من اتفاق مینماید اکنون مصلحت چیست آنکس زانو زده‌معروض میداشت که‌هرچه رای صوابنمای پادشاه اقتضا نماید عین صواب خواهد بود سلطان میگفت اگر تو راتربیت فرمایم مبادا که تو مانند دیگران بر کفران نعمت اقدام‌نمائی وباعصیان یارشوی آنشخص بتضرع وزاری سوگند برزبان آورده عهدومیثاق می‌بست‌سلطان میفرمود که اورا بیاسا رسان واموال وجهات وخانمان آنعاصی رابرسم سیورغال بگیر و چون آن بیچاره بر این خدمت قیام مینمود دیگریرا طلبیده بهمین نوع بروی میگماشت وبهروجهی که‌توانست دریکهفته دو هزار کس از مردم خودرا درشهر ازمیان برداشت منقولست که‌روزی که‌سلطان احمدندیمان ومحرمان خود رابدست خود گردن زده ازبالای قصربزیر می‌آمد فراشی بنزداو رسید سلطان با وی گفت که‌فلان وفلانرا کشتم فراش گفت نیکو کردی باید که من‌و توزنده باشیم مهم دیگران سهل است سلطان در خنده شده شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت وبعضی از مورخان گفته‌اند که‌وفا خواتون راکه بجای مادرش بود و او را از خوردی پرورده و بزرك کرده بود بواسط فرستاد تا بالشی بر روی او نهاده بانطریق او را هلاك ساختند و دیگر زنان و فرزندان و خدمتکاران که در حریم دولت او بودند بیشتر خود کشته در دجله انداخت وزعم برخی اینست که روی پوشان‌حرم راباوفا خواتون در کشتی نشانده ببهانه آنکه بواسط میفرستم و چون بوسط آب رسیدند ملازمان وملاحان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون از قتل امراءِ و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه بسته هیچکس را از بقیة‌السیف پیش خود راه نداد چنانچه آش خاص که باروچیان

می‌آوردند در میزدند و بخدمت گاریا کنیزی سپرده از آنجاباز میگشتندوچون چند روز روز گار تیره او بدین و تیره بگذشت شش کس از محرمان را که بر ایشان اعتماد داشت ودر اجل آنجماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب ازطویله خاص بیرون آورده بآنجانب دجله بردند ودر ظلمت لیل بکشتی ازآب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بحشم قرایوسف ترکمان نهاد و مدتی باورچیان بدستور آش میبردند و بخادم سپرده باز میگشتند و خدمتگاران دعوتی بفراغبال میخوردند از بیرونیان هیچ آفریدهٔ برغیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد باقرایوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد وترکمانانرا با خود بمدینة السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود بکشتی ازآب بگذشت و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت واقمشهٔ مرغوب بقرایوسف ترکمان و تراکمه داد که خورسند گشتند و نگذاشت که دست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنابر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران ممالك ستان بغایت خایف و هراسان بود جاسوسان بر گماشت و تفحص احوال آنحضرت مینمود و چون دراواخر سنه‌اثنین وثمانمائه مسموع او شد که رایت گردون مماس پادشاه هفت کشور عزیمت سواس دارد اندیشید که اگر خدام عالیمقدار بولایت روم وشام در آیند راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال واطفال و اموالی که در بغدادبود بر گرفت وباقرایوسف از مدینة السلام نهضت‌فرمود و ازآب فرات گذشته عازم‌روم گشتند و چون‌نزدیك حلب رسیدند تیمور تاش والی آنجا و دیگر امراء مصر و شام با ساز ابهت تمام بعزم جنك از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزاده نورالورد و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین وفرخ‌و جمعی دیگر که سیلاب بلا بینان قصر وجود ایشان‌را از پای‌در نیاورده بود در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یارعلی‌برادر قرایوسف و پیرحسن سعد و الیاس‌وقاسم و دیگر سرداران ترکمان باحاکم و قرایوسف ترکمان آنراه می‌پیمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایرهٔ حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر در گذشت آخرالامر

عظمای مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن گشتند و در آنمعر که اموال و اسلحه مردان بدست لشگریان افتاده و سلطان احمد و قرایوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض نمود بجانب روم روان شدند و چون بنواحی بهشتی رسیدند میان ایشان بسخنان اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرایوسف تخلف نموده سلطان احمد متوجه روم گشت وچون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیك رسیده بقدم استقبال پیش آمد و هردو پادشاه از اسب فرود آمدند و شرایط تعظیم بجای آوردند و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و قیصر سلطان را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و اخراجات کوتاهیه را جهت خرج مطبخ او گذاشت و خود به پیرسارفت سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانیده قیصر او را به پیرسا طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داد بعداز فراغ از سرور باز سلطان احمد بکوتاهیه رفت در این اثنا قرایوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر پناه بروم برد و ایلدرم بایزید جناح احسان بر او گسترده فرمود تا مال آق شهر بروی مسلم داشتند و قرایوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت پیچید

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان محفوف بتائید ملك متعال و ذکر فتح وغزوات

چون فصل زمستان منتهی شد و اوان بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمانداد و شاهزادگان و امراء و گردنکشان اطراف جمع آمده ودر قضیه توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورت کرد و چند روز بسور وسرور گذرانیده پرتو التفات بر احوال لشگر جلالت سمات انداخت و مجموع مخدوم زادگان و امراء و نوئینان و سایر سپاهیان اورا کلکاداده پیادگانرا سوار ساخت و از سر انتقام و کین که در زمان غیبت رایت فتح آیت گرجیان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بقلعه النجق آمده بودند چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت ملك گرگین نهاده و چون بعداز قطع

مسافت صحرای بروغ محل نزول لشگر شهریار نصرت آیت گشت طهرتن که همیشه خویشتن را از جملهٔ کمینهٔ بندگان آن برگزیدهٔ ملك ذوالمنن میشمرد از راه زنجان بروم رسید و بشرف بساط بوس سر افراز شده و زانو زده پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحبقران دریا نوال بنوازش وتربیت او اقبال نموده بکلاه مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیت او را زیب وزینت داده وتغلب طوق و علم و نقاره که نسبت بمشار الیه ازموقف اهتمام صدور یافت طنطنهٔ کوس شوکت وابهت خدمتش در حدود روم و آن نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بصیانت و محافظت آنولایت کماینبغی از تعرض رومیان مامون گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده چون در حدود گرجستان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر آسمان نهاد ایلچی پیش ملك گرگین فرستاد که طاهر احمد را بدرگاه ما فرستید چون گرگین از جادهٔ مستقیم انحراف گشته بر مضمون پیغام اطلاع یافت در برابر جوابی نه بر وفق صواب گفته فرستاده چون باز گشت و سخن آن بدکیش بسمع پادشاه بزرك منش رسانید آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشید و آغروق را گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روان شد و فرمانداد تالشگریان بولایت اهل شرك وضلال در آمده دست نهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار ورفع آثار بگشادند و ایشان بر حسب فرموده بناهای عالی را بزمین هموار ساختند و درختان و غله‌ها با میوه رسیده و خوشه کشیده را از بیخ بر کندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان حوزهٔ اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین بردند که عقل گره گشای از فتح یکی از آن قلاع بمدتهای دراز از قبیل محالات میشمرد سالکان مسالك غزاو جهاد در اندك زمانی پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و هر که بدین اسلام در نیامد به بئس المهاد فرستادند در بعضی اوقات غازیان سعادت مند در صندوقها نشسته وجمعی آنها را بطنابها و زنجیر ها استوار میساختند در سرهای کوه در برابر مغارها که آن بیدینان در آنجا متحصن بودند فرو میگذاشتند و ایشان دست بتیر و کمان گشاده بدکیشانرا مقهور و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران گردون غلام جمعی از مردم خراسانرا

بمحافظت تفلیس نامزد کرد و بنفس همایون در دشت مقران فرود آمد گرگین بیدین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده کرد از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاده ازسرداران و ناموران کرج بقدم انقیادپیش آمده امان‌خواستند و چون آنولایت در تحت تصرف ملازمان خسرو جهانگیر آمد بموجب فرمان کلیساها را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت گرگین صاحبقران با تمکین آغروق را دیگر بار گذاشته از دشت مقران بر سبیل استعجال بدره جانی بیك کرجی روان شد و اطراف آندیاررا بباد غارت و تاراج داده جانی بیك از خوف جان بپایهٔ سریر اعلا شتافت و جمیع حصار و مغاره بیکباره تسلیم نواب حضرت صاحبقران نموده و لشگر منصور درآنولایت قتل و غارت نموده با غنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات باز گشته بآغروق ملحق شدند و حضرت صاحبقران‌سید خواجه وامیر شیخ علی‌بهادر و امیرجهانشاه را بتاخت ولایت گرجیان روانه ساخت و خود براه‌سماوات که امیرشیخ علی‌بهادر از آن راه رفته بود در حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب جد و اجتهاد جهت اضرار کفار غله‌ها رابر کنده و کلیساها را ویران‌ساخته بااسب و گوسفند بسیار مراجعت نمودند و باردوی شهریار جمشید قدرت فریدون اقتدار پیوستند ودرآن نواحی قلعهٔ بود درغایت‌رصانت ونهایت متانت وچون‌چتر گیتی گشای سایهٔوصول بر آن مکان انداخت یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که‌لشگریان بیتوقف ودرنك بجنك مشغول شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در همان روز بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلك اقتدار بعد از فتح آنحصار امیر جهانشاه و دیگر سرداران‌رابغلبهٔتمام بطلب گرگین که در جنگلهاو بیشه‌ها سرگردان میگشت فرستادسپاه ظفر پناه فوج فوج‌در آن کوهها و دره‌ها بشتافتند و هر چند او را بیشتر جستند کمتر یافتند اما طایفهٔ از خواص و نوکرانش رادستگیر کرده با غنیمتی بسیار که بیرون از حیز شماربود مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده و از آب کر گذشته بسعادت و دولت فرود آمد و مقارن اینحال جمعی از مخبران صادق‌الاقوال

بر رای صوا بنمای صاحبقران جهانگشای عرضه داشتند که جمیع گبـران از سرداران گرج حصار زریت را لایق زوایا دانسته پناه بآنجا برده‌اند همـت عالـی نهمت آنحضـرت کمند تدبیر بر کنگرهٔ تسخیر آنحصار استوار که بـر بالای کوهی واقع بود انداخت و بایلغار روان شد و سپاه بدانجا کشیده لشگریان آنقلعه نامدار را مرکزوار در میان گرفتند و بترتیب اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغولشده جنك در انداختند روز هفتم بر مقتضی فرمـان واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنك سلطانی بتقدیم رسانید و قلعه رافتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند و در این اثناءِ بیقین پیوست که گرگین شقـاوت قرین در قلعه سور بیت نشسته است و دروازهای او را مانند در بخت و سعـادت بر روی خود بسته آنحضرت منجنیق و اسبابات دیگر را فرمانداد که بدانجـا برند و بعد از آنکه لشگر گردون مآثر که بجیعون‌رفته بودند نیمه سپاه آغروق را گذاشته و بانصف دیگر بجانب آنقلعه ایلغار فرمود ملك گرگین از استماع اینخبر از حصار باسوز و گداز بیرون آمده بطرف انجـار گریخـت وجنود ظفر ورود بآنقلعه رسیده و بیك حمله در کمند تسخیر آوردند و طایفه از بهـادران بتکامیشی گرگین روان‌شدند و بسیاری از اتباع‌او را درراه گرفته بقتل‌رسانیدند و او از آب ایقر و کرلان گذشته نیم جانی از ورطهٔ هلاك و غرقـاب بلا بساحل نجات کشیدو چون گرگین‌عاجز و بیچاره گشت طاهر پسر سلطان احمدجلایر را از پیش خود براند و اوبجانب روم عنان بر تافت وعاقبت گرگین از دراعتذار و استغفار در آمده اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد اسمعیل اختلالی که از حوادث روزگار باحوال او راه یافته بود در پایهٔ سریر اشرف اعلا عرضه داشت و گفت که گرگین سوگند غلاظ و شداد برزبان رانده که مدت الـحیات از وظایف خدمتگاری وجان سپاری و ادای جزیه و باج گذاری تهاون و تقصیـر جایز ندارد و اگر در این نوبت از سر جان او در گذرند بعد از این روی اطاعت از قبیله فرمان برداری برندارد مراحم خسروانه عذر او را بپذیرفت و جرایمش را بآب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت ایوانی که یکی ازامراء

عظیم‌الشان گرجستان بود منعطف ساخت و آندیار را نیز تاخت و لوای شوکت بطرف منازل قلغاقلق برافراخت و آنقوم را نیز غارتیده حصار های ایشانرا با زمین یکسان ساخت و چون‌عساکر گردون مآثر اکثر ولایات گرج را غارتیده آتش در اماکن و مساکن آندوزخیان زدند لوای گیتی گشای معاودت نموده و مسافت پیموده ییلاق منکول جهت نزول در عرصهٔ قبول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهانیان گشت که طایفه از گرجیان بی‌ایمان در موضع‌فرص بند نشسته‌اند یرلیغ واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نورالدین باجمعی از حامیان حوزه دین بستیز بر سر آنملاعین بی تمیز تازند و امیر مشارالیه بر مقتضی فرمان ده عرصهٔ روی زمین بجانب آنصوب روان شد و بعد از چند روز آن حضرت بنابر شره جزئی که برازخار نام و ننك و اجرار بر فضیلت غزاو جهاد داشت از عقب امیر شیخ نورالدین روان شده علم ظفر پیکر برافراخت و چون قطع منازل فرموده بآنموضع رسید در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع آن مشرکان ثالث ثلاثه گوی را مفتوح‌ساخته با خاك یکسان کرد و اهل اسلام بتیغ مینارنك عرصهٔ کوه وهامون را از خون ارباب ظلام لعل فام گردانیدند و رایت جهانگیر محفوف بتائیدات‌ملك قدیر از آنجا باز گشته در اردوی همایون که بر حسب اشارت علیه در منکول نزول فرموده بود رسید و در این اثنا ایلچیان فرنك رسیده پسر امیر مراد را که از جمله قیاصر روم بود بدست ایشان افتاده بنزد حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امراء و مقربان درگاه فلك اشتباه حاضر آمده صورت اخلاص و دولت خواهی سرداران خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم واشگر کشیدن آنحضرت بجانب سیواس

ایلدرم بایزید که در آنولایت قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز وعدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشگر جرار وخدمت

گاران جانسپار ازقیاصرهٔ ازمنهٔ ماضیه تفرد و امتیاز داشت و آنچه او را دست داد هیچیك از پدرانش را میسر نشده بود بنابرین اسباب بخار غرور و پندار در دماغ خود راه داده پای جسارت وجرأت از حد خود بیرون نهاده پیش طهرتن والی ار زنجان که از زمره بندگان حضرت صاحبقران بود ایلچی فرستاد که ترا بعد از این مطیع و منقاد ماميبايد بود و خراج ار زنجان وآنحدود را حاصل کرده بخزانهٔ عامره رساند وفرستاده دیگر کلمات اززبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه او بغایت بعید مینمود گفت و طهرتن صورتواقعه راعرضهداشتموکب همایون کرد وحضرت صاحبقران دانست که قیصرروم بمال موفور ولایات معمور و سپاه نا محصور مغرور شده است و از جاده قدیم و صراط مستقیم انحراف جسته و آنحضرت خواست که نخست نصیحت نامهٔ نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو شوید شاید که از بادیهٔ غوایت بشاهراه هدایت گراید و از مقام تکبر و تجبر بموضع عذر خواهی آید وازمیدانمخاطرت ومنازعت بیرون آمدهخانه در کوی عافیت وسلامت گیرد و اینهمهملاحظه پادشاه دیندار و شهریار ستودهخصال نیکو کرداربنابر آن بود که آئینهٔ ضمیراهالی روم که پیوسته بانصاری و مشرکان فرنك حرب وجنك میکردند و در اعلای معالم دین و ترویج احکامسیدالمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم میکوشیدند از غبار سم ستور سپاه منصور زنك ملال نپذیرد لاجرم دبیر را پیش خود خواندتا صدر کتابت را باین کلمه آرایشداد که **رحم الله امرأ عرف قدره ولم یتعد طوره** یعنی باری سبحانه و تعالی بر آنکس رحمت کناد که مقام و رتبهٔ خود بشناسد و از حد و مرتبهٔ خود تجاوز جایز ندارد و پای ازپایهٔ که دارد فراتر ننهد وبعد از آن درقلم آورد که **لله الحمد والمنه** که امروز بطالع مسعودو بخت فیروززماماحکام ملك وملت بیضا در قبضه اقتدار و انامل اختیار ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماشت وعرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملك بیچون وارادهٔ قادر کن فیکون در تحت تصرف خدمتگارانشایسته و جانسپاران بایستهٔ ما و ملوك و سلاطین ایرانو توران حلقهٔ عبودیت ما در گوشوغاشیهٔ طاعت مابردوش وسرداران

اطراف و گردنکشان اکناف ازمقتضی فرمان جهانمطاع و یرلیغ واجب الاتباع ما بمقدار سر موئی در نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بتر کمانان منتهی میشود همان بهتر که در سفینهٔ نـدامت و استغفار بنشینی و ذورق حیـاط خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات سلامت رسانی وچون دراین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تـو بغزای فرنك مصروفست و همگی همت تـو بر استیصال نصارای بینام و ننك، مقصور تا غایت عنان توجه تعرض بدانصوب از مکنت قوت بفعل نیامد چه خاطر خطیر نمیخواست که بمقتضی **ان الملوك اذا دخلوا قریه افسدوها** از سر مرور عساکر گردون مآثر تفرقه وملالت شامل حال مسلمانان گردد و شادی شماتت نصیب دشمنان و بیدینان شود اکنون وصیت آنست که از طـریق روش آبا واجداد خود اعراض و انحراف نمائی و بپای جسارت بادیهٔ غوایت نه پیمائی وحدیث **اکثر لو آء لتر کو کم نصب العین** ضمیر سازی و ابواب بلاو فتنه برروی خود ومملکت خود نگشائی **والسلام علی من اتبع الهدی** وچـون مکتوب بـمهـرو توقیع رفیع مزین وموشح گشت مصحوب، طایفهٔ از مردم هوشمند سخن دان پیش ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان برجناح استعجال روان شده چـون بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارت و پیغام گـذاری بود بجای آوردنـد اما مادهٔ صفر او سودانه چندان بود که بسکنجبین نصیحت وافتیمون موعظت تسکین یابد و در برابر سخنان خشونت آمیز برزبان راند که مرا مـدتهاست که داعیه مقاتلهٔ او در سروسودای مقابلهٔ او درخاطر است و محزون ومکنون ضمیر آنکه اگر اومراجعت نماید تا بتبریز وسلطانیه من ازعقب او بروم

قطعه

به بینیم تا دور گردان سپهر — کـراسر بـرآردز پستی بمهـر
ویا گـردش چرخ نـاپایـدار — کرا گرد خواهد دراین روز گار

فرستاده چون باز گشته و کـلمات قیصررا بعرض پادشاه والاگهـر رسانید آتش خشم حضرت صاحبقران چنان اشتعال یافت که وصف نتوان نمود وبـاسپاه قیامت باس عزیمت جانب سیواس تصمیم داده وچون رایت نصرت شعار بحدود اوینك

رسید امیرالله داد که جهت آوردن امیرزاده پیر محمد بشیرازرفته بود اورا بند کرده باردوی همایون رسانید و خدمتش را بموجب اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضرآورده یرغو پرسیدند وچون راند چوب بساق زده بند برداشتند و شیخ زاده فریدون ومبارك خواجه که‌در آن امر ناشایسته‌معلم شاهزاده بودند بیاسارسانیدند وحضرت صاحبقرانی حضرات عصمت سمات سرایملك خانم و دیگر حرمها و شاه زادگان را با امیرزاده الغ بیك بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط‌مهمات ایشان امیرزادهٔ عمر و امیر خدا داد برادر بزرگ‌الله‌داد و مولاناقطب‌الدین‌باقومی معین شدند ورایت ظفر نشان‌بالشکری گران وسپاهی بیپایان از آنجا درحرکت آمده چون هوای ارزنه روم ازغبار موکب همایون عطر آمیز گشت امیر طهرتن با گروهی‌انبوه‌باردوی‌اعلاپیوست‌و‌بعنایت‌وعاطفت‌خسروانه سرافراز گشت‌و‌بعدازدو روز طوق ظفرپیکرازآنجا درحرکت آمده از ارزنجان بگذشت حضرت‌صاحبقران در اول محرم سنه ثلاث وثمانمائه ایلغار فرموده متوجه سیواس شد و در این اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسرخود گرشچی را باتمورتاش که از عظماءِامراءِ روم بود وبمزیدشهامت وصرامت امتیاز داشت با دیگرسرداران و بهادران برسم منقلای بسیواس فرستاده بود ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان باخاطر پریشان باز گشته‌اند و آنحضرت امیر جهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیر سلیمان شاه و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادرانرا بتکامیشی رومیان فرستاد و امراءِ مذکور بتعجیل تمام از راه‌قیصریه بگذشته بلشکر روم رسیدند و آنجماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در آنحدود زدند و باغنایم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق‌شدند و شهر سیواس باروی استوار داشت‌ازاساس تا کنگره ازسنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند هریك دو گز وسه گز عرض قاعدهٔ ودیوارش دو گز وپهنای سر دیوارش شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب محفوظ بخندقی عمیق بود چنانچه نقب‌زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقداریك گز میکندند آب بیرون می‌آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفرورود بود نقب زدن صورت می‌بست ومصطفی‌داروغه قیصر باچهار هزار سوارجرارشمشیر

زن تیر انداز در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و اهل اخبار و تواریخ برانند که آن شهر ازمستحدثات سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آنطرف شهر که نقب زدن تمشیت می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغولشده سپاه جلادت شعار از اطراف وجوانب جنك در انداختند واستادان‌ماهر عراده و منجنیق نصب کردند بعد ازهیجده روز برج وباره اززخم سنك اختلال پذیرفت ونقبها تمام شد وبروج برسر چوب گرفتند و شعله قهرمان قهر زبانه‌بفلك اثیر کشیده فرمود تا آتش‌در ستونهازدند وبرجهارا انداخته دود وحشت‌وحیرت بالا گرفت ونزدیك بآن شد که حصار بغلبه‌وقهر مفتوح گردد مصطفی‌ازسر عجز واضطراب بپای مسکنت وانکسار بیرون آمده باسادات وحکماء و ارباب عمایم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مسلمانانرا امان دهند و باموال ایشان قناعت نمایندونصرانیان و سایر بیدینان را غارت نمایند واسیر گیرندو از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که چنك جسارت بآلات جنك یازیده اکثر از ملت بیگانه بودند زنده درچاه‌ها افکندندوخاك برروی‌ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را بازمین هموار ساختند واز ابنیه عمارات عالیه اثر نگذاشتند و در اثناء این اوقات بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر وقرا یوسف که ازبغداد گریخته بودند متوجه روم‌اند و از این حوالی میگذرند و آن حضرت طایفه از ابطال رجال رابتکامیشی ایشان روان کرد و ایوار وشبگیر کرده بآغروق‌خدمتش‌رسیدندوخواهر بزرگ‌اوسلطان‌دلشادراودخترش رابازنان‌دستگیر کردند وسلطان نیم جانی از آن میان بیرون برده بقیصر پیوست چنانچه ذکر او گذشت و درآن اوان که حضرت صاحبقران بمحاصرهٔ سیواس اشتغال داشت اشرار آبلستان پوشیده وپنهان باردوی ظفرنشان آمدند و اسبان لشکریان را دزدیده بردند و هیچگونه ازوخامت عاقبت نمی اندیشیدند وچون مهم سیواس بنهجی که خامه مشکین رقم برقرطاس زد قرار گرفت طهرتن را بارزنجان باز گردانید تا بضبط سرحد قیام نماید عنان عزیمت بجانب آبلستان منعطف گردانید امیرزاده

شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امراء و طایفه از لشگر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بآنصوب درحرکت آمدند و چون شاهزاده و سپاه ظفر پناه به آبلستان رسیدند ترا کمه آنجا شهر را گذاشته در کوه و صحرا سرگردان گشتند و شاهزاده از عقب ایشان بتعجیل رانده و بآنجماعت رسیده جنگ در پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار اشرار بر آورده همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشانرا گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملاطیه فرستاد و اهالی آنموضع را بایلی و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس داروغه آنجا بود از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع اینخبر آتش غضب صاحبقرانی بر افروخته شد و رایت نصرت پیکر بدانصوب درحرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش باستماع توجه خدام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون چتر زرنگار سایه وصول برملاطیه و آندیار انداخت بهادران شجاعت آثار در همانروز شهر را مسخر ساختند و گرجیان و بیدینان را اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران ظفرلوا امیرجهانشاه را بادیگر امرا و سرداران بتادیب و گوشمال ساکنان آنحدود نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعهٔ کاخته تاختند و آتش غارت نهب در خانمان بیدینان و مقیمان آن ولایت انداختند و بسی از قلاع ملاطیه را مسخر ساختند و با غنیمت فراوان باز گشتند و در ملاطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحبقران حکومت ملاطیه را با توابع و مضافات بامیر عثمان ترکمان ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت شام و

شرح بعضی از قضایا که مناسب است در آن مقام

حضرت صاحبقران در شهور سنه و تسع و تسعین و تسعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه غرا که بکمال حسب و نسب آراسته بود باجمعی برسالت

پیش پادشاه مصر و شام ملك برقوق فرستاد و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه در این اوراق شمه از اینمعنی رقمزدهٔ کلك بیان گشت وچون شیخ مشارالیه برحلبیة الشام رسیداورادر آنجابرسم معهود باز داشته خبر بمصر فرستادند وبرقوق بخلاف شرع وعرف که بر ایلچی کشتن وبند نیست بنا بر اغواء سلطان احمد جلایر که آنزمان درمصر بود بقتل آن بزرك ورفیقان او فرمانداد وخواجه شیخ را با جمعی که ملازمش بودند بدارالقرار فرستادند و با آن که حکایت بازر گانان وایلچی چنگیزخان بحکم سلطان خوارزم شاه و هجوم لشگر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودندواز وخامت عاقبت نه اندیشیدندودیگر آن که چون حضرت صاحبقران ممالك ستان بعداز فتح آذربایجان وعراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توغتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قبچاق شد التمش قوچین که بر حسب فرمان حکومت وضبط قلعهٔ اوینك تعلق باو میداشت با قرایوسف ترکمان محاربه اتفاق افتادهٔ بتقدیر مملك قدیرا و در آن معر که دستگیر شد وقرایوسف خدمتش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقیف التمش را ضمیمه جریمه ساخت و در این هنگام که ملاطیه و آبلستان در تحت تصرف ملازمان دولت آشیان آمد حضرت صاحبقران گردون غلام ایلچیان پیش فرخ که بعد از وفات پدرش ملك برقوق فرمانفرمای مصر وشام شده بود فرستاد وازوعد وعید سخن رانده التمش را طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشانرا بدستورسابق موقوف داشته خبر بمصر فرستادند وفرخ شقاوت فرجام بمقتضی **انا وجدنا علی آبائنا** علامت دراضرار ایلچیان تقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرمانداد واز خبرجسارت فرخ که معروض رای انور گشت شعله غضبی که از حرکت ناپسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت مستتر بارز گردیده سر بعیوق کشیدچه ازمنازعت قیصر اعراض نمودن ورایات ظفر آیات بجانب مصر وشام بر افراشتن اولی دانست چه دراینولا که لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس وملاطیه رفته بودند ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت برنیامد ومطلقاً متعرض اذیال خشم منصور نشد هر چند امراء ونوئینان به لشکر کشیدن و رفتن بجانب دیار شام سعی میکردند

راضی نمیشدودر آن باب‌دلایل‌معقول اقامت نمودند پسندیده رای حضرت‌صاحبقران گردون توان نیفتاد

ذکر نهضت خسرو گردون شکوه کامیاب امیر تیمورگورکان وفتح قلعه بهشتی وعتاب

چون حضرت صاحبقران عذر امراءِ عظام در تاخیر یورش شام بواسطه آن که لشگریان از مشقت سفرهندوستان و گرجستان وملاطیه و آبلستان آسایشی نیافته بودند بسمع رضا اصغا ننمود فرمانداد تا افواج لشگر مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر روان شدند و امیرزاده شاه‌رخ باجمعی از امراء برسم منقلای لوای‌جلادت‌برافراخته متوجه قلعه بهشتی شدند وچون بآنجارسیدند حصار را در میان گرفتند وآن حضرت با بقیه سپاه‌ازعقب رسید وقریب بقلعه‌فراز پشتهٔ فرود آمده اطراف وجوانب حصار را بنظر احتیاط درآورد وآن حصنی بود حصین درمیان‌دره‌بسیارو‌برسر کوهی‌بغایت‌مرتفع واقع‌شده‌بودچنانچه خطوط‌شعاعی از خاك ریز آن نمیگذشت و استواریش بمرتبهٔ که اختلال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت عقل‌از تصور تسخیر آن عاجز ووقوف واهمه دراحساس فتح‌آن متحیر وقطان وسکان حصار بحصانت ورصانت آن مغرور وبکثرت وذخایر و اسباب از مقام اطاعت برداری و فرمان گذاری دور ازسر غفلت درصدد مخالفت وممانعت آمدند و عساکر گردون مآثر بیك حمله شهر را درتحت تصرف آوردند ناطق وصامت آن عرضهٔ نهب و تاراج آمده و از قبل ولایت شام مدبری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود ودر میان قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهرطرف که میخواستند سنك می‌انداختند و در آن اثنا که حضرت‌صاحبقران باحتیاط بروج وبارهٔ‌قلعه‌مشغول‌بودنا گاه سنگی گران‌ازمنجنیق گردان گشادیافت چنانچه‌نزدیك‌بخیمه خاص آنحضرت‌برزمین‌آمده‌و ازآنجاالغزیده‌باندرون‌خیمه‌افتاد ازمشاهدهٔ‌اینصورت‌قهرمان‌قهرپادشاه‌جمشیدجاه‌فرمانداد که‌اطراف‌وجوانب‌رابرامراء بخش کرده لشگریان تیغ‌انتقام‌ازنیام‌بر کشیدند بهادران اردوی گردون‌شکوه که

فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان بستوه بود متقبل یرلیغ واجب الاذعان شده در بیست موضع منجنیق نصب کردند ودر همان مکان که سنك مخالفان بر زمین آمده بود بر افراشتند وتخت سنگی که از منجنیق انداختند بر منجنیق اندرون آمده آنرا درهم شکست و بنیروی دولت روز افزون امثال این امور ازچند وچون صدور یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم ازفارس رسیده بشرف بساط بوس مشرف شدو لشکریان وبهادران جنك در انداختند و نقبچیان حصاری چنان استوار ازجمیع جوانب مجوف ساختند وبرج وبارهٔ آنرا برسر چوب گرفتند مقبل از هیبت آن واقعهٔ جان گسل درقلق واضطراب افتاده ومتعاقب یکدیگر کسان بآستان فرخنده نشان فرستاد وبزبان عجز واستکانت عرضه داشت که کمینهٔ بندهٔ درگاه فلك اشتباه ازشکوه چتر سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسرو کامکار را شفیع میسازم که از سر خون این بیچارهٔ فروماندهٔ گناه کار در گذرد چه ریختن و ناریختن خون این کمینه درعرصهٔ حشمت وجلالت چندان تفاوت نداردشهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بغلبه و قهر مسخر سازم خلعت عفو واغماض در توپوشانم و اگرپیش از این قلعه که بمتانت اشتهار دارد برخیزم مردم کوته نظر حمل بر عجز وانکسار لشکر فیروزی اثر کنندروزهشتم صفر ازموقف جلال فرمان صدور یافت که آتش درنقبها زدند و برجها انداختن آغاز نهادندازمشاهدهٔ آنحال ارکان ثبات دولت مقبل و سایر اهل حصار انهدام واختلال پذیرفت و بی لبث ودرنك هرچه دست مکنت مقبل بآن میرسید از لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار دررکاب سادات وعلماء ومردم با فرهنك بیرون فرستاد که بمحل عرض رسانند و شاهزاده جوان بخت شاهرخ را شفیع ساختند تا آنحضرت ازسر خون سپاه در گذشت وپیلاکات قبول فرمود ورقم عفو برزلات همه کشیده عنان عزیمت بصوب قلعه عتاب معطوف گردانید وآنقلعهٔ بود مانند عهد ارباب دیانت محکم وبرج وبارهٔ آن ازسنك تراشیده مستحکم وخندقی درعمق سی گزوخاك ریزی سنك مجوفی پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن میتوانست راند وتیر اندازها گذشته چون لشکریان درظل رایت فتح آیت بدآنجا

رسیده شهری مشحون برغله ونعمت فراوان اما اکثر اکابرواشراف وارباب اقتدار آنجا گریخته‌بودند وطایفهٔ ازصناع ومحترفه دروازها رابسته‌ونشسته همین که رایت نصرت آیت سایهٔ وصول بر آندیار انداخت مفاتیح دروب پیش آمده شهر را سپردند وجزرضا وتسلیم چارهٔ دیگر نداشتند.

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بجانب حلب وفتح آنولایت وبعضی از حالات

درآن اوان که‌حضرت صاحبقران درحدود بهشتی وعتاب بود رعب وهراس درضمیر تیمور تاش که‌ازقبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که نامها نوشته پیش فرخ زاد حاکم‌مصر وشام‌فرستاد وازآنجا حکم شد که‌مجموع عساکر وجنودشام‌باساز وعدت تمام روی‌بحلب آوردند ودرمساعدت ومعاضدت تیمورتاش اهتمام تمام نمایندوبروفق اشارت فرخ شدون که‌امیرالامراء دمشق بود باسپاهی ازقطرات امطار افزون واز حیزحساب بیرون همه آراسته و مسلح وجوشن داودی وتیغهای یمانی بحلب آمدند وهمچنان از سایر ولایات‌عرب چون حمص‌وحمی و انطاکیه وطرابلس و کنعان و رمله وقدس و کرك وغیر ذلك امراء وسرداران وافواج متجنده متوجه آنجانب شدند و باندك زمانی سپاهی که محاسب وهم ازشمار آن‌عاجز آمده درحلب مجتمع شدند وبعد ازاجتماع تیمورتاش والی عرب که ازعقل و کیاست بهرهٔ‌تمام داشت با امراء و سرداران عرب مناقب و مآثر حضرت صاحبقرانی برشمردن گرفت و گفت این‌پادشاه مؤید من‌عندالله است لشکرهای عظیم شکسته وقلاع حصین درحصین فتح نموده و اکثر معمورهٔ عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید ودرانقیاد واطاعت در آئیم وسادات و علماء که‌پیش اوحرمتی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که‌عنان توجه ازاین‌صوب بگرداند وخانمان وناموس مابسلامت بماند بعضی که ازرای خرد بهرهٔ داشتند رای‌تیمورتاش را مستحسن شمردند وبعضی ازجهال مثل‌شدون دون وامثال اواز اینسخن سرباززدند و ازتدبیر

اواعراض نمودند و گفتند هر که خوف ورعب بخاطر راه دهد از ادراکیت مقصود باز ماند این ملك بردیگر ممالك نسبت ندارد و بارهٔ بلند وامصار وقلاع و بقاعی که اینطایفه مسخر کردند از گل وخشت خام است وبناهای شهرها وحصارهای ما از سنك رخام ودراینولایت قلعه سنگی بسیار اسیر که اگر متصدی تسخیر یکی از آنها شوند بسالهای دراز میسر نشود اگر خوف و خشیت شما از کثرت سلاح و تیر بسیار است الحمدلله که در اینها نیز تفاوت عظیم است کمانهای ما دمشقی است وشمشیر های ما مصری ونیزه‌های عربی وسپرهای حلبی ودراین دیار شصت هزار قصبه وقریه است که ازهر قصبه یکدو کس بیرون آیند جهانی ازمردم پرشوند ومع ذلك پناه ایشان ازراه کریاس است وناقلعهای سنگین گردون اساس رعب وهراس نباید داد وسردانه کمر جدو اجتهاد برمیان ببابد بست وبناء کاربرعنایت حضرت آفرید گار بباید نهاد وطایفهٔ ازعجمیان که‌در میان حلبیان بنیك معاشی وخردو کیاست اشتهارداشتند گفتند که‌این مهم راخورد ندانید ودرجنك تعجیل مکنید که اینجماعت راخوب میشناسیم مبارزان عرب وجاهلان ایشان طعنه بر اهل عجم زده گفتند شما جاسوسانید وداعیه آن دارید که مملکت بدست مغولان افتد وبعد از قیل‌وقال بسیار و کثرت جواب وسئوال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتقاد واستظهار بدیوار حصار بازنهند وانصاف آنکه اگربدین قرار اصرار مینمودندمهم بدور ودراز می‌انجامید واز اینجانب حضرت صاحبقرانی یکدومنزل ازعتاب بتعجیل وشتاب طی‌فرموده براندیشهٔ شامیان وقوف یافت بتعلیم ملهم غیب عنان سمند جهان نورد کشیده داشت وهرروز نیم فرسنك کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان همایون پیرامون خودبرحسب فرمان خندقی میکندند وآنرا بتوبره‌ها استوار میگردانیدند و شرایط حزم واحتیاط درهر منزلی مرعی میداشتند مخالفان که برلطایف تدبیرخسروجهانگیروقوف نداشتند پنداشتند که لشگرمنصورازایشان توهمی دارند واین‌همه‌تسکین وتانی‌جهت‌این‌معنی‌است وچون خیال بستند که عدم مسارعت درحرکت جهت قلت حشمت و شوکت است دلیر شدند وازآن رأی که‌بصواب نزدیك بودعدول نمودند وباستقلال و استیلاء ازشهر

بیرون آمده لوای نخوت برافراختند وروزپنجشنبه نهم ربیع الاول ماهیچهٔ طوق ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه وصول برحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین بامعدودی چند ازملازمان خویش بقراول شدن رسید باآنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیرمشار الیه بی اندیشه برایشان تاخت و بنوك نیزه سواری ازپشت زین برزمین اندخت واورا دستگیر کرده ازمعرکه بیرون بردونوکرانش آثار مردانگی بظهور آوردند ودو کس رابگرفتند اعراب از مشاهدهٔ اینحال و صورت **ان هذالشیئی عجاب** برزبان گذرانیده روی بگریز نهادند ونر همانروز امیرزاده ابابکر با شصت نفرازلشگریان و امیران پیش رفت و گروهی انبوه بمقاتلهٔ ایشان درآمده حربی قوی دست داد وبعد از کوشش بسیار هردو فریق بی آنکه بریکدیگر غلبه کنند روی از معرکه بر تافتند وروز دیگر طایفه‌از ترکمانان دربرابر خصم رفته بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت درمیدان مبارزت ننهاد روز سیوم که‌خاقان‌مشرقی انتساب آفتاب یکه سواره بر لشکر شام تاخت وایشان رابضرب خنجر صاعقه کردار منهزم‌ساخت خسروافراسیاب‌هیبت بر کوب سپاه‌نصرت مآل‌وافراختن رایات جنك‌وجدال فرمانداد ویاسامیشی سپاه برانغار براهتمام امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه ودیگر امراء و سرداران وبهادران صفشکن بازداشت ودرقبل‌ایشان امیرزاده ابابکر علم‌شجاعت برافراخت وجوانغار سلطان محمودخان وامیرجهانشاه ودیگر نوئینان بلند مکان و امراء تومان بضبطوتنسیق لشگریان قیام مینمودند ودرقبل ایشان امیرزاده سلطان حسین رایات‌نصرت‌انتما بقبهٔ جوزارسانیده‌قلب سپاه بفرشکوه صاحبقران فریدون حشمت آرایش یافت و ازجمله اسباب حشمت و ابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمهٔ فتوحات دیار هندشده بود بنوعی آراسته شد که دیدهٔ عقل مخالفان ازدیدن آن‌تیره وخیره‌ماند ودروقت بقیهٔ صفوف فرمان قضامضا نفاذ یافت که‌یك تومان سوار جرار شیرشکار بربالای پشتهٔ که جانب راست مصاف گاه‌بود توقف‌نماید مقرر آنکه باوجود انهزام لشگر دشمن وفرار ایشان اصلا از جای خودحرکت نکنندواز آنجانب مبارزان حلب وبهادران دمشق‌وسرداران سایر

بلادوشام با سازوابهت تمام میمنه ومیسره آراسته وخاطر ها ازجبن وبددلی پیراسته دربرابر پادشاه هفت کشور صفها آراسته کردند وازآواز طبل و کوس زلزله در ارکان گنبد آبنوس افکندند از برانغار امیرزاده میرانشاه باسپاه نصرت انتساب حمله آورده بعون وعنایت ملك وهاب بیشتر شامیانرا درهم شکستند و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین وامیرجهانشاه برمیمنهٔ مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند وبهادران شیرصولت که درقلب قرار واستقرار داشتند پیلان با هیبت راپیش رانده معاندانرا ازجای برداشتند وتیمور تاش ازمشاهدهٔ اینحالات سراسیمه شده عنان ازمصافگاه برتافته ازجانب دروازه منقوصه روی بشهر آورد و اکثر گریختگان متوجه دمشق شدند وجمعی ازدلاوران لشگرظفر قرین بتکامیشی روان شده تیغ کین وانتقام دراهل انهزام نهادند وازمیان آن سواران یکسوارجان بیرون بردو صورت حادثه را بد مشقیان رسانید و چون لشگر حلب گریخته خواستند که دیوار شهررا حصار نمایند ازدحامی که ازآن راه روی نمود کس را مجال عبور نماند ارباب شیرشکار لجام ریزازعقب ایشان شتافته بهر که میرسیدند کارش میساختند لاجرم ازغایت خوف وهراس چندان خلق درخندق ریختند وبربالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق سمت تساوی پذیرفت ودرپانزدهم ربیع الاول شهرحلب بنیروی دولت قاهره مسخر شدوشدون وتیمور تاش بعد ازانهزام ووصول بشهربی تاخیر وتسویف پناه بقلعه بردند چه آنقلعه کوهی بود از سنك خارا سر باوج ثریا و ذروه جوزا کشیده وپیرامنش خندقی درعرض بیست گز واقع وعمق آن بآب رسیده وخاك ریز آن قلعه ازاین طرف خندق تادیوار حصارسی گزهمچنین بمرتبهٔ بالا شده که پای جاسوس خیال ازارتقاء برآن کند گشتی شدون و تیمورتاش پشت استظهار بمتانت دیوار حصار نهاده دیگر بار رایت استکبار بر افراختند واهل قلعه بجوش وخروش برآمده بربروج بالارفتندوآتش بازان خودرا گرم کرده رعد اندازی آغاز نهادند وحضرت صاحبقران بلند مکان بشهردرآمده دربرابر قلعه قبه بارگاه باوج مهروماه برافراشت وتیراندازان نگذاشتند که هیچکس ازسور بیرون کند ولشگر نصرت شعاربرلب خندق ایستاده حصار را مرکز وار در میان

گرفتند ونقبچیان ببازوی قوت بیکشب حوالی خندق رامانند غربال سوراخ کردند وآب بیرون برده روز دیگر برخاك ریز آمدند ودرتك دیوار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغولشدند واز مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقرانی دفتری ساخته و پرداخته منقولست که در آن اوان که لشگر منصور قلعهٔ حلب رامحاصرهٔ میکردند و اصحاب نقب بمهم خود اشتغال مینمودند من یکی ازساکنان حصار بودم دربرجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع آفرید گار وجرأت وجسارت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه درقلعه بازشد وپنج مرد جوشن پوش ازدروازه بیرون آمدند وسرطنابی که جانب دیگرش بدست مردم حصار بود خود برمیان بستند تا درسدی خاك ریز بیدغدغه آمد و شد توانند نمود وتیغ انتقام ازنیام کشیده روی بجانب نقب نهادند نقبچیان بابهادران سپاه ظفر نشان که باایشان بودند علی اختلاف القولین همه را بزخم تیر بینداختند و اهل قلعه آنجماعت رابطناب بالا کشیدند وموت وحیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد ازفتح جلال الاسلام خدمت مولای مشار الیه را بپایهٔ سریر اعلا حاضر آوردند القصه ارباب حصار ازمهم آن دست برده اندیشناك شده دیگر کس رایارای آن نماند که از سوراخ نگاه کند تا ازبیرون آمدن چه رسد ودراین اثنا فرستادهٔ حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه درآمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بعنایت ازلی وقدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان را درکف اقتدار مانهاده و عرصهٔ ربع مسکون رامحکوم امرو مسخر فرمان ما گردانیده وحصانت قلعه و رزانت بلدان مانع تسلط وتصرف لشگر ظفر پناه نمیشود و بسیاری مرد و کثرت آلات نبرد دافع مکاتب آتش خشم جهانسوز ما نمیگردد واگر بجان و مال خود دلی دارید باطاعت وانقیاد بیرون آئید ودرتضییع نفس واموال واهل وعیال سعی منمائید ارباب قلم چون دانستند که تمرد وعناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی سبب خسران مآل ونکال وپشیمانی است انگشت ندامت بدندان غرامت گرفتند وشدون وتیمور تاش باسادات وعلماء و اکابر واشراف بپای عجز وانکسار بیرون آمدند و بساحت بار گاه شتافته روی نیاز وافتقار بر زمین نهادند و کلید خزاین ومقالیدرا

تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادرشد که شدون و تیمور تاش با هزار کس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند خزاین را بتصرف ملازمان داده وهمت پادشاهانه خزاین قدیم وجدیدرا که در قلعه حلب بود بملازمان عتبه علیا بخشید و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه را برستن قهر از بروجی که سر بآسمان میکشید برزمین افکندند وحضرت صاحبقران کامکار آس بوغارا که در حصار بدست یکی ازلشکریان سعادت یار گرفتار شده بود بمصر پیش فرخ حاکم آندیار فرستاده پیغام داد که شدون وتیمورتاش درپنجهٔ تقدیر اسیرودستگیرند وفرج وخلاصی ایشان موقوف برسیدن ایلتمش است اورادراین زودی بدین صوب فرست تا اسیران تورا آزاد کنم آس بتعجیل تمام روانه شد وآنحضرت سیدبدرالدین ملك هزار کری وشاه شاهان عامل سیستان وموسی قوی بوغا راباجمعی دیگر ازسرداران بمحافظت قلعهٔ حلب بگذاشت وبعد ازپانزده روز که درآنجا توقف فرموده بود عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت

ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حمی و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبك

در آن اوان که ظاهر حلب قرار و استقرار باردوی همایون بود حضرت صاحبقران امیر زاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و امیر زاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر مونجك و دیگر سرداران را بحمی فرستاد و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند شهر را مسخر ساختند اما فتح قلعهٔ اندرون شهر بنابر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف مانده چون رای عالم آرای صاحبقران عدوبند قلعه گشای از قضیه حلب فراغت یافت نخست تسخیر قلعه حمی راوجهه همت ساخت و علم دولت دیرباز آنصوب برافراخت و چون رایت نصرت زمین حمی را از گردسم سمند لشکر جهانگشای عطرسای گردانید اهالی آنجا از پای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد پشیمان گشته چارهٔ جز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند

و شاهزادگان و امراء را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در آن یورش بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و امراء خاص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت معروض داشتند که قرب دو سال شد که جریك مشقت میکشند و چهار پایان لاغرند و دشمنان با ساز وعدتی تمام در خانهای خود نشسته اگر رای عالم آرای صواب بیند بجانب صحرای فرا پیش رویم بنظر مستحسن مینماید اما مقبول نیفتاد

قطعه

شه شیردل خسرو پیل تن در آن داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آرم شتاب که در رزم دشمن نباشد بتاب

ورایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون عرصهٔ آندیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحتی که یکی از امراء عالیشان که پیشتر رفته بود و کرده بود بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمده بخدمات شایسته قیام نمودند و بدین سبب از تعرض لشگر قیامت اثر مصون و محفوظ ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبك تاخت و بعد از چند فرسخ حوالی نمك زاری محل نزول اردوی پادشاه کامکار گشت و از آنجا بر حسب فرمان‌قضا جریان فوجی از لشگریان‌ایلغار کرده بجانب سده‌بروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت ببعلبك رسید و خلایق از مشاهده حصاران که از سنگهای بزرك تراشیده‌بودندتعجب نموده چنانچه یك سنك که در گوشهٔ دیوارقلعه بود بعداز احتیاط از طرفی‌بیست و هشت گز بنظر اهل‌مسافت در آمد و از جانب دیگر شانزده گز درالسنه و افواه خاص و عام دایر و سایر است که آن بنابر اشارت سلیمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیوار ساخته و پرداخته‌اند والله اعلم القصه فتح شهر بعلبك با سهل وجهی میسرشده لشگریان ازمیوه وغله‌فراوان که‌از آنجا یافتند شکرو سپاس بخشندهٔ بی منت‌بتقدیم رسانیدند وبموجب فرمودهٔ حضرت‌صاحبقرانی امیرشیخ نورالدین وامیر شاه‌ملك وامیر سونجك وغیرهم باسی

هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند

گفتار در نهضت آن مربی و معتقد ارباب جذبه و عشق و محاربه بافرخ حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر

چون زمستان در آمد و برودت هوای بعلبك که نزدیك کوه واقع است اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثناء راه جمعی که بصید و ثروت رفته بودند با غنایم نا محصور باز گشتند و بموکب منصور پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفروجود پادشاه جهانیان آراسته بود امراء دمشق و غیرهم آن اخبار مکرر بعرض فرخ که حاکم مصر و شام بود میرسانیدند و خدمتش را برتوجه بجانب دمشق ودفع لشگر جغتای ترغیب و تحریص مینمودند تا از جادهٔ مستقیم منحرف شده راه صواب گم کرد و لشگر فراوان و حشری بیپایان جمع آورده با تجمّل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق حصار داری مبالغهٔ لا کلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله نهاد

بیت

صوفی نهاده دام وسر حقه باز کرد بنیاد مکر باافلاك حقه باز کرد

بیان اینسخن آنست که فرخ شیادی که بلباس اهل فقر ملبس بود بغایت سخن ورو فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و دوفدائی را مقرر ساخت که ملازم او باشند تا فرصت جسته بخنجر زهر آلود آسیبی بذات همایون حضرت صاحبقرانی رساند و آن مفتن صوفی وش با آندو فدائی که هر یکرا خنجر زهر آلود در ساق موزه بود روی بپایهٔ سریر اعلا نهادند و چون بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمود آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دیوان اشرف اعلا بود جلوه آمد و بعد از تفتیش وتفحص خنجر های زهر آلود از ساقهای موزهٔ ایشان بیرون

آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت واقعه بصورت راستی درمیان نهاد و حضرت صاحبقران موید منصور صلات وصدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده و برزبان گوهر افشان گذرانید که هرچند اهل فقر در آئین سلطنت از کشتن معافند اما این شخص که از کمال خبث وشرارت بصورت و روی اهل تصوف بر آمد متهور بیباك و ابقاء او را و هم دیگران را محض وبال و موجب نکال خسروانه تواند بود لاجرم یرلیغ واجب‌الاذعان بنفاذ پیوست که آن مدبر را بکارد زهر آلودی که باخود داشت کارش ساختند و جسد پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق اورا گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند ورایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بنواحی دمشق رسید و قبه سایر مضرب خیام فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون اردوی همایون خندقی کندند و حضرت صاحبقران ملك مکان بر فراز پشته برآمد وبرج و باره شهر را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرموده که قراولان بازوی جلادت گشاده هم از گرد راه دست بردی نمایند و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر سونجك با دیگر بهادران پیش رفتند و از آنجمله‌صاین تمور بهادر و داناء خواجه و توکل باورچی قصد کردند که بباد حمله آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی بهادر و از دست چپ امیر زاده رستم بمدد ایشان رایت مبارزت برافراختند و عاقبت نسیم فتح فیروزی برپرچم لوای نصرت انتما وزیده شامیان راه انهزام پیش گرفته ولشگر منصور بعضی از ایشان کشته و فوجی را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنهٔ قهر بریختن خون دشمنان و شدون و جماعت بیدینان که از حلب همراه آورده بودند فرمانداد وهمه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پردهٔ غیب امری بسی عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیر زاده سلطان حسین که ذکر بهادری او در این اوراق گذشت در غلو مستی باغواء مشتی مفسد فتنه اندوز از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان را از این خبر صبح اقبال از مطلع آمال دمیدن گرفت و مقدم او را

مقدمهٔ ظفر پنداشتند و خدمتش را بآئین و عظمتی تمام بشهر آوردندو از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند و از ملازمان امیر زاده مشارالیه دو شخص امیر شاه ملك رااز اینواقعه آگاه ساختند و او صورت حادثه‌را بعرض حضرت صاحبقران رسانید و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده و یکفرسخ رفته صحرائی که بطرف کنعان و مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و بر طبق فرمان لشگریان در گرداگرد دو دیواری از سنك بمقدار شخصی بلندقامت بر آوردند و در پیرامن آن خندقی کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفهٔ را از برای پاس معین نمودند و بعد از دو روز حضرت صاحبقران گردون غلام پادشاه توران را برسالت پیش فرمانفرمای مصر و شام فرستادند زبدهٔ سفارت آنکه امارات و علامات حزم و عزم ما را در امر جهانگیری شنیده دانسته بر عقلا اینمعنی مخفی نماند که غرض سلاطین نامدار از کشیدن لشگر ها و گشودن کشور ها و ارتکاب منازعت اسفار و التزام مشقت شبگیر و ایوار رعایت ناموس و نام است وگرنه نیمهٔنان مارا تمام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت التمش را طلبیدم نفرستادی تا عاقبت مهم منجر بآن شد که اردوی کیهان پوی متوجه باینجانب شد و از این سبب‌پریشانی و اختلال بسیاری باحوال ساکنان این دیار راه یافت و معذلك اگر ایلتمش را بدرگاه ما ارسال نماید و رؤس منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب خجستهٔ ما بیارایند بساط مخالفت در نور دیده شود و راه منازعت مسدود گردد و رعایا و جندیان در ضمان سلامت و عافیت مانند والا سپاه ظفر پناه در قتل و غارت و سبی و نهب و جرأت و جسارت عادت دارندمبادا که‌از سعی ایشان مبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و تفرقه تمام بحال انام‌راه یابد

قطعه

طریق مدارا و راه ستیز | کزان امن خیزد وزین رستخیز
نمودم بتو عقل را کار بند | دراین هردو ره‌آنچه‌خواهی‌پسند

چون فرستاده بشهر در آمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزار واحترام

بجای آورده‌ند و در تفقد دلجوئی او کوشیدند و چون در آن دیـار آتشبـاری و رعد اندازی میورزیدند اینمعنی در نظر ایشان وقعی مالا کلام دارد و جمعـی کثیر از اینطایفه را پیش فرستاد تابهنرهای خود قیام نمایند و اینصـورت از شوکت وقوت خویش تصور کرده‌ند و ندانستند که سیلاب قهـر که در حـرکت آید نه آب ماندونه آتشبازونه ناوك اندازونه رعد انداز القصه پادشاه تـوران را مقضی المرام باز گرداند و در عقب او اشراف و اعیان لشگر را بیرون فرستادند و ایشان در پایهٔ سریر اعلا معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگـویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد دور از طریق مخالفت و عنادیم و تا پنج روز دیگر ایلتمش را میفرستیم که مراحم خسروانه از جریمهٔ ما بگذرد بعداز این شرایط فرمان برداری بجای آوریم و از مقتضی رای جهانگشای سر موئـی تجاوز جایز نداریم اکنون بعواطف خسروانه امیدواریمو خاطر برآن‌قرار داده‌ایم که جز راه مطاوعت مدت‌العمرنسپریم حضرت صاحبقران ایلچیانرا زرو خلعـت بخشیده باز گردانید و چون اردوی بزرك مدت ده روز در جانب غربـی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف اثر نمانده بود فرمان عالی شرف نفـاذ یافت که تواچیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقع است بنظر احتیـاط در آورده‌ند و ایشان بموجب فرمان عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نموده عرضه داشتند و حکم شد که لشگریان کوچ کرده بغوطـه روند تا چهار پایانرا علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمده دمشقیان بتصور آنکه مگر لشگر ظفر پناه بنابر وهم وفتور وضعف و قصـوری که بحـال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب شرقی متوجه شده‌اند بایکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد چه اگر ما بهیئت اجتماعی از شهر بـیرون رویم و از پس پشت لشگر جغتای در آمده بر ایشان‌حمله کنیم هیچکس رازمام اختیار در دست نماند و جمله متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما برصفحات روزگار پایداربماند باین اندیشه باطل و هوای‌فاسد مجموع جندیان مصر و شام جبه و جوشن داوه‌ی پوشیده و نیزه‌های عربی‌در دست و شمشیر های

مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع شده بودند تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهاده چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یك مکان هیچکس نشان نمیداد و چون قراولان از وقوع اینحال صاحبقران بیهمال را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بحدزوال رسیده و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروهٔ وثقی توکل زده باز گشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمانداد که لشگریان فرود آمدند و از سنك احمال و اثقال پناهی ترتیب نمودند و خرگاه و خیمه و سایبان برافراختند و شهریار بادین و داد با پنجاه نفر از خواص و مقربان ببالای پشتهٔ برآمده بنماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد ازمسئلت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارك در رکاب نصرت انتساب آورده از غریو کوس و کورکه و نعرهٔ پردلان و صهیل اسبان زلزله در گنبد راسخة البنیان ایشان افتاد در این اثنا مردم جوانغار تمام رسید ند و حکم واجب الاذعان صادر شد که برانغار امیر زاده میرانشاه و امیر زاده شاهرخ وامیر زاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امراء و بهادران روی بمخالفان آوردند و ایشان بامتثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیر زاده خلیل و امیر جهانشاه غیاث الدین ترخان و امیر توکل و شیخ ارسلان و دیگر امراء تومان بافکندن و کشتن و سرانداختن مشغولشدند و در مقدمه و هراول و قول در امراء تومان امیر سونجك و امیر شاه ملك و سید علی و شیخ علی بهادر از امراء قوشون صاین تمور محمد آزاد و توکل باورچی و سایر بهادران نصرت شعار رایات شجاعت و منازعت بر افراشته دست و بازوی بتیر راندن و بتیغ زدن بر آوردند واز جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفته هول روز تسخیر ظاهر گشت و میان جان و تن وسرو بدن فراق روی نمودن گرفت آخرالامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت وزیدن گرفت و لشگر

تیره روی شام بانهزام رفتند و سپاه سپهر احتشام اهل شام را تا کنار عمارات دمشق راندند و بسیاری از ایشانرا بتیغ تیز گذرانیده بر خاك مذلت انداختند و چندان پیاده برزمین افتاده بود که محاسب و هم بسر حد آن نتواند رسید و اینواقعهٔ عظمی در روز سه شنبه‌نونزدهم ربیع‌الاخر سنهٔ ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثناء حرب و ضرب امیر زاده سلطان حسین که میسرهٔ سپاه شام بیمن اهتمام او اعتضادی تمام داشت و در برابر امیر زاده میرانشاه و امیر زاده شاهرخ افتاد توبلاق قوچین که از جمله ملازمان شاهرخی بود باو رسیده عنان اسبش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برد وخود بتعجیل رفته صورت گرفتاری اورا بسمع همایون حضرت صاحبقران رسانیده یرلیغ جهانمطاع بحبس وقید امیر زاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز خدمتش بشفاعت امیر زاده شاهرخ چوب یاساق زده بگذشتند اما همچنان در مقام حجاب مانده یارای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهریارهفت کشور از معسکرفیروزی‌اثر کوچ کرده‌اندك مسافت‌قطع نموده دردامن‌پشتهٔ‌نزول‌فرموده ودیگرروزازآنجاعزم ارتحال شده حکم جهان مطاع صدور یافت که شریف ووضیع مکمل وآراسته در حرکت‌آیند ودرپیش صفوف عساکر گردون مآثر ازپیلان شکوه‌مند صفی ترتیب دهند ودندان وخرطوم آن دواب مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند ولشکر قیامت اثر باین زینت و زیب روانه شدند ونزدیك بدمشق رسیده ببالای موضعی رفیع که برشرقی شهر بود برآمدند و کوس و کورکه زده سورن انداختند و دمشقیان‌چون‌بر کمیت‌سپاه که تا غایت برآن اطلاع نداشتند وقوف یافتندخروشی مثال فزع اکبر که دردشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شده‌و بدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغولشدند و لشگریان پرخاشجوی از آنجا پیش رفته بر کنار جوی مغاك که حکم خندقی داشت فرود آمدند و از ثور و کاو سر پیراهن اردوی همایون حصاری ترتیب دادند وبعد ازرعایت حزم و احتیاط بر حسب یرلیغ‌جهانمطاع‌سواران تندخوی‌ازجوی گذشته در برابردشمن‌صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یحب و ینبغی همراه

داشتند لکن ازبیم دستبردی که روز پیش مشاهده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم برجای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند و در این اثنا والی مصروشام با امراء عالیمقام مثل نوروز حافظی و لبیك و دیگر خواص و مقربان دمساز بساط مشورت ممهد داشته پرسید که دردفع اینواقعه عظیم رای شما چه اقتضا می کند بعضی گفتند اگر چه اندك فتوری بحال ما راه یافته و طایفهٔ از مردم ما بقتل رسیدند الحمدلله و المنه که شهر و حصار برقرار است و سپاهٔ تیغ زن نیزه گذار بسیار مصلحت در آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم جمعی عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند از این تدبیر سرباز زدند و گفتند که خود را باندیشهٔ باطل و خیال فاسد بازی دادن کارخردمندان نیست و درآنساعت که آنجماعت برغایت ضبط ومحافظت کوچ می کردند مابهیأت اجتماعی از قفای ایشان درآمدیم و آنچه مقدورومیسور بود و در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم جز بوار و خسار فایده بر آن مترتب نشد چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین داده و چون زمانه لباس سوگواری پوشد ترك ولایت شام کرده در پردهٔ ظلام با سواران خویش راه مصررا پیش گرفته روانه شویم و در اینشهر از جندیان ورعایا گروهی انبوه‌اند اگرجهت حفظ مال واهل عیال خویش جنك کنند و قلعه و حصار رانگاه دارند فهوالمطلوب و الا ما خود را ازغرقاب ممات بساحل حیات رسانیده باشیم همه را اینسخن مستحسن و مقبول آمده فرخ حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقران گردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود چه جمعی ازجهال رجال بر آن جسارت اقدام نموده بودند و ما برهمان عهدیم که معروض داشته‌ایم اگر رای عالی صواب بیند لشگریان امروز دست ازمحاربهٔ کوتاه سازند تا فردا بپای انقیاد پیش آمده بخدمتی که عهد کرده ایم قیام نمائیم ایلچی ببارگاه فلك اشتباه رسیده وپیام بگذاشته وپیشکشی که داشت بگذرانید و برطبق فرمان جریك منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خودفرود آمدند وچون سلطان مملکت صبح از بیم کواکب گردون خرام بهنگام شام‌روی

انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمانفرمای مصر وشام باا کثر مقربان ومخصوصان ساختگی گریز کرده در نیم شب جمعه صلات تفرقه در داده سوار شد واز دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد وشخصی که میان مردم عجم بچقماق اشتهار دارد از ایشان روی گردان شد بتعجیل هرچه تمامترپیش امیرزاده‌شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزادهٔ‌مشارالیه اورا پیش حضرت اعلا فرستاد چون رای عالم آرای بر آن‌قضیه اطلاع یافت‌فرمان واجب‌الاذعان صدور یافت که‌امیرزاده ابابکروامیرجهانشاه از جوانغار شهر را مر کز وار درمیان گرفتند تا کسی بیرون نتواند آمد و امراء با تمکین‌سونجك‌وامیرالله داد و جهانشاه علی سلطان ودیگر بهادران‌شهریاران‌وغلبه‌ازجندیان‌درعقب گریختگان روان شدندو بسیاری‌ازسواران را پیاده ساخته برخاك هلاك انداختند وهرچه داشتند از صامت و ناطق بگذاشتند ونیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند روزدیگر که شهسواران گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه حصار فیروزه فام‌شد حکم قضا مضا صادر گشت که لشگریان بترتیب تمام درحرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند و ایشان برحسب فرموده عمل نموده و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملك طاهر والی مصر بود و در برابر قلعه واقع است بفردولت خویش تزیین داد و شاهزادگان و نوئینان درعمارت قلعه نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند وچندان اقمشه و امتعهٔ غریب و اسلحهٔ بدیع بدست‌عساکر گردون ماثر افتاد که انامل ومحاسبان چالاك ار شمار آن عاجز آمدند وصاحبقران پاکیزه‌سیرت‌ازحسن‌عقیدت‌وصفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات طاهرات سیدکاینات وخلاصهٔ موجودات ﷺ بودند وزیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی ﷺ بود سوار شد و درآن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب وهراس برضمایر اهالی دمشق افتاده سادات و علماء و مشایخ و صلحاء و اکابر و اشراف و رؤس اعیان بقدم مطاوعت و اذعان ازشهر بیرون آمدند و ببارگاه فلك اشتباه رسیدند و زبان‌بدعا

و ثنا گشادند و تبرکات و تنسوقات بی‌اندازه کشیدند و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیرشیخ نور - الدین و امیرشاه ملك و امیرالله داد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال‌الاسلام بدمشق درآمدند و روز جمعه برسر منبر بنی‌امیه خطبهٔ بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون حضرت حاحبقران خواندند.

ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران

و بیان دیگر وقایع و قضایا

هرچند درشهر دمشق بعد از پسر برقوق بی کلفت جنك و مشقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران قرار گرفت اما نزل کوتوال و طایفهٔ ازجندیان که در قلعه بسر می‌بردند رایت خلاف و عناد بر افراختند و بمنازعت و مهابت حصاررا وسیلهٔ نجات ساخته آتش رزم و پیکار برافروختند و الحق آن‌قلعهٔ بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه از کنگره تا آس بسنگهای بزرك ساخته و پرداخته آمده بود و از بلندی وعروج سربفلك البروج کشیده و بذخایرفراوان و مردان جنگی مشحون بود و سالهای دراز از حوادث دوران مصون و مأمون واز سهم ناوك دل‌دوز و قارورهای‌نفط عالم سوز وضرب‌سنك‌عراده ومنجنیق و دیگر اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال نمی‌دادند که پیرامون آن گردد و حضرت صاحبقران کشور گیراندیشه ازاین تسخیر وقلعه چنین رصین ناکرده فرماندَاد که شاهزاده‌گان و نوئینان و سایر سرداران و لشگریان بترتیب‌پیش رفته اطراف آن را احاطه‌نمایند وسرکارها بخش کرده عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصار گیری مشغولشدند وسه‌ملحود ساختند چنانچه برقلعه مشرف بود و نقب زده آب خندق رانده نقب‌چیان آئین جنك بسنك کندن اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت ورعد اندازان و ناوك افکنان و آتشبازان حرارتی بخود راه داده از سرجد و اجتهاد بمهماتی که مفوض بایشان بود مشغولشدند و در اثناءِ این اوقات اشارت علیه صدور یافت

که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کنند و تمامت چهار پایان سپاه نصرت‌نشان در حمایت رکاب ایشان بعلف خوار روان شوند و بر مقتضی فرموده عمل نموده در خلال این احوال نقب‌چیان سنگهای بزرك بآتش می‌تافتند و سر که بر آن ریخته وشکسته بیرون می‌آوردند و درتجویف برج و باره وظایف سعی و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند و پیش از بروج برج طارمه را که سرکارالنون بخشی بود و بلندترین مجموع برجها مجوف ساخته برسرچوب‌ها گرفتند و برحسب فرمان آتش بر آن زدند تا فرود افتاد وراه گشاده شد و بهادران لشگر فیروزی اثر سپرها در سر کشیده بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقداردیگر از دیوار برزمین‌افتاد و غباری عظیم پدید شد و قریب هشتاد کس درزیر آن بماند لشگر جلادت شعار باستعجال متوجه قلعه بودند باز ایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه‌را محکم نمودند اما خوفی عظیم برخاطر ایشان استیلا یافت و از جرات و جسارت خود پشیمان شد بواسطهٔ اعلان کلمه عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند و باز آتش در دیگر نقب‌ها زدندو جانب دیگراز حصاربیفتاد و بالضرورت کوتوال و کلانتران قلعه دردروازه‌هاباز کرده روی توجه بآستان نصرت آشیان آوردند و مفاتیح‌دروب را بملازمان‌عتبهٔ علیاسپردندویزدار که‌رأس‌ورئیس‌اهل‌حصاربودبمثال‌واجب‌الامتثال بیاسا رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد واز محصول اوقاف حرمین‌الشریفین انباری معتبر در قلعه‌بود وچون رای عالم آرای بدان وقوف یافت‌حکم فرمود که هیچ آفریدهٔ دست تصرف بر آن دراز نکند و یکی از تواچیان بریملك نام صدمن‌جو از آنجابرداشته بود خدمتش‌باشارت شحنهٔ سیاست چوب پس‌وپیش زده بهاء جو را ازوی گرفتند و معتمدان با دیانت بموجب اشارت آن حضرت در صدد بیع غله آمدند و هر یك من از آن بسه دینار کپکی فروختند چه آخرسال بود و ایام پریشانی و خوردنی بسیار کم‌یافت بود و مبلغی خطیر از انبار حاصل کرده بخدام حرمین همه را تسلیم نمودند و جندیان که تمامت ایشان عبد و ممالیك بودند بعضی از ولایت چرکس و برخی ازدیگر ممالك بموجب فرمان‌بر

امراء و شاهزادگان تقسیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر وغنی و فقیر گرفتند و محترفه را ازایشان جداساخته با دیگر پیشه‌وران را بر امراء پخش کرده که خانه کوچ ایشان را بسمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جمال‌الدین و مولانا سلیمان را که هر دو از زمرهٔ اطبا بودند با خانه کوچ بسمرقند رسانند و هم چنین در خلال این احوال حضرت صاحبقران بیهمال از قصر ابلق بکوشك فرخ آمد و بنخاس که یکی از امراء عظام او بود بقتل رسانید و در آنمقام روح بخش دلپذیر دید که مردم بهوا و هوس خود آن همه عمارات بتکلیف رفیع ساخته وپرداخته‌اند و ازبرای امهات مسلمین یعنی حرمهای خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را همت و مروت آن نبود که سرمرقد فرخنده ایشان خشتی چند بربالای هم نهند وچون اینمعنی برضمیرانورش گذشت فرمانداد که برسرآن دو مزارمتبرکه دو قبهٔ عالی مرتب سازند و شاهزادگان امیرزاده ابابکر وامیرزاده خلیل‌سلطان و از امراء شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه را فرمود تا در آن‌باب اهتمام تمام نمایند و ایشان بامتثال امر قیام نموده غایت‌سعی مرعی داشتندوتامدت بیست و پنج روزه ده گنبد از سنك‌سفید تراشیده که در رفعت و استواری‌ازعمارت حرمان نشان میداد سمت استکمال یافت و چون نقد رایج آن بلاد مغشوش بود بمقتضی حکم لازم‌الاطاعت نقره وزر را کار بسته وبخلاص برده تنکجات صد مثقال وپنجاه مثقال و ده مثقال و کمتر از این بلقب همایون و اسم میمون‌مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان بمرتبهٔ بود که در اندك وقتی ازحاصل دارالضرب مبلغ سیصدهزاردینار کپکی بخزانهٔ عامره واصل شد و اشارت علیه بارسال‌فتح نامها و فرستادگان با فضهٔ مسکوك که باطراف ممالك جهت خواتین وآغایان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت و مبشران قمر مسیر جهانشاه با سپاه‌فیروزی شعاربجانب ساحل دریای فرنك رفته و آنحدود ونواحی را در شهرعکه بتازانند و ایشان عنان بآندیار تاخته مجموع آنولایت را غارت‌و تاراج کردند و اسباب و اموال‌بیکران بدست آورده کامیاب و کامران باز گشتند ودر خلال این احوال قرحهٔ برپشت حضرت صاحبقرانی پدید آمد و منجر بمرض

صعب گشت چنانچه امراءِ ملازمان بکنعان فرستادند و امیر جهانشاه را باجمعی از سرداران سپاه که بموکب ایشان بودندطلب داشتند ومقارن وصول شاهزادگان ونوئینان آن زحمت بصحت تبدیل یافت ودر اثناء اینحالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشهٔ بر خاطر خطیر گذشت و در مجلس خاص بر زبان گوهر بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسد که در آن اوان که مروانیان بااهل‌بیت نبوت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معادات میورزیدند بتخصیص معاویه ویزید که نسبت بداماد وابن‌عم ووصی حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سبط مکرم او امیرالمؤمنین‌حسین رضی‌الله‌عنه از ایشان حرکات نامرضیه صدور یافته سکان شام با آن جماعت معاونت می نمودند عقل دور اندیش اینصورت را بسیار مستبعد می‌شمرد که چگونه طایفهٔ از امت افضل انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشند وبیمن دولت و ارشاد آنحضرت از مبدء جهالت وغوایت رهائی یافته بسرچشمهٔ عنایت و بدایت رسیده باشند جانب اهل بیت اورابگذارند و با دشمنان ایشان در سازند وهر گونه جور و ستم و ظلم تعدی در بارهٔ اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام روا دارند **هذالشیئی عجاب** و اکنون این نقل بمرتبهٔ یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل مالك‌الملکی که جملهٔ ملوك و سلاطین بداغ عبودیت اوعلم مباهات و افتخار باوج فلك دوار برافراخته‌اند جز اوسزائی باین حیثیت حوالهٔ اولاد و احفاد ایشان که بشیمهٔ آباو اجداد خود متصف‌اند برفتی و از مؤیدات این معنی در این هفتصد سال هیچکس از ارباب تجمل ومال از باطن تیرهٔ خود رخصت نیافت که‌برسر مقبرهٔ دوحرم‌بزرگوار سیدمختار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چهار دیوار طرح انداخته و از ابتداء رحلت ایشان تا غایت مراقدآن دوهم‌نشین و هم صحبت حضرت رسالت بیرواج ورونق بوده چنانچه مشاهده رفت وبعد ازاداء این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان مکرمت آیاتست خلایق‌را صفای عقیدهٔ آن حضرت مجدداً معلوم شد و روز چهارشنبه غره شعبان سنهٔ ثلاث وثمانمائه سپاه ابهت سمات به‌نیت غارت و تاراج روی قهر بشهر آوردند و دست تسلط و استیلا بسبی و نهب گشاده طریق مدارا و مواسا ببستند و دمشق را از پیر و جوان و قوی وناتوان وشیوخ و اطفال ونساء ورجال باسیری گرفتندوآنچه

سالها از بحر و کان اندوخته بودند از در وجوهر وزر وزیور دریکساعت بدست پادشاه والاگهر افتاد بصحت پیوسته که غارت گران اردوی همایون صنوف فرسی و کسان روسی و سقرلات عمل بنات و سایر قماشات اسکندریه و مصر که پیش گرفته بودند می‌انداختند و بجای این‌ها نقرهٔ رایج که سمنی اهل حوایج است و از الی زر ونقره ومرصعات از کمر وافسر باز میکردند و در تضاعیف اینحالات از شعلهٔ قهر الهی آتش در دمشق افتاده و طبقه وسرطبقه که ازچوپ ساخته بودند و برنك وروغن تزئین داده و بر طبقه سنگین بنانهاده پاك بسوخت و پیش از این که آتش در آن شهر میافتاد باوجود سعی و اهتمام اکابر واشراف و عامهٔ مردم در اطفاء آن نار یك دومحله محرق نمیگشت که آتش فرومی‌نشست و در این اوقات ازغایت پریشانی کسی بآن نپرداخت و در آن اوان خبر این احتراق بسمع خجسته خسرو آفاق رسیده امیر شاه ملك‌را با فوجی از لشکریان آتش آهنك فرمانداد تاجامع بنی امیه را از آنحادثه صیانت نمایند و چون سقف از چوب بود سعی و کوشش ایشان مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاه جهانیان چنان بالا گرفت که منارهٔ شرقی مسجد مذکور که از سنك ساخته بودند تمام خاکستر شد و منار عروس که لسان فصاحت بیان شریعت غرا عليه السلام وعده داده بود که نزول عیسی عليه السلام برآن خواهد بود وزبان معجز نشان‌آنحضرت بمناربیضا مذکورشده باوجود آنکه اصلش ازچوبست و ظاهر اورا بگچ‌اندوده‌اند سالم ماند و بهیچگونه آتش در آنجا تصرف نکرد وچون تمامت دمشق بسوخت و آنچه درآن شهر بود بتاراج‌رفته‌آتش نهب و غارت در مجموع بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای پادشاه جهانگشای عزم معاودت تصمیم داده ازموقف جلال اشارت عالیه صدوریافت که‌اسیران دمشق وسایر ولایات شام را رها کنند وبرحسب فرمان بدبختان دمشق راجمع آورده‌باندرون شهر رسانید و روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران گردون توان دوست‌کام کامران از مؤتفکات که بجانب کنعان واقع است درحرکت آمده براه فاره و نیك روان شد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرمود و در آن منزل که نمونهٔ بود از فردوس جنان و باغ رضوان حکم شد که

دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بانکه امیر زاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خدا داد حسینی و پیری بیك و سار بوغا را بضبط آنحدود و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلا گشته که ایالت تخت هلاکوخان باو حواله شده ودیگر مبنی بر آنکه مهد علیا تومان آغا و فرزندان بجانب اردوی اعلاروانه شوند و این دونشان بمهر اشرف موشح گشته مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند وحضرت صاحبقرانی از آنمرحله نهضت نموده و سه منزل قطع فرموده حوالی حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت وبنابر آنکه اهالی آندیار در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جادهٔ انقیاد پای بیرون ننهادند از عبور لشگر منصور آسیبی بایشان نرسید و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امراء عظام را با افواج لشگر قیامت اثر بجانب اطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیر زاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین برمقتضی فرموده باده‌هزار سوار بطرف‌هرگز که از بناهای سلیمان پیغمبر است صلى الله عليه وآله وسلم روان شدند تاحشم ذوالقدر که گریخته بودند بتازند و امیر زاده سلطان حسین و امیر برندق باپنج هزار کس متوجه‌صوب انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل ورستم طغایبوقا برلاس و تمور خواجه آقبوقاء علی سلطان تواچی و دیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بتر کمانان کوتك که بر کنار فرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده ابابکر باسپاه برانغار که در ملازمت او بودند تا شهر تدبیررفته دویست هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند و آنجماعت گریخته خود رابمکه‌معظمه انداختند و شاهزادگان مذکور بالشگر منصور از آنجا باز گشته و از جول گذشته بکنار آب فرات‌آمدند و از آنجاروان شدند و امیرزاده سلطان حسین بابهادران جوانغار بانطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد غارت و تاراج دادند و از آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته درراه بامیرزاده خلیل سلطان ولشگر قول که در ظل رایت او میرفتند پیوسته باتفاق متوجه قلعة الروم شده در آن‌حوالی تر کمانان رسیدند و آنجماعت بیعاقبت در برابرعساکر گردون مآثر صف کشیده دست تهور برزم و پیکار گشادند عاقبت شیخ حسین‌پسر

کوبك که رأس و رئیس تـرا کمـه بود کشته شده بـرادرانش از مقام ستیز روی
ببیابان گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بـر آورده جمعی کثیر
را بقتل رسانیدند وغنیمت فراوان گرفتنداز آنجمله زیاده‌ازهفتصدهزار گوسفند در
شمار آمده و چون پادشاه ظفرلوا بحوالی حمی رسید شنید که اهالی آنجا از بخت
بد و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما گاه تـوجه در
آنجا ترتیب داده بودند کنده وویران ساخته اند از این فعل نکوهیده شعله خشم
جانسوزش بالا گرفت ولشگریان دست بغارت و تاراج برآورده سکان آنجا رااسیر
نمودند و آتش در ابنیه و مساکن ایشان زدند وحضرت صاحبقران از آنجا نهضت
نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عزالدین هزارجریبی وشاه
شاهان و موسی و بویغا و دیگر سرداران که در قلعهٔ حلب بودند بموجب فرمان
آنرا گردانیدند و آتش قهر در شهر زده بقیه عمارات را بسوختند و رایت نصرت
آیت از حـوالی حلب نهضت نمـوده بچهـار کوچ بکنار آب فـرات رسیدند
و در این مکان امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امراءِ برانغار بموکب همایون
پیوستند و امیرزاده خلیل سلطـان و امیرزاده سلطانحسین و امراءِ قول و جوانغار
نیزآمده بعز زمین‌بوس استسعاد یافتند واز کثرت مواشی وغنیمت که آورده‌بودند
گوسفندیرا در اردوی بآن عظمت بیکدینار میفروختند وچـون در آن یـورش
امیرزاده سلطانحسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده‌بودمراحم خسروانه
رقم عفوبرزلات او کشیده‌شرف ملاقات ارزانی‌داشت وچون‌شاه‌زادگان بحیقون‌رفته
بودند با غنایم بسیار باز گشته باردوی همایون ملحق‌شدند یرلیغ جهانمطاع‌صدور
یافت که از فرات عبور نمایند و از جهت گـذرانیدن رخـوت خاصه دو کشتی از
بیره آوردند و نوئینان ولشگریان بگوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی
قلعهٔ بیره نزول فرمود و الی آنجا بقدم اطاعت بیرون آمـده بقدر وسع و مـکنت
خویش پیشکشهای لایق بگذرانیده مشمول‌عنایت خسروانه گشت و حـکومت آن
موضع بروی قرار یافت و از عبور لشگر منصور گرد ملالی برحاشیهٔ ضمیر سکان
آندیار ننشست و در اثناءِ این اوقات امیر قراعثمان بدرگاه فلك اشتباه آمـده

ییلاکات بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت وعاطفت گردید و چون چتر زرنگارشهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آن حضرت میل شکار فرمود شاه زادگان و امراء و نوئینان و ملازمان پنجروزه راه جرکه انداختند و در سر چشمه راس‌العین دو جرکه بهمرسیده شکار کنان متوجه شهر روحا شد اشراف واعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اعلا آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند ورایت نصرت شعار ازروحا نهضت نموده بحصاری رسید که‌متوطن جمعی‌ازارمنیان‌بود لاجرم فرمان قضا مضا بنفاذ پیوست که مجاهدان دین آنموضع را از خبث وجود کفار لعین پاك ساختند و اموال ایشانرا غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و در این اثنا هندو شاه خراجی از سمرقند آمده خبر خوش رسانید و نوکران و آغایان و خواتین که همراه او باردوی بزرك رسیده بودند تحف‌وهدایای ایشان‌معروض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات باز گفت‌ورایت ظفر قرین روی‌توجه بماروین آورده هندوشاه‌خراجی و نوکران و آغایان وخواتین که با او آمده بودند بامکاتبات و بیلاکات رخصت مراجعت یافتند و سلطانحسین کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد حاکم ماروین ودیگر سرداران‌اطراف واکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده ازعنایت‌شامل وعاطفت‌کامل پادشاهانه محسود سایر اعیان اشراف شدند و چون سلطان عیسی حاکم‌ماروین که چند گاه بموجب‌فرمان در قلعهٔ سلطانیه مقید و محبوس بود ملحوظ نظرعنایت و عاطفت شد و فرمان باطلاق او نفاذ یافت و او عهد و پیمان در میان آورده مبانی پیمانرا بایمان غلاظ وشداد استوار گردانیده که‌مدت‌العمرشرایط خدمات بتقدیم رسانیده در استرضای خاطر آنحضرت بهیچوجه اهمال و اغفال جایز ندارد ودراینوقت که‌چترفلك‌فرسای متوجه‌شام بودمناسب‌چنان‌مینمود که بنفس‌خویش‌درسلك‌خدام‌عالیمقام‌انتظام‌داشتی واگربنابرقرب‌جرأت‌اعدا اینمعنی رامستبعد شمردی بایستی که‌یکی‌ازفرزندان یا برادران‌باحراز‌اینسعادت‌تعیین‌فرمودوچون‌دراین‌اموراز‌اندیشهٔ‌باطل‌ورای‌قاصرتقصیر کرده‌ازقلعه بیرون نیامد ومراسم استقبال‌بجای نیاورد وچون ظاهر ماروین ازفر وجودپادشاه باداد ودین‌غیرت فزای چرخ برین گشت ضمیرآفتاب تاثیرسایه تفقد

و التفات بحال او انداخت و ایلچی فرستاده خدمتش راطلب داشت از کمال شقاوت پنبه غفلت‌از گوش‌بیرون‌نیاورده و خفاش وار در چهار دیوار حصار خزیده از امتثال مثال عدول جست بنابر آنکه استخلاص و محاصرهٔ قلعهٔ ماروین بطول‌زمان‌منحصر است وعلف خواری که علیق اسبان لشگریان از آن حاصل‌شود نبودازموقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که متجنده و فرمان برادران مجموع اسواق و دروب وقصور آنرا بازمین هموار و یکسان ساختند و تروخشك آنولایت را بـآتش قهـر وغضب سوختند ورای ممالك ستان امیر قرا عثمان راکه بـآنقلعه قرب جـواری داشت بعنایت بیپایان سرافراز گردانید و امـرفرمود که در محاصرهٔ سلطان عیسی تغافل و تکاهل جایز ندارد وعنایت پادشاهانه حاکم حصن کیف و حاکم ارزیز و دیگر سرداران‌اطراف که بتلقین ملهم توفیق و دولت روی باردوی گردون شکوه آورده بودند جامه‌های طلادوز و کمر و شمشیر زر اختصاص داد ورخـصت انصراف ارزانی داشت و موکب نصرت قرین بقلعه نصیبین رسیده یرلیغ عالم مطیع صـدور یافت که آنرا خراب سازند و اهالی آنجا مقالید دروب پیش آورده روی استکانت برزمین نهادند و زبـان بتضرع وزاری بگشـادند و عرق بخشایش در حرکت آمـده فرمـان شد که احدی مزاحم ایشان نشود ودر این اثنا امیرالله داد مامور گشت که متوجه ترکستان‌شود ودراشتر رحل‌اقامت‌انداخته بمحافظت سرحدقیام نماید وخدمتش برحسب فرمان بآنجانب روانشد

ذکر لشکر کشیدن و فرستادن فرمان فرمای انام

حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و طرف مدینة‌الاسلام

چون اردوی جهان پوی از ظاهر ماروین درجنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا مضا صدور یافت که امیرزاده سلطـانحسین و امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و تیمور خواجه آقبوقا و سید خواجه پسر شیخ علی‌بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی‌بقمع و استیصال گرجیان نکوهیده احوال نهند و شاهزادگان با امرا و لشکر منصور

رایت شجاعت بآنصوب افراختند ودر هنگام توجه‌اعلام نصرت انجام بجانب‌سیواس وبلاد شام از ملازمان امیر زاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از مقربان امیرزاده شاهرخ‌امیر فیروزشاه برمقتضی اشارت زبدهٔ شهریاران روز گار بجانب حصارالنجق رفته بمحاصره مشغولشدند و اهالی قلعه باوجود قلت عدد از بیقوتی بجان رسیده پوست وچرم کهنه وقایهٔ روح گرامی ساختند و بعد از فقدان آن بالضروره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند و کوتوال قلعه سلطان احمد اخلاصی را بند کرده باردوی همایون فرستادند وشاهزادگان و امراءِ بحوالی‌قلعهٔ اوینك رسیدند ازفتح حصار النجق آگاه شده لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان تافتند ودر آنولایت دست تسلط بغارت تاراج برآوردند و ملك گرگین‌چون‌بر توجه سپاه نصرت‌قرین اطلاع یافت‌از درعجز ونیاز در آمده ایلچی فرستاد که من‌یکی از کمترین‌بندگان آستان سعادت آشیانم وهرگاه که‌لوای نصرت انتما سایهٔ عاطفت براینند یاراندازه بنده بدرگاه سپهراحتشام شتابم وشاه‌زادگان کس فرستاده صورت‌اطاعت و انقیاد اورا معروض پایهٔ سریر سلطنت مسیر گردانیدند ودست از تحزیب گرجستان باز داشته در سنگولو آنحوالی‌توقف‌نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان‌بایشان رسد و در خلال این احوال‌یرلیغ‌واجب الاتباع بنفاذ پیوست که سلطان محمودخان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیرمضراب وجاکو رستم و طغایبوقاو دیگر سرداران و امراءِ باگروه انبوه‌از سپاه‌جهانگشای برسبیل تعجیل عازم بغدادشوند و ایشان بموجب فرمان روی براه آوردند وبعد از قطع منازل وطی مراحل بمقصد رسیدند و در قبل مدینة الاسلام فرود آمدند و در آنموضع شخصی فرخ نام از قبل سلطان جلایر بحکومت آنموضع قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر از اتراك و اعراب که دربغداد مجتمع بودند فرخ شقاوت فرجام خیال خامی در متخیله جای داد و در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطربررزم و پیکار قرارداد و چون آوازهٔ توجه لشگر جلادت آثار در آن‌نواحی اشتهار یافت امیرعلی قلندر از مندلی‌وجان احمد از یعقوبیه و مداین بیرون آمده قریب بمداین از دجله عبور نمودند و فرخ از حله و میکائیل از رحبه روان شده و باتفاق سه هزار مرد مکمل متوجه میدان

رزم سپاه قیامت نهیب گشتند و از اینجانب امیر زاده رستم با امراءِ و لشگریان سوار شدند و مخالفانرا شکاری وار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارات جنك اتفاق افتاد و جان احمد بافوجی از بهادران ولشگریان بقتل رسیدند و اغلبی از متجنده خود را درآب انداخته غرق شدند و امیرعلی قلندر بامعدودی بهزارمشقت نیم جانی بتك پا بیرون بردند و فرخ بیفرجام که پیش از حکومت دارالسلام اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستی چنین که بر امراءِ سلطان احمد راه یافت دل ازعمارت باز نمیگرفت وبلیت ولعل روزگار میگذرانید ودر گرد غدر و بهانه میگشت وزبان تذویر تقریرمیکرد که سلطان احمد بامن قرارداده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحبقران بنفس همایون خویش متوجه ایندیار شود شهر تسلیم‌نمای تابرعیت ضرری نرسد وبغیرآنحضرت هرچند شاهزادگان و امراءِ او بیایند در مقام ممانعت یکجهت باش وبغداد را بهیچکس مسپار و بقدر میسور ثبات قدم نموده مملکت نگاهدار و من مخالفت سلطان نمیتوانم کرد زیراکه بر کشیدهٔ دولت و پروردهٔ نعمت اویم و باین عذر دل ناپذیر عصابهٔ مخالفت برپیشانی بست و علم‌جدال و قتال بر افراخت وبسیاری ازرعایا ولشکریانرا فریفته درمحافظت شهر باخود یار ساخت ودرمحلی که دریای هیجا در تموج آمد فرخ و اعیان و انصار در کشتیها نشسته پیش می‌آمدند ودست جسارت بیرون آورده برمحاربه و مقاتله مشغول میشدند

ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ بدنهاد

درآن اوان که‌حضرت صاحبقران ازولایت‌شام مراجعت نموده‌بموصل رسید بموجب فرموده برآب دجله جسری بسته شاه‌وسپاه بیك‌هفته بگذشتند وازپیش امراءِو نوئینان که‌برحسب فرموده ببغداد رفته بودند قاصدی آمده‌صورت تمرد و عصیان فرخ معروض ملازمان رکاب همایون گردانید آنحضرت چون بر آنحال اطلاع یافت باجمعی ازسپاه‌نصرت شعارایلغار فرمود وضبط ونسق امور آغروق رادرعهدهٔ

امیرزاده شاهرخ کرد وفرمود که براه چناران وقلاعی بتبریز روند وبنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شدو براه الطون کوبرك درحرکت آمده بعدازقطع منازل ومراحل بمقصد رسیده در کناره جله بطرف پایان آب درمقابل دروازهٔ قریة العقاب طوق ظفر پیکر برافراخت ولشگر بهرام قهر اطراف وجوانب شهررا احاطه نموده نقبچیان آهنین چنك بمقتضی اشارت خسرو فیروزجنك بکارخویش مشغولشدند وشاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان وازامراءِ عظام امیر سلیمانشاه وامیرشیخ نورالدین و برندق وجهانشاه ورستم طغایبوقا وعلی سلطان وسایر امراءِ تومان وقوشونات ازسر کارخودهر کس نقبچیان بر گماشتند وبهادران شیادکاردان بصیانت وحمایت ایشان بازداشتند وفرخ ازبرای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخص معتمدی که پیش ازآن دیدهٔ اوبدیدار آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تابار دیگر طلعت همایون اورا برأی العین مشاهده کند وآن معتمد بپایهٔ سریراعلا آمده مشافهه باداى سفارت قیام نمود وبخلعت ونوازش سر افراز گشته مراجعت نمود وصورت حالرا چنانچه مطابق واقع بود بفرخ رسانید و فرخ باآنکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت وبدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخت وآن صادق القول رامحبوس ساخت تابدیگران نگوید و در انکاراتیان پادشاه گیتی ستان اصرار نموده برقرار سابق سپر بیشرمی برسر کشیده وبازوی تهور وجسارت بمحاربه ومقاتله بگشاد ودر بین اینحالات دو تیر ازشصت تقدیر گشاد یافته برمقتل خواجه مسعود سمنانی ومنکلی آمد

بیت

مرك حق است لیکن ازتقدیر   گاه سنگش سبب بود گه تیر

حضرت صاحبقران لقمان تواچی را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاد و فرمود که با آغروق متوجه بغداد شوند ولقمان درموضع قلاعی بشاهزاده مشارالیه رسیده مجموع باز گشتند وچون آن لشکر بیکران بدارالسلام رسیدند دود حیرت بدماغ بغدادیان راه یافت ولشکریان شهری بآن عظمت را که دور آن دوفرسخ بود چون نگین در میان گرفتند وآنحضرت فرمانداد که درطرف پایان آب قرین بقریة العقاب جسری

بروی دجله بسته تیراندازان تیزدست درمکامن بازداشت تا هیچکس از زیر آب نتواند گریخت وضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه وامیر زاده شاهرخ حواله رفت وایشان درمقابل سوق السلطان نزول فرمودند ومحمد آزاد با تنکری وطایفهٔ ازسپاه بهرام صولت بنابر اشارت علیه بحراست مقابل شهر قیام نمودند تاهیچ آفریدهٔ بدرنرود القصه طرف خروج و دخول بغدادیان چنان مضبوط شد که موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تابگریختن مردم چه رسد دراین اثناء احمدعلی شاه که کوتوال قلعه النجق بود وبعد ازفتح خدمتش را مقید بدرگاه فلك اشتباه آورده بودند چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرموده مقتول ساختند وحراست آنقلعه بملك محمد اویمنی مقررشد مقارن اینحالات امیرموسی که ازطرف ماوراء النهر آمده ازپیش امیرزاده محمدسلطان اخبار آنجانی معروض داشت ویك قطعه لعل بوزن صدو بیست مثقال که ازکان بدخشان حاصل شده بود بعرض رسانید وفرخ بااهالی بغداد دست از جان شیرین شسته ودل ازدنیا ومافیها بر گرفته سعی و کوشش مینمودند وهر گاه که نقبچیان ازعمل خود فارغ شده آتش درنقب زدندی ومقداری ازدیوار حصار بیفتادی مردم شهر شرایط چابکدستی بجای آورده اورا بگچ وخشت پخته استوار کردندی ودرآن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت وشدت حرارت هوا بمرتبهٔ بود که خرچنك در قعرآب کباب گشتی وسنك خارا مانندموم در گداز آمدی لشکریان درچنین حالی جبها پوشیده واز بامداد تاشام بساختن آلات طعن وضرب اشتغال نمودندی باآنکه چند نوبت شاهزادگان ونوئینان زانوزده رخصت خواستند که بیکبار از اطراف وجوانب حمله آورند و شهررا قهراً قسراً درتحت تسخیر آورند حضرت صاحبقران بدان امر همداستان نمیشد باندیشه آنکه شاید که اهل بغداد ازعصیان پشیمان شده از درعجز ومسکنت درآیندورعایا بالکل پایمال حوادث ونوائب نگردند ومملکتی چنان بایر وویران نشود آن روز بر گشتگان مطلقاً متنبه نمیشدند و از کمال شقاوت وادبار همچنان برعصیان اصرار مینمودند تادرشهرعسرت وتنگی پدیدآمد وبجزنام ازنان نشان نبود ودر این اثناء روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و

وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند واکثر بمنازل خود رفته و بروج خالی گذاشته بودندوخودها برسرچوبها تعبیه کرده بودند ازشاهزادگان امیرزاده‌خلیل سلطان واز نوئینان امیرشیخ‌نورالدین ورستم طغایبوقا روی‌انتقام بجانب‌دارالسلام که‌بر محصوران‌دارالظلام شده بود درآوردند ونردبانها بردیوار حصارنهاده پیش‌از همه امیرنورالدین ببالا برآمد وطوق ظفر نگار برفلك دوار برافراخت وازجانب دیگر امیرزاده شاهرخ وامیر سلیمانشاه ودیگر امراءِ تومان وقوشون واز اطراف دیگر امیرزاده رستم وامیرشاه ملك‌وبرندق وعلی سلطان وسایر امراءِ هزاره‌وصده حمله آورده دیوارهای شهررا درخندق‌ریختندویرغو ونفیر کشیده مهابت نفخ‌صور درآنساعت بظهور پیوست القصه ازاطراف وجوانب لشگریان رخنه کرده بشهر درآمدند وشهریان هول‌روزرستاخیز بعین‌الیقین‌مشاهده نمودندوحضرت‌صاحبقران درآنروز برسرآن جسر تحشم فرمود که‌در پایان آب‌برحسب‌فرمان بسته‌بودند و چون سپاه پرخاشجوی با تیغهای کشیده ببغداددر آمدندوخون گرفتگان حصار مانندوحوش شکاری بهرجانب که‌روی آوردند سیلاب بلارا برخود محیط دیدند و راه خلاص ونجات برخود مسدود یافتند وخلق بسیار ازمهابت تیغ آتشبار خودرا درآب انداختند وبدارالبوار رفتند وجمعی بشنا ازآب گذشته چون بجسررسیدند اززخم ناوك دلدوز دیدندآنچه دیدندوفرخ بداختر که چندروزی کشتی‌برخشگی رانده بود بایکدختر که‌داشت وجمعی ازمخصوصان درسفینه درآمده بجانب بالای آب گریزان شد اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند وبایشان تیرباران‌میکردند تا ازسهم پیکان جان ستان خودرا درآب می‌انداختند وابدان‌نازپرور خود را طعمه ماهیان میساختند وجمعی ازملازمان‌بآب‌رفته فرخرا مرده بیرون آوردند وبرخاك مذلت وهوان انداختند وچون‌در آن‌مدت ازسپاه جغتای ولشگر جهانگشای‌جمعی کثیر درجنك‌حصار ازپای درآمده بودندقهرمان‌قهرفرمانداد که‌هر کس‌سری‌بیاورد وتیغ یمانی آغاز سرافشانی نموده خنجر تیز برسم خون ریز که در زمان چنگیز خان درمیان آمده بودتازه ساخت وبازار سیاست چنان گرم شد که دلال اجل پیر هفتاد ساله‌و کودك هفت‌ساله هردورا بیك بها میفروخت وشعله‌غضب پادشاهی

چنان بالا گرفت که‌تر وخشك یکسان میسوخت وتواچیان برحسب یرلیغ‌سلطانی بشمار رؤس کشتگان مخالفان پرداختند وازآن سرهاعبرةًللناظرین منار ها بـر افراختند وسادات وعلماء ومشایخ وصلحاء که‌خودرا بدرگاه گیتی پناه رسانیدند ازآفات سالم ماندند و عاطفت خسروانه ایشانرانوازش فرموده‌مرکب وملبوس‌داده فرمود که آنهارا بمأمنی که‌خواهند رسانند وباقی خلایق درعرضه تلف‌آمدندوکار اغنیاومساکین باینطریق فیصل یافته‌نوبت بمساکین رسید و فرمان قضاجریان‌نفاذ یافت که بغیر ازمساجدومدارس وخوانق وسایر بقاع خیرمجموع‌را پست‌وویران سازند ولشکریان روی بآن‌مهم‌نهاده عمارات عالیه وسافله از اسواق وبیوت و بقاع زیر وزبر ساختند و از ابنیهٔ تزئین و تکلف اثر نگذاشتند و **الحکم لله‌الواحد القهار** درتواریخ مسطور است که‌فتح بغداد درروز یکشنبه هفتم ماه ذی‌القعده سنه‌ثلاث وثمانمائه اتفاق‌افتاد وزمان محاصره قریب بچهل‌روزامتدادیافت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران ازدارالسلام‌بغدادوبیان بعضی وقایع که درآن ولا دست داد بتائید ایزدی

حضرت صاحبقران منصوره درعشرهٔ اول ذی‌الحجة الحرام سال مذکور پـای دولت دررکاب سعادت آوردهٔ مقدار یکفرسخ بجانب بالای‌آب راند ودرروضه‌مقدس امام موسی‌بزیارت مشغول‌شده ازروح پرفتوح آنحضرت‌استمداد وهمت نموده درآن نواحی‌نزول فرمود وامیرموسی که‌ازسمرقند آمده‌بود باامثله ومناشیروتحف‌دلپذیر بازگردانید و یرلیغ واجب الاطاعت بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیر زاده خلیل سلطان وامیرسلیمانشاه وامیر شاه ملك ودیگر نوئینان و متعینان که تفصیل اسامی آنجماعت‌موجب تطویل میشودبرسبیل تعجیل درحرکت‌آیندوایشان بامتثال مثال مبادرت نموده وازحله گذشته تامشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رفتندوروی نیازبرآن آستان مالیده ازمجاوران آن‌بقعه معظمه استمداد همت‌نموده وساکنان بقعهٔ شریفه رااستمالت ودلجوئی داده سپاه ظفر مآل که‌دررکاب اصحاب دولت وارباب اقبال بودند ولایت‌حله وواسط را غارتیده باکرایم اموال درملازمت

امرا باز گشته باردوی اعلا پیوستند وحضرت صاحبقران فرخنده نشان ازراه شهر روم وقلاعی متوجه تبریز گشت وآغروق ومعظم لشکر را بعهدهٔ امراء باز گذاشت وفرمود که بآهستگی بیایند وهیچ فردی ازتومان و قوشون خود جدانشود وبنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادهٔ عالیمقدار امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیر زاده خلیل سلطانرا ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و گردان گمراه بقطع طریق پیش آمده هر که ازاردوی همایون جدا میشد دست برد مینمودند وچون صورت بیطریقی مخالفان بمسامع علیه رسید فوجی رادر مکانی بازداشت وهمین که ایشان در آمدند بهادران از کمینگاه بیرون تاختند وقرب سی هزار کس ازقاطعان طریق را گرفته ازدرختان بلوط که در سرراه بود بیاویختندراویان اخبار که هیچ آفریده انکار قول ایشان ننموده روایت کرده‌اند که درخت بلوط آنجا یکسال بلوط بار می آورد ویکسال مازوالقصه رایات نصرت آیات چون بکنار آب جفتو رسید حضرات عالیات سرایملك خانم وخانزاده ودیگر حرمهای شاهزادگان با اولاد سعادتمند ایشان مثل امیرزاده الغ بیك گورکان وغیر هم برسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سنیه شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعاوتهنیت فتوحات ارجمند بگشادند وبه نثار وپیشکش قیام نموده ازآنجا کوچ کرده روان شدندوچون ییلاق آندیار محل نزول اردوی باعظمت گشت سادات وقضات وعلماءِ وفضلاءِ عراق و آذربایجان که بنیت احراز شرف ملازمت ازمواطن خویش مهاجرت نموده بودندرسیدند وشربت نوازش وعاطفت نوشیده وخلعت عزو کرامت پوشیدند ومدت بیست روز درآن موضع توقف واقع شدوهرروز تابوقت فراغ ازشیلان مجلس همایون بوجود علماءِ و فضلاءِ که ازاطراف واکناف عالم در اردوی همایون جمع آمده بودند مزین بود واکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مسائل شرعی ودقایق عقلی مصروف ومقرون بود مقارن اینحال امیرزاده رستم باشارت علیه متوجه شیراز گشت وفرمانشد که حسین جغداول وحسن جاندار بعد ازرسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلك اقتدار نهند ودرآن اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلادشام اشتغال مینمود ایلدرم با یزید بتحریك سلطان احمدجلایروقرایوسف تر کمانان که ازصولت سپاه گردون احترام

گریخته پناه باو برده بودندلشگر کشیده بانتقام تخریب سیواس ارزنجانرا محاصره نمود وباطهر تن جنك کرده برشهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل نایب طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجانرا بطهرتن ارزانی داشت امازن وفرزندان او را برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسید و بر مزاج اشرف گران آمده ودر آنولا که موضع هشت رود از نزول موکب فرخنده رشك روان لاجورد اندود گشت نوئینان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید باز متوجه اینجانب است ازاستماع این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه کشید ویرلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بردفع هجوم قیصر روم مقصور ومصروف گرداند امیر سلیمانشاه وامیر شاه ملك ودیگر امراء وبهادران و سرداران با لشکرهای فیروزی نشان در رکاب فلك جناب اودرحرکت آیند وامبر مضراب را پیش شاهزادگان وامراء و نوئینان که بجانب گرجستان رفته بودند در منکول توقف نموده ارسال نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند وشاهزاده مشارالیه بموجب فرمان روان شد ودر اثناء راه شاهزادگان وامراء باوملحق شدند وچون طوق ظفر پیکر شاهزاده جوان بخت باو نیك رسیده شیخ علی بهادر خواهرزاده طهرتن از پیش اوآمده خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خویش نادم وپشیمان شده وطهرتن راشفیع ساخته است که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات او کشیده ازسر جرایم وعثرات اودرگذرد وپیمان بسته که چون مهم مصالحه باتمام رسد در برابر سعی طهرتن کسان اورا که برسا برده بازفرستد وطریق یك جهتی وارسال و رسایل مفتوح دارد وامیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت ومصاحبت یکی ازملازمان بپایه سریر خلافت مسیر فرستاد تاصورت حال باز گوید و خود در آنمقام توقف فرمود واردوی کیهان پوی بهشت روز باوجان رفت ودر این اثناء مهد علیا تومان آغاودیگر خواتین وشاهزاده سلطان ابراهیم وامیرزاده سعدوقاص از ماوراءالنهر بسعادت ملاقات استسعاد یافتند وتنسوقات وبیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحبقران سعادتمند ازاوجان بتبریز روان شد و درراه بمراسم صید

طیور اشتغال فرمود وچون بمقصدرسید دردولت خانه‌نزول فرموده‌ابواب راحت‌و نصفت برروی رعایا وضعفای آندیار بگشاد وکافه برایا را باحسان نوید داد و در این ولا خواجه علی سمنانی ازهرات‌وخواجه سیف‌الدین ازسبزوار بدرگاه‌عالم‌پناه رسیدند و عز بساط بوس دریافته پیش‌کش‌های گران گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحبقرانی آن دو خواجه را بدیوان امر فرمود و وبعضی ایشان‌را اغوا نمودند تا بر جلال‌الاسلام تقریر کردند وخواجگان‌نودولت صورت‌قضیه رابمسامع علیه رسانیدند وفرمانداد که بعداز تفتیش او راعزل کرده بند کنندبرحسب فرمان عمل نمودندوخدمتش را بمحصل سپردند و از بقایای اموال و تصرفات خاصه مبلغی کرامند بر او گرد آمد و ازتشدد محصل کارده‌ی از میان خود بر کشیده برخویشتن زد وچون آنزخم مردانه نبود در همان دو سه روز بموجب‌فرمان معالجه نمودند وبهتر شده آن حضرت فرمود که سرداری لشگرتازیك تعلق باو داشته باشد و در مهم مال‌مدخل نکند و مقرران فرصت یافته بسعی ایشان طایفهٔ از مباشران امور دیوانی در بند افتادند از آنجمله خواجه محمود شهاب بود و مهم او بعد از وجوهی که فرود آورده بود بتسلیم دویست سر اسب متوسط قیمت قطع کردند و خواجه اسمعیل خوانی بر در دولتخانه در مذلت وخواری برروی خود گشاده از همه کس چیزی می‌طلبید ومحقری که می گرفت از خرج محصلان فاضل نمی‌آمد و رایت نصرت شعار از تبریز نهضت نموده در راه خواجه اسمعیل را در سراردو بازار بعد از تعذیت بسیار بر کشیدند و لشگر فیروزی اثر آب ارمی‌کند نخجوان را مضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت‌صاحبقران با طایفهٔ ازخواص و مقربان بتفرج قلعه النجق که‌در آن زودی فتح شده بود تحشم فرمود بعد از ملاحظه بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود دراینولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت‌بساط بوس فایز گشت وز انو زده صورت عرض ونیازایلدرم‌بایزید بعرض رسانید وبزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آن‌حضرت رامنطفی گردانید

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی گرجستان ملك گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ و رسیدن رسول امیرزاده محمدسلطان از سمرقند

حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان فرستاده جزیه وخراج طلب داشت و در آن ولا امیرزاده سلطان‌حسین و امیر زاده ابابکر و امیرجهانشاه و دیگر اعیان امراء برحسب‌فرمان شهریار ظفرلـوا از حـوالی منکول روان شده بامیرزاده شاهرخ پیوستند و باردوی همایون رسیده دولت‌زمین بوس را سرمایهٔ اعزاز ساختند و رایت نصرت نشان از جلکاء نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کو کجه انداخت و از آنجا داعیه صیـد و شکار از خاطر خطیر سر برزده بعد از تنظیم اسباب آن چندان گوزن انداختند که پشت گاو زمین خم گرفت وچون‌از آن امر فراغت یافت فرود آمد شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر با امراء و ملازمان مراجعت نموده بدرگاه صاحبقران گیتی ستان آمدند و رایت نصرت شعار از آنجاروان شده و چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور شد امیرآیدکو پسر غیاث‌الدین برلاس از کرمان رسیده پیش کش‌های لایق بمحل عرض رسانید و در آن مکان ایلچی که بگرجستان رفته بود بـاز آمـد و ملك گرگین‌برادر خود رابا تحف و اموال بی کران روانه‌اردوی همایون ساخته باج و جزیه را ملتزم شده بوسیلهٔ امراء بپایهٔ سریر اعلا حاضـر شده روی مسکنت برزمین نهاده بادای پیغام ملك مشارالیه قیام نمود وزبدهٔ‌سخن آن که ما از جملهٔ کمترین بندگان آستان سلطنت آشیانیم و از جرات وجسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات ما را که از سر جهـل و نادانی صدور یافته بآب عفو واغماض محو گرداند‌بعد از این دروظایف‌خدمتگاری و جان سپاری ایستادگی نمائیم و جزیه و خراج سال بسال تسلیـم گماشتگـان دیوان اعلا گردانیم و از لشگر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم عاطفت پادشاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملك گرگین

پذیرفت و ازسرجرایم او در گذشت و برادرش را نـوازش فرمود و خلعـت خاص پوشانیده مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و در وقـت انصـراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که تو را بجان امـان دادم و عنان عـنف از این دیار برمی‌تابیم مشروط به‌آن که دیگر گرد آزار اهل اسلام نگردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در ترفیه حال فرقه ناجیه از خود بتقصیرو اهمال راضی نباشی **هذا من عهدنا الیك** و بهنگام طلب لشگر مـرتب ساخته به معسگر نصرت انجام رسانی **والعهدة فی‌هذالدار علیك** ورای صـواب اندیـش تهور خواجه آقبوقا را بسمرقند فرستاد تا بار دیگر امراء در تنسیـق امور آن مملکت سعی و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز موضع قراول تـپه محل نـزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت‌و از آنجامنهیان بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان که‌امیر حاجی سیف‌الدین را ملازم رکاب ظفر مآل خود گردانید بر مقتضی فرمان از سمرقندبیرون آمده چون به نیشابور رسید امیر مشارالیه‌بواسطه عارضهٔ چند روزه بجوار رحمت حق پیوست حضرت‌صاحبقران بنابر سوابق‌خدمت اوبغایت متالم گشت و زبان به‌کلمه **انالله و اناالیه راجعون** گشـاده دست در دامن تحمل و اصطبار زده یك ماه در حوالی قراول تپه توقف واقع شد و اردوی کیهان پوی درحرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شد و چون آنسرزمین محـل سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار و اولاد نامدار خانه‌ها ازنی بوریاترتیب دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج ثریا بر افراختند و چون مقررچنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود شاهزادگان و امراءونوئینان ولشگریان‌روی بجانب دربند خیمه‌زدند ودرآنولا رعایت پادشاهانه تمامت جریك را مرخص فرمود و مقارن اینحال‌از اطراف ودشت قبچاق ایلچیان رسیدند و بوسیلهٔ نوئینان و مقربان بشرف دستبوس استسعاد یـافته از زبان خان خویش جواهر محمدت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعلهٔ خشم جهانسوز که حرارت او بمقعـر فلك قمر رسیده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف این حالات مبشران بـمسامع

علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان بالشگر بی گران که بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده و متوجه شده ومنازل قطع کرده بآق نام رسیده و مجموع شاهزاده گان و امراء مثل امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و سایر اشراف و نویینان بعزم استقبال استعجال نمودند و از جسر ارس گذشته عهد ملاقات تازه بستند و باتفاق عنان توجه باردوی اعلا منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس سرافراز گشتند شاهزادهٔ مشارالیه وظایف الجامیشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده بیلاکات عدیم‌المثال بموقف عرض رسانید و امراء که دررکاب شاهزاده بودندمثل شمس‌الدین عیاس وغیره بتقبیل ساحت کریاس گردون اساس مبادرت نموده پیش کش‌های لایق گذرانیدند و چند روز دراردوی اعظم طویهای بزرك واقع‌شد و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان راغریق بحر احسان‌وانعام گردانید .

بیت

سرش را بیاراست از تاج زر   کمر گاه اورا بزین کمر

و ازجمله چیزها که باو بخشیدند نه تفوز اسب تازی مجموع بازین‌های زر و سرافسارمرصع بود و بعد ازطی بساط‌جشن و سور ولهو و سرور درضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایهٔ‌التفات به‌تنظیم امور مملکت افتاده و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریمهٔ که ازوی صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در اینولا بنابرفرموده چوب یاساق زدند این سخن بسیار غریب است چه رفتن بجانب مغولستان موافق مزاج آن حضرت بودو یاغی گری او محقق نشد و آن‌حضرت‌هیچیك از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاساق نفرمود تمام شد کلام مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق راقم حروف گوید که از همه غریب‌تر آن که مولانای مرحوم نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین را کـه از حجله نشین تتق عصمت سلطان بخت بیگم متولد شده بود بنابر تخلفی که ازوی

درولایت شام صدوریافت چوب یاساق زده ایضاً بصحت پیوسته که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ را بواسطهٔ جریمهٔ که از وی صادر گشت برحسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در این اوراق ثبت افتاد .

ذکر بایلغار فرستادن فرماندهٔ مشارق و مغارب در شهور سنهٔ اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب

پیش از این سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته گریزان شده پناه بایلدرم بایزید برده بود و در آنولا که آوازهٔ توجه رایت فتح آیت جانب دیار روم انتشار یافت و سلطان احمد درحوالی قیصریه خاطر برفراغ قیصر قرار داد و متوجه عراق عرب شد ودر قلعة الروم بحیلت آمده از آنجا ببغداد رفت با آنکه بغداد بالکل خراب وویران شده بود بعمارت آن مشغول شد وجمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده در زوایا خزیده بودند درخدمت اوچون ثریا مجتمع شدند وچون صورت اینحادثه معروض رای صوابنمای گشت مصلحت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آن که مخالفان را تمکن و رونقی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود که بکلی مستأصل گردند وبعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هریك براهی روان شوند مفصل این مجمل آن که امیرزاده پیر محمدوامیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمانشاه وجهان شاه وپیر علی و دیگر بهادران بیورش کردستان وواسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و جهان ملك باجمعی از امراء و طایفهٔ ازلشگر ظفرپناه نامزد دارالسلام بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین ودیگر وجوه و اعیان با چند قشون از لشگر ظفرپناه عزیمت بعضی از ولایات عرب نمایند و امیر برندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت حویزه وقلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت لشگر از بغداد جسارت بدزدی و راه زنی که موجب خسارت دو جهانی است بر آورده بودند کمر بندند و در آن باب بقدر میسور شیوهٔ جد و اجتهاد مرعی دارند و با

آن که قلب‌شتاء بود و هنگام هجوم لشگر سرما شاهزادگان‌و امراء و نوئینان بامتثال فرمان مبادرت نموده هر گروهی‌براهی روان شدند و در نواحی دربندتاشی خواتون که اکراد بدنهاد بنابر کثرت برف و شدت سرما از کوه‌ها فرود آمده بودند و درصحرا نشسته ناگاه سپاه ظفر پناه‌برسر ایشان رسیدند و گروهی‌انبوه از ایشان را به‌قتل رسانیده فوجی از آن بی‌باکان روی به کوه نهادند تا از آن غرقاب خونخوار جان بکنار کشیده و از کثرت یخ و برف و برودت سرما آن صورت دست نداد لاجرم مراجعت نموده فغان‌الامان برآوردند و چون ایلی وانقیاد آنجماعت حکم‌ایمان غیر مؤکد‌داشت فایدهٔ برآن مترتب نشد بلکه اکثر اعمال ناپسندیدهٔ ایشان برصفحات روزگار آن قوم نابکار پدید آمد و مجموع عرضه‌تیغ بی‌دریغ گشتند و بعد از آن که امیرزاده ابابکر و امیر جهان‌ملك روی توجه به بغداد نهادند راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم بلند پرواز از نشیب و فراز آن مجال پرواز نبود و منازل طی کرده ناگاه بآنجا رسیدند و سلطان احمد بمرتبهٔ غافل بود که ازغایت اضطرار با پیرهنی بی آزار خود را در کشتی‌انداخته از شط به‌گذشت و از آن طرف آب پسرش سلطان طاهر و فوجی از قبیل لشگریان و نوکران براسبان بادپیمای سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم ایلغاری آن‌شب در بغداد توقف نموده روزدیگر چون معلوم ایشان شد که‌سلطان احمد به‌کدام جانب رفته است امیر جهانشاه پای بتکامیشی در رکاب آورده تاحله عنان باز نه‌کشیدند و بنابر آن که سلطان جسررا ویران ساخته بجزیرهٔ خالد و مالك رفته بود امیرمشارالیه هم در آنجا توقف نموده مسرعی باردوی اعلا ارسال داشت و صورت حال را معروض رای صواب نمای پادشاه جهانگشای گردانیده و امیرزاده خلیل سلطان ازراه چمچمال رفته و درمندلی دست بغارت و تاراج برآورده و اهالی آن نواحی را پایمال حوادث و نوائب گردانید و امیرعلی قلندر که از قبل سلطان احمد والی آنجا بود گریخته و ازشط عبور نموده و ایل‌والوس آن نواحی را جمع کرده و آب را پناه ساخته پای جلادت بیفشرده وامیر‌زاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پسر جهانگیر برلاس باپانصدمرد

بهادر بطرف بالای آب رفته و ازشط بشنا عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند وبنفس شریف در برابر ایشان بایستاد وچون پاینده سلطان از شط گذشته پس و پشت معاندان فرو گرفت لشگری که در برابر او ایستاده بودند در هم شکست و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه دمار از روزگار احشام فیلی و سالکی بر آورده همه را غارت و تاراج کردند و امیرزاده رستم که از شیراز بعزم‌قشلاق متوجه شوشترشده بود به‌آنجا آمده برحسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق عزیمت عباده وواسط‌نمودند و بجسر از دجله بگذشتندو در معبدیه‌بزیارت سلطان احمد کبیر قدس سره رفته استمداد همت نمودند و از آنجا بیرون آمده و ده‌روز راه قطع کرده عباده‌رابتاختند واولجه بسیار بگرفتند و از آنجامراجعت نموده بشوشتر آمدند وامیرزاده رستم‌از شوشترمتوجه‌شیراز گشت و شاهزادگان و امراء آنزمستان در عراق توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان‌بدست ایشان افتاد ودر اول بهار درحرکت‌آمده بچهل ممری که در دوازده فرسخی‌بغداد واقع است بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه‌باردوی همایون آوردند

ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و داعیه لشگر کشیدن حضرت صاحبقران بآن کشور

در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالك ستان‌در قراباغ بود فرستادگان ایلدرم بایزیدبدرگاه عالم‌پناه‌آمدند و بتقبیل ساحت بارگاه فلك اشتباه سرافراز شدند وسخنان دلپذیر عرضه داشتند تفصیل این اجمال آنست که چون قرایوسف ترکمان ازدیر بازدست برآورده بود و قدم جسارت پیش نهاده بر حرکاتی مبادرت مینمود که دفع آن بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم بود و حضرت پادشاه عدو بند قلعه گشای همیشه همت خسروانه بردفع فتنه و اطفاء شرر شر او مقصور میداشت و چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرایوسف از بیم لشگر منصور بطرف روم گریخت چنانچه شمه از آن رقمزده کلك بیان گشت و قیصر درصدد تربیت او آمده این‌معنی بسمع‌حضرت

صاحبقران رسید و از این جهت به‌تجدیدداعیه لشگر کشیدن بجانب روم ازخاطر خطیر آنحضرت سر برزد و چون اینمعنی در اقطار و اطراف اشتهار یافت توهمی عظیم بر باطن قیصر مستولی گشت و اهالی آندیار نیز در قلق واضطراب افتادند و سادات و علما و مشایخ و صلحای‌مملکت‌روم پیش‌ایلدرم‌بایزید شمهٔ از جهانگیری و کشور گشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که این همه دولت عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده از حیز قدرت بشر بیرونست و امثال این امور بی‌تائید و نصرت‌حضرت خالق خیر و شر میسر نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن ازطریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در صلح است ومصلحت در قبول نصح ایلدرم بایزید را اینمعنی قبول و مطبوع افتاد و خود نیز خائف و هراسان شده‌بود آنگاه یکی از قضات ممالك خویش رابا امیری سخن دان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت ویگانگی مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان‌قراباغ بپایه‌سریرحضرت‌صاحبقران‌رسیدند و مکتوب رابوسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و بادای سفارت زبانی که محتوی برتملق و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحبقران‌در جواب ایلچیان سخن گذارفرمود که چون والی شما پیوسته بغزای فرنك وادای فریضهٔ جهاد از سر جد و اجتهاد قیام مینماید ما بالطبع راضی‌نیستیم که‌لشگر بآن دیار کشیم چه این منجر بخرابی مملکت مسلمانان و شماتت بیدینان میشودلیکن قرایوسف که‌یورت او وجماعتی از اشرار که متابعت‌اومیورزند و بقطع طریق و نهب و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند و در وسط مساکن و مواطن اخیار و ابرار واقع شده‌اند آن مفسد که همیشه ضرر او باهل اسلام میرسد اکنون از بیم تیغ جریك منصور گریخته‌وبدان طرف رفته است و والی شما اورا جای داده رعایت و حمایت میکند و این معنی بغایت مستبعد و اینصورت بسیار مستنکر است حالا چشم داشت آن توقع چنان است که حاکم شما ازسه‌کار یکی بکند نخست آنکه شمشیر را بروی حکم‌ساخته قضیه اورا بفیصل رساند یا آنکه اورا بند کرده پیش مافرستد تا بعد ازپرسش و ثبوت گناه اورا بسزا و جزا رسانیم یا اورا ازمملکت خود بیرون کند تا سلسله

منازعت و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن درغزای کفار شرط مساعدت و معاونت بجای آریم و طریق مخالفت مسدود داریم ایلچیان بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه مادر مقام مطاوعت و متابعت آمده‌اند و مخالفتی که سابقاً از وی صدور یافته پشیمانست بقدر میسور در استرضای خاقان منصور خواهد کوشیدو آنچه خاطر خواه‌بندگان شهریاردین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و در این اثناء میل‌شکار خاطر خطیر آنحضرت سرزده بامضای این عزیمت پای مبارك در رکاب آورده سوار شد و ازآب ارس گذشته لشگر مور شمار پیل افکن شیرشکار تمام عرصهٔ آق نام وصحاری و جبال آندیار را احاطه نموده وبعد از آن جر که‌بهم رسیده‌چندان شکارجمع شد که شاه‌زادگان و امراء و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند و عامه لشگریان متصدی آن‌امر گشتند و هریك نفر از ایشان پنج شش صید گرفته میبردندو چون مهم شکار بآخر انجامید صاحبقران کامکار باردوی همایون مراجعت فرمود وبعدازچندروز برحسب‌اشارت‌علیه طوی پادشاهانه‌ترتیب دادندوفرستادگان روم درآن طوی بخلعتهای نفیس‌و کلاه و کمر سرافراز گشتند و آنحضرت‌باایشان فرمود که ما در این زمستان در این مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تائید پروردگار از اینجا روان شده بحدود روم می آئیم و انتظار وصول رسول والی شما می کشیم اگر از جانب او جواب مرغوب‌رسیدفهوالمطلوب

بیت

والا به بینیم هنگام جنك — که‌باشدچه‌موم و که‌باشدچه‌سنك

و بایزید حمدانی بایلچی گری مأمور شد که با جمعی برسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید رود و حضرت‌صاحبقران مکتوبی مصحوب ایشان بقیصر فرستاد مضمون آنکه اگر سخنان ایلچیان که بما رسانیدند مطابق واقع است باید که آنچه درباب قرایوسف گفته‌ایم بتقدیم رسانید و یکی از امراء بزرك خودرا بفرستید تا در اینجا اساس محبت باایمان استوار گرداند و ابواب رسل ورسایل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته‌فرونشیندومسلمانان

برفاهیت و آسایش روز گار گذرانندو بعدازمراجعت ایلچیان روم حضرت‌صاحبقران دریانوال بحفر نهری که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت درشکار گاه بآن افتاده بود فرمان داد و تواچیان آنرا برامراء و لشگریان قسمت نمودند و قریب یکماه جوئی که طول آن ده فرسخ بودبلکه بیشتر کنده شد واز آب آن جوی بسی قری و طواحین و باغات و بساتین معمور گشت وآن بنهر برلاس موسوم آمد

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از قراباغ واران بحصاری شمکور

شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب روم بنابرآنکه ایلدرم بایزید بغزا وجهاد قیام مینمود متردد میبود وچون از خدمتش حرکاتی صادر میشد که موافق مزاج همایون نبود همت پادشاهانه رخصت آن نمیداد که هیچگونه ازلشگرظفر مآل تعرضی صادر گرددو چون روم مملکتی فسیح عریض است ووالی آنجا ایلدرم بایزید لشکر فراوان داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در آن اوان از السنه و افواه مسموع میشد که شوکت وعظمت اوبمرتبه‌ایست که دوازده‌هزار سگبان داره و سپاه نصرت شعار از سه‌سال باز ایوار و شبگیر کرده از اینجانب بآنجانب بتاختن و ایلغار روز گار گذرانیده بودند و اسبان لاغر شده بنابر این قضایا نوئینان و امراء یورش روم را صواب نمیشمردند وچون شمس‌الدین الماغی بواسطهٔ زیرکی وفصاحت لسان در پایهٔ سریر اعلا مجال تکلم و بیان داشت او را برآن داشتند که هنگام فرصت و مجال بعرض همایون رساند که امراء میگویند که درباب‌توجه‌بروم فکری‌بثواب‌میباید کرد که محل‌تامل واندیشه‌است‌وآن‌سخن را بحکم عمله نجوم مؤکد گردانیده عرضه داشت که منجمان برآنند که امسال لشگر جغتای راازرومیان آسیبی خواهد رسید و چون شمس‌الدین مذکور حدیث همگنانرا بسمع حضرت صاحبقران رسانید و آن کلام را بگفتار اهل نجوم مبدل ساخت شهریار سخن دان دقیقه شناس پرسید که آنچه ازامراء نقل کردی مسلم

داشتیم اما قضیه اوضاع فلکی از کجا دانستی و از که شنیدی شمس‌الدین درجواب عرضه داشت خود عاجز شدفی‌الحال جلال الاسلام زانو زده عرضه داشت که ما این یورش را بخلاف منجمان وامراء اختیار می کنیم امید بعون و عنایت الهی و قوت دولت روز افزون پادشاهی آنکه ایلدرم بایزید اسیر و دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالك محروسه گردد که تکبر و نخوت او بافراط منقضی گشته هنگام زوال دولت و سلطنت اوست و حضرت صاحبقران گردون شکوه جهت دفع دغدغه امراء ونوئینان‌مولاناعبدالله‌منجم را که‌نصرت‌آساملازم رکاب‌همایون بودطلب داشت واز اوضال‌فلکی و مشکلات سماوی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم شده بی مداهنه باز گوی و در مخزون ورموز بگشای مولانا عبدالله گفت که‌درتقویم امسال که‌بعرض رسیده ثبت افتاده‌است که‌طالع‌حضرت‌صاحبقرانی در غایت قوت است واز آن مخالفان در غایت ضعف و بحسب اتفاق ذوذبابه درآن اوقات دربرج حمل ظاهر شده چنانچه از هنگام شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب مرئی میگشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق پدید آمد ومولانای مشارالیه‌از مؤلفات محی‌الدین مغربی بمجلس همایون‌آورد ودرآن نسخه مثبت بود که چون ذوذبابه دربرج حمل ظاهر شده اثرآن پدید آید سپاهی از جانب مشرق بر دیارروم استیلا یابند و پادشاه روم را از ایشان نکبت رسدراقم حروف گوید که در زمانیکه کسوف کل‌درحد مشتری واقع شده ظلمی عظیم‌ظاهر گشت منجمان هرات بعرض رسانیدند که از آن جهت تفرقه و تشویش بینهایت دراکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد بندهٔ کمترین احکام محی‌الدین مغربی راجهت اطمینان بعضی از ارباب اختیار پیدا ساخته در آنجا بنظر رسید که چون آفتاب در حدود مشتری بگیرد تا آن کوکب سعد برموضع کسوف مستولی باشد امنیت و رفاهیت و ارزانی از حکم یزدانی روی نماید غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم بصحت نقلی که در ظفرنامه و غیر آن مذکور است در این اوراق نیز مسطور باشد و احکام زوذبابه را این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب‌تواریخ است که ازمولاناعبدالله روایت کرده‌اندالقصه صاحبقران سعادت‌قرین

عزم‌یورش روم جزم کرده در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه ازیـورت قشلاق روان شد وهم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرموده و در آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تـا فصل شتابنهایت رسید و خسرو انجم از خـانه مشتری بیرون خرامید و مقام بهرام را که بیت‌الشرف‌اوست بوجود خود مشرف ساخت واز آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شمکور رایت نصرت بر افراخت و امیر زاده محمد سلطان برحسب فرمان از آب کرعبور نموده ودر کنار آب روان شدوحضرت صاحبقران فلك قدر مولانا عبدالله صدر را از برای ضبط اموال اصفهان فرستاد و همچنین‌مولانا قطب‌الدین قمی را که در سلك صدورانتظام داشت جهت تنسیق امور دیوانی‌بشیراز ارسال نمود ورایت نصرت‌آیت‌ازبردع و گنجه گذشته حوالی‌شمکور را منزل ساخت و بعد از چند روز که تمامت علف آنحوالی در عرضهٔ تلف آمـد فرمانفرمای باستحقاق عازم‌آلاطاق شدوچون کنار آب بندر که حد گرجستان‌است مضرب خیام ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائه‌باری سبحانه وتعالی از بحر موهبت خویش‌دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی‌داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع‌سرطان از گوهرشاد آغا بوجود آمد و اینخبر بسمع خجسته حضرت صاحبقران رسید مادهٔ فرح و سرور آنحضرت سمت تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آنطرف آب درحرکت آمده بود جماعت لگزیان البرز راتاخته و بشمشیر و سنان‌کار ایشان ساخته باغنایم بیحساب دراین محل باردوی‌ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از موضع بندر کوچ فرمود حضرت ابهت سرای ملکه خانم و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان مثل میرزا الغ بیك و امیرزاده خلیل‌سلطان و امیرزاده جهانگیرو امیرزاده‌توکل و امیرزاده بایسنقر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گـرامی بموجب فرموده باز گشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلغی بملازمت آنجمـاعت مقرر شده وچون بتبریز رسیدند بمقتضی‌فرمان بقیه تابستانرا در آنجا گذرانیدند ودر اوایل پائیز متوجه سلطانیه گشتند و بمقصد رسیده دست در گردن مقصود حمایل کردند و چون حوالی منکول محل نزول لشگر برانغار و جوانغار وقول گشت حضـرت

صاحبقران باردیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد خلاصهٔ پیغام آنکه هرچند لشگر نصرت شعار روی توجه بآندیار نهاده‌انداماقول ماهمانست که سابقاً اعلام کرده‌ایم اگر بسخن ما گوش‌نمائی وقلعهٔ‌کاخ‌را که همیشه داخل ممالك بوده به گماشتگان ما بازگذاری مملکت‌روم بر تو مسلم ماند تا درآن مرزوبوم بغزای‌کافران‌اشتغال نمائی و ما بقدر امکان معاونت تو بتقدیم‌رسانیم تادر ثواب جهاد باتو شریك‌باشیم ودر حین ارسال نمودن رسول‌خبرآمد که‌قرایوسف از قیصرروی گردان شده‌جریده از روم بیرون رفت آنحضرت‌با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید رابگوی که‌متعلقان اورا نزدمافرستد تا قواعد دوستی مؤکد گردد

ذکر فتح قلعهٔ ترتوم و حصار کماج و تخریب

عمارت او رسیدن ایلچیان

در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعهٔ‌ترتوم وقریب بدویست نفر گرجیان بیدین در آن موضع رصین پناه برده‌اند و متعرض رونده وآینده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند ودرآن هنگام‌حاکم ایشان شخصی را نایب خود گذاشته غیبت نموده بود و چون این خبر بسمع اشرف اعلا رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك و موسی طغایبوقا و دیگر شیران بیشهٔ وغـا شمشیر کین از نیام کشیده روی انتقام بدآنصوب‌آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و پیش ازوصول خویش ایلچی فرستاده بمقتضی **لقد اعذرمن انذر** پیغام دادند که اگر مال وجزیه قبول کنید در امان باشید والاآثار سخط و غضب ما بشما رسد و گرجیان باستحکام حصار مغرور شده جوابی نه وبرفق صواب دادند و از انقیاد و اطاعت سرباز زدندو بتهیه اسباب جدال وقتال اشتغال نمودند و چون مجاهدان دین و پویندگان‌عرصهٔ یقین بآنجا رسیده به پیکار و محاصرهٔ حصار مشغولشدند گرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی میکردند روز

ششم چهرهٔمقصودروی‌نموده قلعه‌مفتوح گشت‌وسپاه‌بهرام انتقام‌مجموع آن‌بیدینان را بدوزخ فرستادند و حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه از عمارات اثری نماند و بعد از تسخیر و تخریب طغای که حاکم آنموضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته مراحم خسروانه از سر جریمه او درگذشت و چون رایت نصرت نشان بقلعه اوینك رسید چند روز در آن موضع توقف واقع شد و ده ماه از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدوم از ممالك روم گذشت و اینمعنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران بیهمال شده برزبان مبارکش جریان یافت که نژاد و تبار اعتباری عظیم دارد هرچند ما با ایلدرم از روی رفق و مدارا سخن میکنیم عرق ترکمانی اورا نمیگذارد که از در موافقت و مصالحت درآید و هرچند ما نمیخواهیم که لشگر بجانب روم کشیم که آندیاراز ثغور اسلام است تعرض رسانیم او بر حرکاتی اقدام مینماید که برذمه همت پادشاهانه واجب ولازم میشود که متوجه جانب اوشویم و جزاو سزای خودرائی وستیزه‌کاری او در کنارش نهیم وازآنجمله ایلچیان را نگاهداشته نمیفرستد ودراین اثنا مهد علیا تومان آغاوسعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان رابسلطانیه باز گردانیدوچون هوای ارض روم ازغبارموکب جهان‌پناه غالیه بیز گشت شاهزادگان و نوئینان که درزمستان از قراباغ واز آنجا باطراف واقطار ممالك رفته بودند ودشمنان را مقهور ساخته وایل واحشام راغارتیده باغنایم فراوان باز گشتند واز آلاطاق و اوینك گذشته در این محل بموکب همایون پیوستند ودر اثناء این اوقات تسخیر قلعه کماج ازخاطر خطیرخسروجهانگیر سر برزدوآنحصاریست که باستحکام واستواری موصوف ومعروف وبرروی سنك‌پارهٔ بلند واقع شده وپیرامن اوبباغات وبساتین که مشتمل برانواع گلها ورياحين آراسته و دامن آن رودفرات که غیرت فزای آب‌حیات است جریان یافته وازبدایع وصنایع آفریدگار آنکه هرسال موسم بهار طیور صغار چون عصفورسه‌روز پیوسته فرود می‌آیند ومردم آنها را گرفته وپخته وبه‌نمك‌شور کرده دراوانی وظروف ذخیره میسازند وهرچه درآن سه‌روز نمیگیرند بالش بزرك‌شده‌می‌پرد القصه چون پرتوالتفات حضرت‌صاحبقران برتسخیر قلعه کماج افتاد امیرزاده محمد سلطان زانوزده التماس نمود که‌آن امر

باو مفوض گردد ملتمس شاهزاده جوان‌بخت بانجاح مقرون گشته آنجناب باامراء تومان وقوشون وسپاهی ازاوراق اشجار افزون وآلات محاصره وجنگ حصار و ادوات روزرزم وپیکار بآنجانب توجه نمود وچون حضرت صاحبقران گیتی ستان بارزنجان رسید امیرزاده خلیل سلطان ودیگر شاهزادگان و امراء و نوئینانرا با فوجی ازسپاه جلادت‌شعار درعقب شاهزادهٔ مشارالیه فرستاد وچون ایشان بامیرزاده محمدسلطان پیوستند براطراف وجوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند وسپاه نصرت انتساب همت برفتح حصار گماشته آب ازقلعه باز گرفتند ونردبانها ازریسمان ترتیب داده طایفه ازمردم تکریت درظلمت لیل بکمر بالا رفته وسر طنابهارا برآن بالا استوار ساختندامیرزاده محمد سلطان اسامی جمعی ازبهادرانرا قلمی کرده مقرر فرمود که‌بآن نردبانها بالاروند آن‌مردان کارزار آن شب تار بفرمودهٔ شهریار دولت یار عمل نموده واهالی‌حصار ازتوجه دلاوران خبردار شده‌از سراضطرار دست مدافعت برآوردند وسنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت آمدند ودرآنشب پربیم و هراس علیشیر عمزادهٔ امیر عباس باچند نفر دیگر خطا شده از بالادر افتادند و گوهر حیات تسلیم صیرفی قضا وقدرنمودند ودیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی درانداخته ازنهیب آنواقعه و غبار معرکه رخسار آفتاب‌زرد وفضای‌هوالاجورد گشت امیرزاده محمد سلطان وبهادران بجنك وجدال وحرب وقتال اشتغال نمودند وامیرزاده‌ابابکر درباب تسخیر حصار سعی و کوشش میفرمود ونوکران اوپیش از همه ببالا درآمدند وآخرالامر عساکر گردون‌مآثر ازاطراف وجوانب حمله آوردند ودشمنانرا مقهور ساختند وبیك‌جنك سلطانی‌آن حصن‌حصین رامسخر ساختند وچون اینخبر بمسامع شهریار کامکار رسید فی‌الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت وچون بآنجا رسید برج وبارهٔ حصار را بنظر احتیاط درآورد وچون مسافت میان ارزنجان وحصار کماج هفت فرسخ بود بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت ودرآنولا بسی ازارباب بغی وعصیان از بیم تیغ سرافشانی عساکر فیروزی‌نشان گریخته بودند وپناه‌بغارها ومواضع محکم برده امیر شیخ نورالدین وعلی سلطان تواچی ودولت تیمور تواچی بر حسب یرلیغ

واجب الاذعان روی استیصال بسوی ایشان نهادند وچون ازشکوه لشکر دشمن شکن لرزه براعضای کوه ومفاصل آنگروه افتاد آن بیچارگان از سرعجز و انکسار بپای اطاعت واضطرار پیش آمده بزنهار خواستن جان ازغرقاب فنا بکنار کشیدند وچون جلکاء سیواس مضرب سرادق گردون اساس گشت قیمای انگجید که حضرت صاحبقران اورا برسم رسالت فرستاده بود بافرستادگان قیصرروم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند وچون ارادهٔ ازلی بخرابی آن مرزوبوم متعلق شدبود ایلدرم با یزید بعد ازمتابعت راه مخالفت سپرده ازجاده صواب منحرف گشته پیغامهای درشت وسخنان وحشت آمیز درجواب فرستاد ودر تسلیم قلعه کماج بمعاذیر نادلپذیر تمسك جست بالجمله رسولان قیصر بوسیله شاهزادگان ونوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده وزانوزده چند جانور شکاری ودوسر اسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند وحضرت صاحبقران بعد ازاستماع اینحکایات بر آشفت وبیلاکات اورا رد کرده بزبان خشونت فرمود.

قطعه

اگر رسم شاهان نیکو سیر　　بدی کشتن ایلچی بد گهر
بفرمودمی تا سرت را زتن　　بداندیش کردی جدایی سخن

وبعد از تسکین سورت غضب فرمود چون کسی را سعادت مساعدت نکند به نصیحت نیك اندیشان عمل ننماید هرچند خواستم کهایلدرم از خواب غفلت بیدار گردد تابلاد اسلام ازسیاست سپاه بهرام انتقام مامصون و محروس ماند چون خدا نمیخواست وفایدهٔ برآن مترتب نشد وتلونی برمزاج والی شما مستولیست که اگر کوچ قرایوسف رامیفرستاد وقلعه کماج را بر گماشتگان ماتسلیم مینمود هم اووهم مملکتش ازحوادث دوران سالم می ماند لله الحمد کهقلعه کماج بیمنت در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون باوی بگوئید که چون سخن ما رابسمع رضا اصغا ننمودی و از مقتضی ملتمس ما تجاوز جایز داشتی پای ثبات استوار دار

بیت

اگرمرد جنگی بیفشار پای　　من اینك رسیدم نگهدار پای

ذکر عرض لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر

چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر گردون اساس فرمان صادر شد که لشکریانرا درصحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشتهٔ که سرا پرده ظفرقرین باوج سپهر برین برافراشته بودند بنشست عساکر منصور چون موج دریا درتموج آمدند و گردو گردو مانند کوه ازجای خودجنبیده همه تیرانداز وشمشیرزن وازفرق تانعل تکاور غرق آهن و هر فوجی ازان افواج که در مقابل خداوند تخت وتاج می آمدند سرداران پیش ایستاده و زانوزده اسب میکشیدند وزبان بدعا وثنای ولی‌نعمت میگشودند و آنحضرت ازسر عاطفت اورا ستایش میفرمود و بدان‌نهج ویوسون تومان‌تومان و هزار هزار وقوشون قوشون میگذشتند وچون نوبت بامیرزاده‌پیر محمدسلطان رسید که در آن روز ازسمرقند آمدهٔبود سپاهی عرض‌نمود که‌چشم گردون پیر بامثال آن‌جوانان نیفتاده بود و دیدهٔ کواکب بزیب وزینت‌موکبی چنان بازنشده وشاهزادگان جوان بخت فرمودند که‌هر فوجی ازلشکر برنگی دیگر برآیند جمعی‌را مجموع اسلحه از کمان وتیروترکش ونیزه‌وچماق وغیرذلك ازعلم و منجنیق وسایر اشیاءِ سرخ بود گروهی را سبزو فرقه‌را سفید وزمرهٔ رابنفش وتمامت زره بر وجوشن پوش مانند بحر اخضردر جوش وخروش آمدند وامیرزاده مشارالیه‌سپاهی چنین بعرصه‌گاه آورد وحضرت صاحبقران شرف احماد ارزانی داشت و چون ازاول بامداد تاآخر پیشین طبقات حشم‌خود رادر نظر فرمانفرمای امم جلوه دادند یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که‌فرستادگان روم‌را سوار کرده تاآخر صف‌رسانند وملازمان بارگاه فلك اشتباه بمقتضی‌فرموده عمل‌نمودند وایلچیانرا ازمشاهدهٔ کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر وتجمل وآئین ایشان دود دهشت وحیرت بدماغ برآمد و خوف وخشیت برضمایر آنجماعت استیلا یافت وروزدیگر حضرت صاحبقران‌والا گهر رسولان قیصر رانوازش فرموده رخصت بازگشتن داد و فرمود که با ایلدرم

بایزید بگوئید که‌چون آئین غزا ورسم جهاد درمملکت توقایم است موافق مزاج مانیست که آندیاررا ازآسیب لشگر منصور خرابی‌رسد مااین‌همه‌طریق مدارا و مواسا مسلوك میداریم اگر متعلقان طهرتن را بفرستی ویکی ازفرزندان خود را بجانب ماروانه داری ازفرزندان صلبی خود اورا گرامی ترداریم وغباروحشت از میان برخیزد وبمملکت روم برتو مسلم گردد تامردم آندیار بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفاررروند وبدفع معاندان فاسق‌فاجر مشغولشوند یقین است که‌چون برین‌منوال‌باشد حرکت آن‌درعاجل‌وآجل‌بروزگار همگنان واصل گردد **والسلام علی من اتبع الهدی** ایلچیان مراجعت نمودند ومنهیان بسمع اشرف اعلا رسانیدند که‌در این‌حدود ونواحی قلعه ایست موسوم بمیاروك ودرآنجا طایفه از جتاغان متحصن‌شده اند وبمتانت حصار دم ازتمرد وعناد میزنند فرمان‌عالی‌صادرشد که‌امیرشیخ نورالدین وامیربرندق متوجه‌آنصوب گردند ودرتخریب و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند وامراء بامتثال امرمبادرت نموده با طایفهٔ ازبهادران سپاه روی بدانجانب نهادند وچون بآنقلعه رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت‌ونقبچیان بکار خود مشغولشده دیوارحصارراپیانداختند ولشگرنصرت شعاربتیغ آبدار جماعت‌اشرار بدارالبوار فرستادند وعمارت را بازمین‌هموارساختند

ذکر توجه آن‌برگزیده خالق‌البریه بصوب انکوریه و قیصریه

درحوالی سیواس جمعی‌مردم که‌بطرق ومسالك آندیار وقوف داشتندبعرض همایون رسانیدند که‌راه توقات جنگلستانست و قیصر با گروهی انبوه و حشری گردون شکوه بتوقات آمده وسرآب راگرفته وفوجی ازدلاوران که آن جنگل رادیده بودند وتنگی گذار مشاهده نموده موافق ایشان گفتند بنابر این خسرو فلك تمکین عنان مکنت واقتدار بطرف سایر منعطف گردانیده‌براه قیصریه در حرکت آمد وامیرسلیمانشاه را بالشکر انجم‌اشتباه در مقدمه‌بآنصوب روان‌ساخت وسلطان تواچی را ازعقب فرستادگان فرستاد تانگذارد که لشکریان از قیصریه

پیشتر روند وموکب خجسته بشش منزل ازسیواس بقیصریه رفته وجناح عدل واحسان بر رعیت آن مملکت گسترانیده چندروز در آنجا توقف فرمود وطایفهٔ که پناه بنقبها وسوراخها برده بودند ارباب جلادت تعاقب نموده همه را اززوایا بیرون آوردند وآنچه داشتند غارت کردند وچون وقت رفع محصول آنزمین بود بموجب فرمان شهریارعالیمقدار ازسپاه مورشمار جماعتی بانخارغلات آندیار کمر اجتهاد برمیان بستند وبعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکرو امیر شیخ نورالدین بقراولی ازپیش روان شدند وآنحضرت بابقایای سپاه از قیصریه بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت وسه منزل قطع نموده روز چهارم در نواحی قراشهر مضرب خیام لشگر بهرام قهر گشت ودر آنجا خبر رسید که قراولان سیاهی لشگر ایلدرم بایزیدرا دیده‌اند برحسب فرموده شاهزادگان ونوئینان و سایر سپاه منصور بتوره فرودآمدند وبمراسم احتیاط قیام نموده بر گرد خود خندقی کندند واطراف آنرا محکم گردانیدند وحضرت صاحبقران دولت یار امیر شاه ملك راباهزار سوار بزبان گیری فرستاد واودرظلمت لیل متوجه خیل دشمن گشت بسرعت قریب بده فرسنك رانده ونزدیك بصبح باردوی ایلدرم بایزید رسید ودر کمینگاه ایستاده چون قراولان دشمن نزدیك رسیدند ازقیتول پای بیرون نهادند وبر آنجماعت حمله کرده حربی صعب روی نمود وچون قیصر مطلع شد که عده‌ی اندك ازسپاه نصرت یزك پای جرأت پیش نهاده اند برخاطر او گران آمد ودود حیرت بدماغ اومتصاعد شده امیر وسرداران سپاه خودرا درمحل خطاب وعتاب درآورده و هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه شهر شدند وامیر شاه ملك مسرعی فرستاده صورت جنك وتوجه ایلدرم رامعروض گردانید وحضرت صاحبقران دور اندیش الیاس خواجه وشیخ علی بهادر وصاین تمورو برادرش مرادو دانه خواجه وامیر حسین قوچین وسلطانملك مراجعت نمودوشب هنگام بدرگاه خسروکامیاب رسیده وچون روزشدشاهزادگان وامراء برسبیل مشورت گفتند که دراین مقام آسوده شویدتاچهار پایان استراحت نموده ازکوفت بیرون آیند ودیگر آنکه بمیان مملکت یاغی در آئیم وغارت کنان میرویم وباطراف وجوانب ایلغار میفرستیم تاایلدرم بایزید ازسر

ضرورت بتعجیل ازعقب ماروانه شود وبعد ازقیل وقال حضرت صاحبقرانی رای ثانی را مرجح‌داشته بسعادت واقبال پای‌دررکاب همایون آورد و امیرزاده سلطان حسین باده‌هزار سوار دریورت توقف فرمودو امیر برندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه ودیگر امراء پیشتر بجانب انگوریه رفتند که‌اگر از آنجانب دشمن متوجه شوند سرراه برایشان بگیرند ولشکر پیاده برحسب فرموده باامراء موافقت نمودند تادرراهها چاهها فرو بردند وبافوجی از آنجماعت ملاقی شده دو کس رابگرفتند یکی راکشتند و دیگری‌را مصحوب خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر باهزار سوار بزبان گیری آمده بود و بیخبر ازدلاوران سپاه ظفر پناه گذشته و در دره پنهان شده و ایشان چون بوقت ظهور صبح باز گشتند بامخالفان دوچار خوردند باآنکه آنها شصت‌نفر بیش نبودند وباغی هزار نفر بفراغ بال درمقام جدال‌وقتال برآمدند وجنك کنان بسوی قیتول خود روان شدند رومیان چون ازدور سیاهی سپاه‌شاهزادهٔ مشارالیه دیدند منهزم شدند وامراءِ وپیادگان که‌درراه بحفرچاه واحداث میاه مشغولشدند وامراء دیگر ازپیش بانگوریه رانده ایل‌والوس آنحدود ونواحی‌را غارت وتاراج کردند وغنیمت فراوان بدست‌لشکریان افتاد ورایت فتح آیت بعد ازسه روز بانگوریه رسید ودر آنولا ایلدرم بایزید ویعقوب نامی را از امراء خود بانکوریه فرستاده بود که بمحافظت قلعه آنجاکه بحصار گردون‌پهلو میزد قیام نماید ویعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال‌وجدال گردیده‌بود حضرت صاحبقران والا گهر روزدیگر برکمیت عالم نورد سوارشده اطراف‌وجوانب‌قلعه رابنظر احتیاط درآورد واشارت فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرات بتسخیر حصار آوردند و ایشان بموجب فرمان پیش رفتندونیران محاربه ومضار به رااشتعال دادند ونقبچیان‌نقب زده آب خندق رابیرون بردند وجمعی ازارباب‌شجاعت مثل‌مقصودوتوکل‌باورچی وعلی‌شیر وشهسواروغیر هم‌بربرخی ازبروج عروج کردند ونزدیك‌بآن شد که قلعه مفتوح گرددوناگاه‌ازقراولان خبرآمد که قیصر باعددی زیاده ازعدد اختر ازعقب آمده ودرچهار فرسخی رسیده است وحضرت صاحبقران باردوی همایون

باز گشته دلیران که بالا رفته بودند جنك کنان بزیر آمدند و برحسب مثال متحتم الامتثال لشکر کوچ کرده مقدار یك اسب تاختن پیش رفتند و از عقب آب گذشته بتوره فرود آمدند و بنابر رعایت حزم پیرامن لشکر خندق کنده و مدخل اورا استوار ساختند و برممر لشکرروم چشمهٔ خوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن گذار آبی بغیر از آن نبود و چون رایت رومی روز انخفا پذیرفت و علم شب مشك فام سایهٔ ظلام برعرصهٔ ربع مسکون افکند حضرت صاحبقران فرمان داد که طائفه رفتند و بنجاسات و قاذورات آنرا مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانید و حضرت صاحبقران صافی طویت پاکیزه عقیدت در آنزمان که مردم در بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاك خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده توکل بر فضل الهی کرد و اسباب ظاهری را اصلا به خاطر نیاورد

قطعه

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاك ضعیف از تو توانا شده
چارهٔ ما ساز که بیچاره ایم گر تو برانی بکه رو آوریم

بامدادان که از هیبت خشم دلیران فیروز جنگ دشمن سوز دل ترك رومی روز در طپیدن آمد صاحبقران ستوده مآثر بر کوب جمیع عساکر فرمان داد و قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش یافت و لشگر جوانغار بفر اقبال امیر زاده شاهرخ و امیر زاده خلیل سلطان سر مباهات بر افراختند و امراء بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی ورستم طغایبوقا و سونجك بهادر و دیگر امراء در ملازمت شاهزاده مقرر شدند و قبل از ایشان امیر زاده سلطانحسین بود و علی سلطان تواچی و موسی طغایبوقا و از جانب برانغار رایت شاهزاده دولت یار میرانشاه باوج مهر و ماه رسید و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و امیر طهرتن و مبشر و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده کمر بستند و قبل ایشان تا شتمور اغلان تو دو امیر زاده پیر محمد و شهسوار و جلال باورچی بود

و در دست راست قول قیامت نهیب یوسف مغول و یوسف ابهری و حاجی بابای سوانجی و اسکندر هند وبوقا و خواجه علی اپردی و دولت تمور و حسن برآنخواجه و محمد قوچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و چهل قوشون آراسته را در سایهٔ ماهچه طوق ظفر پیکر باز داشت که از هر جانب که بمدد احتیاج افتد جمعی از نامداران بدانصوب روی آورده‌ند و چند زنجیر فیلان کوه پیکر از بقیهٔ غنایم هند در اردو مانده بود همه را با اسلحه گونا گون آراسته نفطاندازان و کمانداران برآن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشتند و ازآنجانب نیز ایلدرم بایزید بآراستن لشگر خود از فرنج و حیناغان و غیر ذلك پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشمو افواج خدم خودرا در محال مناسب جای داد از آنجمله پسر برلاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و بدین بیت مترنم شدند

بیت

ظاهروباطن بداغ اتحادت سوختیم　　　هم‌درون باتویکی‌داریم‌وهم بیرون‌یکی

و عادت آنجماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سر تا پای در آهن نهان میسازند که بغیر چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا پشت پای بهم بسته قفل میکنند و تا قفل نمیگشایند جبه و خود از ایشان جدا نمیشود و در قبل میسره پسر بزرك خود مسلمان چلبی را باز داشت و خود در قول ایستاده سه پسر دیگر خود عیسی و موسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و عظماء امراء روم مثل نوح پادشاه و عهدی بیك و تمور تاش و خواجه فیروز و عیسی بیك و حسن پادشاه و سروحه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و آمل تریان و پنج پسر ایلدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمد و مقبل و غیر هم هریك با گروه انبوه در جای خود قرار گرفتند و قیصر با تمامت متجنده و ارباب شهامت‌وصرامت روی جلادت بمیدان مبارزت آورده همه مکمل و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و

پیاده سپرها درسر کشیده ایستادند وازجانبین کوس و کور که‌زده‌سورن درانداختن

قطعه

بر آمد بنك کوس و نالهٔ نای		دو کوه آهنین جنبید از جای
پدید آمد هزاران آهنین تن		نهان گردیده‌چون‌آتش‌در آهن

گفتار درمحاربه حضرت صاحبقران با قیصر وهبوب نسیم

اقبال بررایت ظفرپیکروگرفتاری ایلدرم بایزید

قطعه

چشد قلب‌و جناح‌هردوصف راست		فغان‌از کرونای و کوس برخاست
زهرجانب علم کش آتش کین		دولشگر راعلمها گشت رنگین

حضرت پادشاه دین‌پرور برسم معتاد و آئین پیشتر پیاده‌شده روی ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار نهاده از بارگاه ملك الملك استیلاء بر معاندان و استعلاء بر مخالفان مسالت نمود و چهرهٔ مطلوب در مرأت امید آنحضرت جلوه گر آمد و روی آرزو و بی نقاب ارتیاب بدیدهٔ دور بین مشاهده فرمود و رکاب نصرت انتساب را پای مبارك مشرف ساخته سوار شد و توکل بر آفرینندهٔ جزو کل کرده متوجه مصاف گاه شد و فرمانداد که لشگر فیروزی سمات نهال وجود اهل جلادت و عناد بسنین قهر منقطع سازند و بتیغ آتشبار خرمن غرور و پندار ایشانرا درهم سوزند بهادران نصرت شعارشمشیر ها کشیده و بازو گشاده پیش رفتند و پردلان روم نیز پای جلادت درمیدان مقاومت ومدافعت نهادند

قطعه

دولشگر چون‌دو دریا ریخت درهم		هزاران کینه جوآویخت برهم
سپر گشته تر از وی بلا سنج		همی پیمود بر شیر افکنان رنج
زهر سو رشتهای عمر شیران		بریده تیغ بران دلیران
زچاکا چاك خنجر سینه‌ها چاك		شده دلها بمرك از کینه‌ها پاك

کشیده جنگجویان سپهدار	بروی آتشی از تیغ دیوار

در آن معرکه خونخوار نخست امیر زاده پیر محمد از قبل برانغار حمله آورده با لشگر رزم آزمای کوشش نمود و جوانغار مخالفانرا که قبلش پسرمهین قیصر مسلمان چلبی بود او را از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر عثمان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمنانرا مانند دل ایشان در هم شکستند و کرشجی که از دیگر اولاد پادشاه روم بود و بمزید شجاعت و کیاست امتیاز داشت از مراسم دلاوری و جلادت نکتهٔ نامرعی نگذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب همایون از حیز مکنت و قدرت خود بیرون دید دست ازجنگ باز داشت و بامردم خود رو ازمعرکه برتافته راه انهزام پیش گرفت و بسلامت از میان بدر رفت و ازقبل برانغار امیر زاده سلطانحسین چون شیر ژیان‌و پیل دمان باطایفهٔ‌ازبهادران روی جلادت بمیدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان زد و امیر زاده پیر محمد بعد از طلب رخصت از آنحضرت بمدد جوانغار شتافته در دریای هیجا غوطه ور گشته کشتی حیات مخالفانرا در غرقاب‌افکند وپسر برلاس افرنجی که‌برانغار رومیان بمعاضدت اومانندسداسکندر استوار ومحکم بود بادلاوران افرنج در برابر آمده‌آثار جلادت بظهور رسانیدند وچند نوبت ازطرفین غلبه کرده و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان برآوردند

شعر

زهرسو گشته خنجرهای خونریز	بخون غمزهٔ کافر دلان تیز
خدنك شیر مردان سینه خسته	ز قتل پر دلان در خون نشسته
روان پیك‌اجل هرسوی چون‌تیر	که گرده‌خنك گردانرا عنان گیر

و در آنمعرکه چندان پیاده کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیر زاده اسکندر وامیرزاده پیرمحمد وامیرشاه ملك و بهادران پرخاشجوی قول پیش رانده‌بازوی شجاعت بمردافکنی گشاده بسیاری ازاهل‌روم را باستعمال نهنگ مردم خوار شمشیر درلجهٔ فنا غوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر

صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیهٔ فرمانفرمای باستحقاق بنفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امراءو نوئینان بیکبار روی شجاعت و مردانگی بلشگر قیصر نهند و از سپاه ظفر پناه امیر زاده میرانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر وحاجی سیف الدین و دیگر امراء با تمکین و امیر زاده شاهرخ و امیر زاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه ورستم طغایبوقا ودیگر شیران بیشهٔ وغا از میسره باتفاق حمله آوردند و نیران قتال بمرتبهٔ اشتعال یافت که دل بهرام خون آشام برین رواق فیروزه فام بر گشتگان معرکه بسوخت و آتش حرب چنان بر افروخت که کره زمهریر حکم کره ناری گرفت ملخص سخن انکه در آنزمان که امیرزاده محمدسلطان برانغار قیصر را از جای بر گرفت شش قوشون از سپاه آنجناب بر فراز پشته که محل عبور ایشان بود بر آمدند و ایلدرم بایزید و رومیانرا شکاری وار در میان گرفتند و قیصر بقیه آنروز بهر نوع که بود سپر ممانعت بر روی کشیده پای تجلد بیفشرده و بهادران روم و فرنك که طالب نام و ننك بودند محافظت خود را از جمله واجبات شمردند و بهنگام اصفر ار آفتاب از راه اضطرار مانند بخت و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب شدند و پای در بادیهٔ فرار نهاده تیر باران کردندوجمعی کثیر رابرخاك مذلت وهوان افکندند و بسیاری از گریختگان از تشنگی نقد روان بسپردند چه خورشید در ششم درجهٔ اسد بود و هوا بغایت گرم ودر آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار تواند بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در عین کامرانی و سر وراز آنجا مراجعت کرده باردوی همایون نزول فرمود باداى شکر و سپاس واهب بیمنت و بخشندهٔ بی ظنت قیام نمود و شاهزادگان و امراء و نوئینان بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر شتافتند و زانو زده زبان بادای آن فتح نامدار گشادند و روز جمعه نونزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون رومیان منهزم گشتند وقیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران تحریك عنان نموده سردرپی ایشان نهادند وسلطان محمود

خان بایلدرم بایزید رسیده خدمتش را دستگیر کرد و همان زمان دست بسته بدرگاه گیتی پناه آورد و در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشاده بحرمت در آوردند اما مسود این اوراق از والد خویش شنید که سیدی احمد ترخان چنین گفت که من بدرگاه فلك اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بر در کریاس گردون‌اساس آورده‌اند رخصت شد که اورا همچنان بمجلس‌همایون آورند ایستادگان پایهٔ سریر اعلا بفرموده عمل نمودند و چون چشم خجسته خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد نخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را گشاده شرف جلوس ارزانی داشت بالجمله چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطا بخش‌در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیك خویش نشانیده با او بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هر چند نیك وبد منوط و مربوط باراده قادر خیروشراست وهیچکس را زیاد اختیاری نیست اما از روی انصاف وراستی در عالم اسباب سبب این همه محنت که بتو رسیده خود بودی اگر باز خود کشته بارها پای از حد خویش بیرون نهادی و بر چند قضیه مبادرت نمودی که هر یك باعث بر آن میشد که لشگر بجانب تو کشم ومن تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای آوردم که مبادا از عبور سپاه منصورغبار ملالی بروزگار مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزئیات که از تو التماس کردم امضا بکنی بمال و لشگر و گنج تورا مدد کنم و هیچ چیزازتودریغ ندارم و بااین همه همگنانرا معلوم است که اگر قضیه برعکس میشدو استیلا و استعلا وتمکن و تسلطی که بارذوی سبحانه و تعالی بما ارزانی داشت نصیب تو میشد از آثار غضب و سخط تو چه ناملایمات بما و اتباع و متعلقاق ما میرسید ولیکن بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه دادگر حواله من کرده دربارهٔ تو و اولاد و منتسبان توجز خیر و نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار هیچ دغدغه بخودراه مده ایلدرم بایزید سرخجالت و انفعال در پیش افکنده بجرایم وتقصیرات

خویش اعتراف نموده گفت فی‌الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم اگر خسرو صاحبقران رقم عفو و اغماض برزلات بنده مجرم کشد من و فرزندان تازنده باشیم پای از دایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون ننهیم و بدانچه مقدور و ممکن باشد وظیفه خدمتگاری‌وجان سپاری‌بجای‌آوریم حضرت‌صاحبقران پوزش پذیر او را خلعت پادشاهانه پوشانیده خاطرش را بوعده های جمیل مطمئن گردانید قیصر چون آن‌همت ورحمت مشاهده کرد بعد از ادای‌دعا معروض‌داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه بامن بودند از جهت ایشان دغدغه عظیم برمن مستولیست مامول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند بمن رسانند تابسایه الطاف و بنده نوازی آسوده گردند ملتمس قیصر مبذول افتاده تواچیان برحسب فرمان باطراف و جوانب روان شدند و بعداز چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه قامت قیصر زادگانرا بخلعت خاص بیاراست و پیش پدر فرستاد چه در آن اوان قریب بمنزل‌خجسته خرگاهی مکلف جهت قیصر نصب کرده بودند حسن‌برلاس وبایزید خمپامی بنابر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالك ستان بمحافظت و موافقت‌وقیام مینمود

ذکر فرستادن صاحبقران ممالك ستان لشگر باطراف اهل نزاع و ارسال فتح نامه‌ها به ممالك محروسه و اشتغال بعیش

چون شهریار ممالك ستان از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود ویعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح‌دروب تسلیم نمود اورا بعلی سلطان تواچی سپردند و گماشتگان اعلا بموجب اشارت علیه به‌تحصیل مال امانی انگوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذیافت که‌امیر زاده پیر محمد برسا که تختگاه قیاصر بود توجه نماید و امیر زاده ابابکر و امیر جهانشاه و شیخ نورالدین و دیگر امراء باعزو تمکین بضبط مال آنولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان بادیگر نوئینان تا کنار سریقه که‌بنای اسکندر

است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیر زاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر زاده رستم و سید خواجه و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز بادیگر امراء بهادران متوجه جانب قونیه و آقشهر شوند و منال آنجا راجمع کنند و مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف ولایات روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که فتح نامهٔ چند ارباب قلم و اصحاب خامه در سلك تحریر کشند منشیان بلاغت شعار دراین باب برسایل پرداختند ومصحوب ایلچیان قمرسیر بممالك ایران وتوران روان ساختند وفتحنامه پیش خواتین و آغایان بسلطانیه فرستادند ویکی بدارالسلطنه سمرقند نزد عمرشیخ ارسال رفت ویکی بجانب کابل پیش امیر زاده جهانگیر ویکی بشیراز پیش امیرزاده رستم وهمچنین ترکستان وکاشغر و ختن و خوارزم وخراسان ومازندران و گیلان وآذربایجان وعراق عرب وعجم و گرجستان و لرستان و کیچ و مکران وسیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار فتحنامه‌ها ارسال نمودند ودر آن سال خواجه غیاث الدین سمنانی ضابط مال یزد بود نیمی از اموال دیوان اعلا را در عین بازار شهری میساخت و در حین اتمام خبر فتح روم رسیده اورا دارالفتح نام کرد و بدان اشتهار یافت و بی تکلف در تمام روی زمین بزازخانه بآن تکلف و آئین کس نشان نمیداد ویرلیغ واجب‌الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان بالشگریان بسرحد ترکستان رود ودر آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیرمبشر و دولت‌تمور تواچی بملازمت رکاب آنجناب مامور شدند وچون در انولا امیر آقبوقا درهرات بجواررحمت ملك‌غفور پیوست حکم‌شد که‌امیرمضراب‌در موکب شاهزادهٔ‌مشارالیه تاخراسان رفته و درآن دیارتوقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل نمودند حضرت صاحبقران دولت‌یار ازنواحی انگوریه درضمان حفظ و تأیید آفریدگار نهضت فرموده بعد از قطع شش منزل بسوری حصاررسیده و ببالای قلعه برآمده‌اطراف و جوانب آنرا احتیاط نمود جلکاء آنجا از نزول موکب همایون سربگنبد دوار کشید ودر تضاعیف‌اینحالات حضرت صاحبقران گردون توان دوست پرور امیرزاده

شاهرخ را باده تومان لشگر ظفر اثر بطرف کول‌حصار و آستانوس و کثیر فرستاد و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شده چون بآنجا رسید شهری دید در غایت‌خوشی و زیبائی متصف بطیب آب هوا و مشتمل برجلکاء دلگشای مشحون بمیوه‌های‌خوب و مقرون بچشمهای خوشگوار لاجرم مدت یکماه در آنجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آن بلده طیبه را باشارت علیه خلعت امان پوشانیدند و مال امانی بخزانه عامره فرود آوردند و مبلغی خطیر از اموال تیمورتاش که در کوتاهیه بودضمیمه آنشد و رای صوابنمای ممالك آرای بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملك و امیر عبدالکریم و حاجی سیف‌الدین و دیگر بهادران شهامت آئین را بافوجی از سپاه نصرت قرین بطرف گواده و خواجه ایلی و متشار راروان‌فرمود و چون تمام ممالك روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب مواکب گشت و بعضی ازاولاد اوبی‌بند، ودور از گزندد‌رزمرهٔ جوجیان انتظام داشتندشهریار عجم و عرب اقتضای نشاط و طرب فرموده مجلس بزم بوجود شاهزادگان فلك تمکین و خواتین زهرهٔ جبین زیب وزینت گرفت امراء عظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر اعلا بادب تمام‌بنشستند و ساقیان گل اندام باده‌های رنگین‌وجامهای زرین وقدحهای بلورین و مغنیان خوش آواز نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیدان این گنبد ارزق پوش رسانیدند و در خلال این احوال سپاه نصرت مآل که باطراف واقطار تاخت برده چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آزونیاز از میان برخاست

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد ازبیرون

آمدن از اردوی همایون صاحبقران خورشید ایوان

چون‌شاهزادهٔ‌جوان‌بخت‌بفرمان صاحب‌افسروتخت بجانب‌برساروان‌شد پنج‌شبانروز چنان‌بتعجیل‌راند که ازسی‌هزارسوار که‌ملازم‌رکاب‌آن‌جناب‌بودندزیاده‌ازچهارهزار کس ببرساباو نرسیدندو‌پیش‌ازوصول‌شاهزاده‌مسلمان چلپی‌بآنجارفت وازخزاین پدرآنچه بدورد‌ستش‌میتوانست برد‌بر گرفته بیتوقف‌بدررفت وجمعی ازاعیان‌مملکت کوکبش

که برسا در دامن آن واقع است وطایفه از ارباب حشمت ومکنت بساحل دریا گریخته بودند از آن جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد قبادی و دیگر اکابر و اشراف عمایم از شهر بیرون رفته بودند وعساکر منصور تکامیشی کرده همه را دریافتند ورسم غارت از مکمن قوت بحیز فعل آمد و درصحرای کریه بشیخ جزری رسیدند او و پسرش را گرفته پیش امیرشیخ نورالدین آوردند ودو دختر قیصر در نیکی شهر مخفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی خواستگاری نموده بود دربرسا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و در آن اوان که قرایوسف ترکمان از بیم سطوت لشکر حضرت صاحبقران گریخته پناه بروم برده بود بموجب فرمودهٔ ایلدرم بایزید دربرسا روزگار میگذرانیدند وچون آوازهٔ وصول رایات فتح آیات بجانب قیصریه مسموع او گشت گریخته بجانب حله وبرغورفت و در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان ببرسا آمد آن شهر بیمانعی و منازعی مسلم و مسخر شد امیر شیخ نورالدین بقلعه درآمد و خزاین قیصر را که مشحون بود بزر و نقد و گوهر و جواهر اجناس بیقیاس در تحت تصرف آورد و نوبسندگان دیوان اعلا سیف الدین تونی تفاصیل آنرا برصفحات دفاتر ثبت کرد و بعداز انضباط اموال لشکر ظفر مآل عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و ابنیه برسارا که ازچوب ونی ترتیب یافته سر باوج ثریا کشیده بود بآتش سوختند و بعد ازرسیدن بقیه سپاه که درراه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکررا با دوهزار سوار از جانب دست راست بطرف اونیك فرستاد که از شهرهای معتبرروم است وآب وهوایش درغایت لطافت واعتدال وسوری ازسنك تراشیده درنهایت رفعت و استحکام و بردریك دروازه‌اش بحیره‌ایست که دورآن دوروزه راه است و آنحصار نزدیك بغار برگذر استنبول واقع است و امیرسونجك بهادر را بافوجی ازجریك شمشیر زن نیزه گذار بصوب دست چپ بسوی کاسده و دریا کنار روان ساخت وامیر

زاده ابابکر چون باونیك رسید مسلمان چلپی بـا آنکه اسباب مقاتلـه و لشگر فراوان داشت شهر را گذاشته از آب بغاز بگذشت وباسریقیه گریخت و کوچ و متعلقان او بذل اسر گرفتار شدند و چون لشگر جهانگیر از نهب و سبی اونیك وآن نواحی پرداختند امیرزاده ابابکر کیفیت حالات رابتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید و او درآن اوان مرغزار مخالج را مضرب خیام گـردانیده بود و شاهزاده بعد ازاستماع خبرهای خوش صد کس را تعیین نمود که باردوی اعلا روند وفتح اونیك و گریختن مسلمان چلپی بمسامع جلال رسانند وامیرزاده ابابکر آق سلطانرا بدرگاه سپهر احتشام اشتباه فرستاد و میان برساو کوتاهیه کـه دو مرحله و عقبه ایست بسیار سخت و بیشه ایست پردرخت ازتشابك اشجار بحیثیتی است که وهم تیز گام ازطریق آن راه بیرون شدن دشوار میداند چون فرستادگان شاهزاده بآن بیشه که طواش چهار فرسخ بود درآمدند چتاغان که پناه بآنجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب ایشان درآمدند والحق جای آن داشت که پای بهادران سست شده و دست دلاوران ازکاربازماند لیکن بنیروی دولت قاهره محمد قرشی ومیسوری وابراهیم واحمد وفخرالدین ومحمد قلندر وخضر با بقیه آن صد نفرهیچ وهم وهراس بخود راه ندادندوبقدم ثبات ووقار ایستاده بازوی جلادت شعار باستعجال تیرو کمان وسیف و سنان گشادند و چیتاخان را منـهزم گردانیده بتعجیل تمام راندند ودر کوتاهیه بعز بساط بوس فایز شدند وبیلاکات گذرانیدند وامیرشیخ نورالدین ازخزاین قیصرطلا وجواهرودر جدا کرده بشمس-الدین الماغی سپرده وخدمتش را با جمعی که هریك خود را بدو مرتبه افزون از رستم واسفندیار می پنداشتند باردوی اعظم فرستاد اونیزدر کوتاهیه بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر سرافراز گشته آنها را بمواقف عـرض رسانیدند و امیـرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالج کوچ کرد وازآن دیار معاودت نمـوده در بـرسا فرود آمد وامیرسونجك در گانده آنچه امکان خرابی بود بتقدیم رسانیده وساحل را غارت کرده دربرسا بموکب شاهزاده پیوست وپیش ازوصول اوامیر زاده ابابکر غنایمی که محاسب وهم ازضبط آن عاجز آید بعز ملاقات امیرزاده محمد سلطان

استسعاد یافته بود وشاهزاده مشارالیه از برسا کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که متصل است ببرسا فرودآمد وامیرزاده ابابکر باشارت شهریار فلك قدردختر قیصر را بحباله نکاح درآورد

ذکر چند قضیه که آنرا محله گویند ونهضت حضرت صاحبقران از کوتاهیه و بعضی وقایع که روی نمود

امیرزاده سلطانحسین وامیرزاده اسکندر وامیرسلیمانشاه و رستم طغایبوقا ودیگر سرداران وامراء که بجانب دست چپ برسم ایلغار شتافته کپك تر کمانرا یافته غارت کردند وآق شهر و قرا حصار را بگرفتند و براهالی آنجا مال امان حواله نمودند وجزملغ وقوم حمید را بغارتیدند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که ازراندن آن لشگریان عاجز آمدند و شهر یاقه وآق سرا نیز مفتوح شد وازارباب آن مملکت مال امان بستدند وامیر شاه ملك در قونیه لنگر اقامت انداخته اولجاء فراوان بگرفت ومجموع را بدرگاه همایون فرستاد و امیر سید خواجه وشیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند ومجموع آنولایت را تا کنار دریا غارتیده جمعی کثیر را بقتل آوردند و درخلال این احوال امیرشیخ نورالدین با خزاین و دفاین قیصروزن و فرزندان و متعلقان و کنیزان بدرگاه عالم پناه آمد وتمامت رابموقف عرض رسانید ومراحم خسروانه شامل‌حال‌اوشده وستینه که زن قیصربود ودختر برلاس افرنجی باصبیه او وسایرمنتسبان پیش شوهر فرستاد واز مکارم اخلاق پادشاهانه آنعورت که سالهادر کفر وضلالت روزگار بسربرده بود درزمرهٔ اهل ایمان وعرفان آمد وزبان بکلمه **لااله الا الله محمد رسول الله** گویا گردانید وشیخ شمس الدین محمد جزری راکه امیر ارغونشاه بدرگاه عالم پناه‌رسانیده بود مقرر شد که باتفاق امیرمضراب بجانب مصر روند ودراین اثنا اردوی خجسته دریبلاق بود اقان وایلا توقف فرمود و درخلال‌این‌احوال‌امیرجهان ملك که بطرف گرم سیررفته‌بود وموودود رامستاصل ساخته و دشمنانرا برانداخته بانعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت

نشان پیوست و علی بیك‌درپایهٔ سریراعلا معروض داشت که امیر شاه ملك میگفت که من از جهت تکبر و تجبر سید خـواجه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده و بلشگر نرفته‌ام آنحضرت در غضب شده که شاه ملك راچه حـد آن باشد که امثال اینسخنان بگوید و فی‌الحال تواچی نزد او فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان شد که یکماه در بادیه‌عیش توقف نکنند و اکنون چند روز از میعاد گذشت وظیفه آنکه برفور متوجه شود اگر نیاید در مملکت ما نباشد امیر محمد پسر فرمانرا که‌ازدوازده سال بازبحکم ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود بلکه ازحیات‌مأیوس در اینولا بـاردوی اشرف اعلا رسانیدند و عنایت شهـریار دین پرور خدمتش را بافسرو کمر محسود دوپیکر گردانیدوحکومت مملکت قرامانرا ازقوینه ولارنده وآقسرا و انطاریه و علانیه بامضافات و ملحقات باو ارزانی داشت و ایالت آنشهر را ضمیمهٔ او ساخت ومدتهای مدید مملکت مذکور در تحت تصرف امیر محمدو اولاد اوبماند و چون مدت یکمـاه صاحبقران جمجاه در کوتاهیه بعمر دراز بـه تنعم و ناز بگذرانید درضمان تائید وحفظ وعنایت آفرید گاربعزم ارتحال‌از آنجا روان شد و امیرزاده محمد سلطان امیر شمس‌الدین عباس رااز‌شهرنو بضبط‌آغروق تعیین نموده وخود متوجه‌در گاه گیتی پناه شده امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه وامیر سونجك ملازم رکاب عالی او بودند و دراثناءِ راه باردوی کیهان پوی‌پیوسته غبار کمیت جهان پیمای پادشاه ظفرلوارا توتیای دیدهٔ بینا ساختند و پیشکشهـای لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و در این اثناءِ قهرمان قهر بقتل صاین تمور نفـاذ یافت و مراد برادرش را هرجا کـه یابند بگیرند برحسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب یرلیغ جهانمطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امـراءِ و اتباع که آمده بودند ازآنجا باز گشته دربـرسا وشهرنو باغروق ملحـق شدند و رایات عالیات بجانب شعوزلغ درحرکت آمده واز عقبه گذشته در حوالی تویباش در مرغزاری بانزهت مضرب خیام‌دولت و اقبال گشت وشحنهٔ سیاست بقتل خواجه فیروز که حکومت اسر یقیه تعلق باومی‌داشت فرمان فرمود ودر آن فـزای جـان افزای بحکم تاج بخش ممالك‌ستان مجلس بزمرا چنان آراستند که رشك گلستان

ارم ونموداز روضهٔ رضوان بودساقیان حوروش بارخسارهای چون آتش آب حیوان در قدحهای بلورین ریخته چون اثر شراب دردماغ شیخ و شاب پدید آمد حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلب داشت تا چنانچه در روز رزم در ایوان بزم هیات دلیران ملاحظه نماید و خواطرش از منزل‌وحشت بمقام الفت گراید و خدمتش را چون بمنزل درآوردند بانواع نوازش و مواعید جراحات سینه‌اش التیام پذیرفت و کیسهٔ آمال‌وامانی اوازنقودالطاف و اعطاف خسروانه مملو گشت و بآب زندگانی کاسهای مالامال غبارملال ازحاشیهٔ ضمیرش محوشدوبوعدهٔ لازم‌الوفاتفویض مملکت روم رنج وزحمت اوبروح وراحت تبدیل یافت

ذکر ارسال ایلچیان از آنجا باطراف و وقایعی که در آن اوان واقع شد وشرح حالات آن

حضرت صاحبقران نصرت قرین مولانا بدر الدین احمد پسرشیخ شمس‌الدین محمد جزری را برسالت مصر نامزد فرمود وزبدهٔ سفارت آنکه بنصرت آلهی و عنایت پادشاهی مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان درگاه ماقرار گرفت باید که خطبه و سکه ولایت مصر و شام باسم ولقب همایون مازیب وزینت یابد و ایلتمش را در زمان بدرگاه عالم پناه ما روانه سازد واگر در این باب‌تغافل جایز دارد یقین داند که رایت نصرت مآل بعد از مراجعت دیار روم متوجه آن مرزو بوم خواهد شد* هرچه در دل داشتم گفتم تودانی بعداز این***وقداعذر من‌انذر** و چند کس دیگر را بافتح نامهٔ روم مصحوب شیخ زادهٔ مشارالیه گردانید در آن اوان که کوتاهیه مرکز اعلام ظفر انجام صاحبقران نصرت قرین بود چند کس را بایلچی گری بچند جافرستاد از آن جمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش حاکم آندیارتاکور نام ارسال نمود و جزیه وباج طلب داشت و دو کس دیگر را نزد مسلمان چلپی که باسریقیه گریخته بود ودر کزل حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصهٔ پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام میباید آمد بامال باید فرستاد والا

سپاه بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه آنجانب خواهدشد و در این اثنا فرستادگان از استنبول باز آمدند و کانور رسولی سخن دان همراه ایشان کرده بود و تحفه وتبرکات بسیار ارسال داشته خلاصه سخن آنکه من یکی از بندگان درگاه گیتی پناه ام و دل بمطابعت و متاوعت ملازمان عالی بسته و چشم و گوش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا باج وخراج قبول دارم از مخالفت و نزاع بیزارم حضرت صاحبقران جزیه بحاکم استنبول مقرر فرمود و فرستاده را خلعت داد و در حال رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع بلق رسید قاصدان که از پیش مسلمان چلپی معاودت نموده بودند عز بساط بوس دریافتند و او شیخ رمضانرا که در زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزیدشغل خطیر قضا با منصب وزارت جمع داشت باتنسوقات و بیلاکات از فلوری وجانوران شکاری و غیر آن درمرافقت ایشان فرستاده بود عرضه داشت که این بنده خودرا از کمترین چاکران ساحت کریاس گردون اساس میشمارم و چون کرم و لطف خسروانه شامل احوال پدر من شده او را در مجلس اعلا شرف جلوس ارزانی داشت و جرایم آثام او را به اکرام و احترام مقابل گردانید و بنده را بعنایت شهریار دولت یارهزار گونه امیدواری استظهار است هرگاه اشارت علیه نافذ گردد بی تاخیر وتسویف بآستان دولت آشیان شتابم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه بهرور شوم حضرت صاحبقران سخنان او را بسمع رضا اضغا نموده در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر حی قدیر بود بظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصر زاده بیدغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آئینه مصادقت مرتفع گردد و چهرهٔ موافقت در مرأت مرافقت روی نماید و از عواطف و عوارف خسروانه بهره‌ور شود و شیخ رمضانرا با کمر وافسر سر افراز ساخته باز فرستادو سلطان محمودخان که باامیر شاه ملك بتاخت بعضی از ولایات رفته بود بواسطه مرضی برحمت الهی پیوست از استماع اینخبر هایل حضرت قدوهٔ شهریاران اواخر و اوایل بعد از فرح و سرور در مقام حزن واندوه متمایل گشت و زبان بکلمه انالله وانا الیه راجعون گشاده دل بر مفارقت ضروری

نهاد و امیر شاه‌ملك که با دیگر امراء بجیغون رفته بودند کجرلیغ و آق‌یاقه و عدالیه را غارتیده وعدالیه شیخ علی‌سمنانی و شیخ‌حاجی را در جنك کشته‌بودند واز آنجا شب درمیان آن گروه آتش تاراج در سواحل ودریا کنار زدند ومجموع ولایت منشا ایل بکه‌را بمقتضی یفعل‌الله مایشاءِ خراب و ویران ساختند و با اموال والجه‌فراوان بیرون از قوهٔ تخمین و قیاس باز گشته‌باردوی کیهان پوی‌پیوستند و در اوایل فصل خریف اردوی جهان پوی در سقورقنیع‌فرود آمدند و سید خواجه و شیخ علی بهادر که پیش از این بتاخت ایل آیدین رفته بودند چنانچه رقمزدهٔ کلك بیان گشت در این اوان بمیغورلغ آمد وبعضی از لشکریان که همراه‌بودند بنابر حرارت و عفونت آنجا رنجور شده رحلت نمودند و او نیز بمرض صعب گرفتار شده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بمیامن حضور موفور السرور حیاتی ازنو یافت و از غرایب حالات آنکه در آن نواحی چشمه بود که آب آن درهر مکانی که‌اندك‌درنگی می کرد متحول بسنك میشدطایفه‌ازلشکریان ازآن‌آب آشامیدندبرجای‌سردشدند **والحکم‌لله‌العلی الکبیر**

ذکر تعیین فرمودن خسرو آفاق «وضع قشلاق در ممالك روم»

شهریار کامکار باشاهزادگان و نوئینان رفیع مقدار درباب قشلاق مشورت فرموده هریك از شاهزادگان و امراءِ و نوئینانرا امر فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و کس پیش امیر زاده محمد سلطان فرستاد که بعد از غارت و تاراج از شهرهای ایلی درمعنی قشلاق کنند و شاهزادهٔ جوان بخت‌چون از نیکی شهر ببرسا نهضت نموده بمخالج رفت و در آنجا چند روز توقف فرموده از آنجا کوچ کرد و به‌یسال کسری برآمد و آتش نهب در آنولا زده بمرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی باطایفه کثیر از چتاغان که در آنحوالی اقامت داشتند شبیخون آوردند و وفادار که بچند اول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختندو چون‌بعضی

از سپاه بجیعون رفته و جمعی بر بستر غفلت غنوده شاهزاده جهت رعایت حزم از اردو سوار شده بیرون خرامیده و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آنشب جمع آمده روی بجنگ خصمان و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشانرا منکوب و مقهور ساختند و شهرستان ابداع ابدان آنجماعت را از والی حیات بپرداختند و امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمد تا آغروق شاهزاده از عقب رسید و چند روز در آن منزل توقف افتاد و شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک را با سپاه بر عمه روان فرمود و ایشان آنشهر را با توابع ومضافات در عرضهٔ غارت و آفات آوردند و مقیمان سواحل را شاهزاده تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته بمغنی سپاه رفت و تمامت زمستان در آنمکان بگذرانید و مغنی سپاه در دامن کوهی واقع است که آبهای روانش رشك چشمه حیوانست و هوای عنبر افشانش روح بخش ابدان و جهت قشلاق شاهزاده شاهرخ و لشگر جوانغار ولایت میان ایلی تعیین رفت و شاهزاده در زمستان نزدیک الغ یرلیغ و کچك یرلیغ رحل اقامت انداختند و رایت نصرت شعار از سقورلیغ در حرکت آمد و بشهر دوغدلغ رسید که در کتب قدما ازان ببلاد قبه تعبیر کرده‌اند و آن شهری بود بنعمتهای متنوعه آراسته و مزین واین معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاد بغیر از آنکه مال امانی ستدند تعرض باهالی آنجا نرسانیدند ورایت گردون اساس از آب هند روس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل پسران متشا امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل همایون استسعاد یافته هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار دریا نوال شامل حال ایشان شده بافسر و کمر معزز وموقر گشتند و اسفندیار ملازمت رکاب نصرت انتساب اختیار نموده و امیر محمد مال امان قبول کرده بامحصلان باز گشت و چون رایات فیروزی سمات بگزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و گماشتگان دیوان اعلا بر ارباب آنجا مال امانی حواله کرده بحصول پیوست و در آن موضع بمسامع علیه رسانیدند که در این حدود کوهیست و دویست نفر از چتاغان خون گرفته پناه بآنجا برده‌اندو هریك از لشگریان جهت هیزم و علف پیرامن آن

میروند به نهب و قتل متعرض ایشان میشوند از استماع اینخبر آتش غضب فرمان فرمای عرب وعجم التهاب یافته اشارت فرموده که بعد از نماز شام فوجی ازسپاه خون آشام آنکوه را درمیان گرفتند واز آن بیباکان اثر نگذاشتند و در این اثنا مولاناعبدالجبار خوارزمی که سالها نصرت آساملازم رکاب صاحبقران هنر پرور بود بعارضهٔ چند روز وفات یافت حضرت صاحبقران از گزل حصار نهضت نموده بشهر ایاس لیغ آمد و روزی چند در آنجا توقف نمود تامال امان بحصول موصول شد واز آنجا متوجه شهر تیره‌شد که از بلاد روم است وآن‌بلده را بعز طلعت خویش نورانی گردانید ومال امان حواله‌رفت دراین محل جمعی که‌همراه‌امیرمحمد منشابتحصیل‌مال‌رفته‌بودند آمده‌نقود فراوان‌واجناس بیکران‌آوردند وپیشکشهائی که امیرمذکور فرستاده بودبنظر کیمیا اثرآنحضرت رسانیدندومدتی آنمقام‌محل توقف اردوی گردون‌خرام‌بود

ذکر فتح قلعه‌ازمسیر گبران

در تضاعیف اینحالات بسمع همایون رسید که بر کنار دریا قلعه‌ایست از سنگ تراشیده و ساخته‌اند بغایت بلند ومحکم و سه طرف آن متصل است ببحر بیپایان و دیگر طرف که برخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده‌اند و گروهی انبوه از متهوران افرنج درآنجا مجتمع‌اند و آنقلعه بازمیر موصوفست و اهالی افرنج بزعم خویش آنرا ازمواضع متبر که میشمارندچنانچه از سایر ولایات بقصد زیارت آنجا میروند ونذر و صدقه باخود میبرند واینمعنی را از معظمات طاعات و عبادات میدانند و مسافت یك اسب تاختن دور از آن حصار قلعهٔ دیگر است بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و او را نیز از میر گویند و پیوسته میان ساکنان آن دو بقعه اسباب محاربه و مقابله ممهد است و چون سه طرف از مسیر گبران متصل بدریاست مخالفان دین مبین بر کشتیها ماکول و ملبوس و اسلحه و آنچه مایحتاج ایشان است می‌آورند و چون ساکنان ازمیر مسلمانان پای ثبات‌افشرده بااعدای ملت بیضا بردوام جهاد و کوشش و اجتهاد مینمایندااهالی افرنج از میر گبران را معمور داشته وهزار کس را جهت محافظت قلعهٔ مذکور

سال بسال علوفه ومرسوم میدهندودر ترویج و رونق آنحصار سعی و اهتمام مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بر آن دراز کنند و از بدایت عمارات تا اکنون ساکنان آنجا جزیه وباج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده‌اند و سلطان مراد پدر ایلدرم بایزید چند نوبت لشگر بدراین حصار کشید و نامراد باز گشت و ایلدرم خود هفت سال بمحاصره مشغول شد و بجائی نرسید و مسلمانان از سکان آنحصار زحمت بسیار دارند و چون صورت حال از میر گبران بر صفحه ضمیر امیر صاحبقران انتقاش پذیرفت فرمود که امیرزاده پیر محمدبن عمر شیخ وامیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آنقلعه شوندو بطریق سنت ایلچیان پیش ایشان فرستاده‌همه را بقبول‌اوامرشریعت غزا دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت‌پادشاهانه اختصاص یابند وبالفرض‌اگر فرایض وواجبات و کل تکالیف شرعی راقبول نکنند ولکن بقدم ایلی وانقیاد پیش آیند ودرصدد ادای مال ما باشند جزیه برایشان مقرر سازندو اگر شقاوت ازلی دامن گیراهل ضلالت شده پای در دایرهٔ متابعت و مطاوعت ننهند بحکم صاحت شریعت غراتیغ جهاد و غزا برایشان حکم سازند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد را براندازند امیرزاده مشارالیه باامیر شیخ نورالدین و دیگر امرا برحسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده بآنجانب مسارعت و نخست‌ایلچی بازمیر گبران فرستادند و از وعدو وعید وبیم و امید سخن راندند وبجز جواب ناصواب‌چیزی نشنیدند ومأنوس سردار آنقوم بیناموس باطراف و اکناف ولایت افرنج کس فرستاده لشگر طلب داشت و از مبارزان سپاهیان آندیار حشری انبوه گروهی با شکوه جمع آورده در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایت کوشید و امیر زاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین عرضه داشتی‌بپایهٔ سریر اعلا فرستاد قضیه را انها کردند و چون پرتو اینخبر برپیشگاه ضمیر انور تافت آغروق را در دامن کوه شهرتیره بگذاشت و بنفس همایون درقلب‌زمستان و حسن بارندگی بتاریخ روز شنبه جمادی‌الاول سنه خمس و ثمانمائه با لشگری که از کثرت روز

محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و بر حسب فرمان امیر زاده محمدسلطان که سپاه دست چپ باد معین بود و امیر زاده میرانشاه و پسرش امیر زاده ابابکر و سایر امراء و اعیان که باایشان بودند روی توجه باز میر نهادند و چون چتر ظفر نگار سایه وصول بر آندیار انداخت جریـك منصور از جـانب حصار کـه بخشگی اتصال داشت جنـگ آغـاز کردند و امراء با سپاه خود نقبچیانـرا بـکار خود باز داشتند و بنصب عراده و منجنیق وامثـال آن اشتغال نـمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امیر شاه ملك مردان کاردانرا فرمود که در طـرف دریا سه رکن قلعه را که در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته بطـریق جسر استحـکام دادند و راهی پهن کـه سپاه منصور بر زبر آن ایستاده بمدافعه قیـام توانند نمود پرداخته آمد و بمیان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد و شد مخالفـان مسدود شد هیچـکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خوردنـی و سلاح بحصار بـرند و بهادران ظفر شعـار چیزها گرفته ببالا برآمدند و بـه حرب مشغول شدند و در اثناء اینحالات امیر زاده محمد سلطان و امیـر زاده میرانشاه با اغروق را در قشلاق معین سپاه بعهده امیر شمش الدین عباس گذاشته بموکب اعلا پیـوستند و امیر زاده محمد سلطان آتش پیکار افروخته نوکرانش غایت سعی و جهد مبذول داشتند و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی اثر بیکبار روی جلادت برزم و پیـکار آوردند از اینجانب مجـاهدان دین و سالـکان طریق عرفـان و یقین بزخم پیکان دلدوز و ناوك جگر سوز قصر حیات مشرکان را رخنه می‌ساختند و از آنجانب بیباکان افرنج تیر چرخ وقارورهٔ نفط و سنك متعاقب و متوالـی می‌انداختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه اشتعال یافت و باآنکه در آنولا روزگـار بسعـی و کوشش مخالفان می‌خنـدید چشم سحاب تیره دل عاقبت آنروز بر کشتگـان را ملاحظـه کرده لحظـه از گریه نمی‌آسود و چون نقبچیان سنگها بیرون آورده برج و بارها بر سر چوبها گرفتند خشم جهانسوز حضـرت صاحبقران رخصـت داد که نقبهـا بنفط و هیزم انباشته آتش زدنـد و دیوار های قلعه سرنـگون شد و بسیاری

از کفار از دیوار حصار افتاده در چنگک اجل گرفتار شدند و غازیان دولتمند با شمشیر های کشیده روی جلادت به قلعه نهادند و بازوی اقتدار گشاده دشمنان را مشهور ساختند و از رخنها در آمده بفحوای **قاتلو المشرکین حیث وجدتموهم** از آن جماعت هر کرا یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از فرقهٔ ضاله خود را در کشتی انداخته بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و حامیان اسلام بحکم و فرمان حکام انام از عمارات اهل شرك و ضلام که بگچ و آجر ساخته بودند و ازثری بثریا برافراشته اثری نگذاشتند و در بعضی از مواضع افرنج کشتی بزرك را که اورا کوکه گویند و دوبادبان دارد مشحون بمردان کارزار وآلات واسلحه و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان ازمیر متوجه اینجانب‌شده بود چون نزدیك این موضع رسید از برج‌وباره و ابنیه اثر ندیدند غرق دریای وحشت و حیرت گردیدندو کشتی‌بازداشتنداشارت علیه بنفاذ پیوست، که ازسرهای بدکیشان که بتیغ جهاد از بدن جدا ساخته بودند چندی به کمان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بد اندیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خائب و خاسر بادبان مراجعت برافراختند و مردم آن دیار که بر متانت و رصانت آنحصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصرروم انگشت تحیر و تعجب‌بدندان گرفتند چه ازابتدای محاصره تا زمان تسخیربیست روز زیاده درمیان نبود مؤلف ظفرنامه گوید که محرر داستان را در اثناء بعضی اسفار برازمیر مسلمانان عبور افتادو یکی از رفیقان طریق حاصل قضیه مذکور بمناسبت مقام درسلك انتظام درآوردو در آنوقت صورت این نظم بطریق‌محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سربرزد.

شعر

ازمیر خراب گشت ازمیر   تیمور مؤید جهان گیر
آنقلعه که‌هیچ شاه نفکند   بر کنگره‌اش کمند تسخیر
درجنك بهفت سال قیصر   ننشاند بر آن غبار تغییر
بگرفتن گنبدش ز بنیاد   زین شه بدوهفته یافت‌تسییر

اینست کمال کامرانی　　　بازوی قوی و حسن تدبیر

والحمدلله العلی الکبیر.

ذکر آمدن اولاد قیصر در پایه سریر خلافت مسیر و مراجعت از ساحت ازمیر

در خلال این احوال شیخ رمضان مذکور که از نزد سلیمان چلبی ولدایلدرم بایزید آمده بود باردیگر بیامد و انواع تحف و بیلاکات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد باخود همراه داشت و بوسیله امراء رفیع‌مقدار همه را بموقف‌عرض رسانید و صورت انقیاد و مطاوعت و امیدواری مرسل‌خودرا بعنایت کامل‌وعاطفت شامل حضرت صاحبقران بزبان ضراعت و استکانت در پایهٔ سریر اعلاتقریر کردو ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات براحوال پر اختلال پذیرفته قیصر انداخت وحکومت آسریقیه‌راباتوابع ومضافات وضمایم وملحقات باوارزانی‌داشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع در آن باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب بازین زر و افسر و کمر مرصع ارسال نمود وهم در آن چند روز از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلپی رسولی سخن دان موسوم بقطب‌الدین بآستان فرخنده‌نشان شتافت وصورت فرمان برداری و امیدواری قیصر زاده بوسیلهٔ امراء ومقربان در پایه سریر پادشاهی گیتی ستان عرضه داشت و او نیز مشمول‌عنایت و احسان بی‌پایان آمد و در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که به جانب قلعه توجه نماید که بیك روزه راه از ازمیر هم بر کنار دریا واقع است و آن‌حصن را که جمعی ازافرنج پناه بدانجا برده‌اندبرای عقده گشای فتح فرماید و چون شاهزاده بامتثال امرمبادرت نموده بمقصد رسید و ساکنان حصار شوکت سپاه نصرت پناه مشاهده کرده بازوی اقتدار ایشان از کار بازماند و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند وملتزم‌باج وخراج شده بجان امان‌خواستند و شاهزاده جزیهٔ برایشان‌مقرر فرمود ومحصلان باستیفای آن وجوه مشغولشدند و امیرزادهٔ مشارالیه بالشگریان که‌همراه‌بودند باز گشت و بآغروق خود پیوست

وچون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیه ازمیر گبران بازپرداخت پرتوتفقد و التفات برحال ازمیر مسلمانان انداخت وایشان را بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده باردوی همایون پیوست و از آن مکان روان‌شد و چون صحرای اناریق مضرب سرادق جلال گشت رسول حاکم جزیره که مصطکی از آنجا خیزد سپرنام که در سلك ملوك افرنج انتظام داشت بپایهٔ سریر خلافت مسیر رسیده اززبان او پیغام بندگانه معروض داشت وپیش کش‌های پادشاهانه‌بگذرانید و حضرت‌صاحبقران در بارهٔ اولطف‌و احسان‌بینهایت ارزانی فرموده رخصت‌انصراف داد و از موقف جلال فرمان متحتم‌الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواچی و دیگر امراء و سرداران ایلغار ایلامیشی کرده بزم راغارت کنند و ایشان بیتوقف روان شده در وظایف نهب و تاراج تقصیری ننمودند و در آن بلده‌نشسته ازتمامی‌مملکت مال امانی‌ستدند ودر آنجا مظفر و منصورباز گشته باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات از ایازیق درحرکت آمده‌چون بجلگاء ستوزلغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که ازآغروق جدا شده درآنجا شرف پای بوس دریافت وحکم شد که خدمتش بالشگر برانغار از جانب دست چپ بانگوریه رود ودر قیصریه بموکب اعلا پیوندد و شاهزاده جوان بخت در تنقوزلغ توقف فرمود تا جریك رسید و حضرت صاحب‌قران از آنجا سوار شده به سلطان حصار رفت و طایفهٔ از جیتاغان را که در جبال آنجا توقف نموده بودند به ضرب تیغ آبدار بگذرانیدند ومراحم خسروانه زمام ایالات کوتاهیه و تنقوزلغ و قهرا شهر والوس کرمیان را در کف کفایت یعقوب چلپی نهاد که بحسب ارث باو میرسید و از ایلدرم بایزید گریخته و بشام رفته و بعد ازفتح آن دیار ظفر کردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشت و اعلام نصرت فرجام از راه الغ‌یریق‌در حرکت آمد چون بر آن سرزمین سایهٔ وصول انداخت امیرزاده شاهرخ که از یورت قشلاق خود متوجه شده بود بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر شتافت و اشارت شهریار جهانگیر بنفاذ پیوست که لشگریان روی بتسخیر آنجاآوردند

و ارباب جنك و جدال بامتثال مثال مبادرت نمودند و بعد از سیاست مردان واسر طفلان و زنان حصار را با زمین هموار کردند و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته

کان تاریخه بنصف رجب　　　طیب روح وطاب مثواه

ذکر طول وعرض و طرح عمارت و ابنیه و امکنه

و بساتین دارالملك حمید

در مملکت حمید دریاچه‌ایست طول آن بیست فرسخ و عرضش چهارفرسخ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رودخانه میریزد و ازتك جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار و بساطین بی‌شمار است و مشتمل بر انواع گلهاوریاحین‌و در کنار دریای مذکور شهربندی از سنك احداث کرده‌اند و شهرت به اکری یافته و سه جانب آن متصل است بآب و یکطرف دیگرش به‌کوه پیوسته و در کتب تواریخ آن‌قلعه را بفلك آباد تعبیر کرده‌اند و درمیان آن دو بحیره دو جزیره‌ایست قریب بشهر یکی بگلستان مشهور ودیگری به نصیبین که بزرگتر است قلعهٔساخته‌اند وعمارتی دلگشا پرداخته‌اند و مردم آن حوالی و نواحی اموال و آنچه محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاهداشته درانیولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و باعتماد دریا که از جمیع جوانب بآن محیط شده فارغ نشسته‌اند و چون صورت اینحال بر آئینه ضمیر خسرو بیهمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه‌از خاطر عاطر سر برزد و مثال واجب‌الامتثال صدوریافت که براه آق شهرباز درحرکت آیند و چون در آن ولا مزاج ایلدرم-بایزید از منهج اعتدال منحرف شده بود و مرض صعب بروی مستولی گشته‌لطف شهریار بنده‌پرور اطباءِ حاذق‌مثل‌مولانامسعودشیرازی‌ومولاناجلال‌الدین‌عرب‌راملازم ایلدرم گردانیدتابمداوا ومعالجه‌قیام نمایندوایشان رابآغروق روانه‌آن‌شهرساخت ورایت‌نصرت شعار از الغ یرلیغ ایلغارفرمود و شب‌درمیان گروه صباح سه‌شنبه به ظاهراکری در نزول فرمود و روز دیگر بر مقتضی یرلیغ جهانمطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیرشیخ نورالدین وامیر

شاه ملك و علی سلطان تواچی و سونجك بهادر و دیگر امراء و سرداران واعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده وبعضی به کوه بر آمدند و برخـی بهطـرف دروازه شتافتند و حصار را مسخر ساخته لشگریان بشهر درآمدند و از مخالفـان جمعـی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداخته پناه‌بآن‌دوجزیره بردند و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که معبرها به‌بندند و کشتی‌ها از چوب و پوست گاو مرتب‌سازندفرمان‌بران بامتثال‌امر مبادرت نموده مجموع شاهزادگان و امراء و نوئینان ودلاوران به کشتی‌ها درآمدند و روی به‌قلعه نصیبین نـهادند و آن را مرکزوار در میان گرفتند و کوس و کورکه فرو کوفتند و سکان حصاراز مشاهدهٔ جرات و جسارت لشگر نصرت آثار مدهوش و متحیر گردیدند و شیـخ بابا که کلانتر آن جماعت بود دست از جان شیرین شسته بیرون آمد والتـجا به درگاه شاهزادگان و امراء برده ایشان را شفیع ساخت و بجان امان یافته فرمان شدکه او را با خانه‌کوچ نقل نمایند و قلعهٔ نصیبین نیز در حوزهٔ تصرف‌بندگان درگاه آمده اموال و جهات آنجا بموجب فرموده برلشگریان تقسیم یافت و در این اثناواز اردوی امیرزاده محمد سلطان پسر مبشرباشارت شاهزادهٔ مشارالیه‌خبر آورد که‌قرةالعین سلطنت رنجور وناتوانست ازاستماع این‌خبرناخوش خاطرخطیر حضرت صاحبقران مشوش وپریشان گشت‌و ایلچیان را فرستاد که بتعجیل‌شخصی را روانه کنند تاصورت حال چنان که هست بموقف عرض رسانند و بنفس‌همایون متوجه آنشهر شد وچون عبور رایت فتح آیت لشگرجوانغاری باردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزادهٔ جوان بخت طوی عظیم کرده پیش کشهای گذرانید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز خدمات شایسته بتقدیم‌رسانیدند و در این اثنا امیر محمد ازقونیه بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف وهدایا بموقف عرض رسانیده و عاطفت خسروانه که اورا از بند قیصر نجـات داده بـود بازگردانید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود.

ذکر وفات ایلدرم بایزید و امیرزاده سلطان محمد

در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت مرگ چشیده بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و حضرت صاحبقران از استماع اینواقعه بی‌درمان بغایت محزون و اندوهناك و پریشان‌خاطر گشت و مضمون کلمهٔ **عرفت الله بفسخ العزایم** بخاطر گذرانید و زبان به کلمه **انالله وانااليه راجعون** بگشاد چه عزم آنداشت که چون تمامت ممالك روم در حوزهٔ تسخیر لشگر جهان گیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته جبر کسر او فرماید و مجموع آن مرز و بوم بخدمتش ارزانی دارد تا باردیگر به کسر اوثان و استیصال عبدهٔ آن کمر بندد و چون نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف تدبیر بود بارادهٔ ملك حی قدیر رضا داد و چون رایت نصرت آیت بحدود آق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرح طبیب شاهزاده را مسهل داده مفید نیفتاد و از تصاعد بخار اخلاط مرض بصرع انجامیداز این حدیث خاطر اشرف بغایت پریشان شد و دانه خواجه را دو اسبه باز گردانیده که تا پیش از رسیدن موکب همایون از مجاری احوال بی‌اهمال و امهال خبر فرستد و چون خسرو سعادت بهره در ضمان تائید الهی بآق شهر رسید بازر گانان قیصر را تفقد و دلجوئی نموده خلعتها پوشانیده و عیسی چلپی ولد صلبی اورا بخلعت گران بها کمر شمشیر مرصع و ترکش و یاره طلا سرافراز ساخت و صد اسب سره اعلا و یرلیغ موشح بآل تمغا کرامت فرمود که قیصرزاده برود ونعش پدر را که در آق شهر بر مزار شیخ محمود حیران امانت گذاشته‌اند و در محفه بآئین سلاطین ببرسا ببرد ودرعمارتی که آنجا را خواص از برای این ساخته‌اند دفن کنند وعیسی چلپی بموجب اشارت درحرکت آمد و حضرت صاحبقرانی آغروق را گذاشته از آق شهر بر جناح تعجیل روانه اردوی امیرزاده محمد سلطان شده ودرراه شنید که خضر بیك وابراهیم که امراء تراکمه اند از جاده متابعت منحرف شده از کوهی که راه بدامن آن می گذرد گذشته

در موضعی حصین تحصن نموده‌اند بنابراین حکم شد که لشگرجلادت آئین‌روی توجه به کوه نهند و باستیصال آن روز برگشتگان کمر اجتهاد بر میان بندند لاجرم چاکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار آتش در خرمن جمعیت آنخاکساران زده بعضی را کشتند و جمعی گریخته اموال ایشان بتاراج رفت و عیال واطفال آنجماعت بذل اسر گرفتار شدند و هم در اثناءِ طریق دولتخواجه آقبوقا از اردوی‌شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد مییابد حضرت شهریار با دین و داد بتعجیل راند و بعد ازوصول بمقصد بسربالین رنجور خود آمده نور حضور ارزانی داشت و بیمار خود راچنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت آنحضرت را ملالی عظیم برباطن مستولی‌شده شاهزاده را در محفه خوابانیدند و هم در آنروز کوچ فرمود و چون سه مرحله‌از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرده روی بمرکز اصلی آورد و اینواقعه هولناك‌در هیجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه‌روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست ونه سال بود و زبان مقال حضرت صاحبقرانی بمضمون این کلمات مترنم گشت که .

شعر

کجائی ای‌زفراق توجامهٔ جان چاك — بجان رسید زهجر تو ایندل غمناك

توسرو باغ‌بهشتی چه‌میکنی‌در گل — توعین‌آب‌حیاتی چه میکنی‌درخاك

صبر و قراروتحمل واصطبار بیکبار ازضمیرشهریار کوه وقاررخت بربست وعنان تمالك و تماسك بالکل از دست مبارکش بیرون‌رفت‌ووضیع وشریف‌مردوزن‌درآن ماتم شیون گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و پلاس و نمد در گردن انداخته و از فریاد و فغان و نفیر امیر ووزیر صیحه روز محشر ظاهر گشت و صاحبقران دریا دل درآن واقعه جان گسل بقضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بکلمه **انالله وانا الیه راجعون** گویا گردانید وفرمانداد که‌بعد از اقامت‌مراسم غسل وتجهیز وتکفین جسد شاهزادهٔ مرحوم رادر تابوت مشحون برحمت حی‌لایموت نهادند وتابوت‌را در محفه تعبیه‌فرموده براشتران بار کردند و

الیاس خواجه‌وشیخ علی بهادر وامیر ایاز ودانه‌خواجه راباسوار وپیاده ملازم تابوت گردانیده فرمود که‌چون باونیك رسند گوهر دریای مغفرت را صندوق نوسازند ودر تابوتی مجدد نهاده بسلطانیه رسانند وبمزار قیدار پیغمبر علی‌نبینا وعلیه ـ السلام که درآنجا واقع است بامانت بسپارند تابعدازان بسمرقند نقل کنند وباقی خواص‌و ملازمان بامحفه وتابوت خالی سربمسمار استوار کرده دراونیك توقف نمایند وجماعت مذکور برحسب فرمان روان‌شده حضرت صاحبقرانی بعد ازتوجه باغروق مراجعت کرده وازصحرای آق‌شهر نهضت نموده روی‌عزیمت بشهرنهاد و دراثناءِ طریق عرضه داشتی بصواب دیدامراءِ بعرض‌رسانیدند وحکم شد که اهالی اردوی همایون ازلباس سوگواری بیرون آمده ترك‌نوحه و زاری کنندو مجموع خلایق که‌سیاه و کبود پوشیده بودند لباس ماتم درنوردیده زبان افغان وخروش در کام کشیدند.

ذکرخبرفتح روم‌وگرفتارشدن سعیدالدوله‌پادشاه روم

که او را ایلدرم بایزید گویند بمصر

چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیدند وایلتمش راطلب داشتندفرخ خلف برقوق‌الملقب‌بملك ناصر قضیه‌فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت ومهابت اودر خاطر اهالی آندیار قرار داشت استماع‌نمود دود حیرت ووحشت بدماغ اوراه‌یافت ودانست که‌منازعت‌باارباب دولت ومخالفت بااصحاب تائیدونصرت مثمر خسران ونکبت است ومستلزم محنت ومذلت وازنا فرستادن ایلتمش که‌در آن باب تقلید پدر خود کرده بود پشیمان شد وبعد ازتقدیم مشورت با خواص‌و مقربان‌حضرت خدمتش راازحبس بیرون آورده بمجلس طلبید ودر توقیرواحترام اومبالغه والحاح نمود وشرایط دلجوئی ودلخواهی بتقدیم رسانید و در تمام ولایت مصروشام وجوه دنانیرورؤس منابر باسم‌ولقب شهریار آفتاب احتشام محلی‌ومزین گردانیدند وایلتمش راشفیع ساخته اورا بادو رسول احمد واقته نام بدرگاه فرمانده انام فرستادند تاصورت معذرت والی‌خود را بقبول باج وخراج مؤکد

سازند ودرباب فرمان برداری وطاعت گذاری فصول پرداازند وبرسم پیشکش اموال متکاثره از نقود وجواهر ورخوت نفیس وشمشیرهای آبدار مصری وغیر ذلك باایشان روان کرده وفرستادگان بولایت روم درآمدند وایلتمش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلك اشتباه شتافت واحوال مصرو شدت خوف وهراس والی واهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید ورسولان باردوی اشرف اعلا رسیده بوسیلهٔ امراء ونوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند وتحف وهدایا معروض داشتند وسخنان فرخ را بعرض رسانیدند وعرق شفقت والطاف خسروانه دراهتزاز آمده برزبان گوهر افشان گذرانید که چون اورا درحداثت سن سایه التفات پدر ازسر افتاده مساعدت ومعاضدت او بر ذمت همت پادشاهانهٔ ما از جملهٔ واجباتست اگردر سلوك جادهٔ متابعت ومطاوعت راسخ قدم باشد بفنون رأفت وصنوف مرحمت ما مستظهر وامیدوار گردد وبه تنسیق مهمات ملك وملت وبخدمت حرمین شریفین **زادهما الله تعالی تشریفا** کمایجب وینبغی قیام توانند نمود وتجارو آینده ورونده بیدغدغه وخوف تردد توانند نمود وفرستادگان فرخ را بانوازش سرافراز فرمود وبرخلعت وکمروسیم وزر بی نیاز ساخت وازبرای حاکم مصر خلعت خاص وافسر مرصع وکمر مزین بجواهرودر ارسال نمود و بنوید عواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه فرخ را درزمرهٔ خدمتگاران ووفاداران انتظام داد * چنین کنند بزرگان چه کرد باید کرد *

ذکر قتل عام خاص وعام مغول بامر چنگیز خان

ازقدیم بازقوم تاتار عده وکثرت ایشان بهفتاد هزار خانه‌وار رسیده بوودر حدود دیارختای روزگار میگذرانیدند وبر اکثر قوم وقبایل غالب آمده بحرمت وجاه زندگانی میکردند ومیان آنجماعت ومغول خصومتها واقع شده چنانچه تفصیل آن درتواریخ ترکان مذکورمسطور است وچون حضرت باری سبحانه وتعالی چنگیز خانرا استیلا واستعداد بخشید حکم کرد که تمامت آنقوم را باکودکان شیرخواره بکشند چون درآنزمان فتنه وفساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه

جابیرون نتواندرفت ودررعایت‌حزم واحتیاط مبالغها فرمود که‌مطلقا ضرری بایشان نرسانند وبر مقتضی اشارت‌علیه امیرجهانشاه بادیگر امراء وسپاه برانغار ولشگر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات واماسیه درحرکت آمدند وامیر سلیمانشاه‌با طایفه ازبهادران جوانغار بطرف قیصریه وسیواس روانشد وبعداز آن‌صاحبقران سعادت قرین بابقیه جنود فیروزی آثار ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحرای اماسیه واراضی قیصریه که‌اماکن و مساکن الوس قراتاتار بوه منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ وامیر زاده خلیل سلطان رابحفظ طرق تعیین نموه تا ایشان خیال فرار بدماغ راه‌ندهند وچون موکب همایون بعدازقطع منازل ازپل آب قراشهر عبور نموده نزدیك صوبهای‌ایشان‌رسید کس فرستاد و رؤسای ایشانرا طلب فرمود وفی‌الحال دوسردار قوم قراتاتار را باتبرك‌بسیار بپایه‌سریر سلطنت مسیر حاضر گردانید وخلع طلادوز کمرهای زرنگاربخشید وبجهت اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که‌دربارهٔ شماجز عنایت‌ومرحمت‌ازاین جانب‌بظهورنخواهد رسید و مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت اصلی و مأوی قدیم ایشان بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیدند واکنون بعنایت ایزدی ازاینجا تاآنجا درحوزهٔ بندگان درگاه ماست وحکم ولایت‌داردوظیفه آنکه کلمه **حب الوطن من الایمان** را نصب‌العین ضمیر ساخته بجانب ماوراءالنهر بااموال‌وعیال واطفال خوددر مرافقت اردوی اعلاتوجه نمائید ومدت‌العمر درظل‌حمایت وعنایت مازندگانی کنید وازموايد انعام‌واحسان ما بهره‌ور شوید و ایشان بعد ازادای شکرو سپاس ودعا وثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که امراء ونوئینان پادشاه را ازوفور اخلاص و کمال دولتخواهی بجان‌و دل مطیع‌ومنقادیم وبندگانرا کدام‌دولت به‌از آن باشد که‌در زمرهٔ خدام‌شهریاری انتظام یافته حیات چندروزه بپایان رسانیم وحضرت صاحبقران هنر پرور کلمات کلانتران‌قوم‌تاتار رافی‌الجمله‌باور کرده‌بنا بر احتیاط‌وحزم‌حکم کرد که‌اسلحهٔ ایشان را گرفته بقورخانه سپارند وآنقوم‌را جوق‌جوق ساخته‌بر امراءتومان تقسیم نمایند ویرلیغ جهانمطاع‌صدوریافت که‌هیچکس‌ازایشان گوسفندوچهارپای‌نخرد‌تاموجب

سبکباری ایشان نشود وفکر گریز نکنند وفرمود که‌ازجمیع تکالیف واخراجات معاف‌ومسلم‌باشند وانکجیان ایشانرا برسر آبهای خوشگوار وعلف‌خوارهای‌مناسب فرودآورند وچهل‌هزار خانه‌وار باحواشی ومواشی مقرون بیدغدغه‌و تحاشی ملازم اردوی اعظم شدند.

ذکر مراجعت پادشاه جمجاه بعد از تسخیر بلاد روم بجانب سمرقند و خراسان

چون تمامت ممالک‌روم‌در تحت تصرف لشگر پادشاه جهانگیر درآمد وقلاع وبقاع آن مرزوبوم ازشایبه کدورت‌اغیار وتمرد وعناد‌ارباب استکبار صافی گشت رای‌آفتاب اشراق نخست پرتو‌التفات برمراجعت بجانب آذربایجان وعراق انداخت تاقضایای آن‌مملکت راسرانجام داده متوجه سمرقند شود ودرضمان حفظ و تائید ملک ذوالجلال درعین کامرانی واقبال روانشدونشان بجانب سلطانیه ارسال‌رفت که حضرات عالیات سرایملک خانم وتومان‌آغا وخانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان ودیگر آغایان وشاهزادگان که‌آنجا بودند متوجه اردوشوند وتاقلعهٔ اونیک بیایند وچون صاحبقران گیتی ستان بقیصریه رسید دانست که‌اهالی آنجا رعب‌و هراس بخود راه‌داده پناه بنقبها برده‌اند لاجرم فرمان قضا مضا صادر گشت که علی سلطان تواچی باطایفهٔ ازجریك منصورمتوجه ایشان شوند وچون نزدیك‌آنجماعت رسیدند ایشان ازبیم‌جان آهنگ‌جنگ کردند وعلی‌سلطان تواچی ازسوراخی که ممر روشنائی نقبی بود نگاه‌میکرد ناگاه تیری‌جان گزای بشاهرك اوآمد درزمان روح روان‌تسلیم نمودولشگریان آن‌پیکانرا بدست برآوردند وبرادر علی‌سلطان‌همه ایشانرا بتیغ انتقام‌ازپای‌در آورده وموکب همایون چون ازسیواس بگذشت‌حضرت صاحبقران کامکار امیرزاده قراعثمانرا خلعت داده برجای‌خودش روانه ساخت و چون مرغزار آذربایجان ازوصول‌موکب‌ظفرنشان غیرت فزای‌روضهٔ‌رضوان گشت وطهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند وچون‌اعلام نصرت فرجام از آنموضع‌درحرکت آمده یك دومنزل قطع‌فرمود ملکات‌ملکانه‌طهرتن

را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانیکه خبر توجه آغایان وخواتین وخواص رااز سلطانیه آورده بودند بخلعت خاص اختصاص داده باز گردانید که فرزندان نامدار بتعجیل رانده پیشتر بیائید وچون ارزنة الروم منزل شهریار جهانیان شد امیرزاده الغ بیك وامیرزاده محمد سلطان جهانگیر وامیر زاده کحل وامیرزاده سعدوقاص باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقرانی ایشانرا درآغوش مهربانی گرفته بزبان عطوفت ولطف پرسش فرمود و ازرویت امیرزاده جهانگیر وامیرزاده سعدوقاص جراحت فرقت شاهزاده مرحوم محمد سلطان تازه شد وچون خواتین وآغایان برحسب فرمان ازسلطانیه متوجه شده بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب دادند وازآنجا درحرکت آمده بقلعه اوینك رسیدند وچند روزی درآنجا توقف نموده سایهٔ وصول برآندیار انداخت خانزاده را ازواقعهٔ هایلهٔ فرزند مبرور مغفور آگاهی دادند وبانوی عظمی ازاستماع این بلیه کبری .

بیت

زد دست ودرید پیرهن را کین مرده چه میکند کفن را

وتمامت آغایان وحرمها لباس سوگواری پوشیده نوحه و زاری آغاز کردند وعزای سنگین برپاداشته کوس و کور که پاره ساختندوتابوت خالی را که دراوینك بمسمار استوار کرده بودند گذاشته پیش خانزاده آوردند وآن ستیٔ عظمی چنان درگریه وافغان آمد که خون ازدل سنك چکیدن گرفت وچندروز جهت ترویج روح اوختمات کلام مجید کرده طعام وآش دادندوسادات وعلماء و مشایخ وصلحا که از اطراف آمده بودند درمجلس متعدد وبمصقل نصیحت وموعظت زنك ملال از خاطر عاطر صاحبقران بیهمال زدودندوچون حزن و اندوه آن حضرت فی الجمله تسکین یافت بساط تعزیت درنوردیده شدوپرتو عنایت و التفات پادشاهانه بر وجنات روزگار آنجماعت مجدداً تافته آنحضرت همه رابنظر اعزازواکرام نگریست وباحسان وانعام سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت .

ذکر شرح احوال شهریار بادین وداد وعزم جانب گرجستان جزم فرموده درعین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری وجهانبانی برافراخته

بنا بر عهد و پیمانی که ملك گرگین در سال گذشته با بندگان پادشاه با تمکین کرده بود واجب چنان مینمود که در آن هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آید و پیشانی نیاز و اخلاص برساحت کریاس گردون اساس نهد وزبان بثنا وتهنیت گشاید وچون باین سعادت موفق نگشت عصبیت دین وغیرت خسروانه باعث آن شد که شهریار دین پرور عزم جانب گرجستان فرمود و درعین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری وجهان بانی برافراخت و بطرف منکول باسپاه برانغار وجوانغار وقول روانشدند و دراین اثنا سلطان عیسی والی ماروین از تقاعدی که پیش از این نموده بود پشیمان شده بموکب همایون پیوست و دانست که جراحت نکبت اورا جز عاطفت آنحضرت دوائی ممکن و متصور نیست لاجرم دلی از اندیشه دونیم با شمشیرو کرباس روی توجه باردوی آسمان اساس نهاد و چون بمقصد رسید دست دردامن شاهزاده شاهرخ بهادر زده آنجناب را شفیع جرایم خویش ساخت و شاهزاده مشارالیه خدمتش را بردربارگاه کیوان اشتباه آورد واو سربرهنه کرده بعد از رخصت برشیمهٔ گناه‌کاران درآمده نوشیروان جمشید منش بعد از عتاب و سرزنش رقم عفو برجریدهٔ زلات او کشیده بنوازش بیکرانش نوید داد واوباج وخراج چند سالهٔ ماروین وپیشکشهای سزاوار بنظر کیمیا اثر رسانید و مشمول انواع عاطفت و احسان شده بتاج و خلعت و کمر مرصع سر افتخار بذروهٔ دو پیکر کشید و بمزید قرب اختصاص یافته مخدره خدمتش نامزد مظفر الدین میرزا ابابکر در اثناء این اوقات پسر آقبوقا گرجی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیله مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سرادق جلال دریافته اسبان وجانوران وغیر آن بموقف عرض رسانیدوهمچنین گوسبند ایل برادر ملك گرگین که با او مخالفت میورزید روی توجه بکعبه آمال وقبله اقبال آورده پیشکشها گذرانید و ملحوظ نظر عنایت وعاطفت شد و از جانب سرداران اطراف

و اعیان و اشراف بدرگاه گیتی پناه می‌آمدند و بانواع سیور غامیشی اختصاص میبافتند و در حوالی منکول پرتو التفات آنحضرت بر امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاده اورا بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانید و به تجدید حکومت دارالعلم شیراز بخدمتش ارزانی داشت و لطف‌الله بیان تمور و چلپان شاه برلاس را بملازمت او تعیین نمود و شاهزاده مشارالیه روی توجه بآنصوب نهاده و بموجب حکم امیر زاده رستم که ایالت فارس تعلق باو گرفته بود از ییلاق کوشك زر متوجه اردوی کیهان نورد گشت و چون بخونسار که از اعمال جربادقانست نزول فرمود ازپیش حضرت صاحبقران کس آمده خبر آورد که ما اصفهانرا بتو داده‌یم آغروق خود بدآنجانب فرست و خود بعمارت قلعه ار میان که خراب و ویران است اشتغال نمای وهم در خونسار بامیرزاده پیرمحمد که عازم شیراز بود برسید و با امیرزاده رستم ملاقات کرده برادران جانی یکدیگر رادر آغوش مهربانی گرفتند و اظهار مسرت وشادمانی نمودند وامیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم گماشته بضبط اصفهان فرستاد و خود به بروجرد رفته در عمارت قلعهٔ مذکور سعی و اهتمام نمود ودر تضاعیف اینحالات داعیهٔ تعمیر بغداد که از امهات بلاد اسلام است و بواسطهٔ مخالفتی که ازسکان آنجا واقع شده بود وزهر انتقام چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطرخطیر حضرت صاحبقران جهان گیر سر برزده و آن شغل خطیر بامیرزاده ابابکر حواله شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزادهٔ مشارالیه مفوض گشت و جمعی ازامراءِ عالیمقدار مثل پاینده سلطان برلاس وحسن برلاس وسونجك وسلطان سنجر بن حاجی سیف و دولتخواجه ایناق و دیگر بهادران برحسب فرمان ملازمت رکاب شاهزادهٔ نامدار اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امراءِ وعساگر واسط و بصره کردستان و ماروین و دیار بکر درموکب شاهزاده حاضر شوند و از متابعت آنجناب گردن نه‌پیچند و شاهزاده راامرفرمود که از راه دیاربکر درآید و بقیه مفسدانرا سیاستی بلیغ فرماید و چون پائیز روی نماید برعراق عرب گراید ونخست بدفع قرایوسف ترکمان اشتغال نمایدچه در آن اوان به مملکت استیلا یافته بود وچون از آن مهم خاطرجمع سازه مرد